

شهيد مظلوم حجة الاسلام والمسلمين عبدالعلي مزاری
اسوه شجاعت و پایداری



حزب وحدت اسلامی افغانستان



شهید مظلوم
حجة الاسلام والمسلمین
عبدالعلی مزاری
اسوه شجاعت و پایداری

سرور دانش

بسم الله الرحمن الرحيم





فهرست مطالب

۹	گذری بر زندگی استاد عبدالعلی مزاری دبیر کل شهید حزب وحدت اسلامی افغانستان
۲۱	فرازهایی از ابعاد شخصیت اخلاقی استاد شهید مزاری
۳۱	شاخصه‌های مهم تفکر سیاسی استاد شهید مزاری
۴۷	استاد شهید مزاری تجسم عینی رهبری انقلابی
۵۷	استاد شهید مزاری و سمتگیری سیاست خارجی حزب وحدت اسلامی
۶۹	استاد شهید مزاری و نهضت جهانی اسلام
۷۵	استاد شهید مزاری و مسئله ناسیونالیسم
۹۵	استاد شهید مزاری و خدمات فرهنگی
۱۱۵	نگرشی بر اندیشه استاد مزاری
۱۲۳	فاجعه افشار، و مقاومت استاد شهید مزاری
۱۴۳	مصاحبه‌ای کوتاه با خانواده (مادر، خواهر و همسر) استاد شهید مزاری

- ۱۵۱ مصاحبه با حجة الاسلام والمسلمين آقای سرور دانش درباره شخصیت استاد شهید مزاری
- ۱۵۹ مصاحبه با حجة الاسلام والمسلمين آقای سيد محمد سجادی
- ۱۶۹ سخنرانی‌های استاد شهید مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی افغانستان
- ۱۹۸ باز دیشب تبری رفت به باغ گل سرخ (مجموعه شعر در رثای پدر)
- ۲۱۱ در آئینه تصویر



مقدمه

کاروان ما حرکتی را آغاز نموده بود و می‌رفت که سینه سیاهی‌ها و تاریکی‌ها را سرخ شکافته و از افق زندگانی نوین سرکشیده و به قلۀ بلند عزت، اقتدار و شرف قامت برافراشته تا فصل جدیدی را در تاریخ حیات سیاسی - اجتماعی خویش بگشاید، و در پیشاپیش این قافله سرخگون، کاروان سالار و پرچمداری با اراده پولادین، گامها را استوار برمیداشت که شکوه و سنگینی این گامها زلزله را پدید آورده بود و این طنین، رعشه و اضطرابی سخت بر اندام دشمنان سوگند خورده بین‌المللی و داخلی مردم ما انداخته بود و فریاد حق‌خواهی و عدالت‌طلبانه این رهبر فرزانه و مقاوم، خواب راحت از چشمان حسود بدخواهان و دشمنان عزت و اقتدار مردم ما ربوده بود.

در ادامه این راه بودیم که ناگهان جنود غدر و اندوخته شوم استکبار از راه رسیدند و اولین دشنۀ پرکینه و زهرآگین‌شان، قلب نورانی خورشید مردم ما را همراه با ستارگانی چند از یک منظومه حق‌خواهی و عدالت‌طلبی بیرحمانه و وحشیانه نشانه رفت و ملت صبور و مقاوم ما را که می‌رفت در راه رسیدن به عزت، اقتدار و بازیابی هویت مذهبی و ملی خویش آخرین قله‌ها را فتح نمایند در سوگ جانکاه و عمیقی فرو بردند.

آری بتاريخ ۱۳۷۳/۱۲/۲۲ رهبر محبوب پیروان تشیع سرخ علوی در افغانستان و دبیر کل قهرمان حزب وحدت اسلامی افغانستان حضرت حجة الاسلام والمسلمین استاد عبدالعلی مزاری (ره) با جمعی از سرخ‌جامگان و یاران صدیقش که دشمن از شنیدن نام آنها بلرز می‌آمد طی یک توطئه ناجوانمردانه توسط گروه نوظهور، ماجراجو و جنگ افروز موسوم به «طالبان» که رخ در نقاب سنت و دیانت کشیده بودند، بطرز فجیعی به شهادت می‌رسند. همزمان با شهادت مظلومانه استاد و یارانش در چهارآسیاب نیروهای وابسته به شورای نظار و اتحاد سیاف تهاجم گسترده‌ای را با خالی دیدن عرصه از وجود این شیر بیشه به مناطق مسکونی غرب کابل آغاز می‌کنند.

مجموعه حاضر علاوه بر چاپ سخنرانی ایشان که از میان مجموعه سخنرانی‌هایشان گلچین و انتخاب گردیده است به بررسی گوشه‌ها و زوایایی از شخصیت ایشان پرداخته تا شاید نیم‌رخ‌ی از چهره گلگون و سرافراز او را در برابرِ انظار جهانیان و ملت خود به تصویر کشیده باشد.

این مجموعه کاستی‌های زیادی دارد و جا برای مباحث اساسی و فراوان دیگری وجود دارد که خارج از ظرفیت یک چنین مجموعه‌ای می‌باشد. شاید با انتشار این مجموعه نخستین، فصلی گشوده و راهی نیز باز شده باشد که در آینده محققان فرهنگیان و هنرمندان کشور ما با دستمایه‌های بیشتر و بهتری وارد عرصه تحقیق، تفحص و بررسی‌های عمیق‌تر پیرامون ابعاد مختلف شخصیت ایشان و میراث به جای مانده از او بشوند، چه اینکه این قشر نیز چون قاطبهٔ مردم ما، و امدار شخصیت، خدمات و اندیشه‌های بلند این بزرگ مرد الهی است و بایسته است که مردم ما دین و رسالت فرهنگی خویش را نسبت به ایشان به خوبی ادا نماید.



بسم الله الرحمن الرحيم.

اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا وان الله على نصرهم لقدير
(قرآن کریم)

مقدمه:

تاریخ بشری با مجموعه فراز و نشیبها، شکست و پیروزی، تلخها و شیرینهای خود، آوردگاهی است برای تبارز و تبلور قوا و استعدادهای نهفته انسان و ظهور رجال، نوابغ، قهرمانان و شخصیهایی که در اثر قوت اراده، استحکام ایمان، دقت نظر، سعه صدر و برجستگیهای فکری و اخلاقی خود، جامعه بشری را از حسیض ذلت به اوج عزت و سعادت رهبری می کنند و غالباً خود نیز در این راه قربانی می شوند و همچون شمع می سوزند اما محفل بشریت را روشن و گرم نگه می دارند.

پیامبران الهی، پیشوایان معصوم، رهبران انقلابی، سرداران و قهرمانان ملی، همگی از این دسته هستند و در تاریخ هر قوم و ملتی غالباً می توان تنی چند از آنان را مشاهده کرد که مورد احترام و تقدیس و تعظیم مردم خود بوده و هر کدام در عصر و زمان خود، عامل تحول و تحرک و مایه خیر و برکت و عنصر کنترل کننده آن جامعه بوده اند. نقش این گونه افراد در میان جامعه این است که خود محک و معیار حرکت های مثبت و منفی آن جامعه محسوب می شوند به گونه ای که افراد صالح، از آنان هم الگو می گیرند و هم با عمل نیک خود توسط آنان تشویق و ترغیب می گردند اما افراد فاسد و منحرف هم از ترس آنان نمی توانند در آن حد لجام گسیخته حرکت کنند که تعادل جامعه را بهم بزنند.

بنابراین وجود رهبران مقتدر در جامعه عامل حفظ تعادل و توازن و باعث تحول و تکامل آن جامعه بوده و افراد خوب و بد از آنان حساب می برند.

در تاریخ کشور ما افغانستان مخصوصاً در میان شیعیان مظلوم این سرزمین با همه قتل عامها، تخریبها، نسل کشیها و ستمگری های رژیم های ضد مردمی، باز هم در هر دوره و زمانی رجالی ظهور کرده اند که هر یک در مقطع خود، برای مردم اسوه و

گذری بر زندگی استاد عبدالعلی مزاری دیرکل شهید حزب وحدت اسلامی افغانستان

گرفته شده از:

آرشیو «مرکز فرهنگی نویسندگان
افغانستان»

گسترده است که نمی‌توان در این فرصت کوتاه ابعاد گوناگون آن را مطرح کرد، به ناچار با عرض عذر تقصیر به پیشگاه روح بزرگ و مطهر استاد که بر همه ما دین بزرگی دارد، در این مقال تنها گوشه‌هایی از زندگی سیاسی و مبارزاتی ایشان را ورق می‌زنیم و ادای حق مطلب را آن چنانکه شایسته شخصیت سترگ استاد شهید باشد به فرصت دیگر موکول می‌کنیم.

دوران کودکی و محیط خانواده

استاد شهید عبدالعلی مزاری فرزند حاجی خداداد در سال ۱۳۲۶ هـ ش در قریه نانوائی چهارکنت از توابع ولایت بلخ متولد گردید و دوران کودکی را در محیط گرم خانواده متدین و مذهبی بسر برد و از آنجا که پیشه پدر و برادر استاد، زراعت و مالداري بود، از کودکی با مشکلات جامعه آشنا شده و شرایط سخت زندگی مردم را با تمام وجود خود لمس کرد.

حاجی خداداد غیر از استاد مزاری، دو پسر دیگر نیز داشت که یکی به نام حاجی غلام نبی بزرگتر از استاد و دیگری به نام سلطانعلی کوچکتر از ایشان بود. برادر کوچک ایشان در دوره جهاد در جنگ با سربازان رژیم منفور خلقی به شهادت رسید ولی خود حاجی خداداد که از موسفیدان و بزرگان و متنفذین منطقه به حساب می‌رفت در سال ۱۳۶۱ ش توسط عوامل ضد انقلاب دستگیر شده همراه با فرزندش حاجی غلام نبی و خواهر زاده خود محمد اسحق ایلاقی تیرباران و به فیض عظیم شهادت نائل شدند.

دوران کودکی استاد همزمان است با اوج حاکمیت استبداد و فاشیزم محمدزائی در افغانستان که از یکسو مردم هزاره‌جات به رهبری ابراهیم خان شهرستانی معروف به گاو سوار، قیام بزرگی را علیه سرسپردگان رژیم در هزاره‌جات پشت سر گذاشته بودند و از سوی دیگر علامه شهید بلخی با یارانش قیام مسلحانه خود را آغاز کرده و متأسفانه در اثر خیانت، نقشه ایشان افشا شد و به زندان افتادند، این شور و شوق انقلابی در اوج دوره خفقان و اختناق صدر اعظمی داوودخان بدون شک در پرورش روحیه انقلابی و مبارزه‌جویی استاد بدون تأثیر نبوده است.

الگو و عامل تحرک و تپش جامعه بوده‌اند گرچه با قتل عام مردم هزاره‌جات توسط امیر عبدالرحمن جابر در یکصد سال پیش، احتمال این می‌رفت که دیگر به این زودیها در این جامعه، مردی قد بلند نکند و قهرمانی، از مادر زاده نشود اما از آنجا که نمی‌توان با سستهای حکیمانه الهی مبارزه کرد، می‌بینیم که همواره از میان قشرهای مختلف این مردم، مردان بزرگی برخاسته‌اند همچون دانشمند و مورخ مشهور فیض محمد کاتب و دانشجوی قهرمان شهید عبدالخالق و شجاع مرد مبارز ابراهیم خان گاو سوار و علامه شهید سید اسماعیل بلخی و در راستای همین رجال بزرگ است که در عصر حاضر پس از سپری شدن یک قرن کامل از سقوط هزاره‌جات در زمان عبدالرحمن خان، مرد سترگی قدم در صحنه می‌گذارد که واقعاً به حیث یک رهبر دلسوز، انقلابی، مقاوم نشکن، با داریت و خردمند، برای مردم خود شخصیت می‌دهد، در دلهای آنان شعله‌های امید بود بر می‌افروزد، به آنان درس عزت و سربلندی و مناعت طبع و علو همت و راه و رسم مبارزه و مقاومت را می‌آموزد.

او شهید قهرمان، رهبر فرزانه، پدر خردمند، فرمانده لایق، سیاستمدار ورزیده، انقلابی آگاه، مجاهد کبیر، چهره استوار و نامدار انقلاب اسلامی افغانستان، حضرت حجة الاسلام والمسلمین استاد عبدالعلی مزاری دبیر کل شهید حزب وحدت اسلامی افغانستان است که چندی پیش به تاریخ ۷۳/۱۲/۲۲ به دست گروهک نوظهور و مشکوک موسوم به «گروه طالبان» به طرز فجیع به شهادت رسید، قاطعیت، نستوهی، متانت قناعت، پارسایی، تعهد، تدین، عشق به مردم، سعه صدر، مقاومت و پایداری و ایمان و اراده مستحکم و خلل ناپذیر، مجموعه اوصافی است که از وجود او یک شخصیت مقتدر انقلابی و یک پشتوانه و تکیه‌گاه استوار و مطمئن برای مردم ساخته بود و از همین جهت مردم مسلمان ما و مخصوصاً شیعیان محروم افغانستان به ایشان به عنوان یک قهرمان ملی و سردار رشید اسلام می‌نگریستند.

مجموعه اوصاف فکری و اخلاقی و سیاسی استاد مزاری و کارنامه درخشان مبارزاتی ایشان، آن قدر سنگین، متنوع و

به طور نمونه استاد می‌فرمود:

چند روز که بلخی در قریه ما و در مهمانخانه ما بود از صحبت‌های او خیلی چیزها یاد گرفتم بلخی مرا به درس خواندن و و عسکری رفتن تشویق می‌کرد.
و همچنین می‌فرمود:

من به دستور و تشویق بلخی به عسکری رفتم و او برای من می‌گفت: اگر ملا می‌شوی باید مجتهد شوی و اگر روضه خوان می‌شوی باید واعظ و خطیب شوی و اگر سیاستمدار می‌شوی باید رئیس و وزیر شوی نه مأمور و...

این اندرزها به گونه‌ای بر روح استاد تأثیر می‌کند که همه را مو به مو به اجرا می‌گذارد، یعنی وقتی درس می‌خواند با تمام وجود و تمام وقت به تحصیل می‌پردازد و وقتی که به مبارزه دست می‌زند، خط مقدم را می‌گزیند و رهبری و فرماندهی توده‌های مردم را بدست می‌گیرد.

دیدارهای استاد شهید با علامه شهید بلخی بین سالهای ۴۴ تا ۴۷ به طور مکرر انجام می‌شود و گاه در مزار و گاه در کابل این دو روح بزرگ با هم به گفتگو و مذاکره می‌نشینند و طبیعی است که اندیشه‌های موج و انقلابی با آن بیان سحر آمیز شهید بلخی، از همان سالها، روح استاد شهید را متلاطم ساخته و در مسیر مقدس مبارزه و مقاومت و خدمت به توده‌ها رهنمونش می‌سازد.

عسکری؛ تجربه، تحول فکری و ادامه تحصیل در خارج کشور

استاد شهید مزاری بر خلاف نظر اعضای خانواده و دوستان خود که وی را از رفتن به عسکری منع می‌کردند تصمیم گرفت که به صورت داوطلبانه هم برای خدمت به کشور و میهن و هم برای بررسی اوضاع و دستیابی به تجربیات جدید در زندگی عازم خدمت سربازی شود و بدون شک در این قسمت هم، نصایح و ارشادات شهید بلخی برای او بی تأثیر نبوده است.

استاد شهید، خود در این مورد چنین می‌گفت:

در سال ۱۳۴۸ جلب شدم و جایم در ژاندامری شبرغان تعیین شده بود ولی به خاطر رشوه‌ستانی که در مکلفیت مزار پیش آمد و ما در

استاد تحصیلات اولیه خود را در مدرسه «نانوائی» آغاز کرده و از همان آغازین لحظات تحصیل، با پشتکاری و مناعت و قناعت در راه نیل به هدف گام بر می‌دارد و در بیشتر سالها، ماههای رجب، شعبان و رمضان را بدون فاصله روزه می‌گیرد آن هم با استفاده از حد اقل وسائل معیشتی و غذائی و غالباً بدون غذای سحری که تا همین دوره اخیر این عادت همچنان در ایشان دیده می‌شد و در ماه مبارک رمضان کمتر از غذای سحری استفاده می‌کرد.

این روحیه بلند مذهبی توأم با تقدس و تهجد بطور عمده معلول محیط خانواده و منطقه و مدرسه محل تحصیل ایشان بوده است مخصوصاً سخت‌گیرهای پدر ایشان شهید حاجی خداداد که هم خودش شخص متدین و مذهبی بود و هم در محیط منطقه تسلط کامل داشته و از بروز انحرافات و مفاسد اخلاقی به شدت جلوگیری می‌کرد، کاملاً در روحیه استاد نیز تأثیر شگرف خود را داشته است و از همین رو استاد شهید از همان دوران کودکی به تکالیف دینی و مقررات و مراسم مذهبی، تقید کامل داشته و مخصوصاً در مراسم عزاداری سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه السلام بطور مستمر در سینه زنی و نوحه خوانی و مجالس روضه و سخنرانی فعالانه شرکت می‌کرد.

علاوه بر این روحیه بلند معنوی که شرایط محیط و خانواده به استاد شهید هدیه کرده بود، جسارت و پرخاشگری و شجاعت و جرأت نیز از ویژگیهای دیگر شخصیت او بود که از همان دوران آغاز تحصیل در وجود ایشان محسوس بود و لذا یکبار در همان مدرسه نانوائی که امکاناتی در اختیار مسؤولین مدرسه بوده و طلاب از آن محروم بوده‌اند استاد با تحریک نمودن طلاب فقیر دیگر، قفل انبار را شکسته و آذوقه را در بین طلاب تقسیم می‌کند و موارد دیگری از این قبیل زیاد است که شاهدان عینی و آشنایان ایشان حکایت می‌کنند.

گویا استاد شهید در اوایل دوره جوانی خود، اولین الهامها را از علامه سترگ شهید سید اسماعیل بلخی گرفته است زیرا این مطلب را بارها تکرار می‌کرد که در اولین ملاقات با بلخی تحت تأثیر او قرار گرفته و دیدار با او سرنوشت ایشان را تغییر داده است

وقت اعزام دعوا کردیم، مرا به کابل فرستادند. البته رسم بر این بود که مردم کوشش می‌کردند که فرزندان شان در همان ولایت و ولسوالی خودشان عسکری کنند، از این رو رشوه می‌دادند تا از اعزام به سایر ولایات جلوگیری کنند، ولی وقتی مرا به کابل فرستادند آنجا به قسمت فراشوت افتادم ولی آنجا هم مرا اضافه بست کشیده به خوست فرستادند که در آن زمان یکی از بدترین جاهایی بود که عساکر سرشوخ از باقی جاها را جهت تنبیه به آنجا می‌فرستادند چون هوا خیلی گرم بود لذا با در نظر داشت عدم امکانات زندگی در خوست خیلی دشوار به نظر می‌رسید مدت یک سال در خوست عسکری کردم و بعد از آن به گردیز و سرانجام در سال ۱۳۵۰ از عسکری ترخیص شدم و راهی منطقه شدم.

دورهٔ سربازی، با همهٔ مشکلات طاقت فرسای آن، منشأ تحول بزرگی در اندیشهٔ استاد شهید می‌شود که خود از آن به عنوان یک محل درس و مکتب و عبرت آموزی یاد می‌کند زیرا برای اولین بار با وضعیت رژیم حاکم و برخورد مأمورین با مردم و زندگی سراسر رنج و حرمان آحاد ملت در اقصی نقاط کشور آشنا می‌شود و از همانجا عشق و علاقه‌اش به تحصیل بیشتر شده و تصمیم می‌گیرد که به هر شکل ممکن به فراگیری علم و دانش بپردازد و لذا در حین دورهٔ عسکری هم در حد ممکن در نزدیک مولوی درس می‌خواند و بعد از بازگشت به منطقه باز هم فوراً در مدرسهٔ شیخ سلطان در مزار شریف که در آن زمان رونق خاصی داشت، به ادامهٔ تحصیل مشغول می‌شود ولی این مقدار هرگز نمی‌تواند عطش روح تشنهٔ استاد را فرو نشاند و لذا در اوائل بهار سال ۱۳۵۱ با اخذ پاسپورت، برای ادامهٔ تحصیل عازم خارج کشور شد و از آنجا که علاقهٔ خاصی به حوزهٔ علمیّه قم پیدا کرده بود، پس از مسافرت به عراق و زیارت عتبات مقدسه در نجف و کربلا به ایران برگشته و تا سال ۱۳۵۵ بدون وقفه به تحصیل دروس حوزوی ادامه می‌دهد.

علت انتخاب قم از سوی استاد - آن طور که همیشه یاد آوری می‌کرد - این بود که قم تنها محل تحصیل درسهای رایج حوزه‌ای نبود، بلکه علاوه بر آن، قم و محیط تحصیلی آن کانون

مهم مبارزات مخفی نیز به حساب می‌آمد و این جنبه، جذبهٔ خاصی را برای استاد شهید در آن زمان به وجود آورده بود.

استاد شهید عبدالعلی مزاری پس از استقرار در قم با عشق و علاقه و پشتکاری که در شخصیت ایشان وجود داشت، با جدیت تمام تحصیل را آغاز کرده و بدون هدر دادن یک لحظه از وقت خود، درس سطح حوزه را در کمترین مدت ممکن یعنی پنج سال به پایان رساند در حالیکه حدّ متوسط اتمام سطح در حوزات ده سال است و این خود حاکی از این است که چگونه استاد شهید از تمام لحظات زندگی خود، بهترین استفاده و بهره‌برداری را داشته است.

طبق نقل شاهدان عینی و آشنایان نزدیک استاد، برخی از ویژگیها و حالات تحصیلی و فعالیتهای ایشان بدین شرح می‌باشد.

- استاد در تمام اوقات تحصیلی و غیر تحصیلی مشغول درس بود، در ایام تحصیلی در حوزه بود و در اوقات تعطیل و غالباً در تابستانها به مراکز تبعد شخصیتهای انقلابی آن زمان یعنی مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه‌ای و آیه الله مشکینی و علمای بزرگ دیگر که گردانندهٔ نهضت اسلامی ایران در آن زمان بودند، مسافرت کرده و به تناوب نزد ایشان درس می‌خواندند.

- حضرت آیه الله مشکینی، کتاب مکاسب و رسائل استاد را علامت گذاری کرده و قسمتهای غیر ضروری را نشان کرده بودند و بقیه را برای ایشان تدریس کرده بودند.

- استاد به درسهای تفسیر حضرات آیات مشکینی و خزعلی علاقه داشته و مرتب در جلسات درس آنان شرکت می‌کردند و همچنین از درسهای آیه الله شهید مطهری و آیه الله جوادی آملی نیز استفاده می‌نمودند.

- استاد در مدرسه «سعادت» آیه الله جوادی آملی اطاق داشتند و در کنار تحصیل، گاهی به تدریس بعضی از کتابهای درسی حوزه‌ای نیز می‌پرداختند.

- در جلسات تمرین و حفظ آیات قرآن به صورت موضوعی که در شبهای جمعه بین عده‌ای از طلاب فاضل افغانی برگزار بود، استاد شهید با حرارت و تعهد جدی و بطور منظم شرکت می‌فرمود.

شخصیت سیاسی و فکری استاد مزاری، نضج و پختگی بیشتر پیدا کرده و با روحیه شورش از امید و اطمینان و اراده جدی و استوار، تصمیم گرفت که با الهام از خط مبارزاتی حضرت امام خمینی (ره) برای نجات مردم افغانستان وارد صحنه سیاسی شده و مبارزه جدی را آغاز نماید و از این رو با سفر به عراق با امام خمینی (ره) و برخی از شخصیت‌های دیگر مبارز ایرانی دیدار می‌کند و درباره اوضاع سیاسی و وظایف مبارزاتی به گفتگو می‌پردازد و سپس به ایران می‌آید و در مرز ایران دستگیر و زندانی می‌شود و در زندان با شهید رجایی از نزدیک آشنا می‌شود که در برخی از مصاحبه‌ها خاطرات خود را از این آشنایی نقل کرده‌اند. استاد در زندان به دست ساواک شاه به شدت شکنجه می‌شود، به اندازه‌ای که داغ‌های سوختگی آن تا مدت‌ها در بدن ایشان هویدا بوده است. خود استاد می‌گفت:

روزی سیگار روشنی را روی صورتم خاموش کردند به امید اینکه یک آخ بگویم ولی تا آخر چشم در چشم آنها دوخته و ساکت و صبور ماندم تا شخصیت یک طلبه افغانی را خرد نتوانند. استاد پس از زندان، از ایران اخراج گردیده و با بدن مجروح و لباس‌های پاره پاره به کابل می‌رود و پس از چند روز استراحت تصمیم می‌گیرد که با جنرال سید میر احمد شاه که به جرم نقشه کودتا علیه رژیم در زندان بسر می‌برد ملاقات کند تا عوامل اصلی دستگیری وی را از زبان خودش بشنود ولی به خاطر شرایطی امنیتی نمی‌تواند این کار را انجام دهد، به ناچار کسی دیگر را به نیابت از خود می‌فرستد تا با جنرال مذکور ملاقات کند. استاد شهید پس از مدتی اقامت در کابل و دیدار با شخصیت‌های مبارز کابل به مزارشریف می‌رود و در آنجا کتابخانه‌ای را تشکیل می‌دهد تا طلاب و دانشجویان را به مطالعه کتاب‌های اسلامی و انقلابی وادار سازد اما با کمال تأسف به خاطر شرایط نابسامان فرهنگی، این برنامه چندان مورد استقبال قرار نمی‌گیرد که خود استاد در این زمینه می‌گفت:

حتی برای مطالعه کتاب پول در نظر گرفته بودیم و اعلان کردیم که هر کس مطالعه کتابی را تمام کند بیاید پول بگیرد ولی بسیاریها کتاب را نخوانده پس می‌آوردند و حتی به دروغ هم

- در سالهای تحصیل با همکاری جمعی دیگر از طلاب «کتابخانه جوادیه بلخ» را تأسیس کردند که استاد از مبتکران این کار بود. این کتابخانه در دوره اشغال و جهاد تا سال ۶۸ تقریباً تعطیل بود و در سالهای اخیر مجدداً فعال گردید.

- استاد در حین تحصیل، بین طلاب جوان کتاب‌های اسلامی - انقلابی و آثار متفکرین مسلمان را توزیع کرده و آنها را وادار به مطالعه می‌کرد و همچنین طلاب را برای انجام امور تبلیغی و رفتن در میان مردم و سخنرانی و بیان احکام و افکار اسلامی تشویق می‌کرد و می‌فرمود که این کارها سبب می‌شود که با روحیات اقشار مختلف آشنا شده و روش‌های مؤثر بر خورد و ارتباط با مردم را تجربه کرد و در ضمن در فن تبلیغ نیز تخصص و مهارت کسب نمود.

استاد شهید در مورد تحصیل خود می‌گوید:

تا سال ۱۳۵۵ بدون وقفه درس می‌خواندم، هیچگونه مزاحمتی را شامل درس نمی‌ساختم، ولی با آن هم در همان سال پدرم از داخل برایم پول فرستاد که همراه برادرم به مکه بروم، با این کار مخالف بودم چون به درسهایم لطمه می‌زد و مدتی از درس می‌ماندم زیرا علاقه وافر به درس یافته بودم اما وقتی مسئله را پرسیدم معلوم شد که بر کسی که پول برای او فرستاده شده، حج واجب می‌گردد، به ناچار درس را ترک کردم و راهی مکه شدم ولی در سوریه ویزای عربستان سعودی برایم داده نشد همانجا ماندم و برادرم به مکه رفت. از آنجا به عراق رفتم و بعد از چند روزی که معطل ماندم با مقدار کتبی که تهیه کرده بودم عازم ایران شدم. کتابهایم گیر رفت و خودم دستگیر شدم، بیشتر از چهار ماه زندان شدم و بعد مرا رد مرز کردند وقتی از ایران خارج شدم رفتم افغانستان در منطقه شمال و در مدارس مزار شریف و چهارکنت یک سلسله برنامه‌های تربیتی با طلاب ریختم.

زندان و بازگشت به وطن

پس از اتمام تحصیل در حوزه علمیه قم آن هم در سالهایی که مبارزه اسلامی در ایران به رهبری بت شکن زمان رهبر فقید جهان اسلام حضرت امام خمینی (ره) با شدت تمام ادامه داشت،

نمی‌گفتند که کتاب را خوانده‌اند!

علی رغم مشکلات و موانع، باز هم تلاشهای روشنگرانه استاد شهید در مزار شریف مؤثر واقع شده و تعداد زیادی را در خط سیاست و مبارزه کشاند استاد محمد محقق مسؤول حزب وحدت اسلامی در شمال، در این رابطه در یکی از مصاحبه‌های خود گفته است:

قصد کردم که به عتبات مقدسه بروم و در سال ۱۳۵۵ برای تهیه مقدمات سفر و اخذ پاسپورت به مزار شریف مرکز ولایت بلخ آمدم و از قضا با استاد عالیقدر و قافله سالار دلیر مجاهدین استاد عبدالعلی مزاری برخورد و مقصد خویش را با او در میان نهادم، استاد مزاری ضمن تشریح وضعیت مردم و کشور مرا به ماندن و اقامت در داخل کشور، ترغیب کرد و همین برخورد سرآغاز آشناییم به مسائل سیاسی شد و بعد از آن در فکر مطالعه کتابهای سیاسی و آثار عالمان نامداری همچون حضرت امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - و استاد شهید مطهری، مرحوم طالقانی، دکتر بهشتی، دکتر شریعتی و استاد جلال الدین فارسی افتادم.

استاد شهید مزاری با اشاره به فعالیتهای فرهنگی خود در این مقطع می‌گوید:

در مدارس مزار شریف و چهارکنت یک سلسله برنامه‌های تربیتی با طلاب ریختم، مشغول این گونه مسائل بودم که کودتای روسی ۷ ثور به وقوع پیوست، گذشته از اینکه زمینه‌کار باقی نماند، تحت تعقیب هم قرار گرفتم، مجبوراً افغانستان را ترک گفته به نجف (عراق) رفتم. امام خمینی هنوز به فرانسه نرفته بود، مدتی به نجف ماندم و بعداً به سوریه و از آنجا به پاکستان رفته، وارد افغانستان شدم. وقتی وارد کابل شدم اوضاع خیلی اختناق آلود بود، تعقیب شدید وجود داشت، بسیاری از روحانیون دستگیر شده بودند و برخی هم متواری و فراری بودند از آنجا دوباره به پاکستان برگشتم و ایران آمدم و پس از آن انقلاب افغانستان شدت گرفت، از آن زمان تا کنون (۱۳۶۵) زمان مصاحبه گاهی به داخل و گاهی هم به خارج بسر می‌برم.

مبارزه سیاسی سازمان یافته

همانطور که اشاره شد فعالیتهای سیاسی استاد شهید از آغاز دهه پنجاه شروع می‌شود. دهه‌ای که آستن حوادث بی‌شماری به حساب می‌آید استاد شهید در این مقطع از بنیانگذاران اولیه «سازمان نصر افغانستان» محسوب می‌شود که خود در این باره می‌گوید:

سازمان نصر در سال ۱۳۵۱ تشکیل شده و این مطلب در نشریه سازمان درج شده و اعلامیه‌ای که در آن زمان بدون اسم و رسم از سوی سازمان منتشر شده در اول مرامنامه اشاره شده است. اولین بار هسته سازمان نصر در داخل در سال ۱۳۵۱ به نام «روحانیت نوین» به وجود آمد و بعد به «حزب حسینی» تغییر نام داد و همچنین همزمان با تشکیل هسته‌های اولیه سازمان در داخل، در خارج از کشور هم هسته‌ای به وجود آمد به نام «روحانیت مبارز» در سال ۵۷ وقتی انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید و مبارزه هم در سراسر افغانستان تشدید گردید این مجموعه‌ها گرد هم آمدند و سازمان نصر تشکیل دادند که در سال ۱۳۵۸ رسماً اعلام موجودیت کرد.

پس از کودتای روسی ۷ ثور و آغاز مبارزات مسلحانه مردم افغانستان بر ضد عوامل بیگانه، استاد مزاری در اوایل سال ۱۳۵۸ برای رهبری قیام مسلحانه مردم به داخل کشور می‌شتابد و در تابستان ۵۸ در جبهه قدرتمند چهارکنت، به حیث یک روحانی مجاهد در کنار دهها رزمنده جوان دیگر به انجام وظیفه می‌پردازد تا جایی که در یکی از جنگها، شانه خود را دیوار سنگر مجاهدان قرار می‌دهد که در اثر فیر مداوم ماشیندار، به شنوای ایشان آسیب می‌رسد و از این جهت در شنوایی مشکلاتی داشتند استاد شهید حضور خود را در جبهات چنین تشریح می‌کند:

در تابستان ۱۳۵۸ که نه هزار نفر بالای چهارکنت حمله کرد، من هم در آن جنگ حضور داشتم با اینکه سه منطقه استراتژیک را دشمن گرفته بود و هاوان و توپهای خود را در آن نصب نموده بودند، تانکها هم سر تپه بالا آمده بود و گمان نمی‌رفت که این بار بتوان آنها را از کوه پایین آورد ولی با یک

همه بچه‌های فرهنگی اعلام می‌کند که فقط ۱۲ نفر بمانید و بقیه بروید پناهتان به خدا، ولی همه سر را پایین انداخته می‌روند و تنها ۶ نفر در کنار استاد مزاری - که از آن سالها به بعد ایشان بین بچه‌ها بنام «بابه مزاری» یاد می‌شد - باقی می‌مانند که هفت نفری یک روز در مدرسه مقاومت می‌کنند و شب هنگام از طریق کوه، جان به سلامت می‌برند.

افرادی که در این جنگ در کنار «بابه مزاری» ماندند عبارت بودند از:

- رضا بخش که بعداً دستگیر و شهید شد.
- محمد اسحاق پسر عمه استاد که دستگیر و شهید شد.
- حاجی موسی که در جنگ از دو چشم نابینا شد.
- سید سخیداد علوی که شهید شد.
- محمد افضل پسر عموی استاد که از سال ۶۲ به بعد مفقود الاثر است.
- حاج معلم که بعدها در پاکستان به شهادت رسید.

استاد تا سال ۱۳۶۰ سرگرم فعالیتهای گوناگون سیاسی، اجتماعی و نظامی در منطقه بود و در آن سال به خاطر پاره‌ای از ضرورتها و مشکلات، استاد شهید در اوایل زمستان به طور ناشناس به منظور مسافرت به خارج از منطقه بیرون شد. یکی از همراهان استاد در آن سفر می‌گوید: روزی که می‌خواستیم از طریق فرودگاه کابل به هرات پرواز کنیم در صف تلاشی (بازرسی) قلب ما به شدت می‌زد که نشود استاد را بشناسند. در همان هنگام بود که یک سوداگر یک بسته از اثاثیه خود را به دست استاد داده گفت: کا کا! بگیر شما بار ندارید تا پول اضافه بار من کمتر شود استاد که لباسهای خود را بین یک دستمال بسته و محکم زیر بغل گرفته بود، فقط لبخندی زد و آن بسته را با خود گرفت.

استاد شهید سپس وارد ایران گردید و دور تازه‌ای از فعالیتهای سیاسی ایشان در خارج از کشور، در میان مهاجرین و گروههای سیاسی و محافل فرهنگی آغاز گردید و کنشها و واکنشهای گوناگونی را پدید آورد و برای اولین بار نام استاد در مطبوعات و رسانه‌های جهانی مطرح گردید که شرح حوادث این

شهادت وصف ناشدنی همین مردم که نه دوره آموزش چریکی دیده و نه درس نظامی خوانده بودند، دو ساعت تمام سینه خیز طرف قرارگاه دشمن پیشروی کردند و بدون اینکه دشمن خبر شود و در شب بالای آنها حمله کردند. از اینکه قرارگاهها از هم فاصله داشتند، مردم تقسیمات شده بودند که همزمان هر سه پایگاه را تصرف کنند ولی به نسبت دوری راه پایگاه سوم از واقعه خبر شد با اینکه هاوان و توپ هم داشت ولی پس از تصرف دو پایگاه پایگاه سوم هم به تصرف مجاهدین در آمد. تعداد دو صد تن از این مزدوران در آن شبخون و درگیری تن به تن به هلاکت رسیدند و تعدادی هم موفق به فرار شدند و به این طریق تعداد اسلحه و مهمات به دست مردم افتاد. یک شب در میان بازهم مردم حمله کردند و این بار حمله به کوه «تخت خان» صورت گرفت بازهم مردم سینه خیز پیش رفتند، ساعت یک بعد از نیمه شب آنجا رسیدند و از میل تفنگ دشمن گرفتند و با چوب و دیگر وسائل آنها را کشتند و تعداد زیادشان را از کوه پرت کردند و تعدادی هم در وقت فرار از کوه افتادند. در مجموع ۲۰۰۰ قبضه سلاح مختلف النوع در این جنگ به غنیمت مجاهدین در آمد این جنگ مقارن با کشته شدن تره کی و قدرت‌گیری امین (۲۵ سنبله ۵۸) بود.

استاد شهید بعد از جنگ مزبور به منظور تأمین امکانات و تسلیحات بیشتر و ایجاد هماهنگی و ارتباط با نیروها و عناصر دیگر از چهارکنت خارج شد و سپس مسافرتی به ایران انجام داد و در اواخر سال ۱۳۵۹ دوباره به داخل کشور بازگشت و در «تنگی شادیان» مستقر گردید و از آنجا طرحهای متعدد فرهنگی، نظامی، سیاسی و عمرانی و اقتصادی را در دست گرفت و که برای ایجاد تحول در آن ساحه بسیار مؤثر واقع شد و کانونهای فرهنگی و تربیت ایجاد شدند اما با کمال تأسف در سنبله ۱۳۶۰ سربازان دولتی و روسی حملات شدیدی را برای تصرف منطقه آغاز کردند و نظر به تنش و اختلافی که در میان مجاهدین ایجاد شده بود، قوای دولتی به آسانی از تنگی شادیان عبور کردند و پس از آن پایگاه فرهنگی «نانوایی» (مقر استاد) در محاصره قرار می‌گیرد و ایشان - طبق گفته خودش گوسفندی را نذر کرده و به

مقطع از حوصله این مقال بیرون است.

جامعه رنجور زخمیده ما بخشید.

در این راستا بود که در اواخر سال ۱۳۶۸ هیئت بلندپایه و تام‌الاختیاری از طرف مرکز حزب وحدت اسلامی افغانستان در بامیان، عازم جمهوری اسلامی شدند این هیئت را نیز رهبر فقید ما حضرت استاد مزاری سرپرستی می‌کردند و در کنار او شخصیت دوم هیئت سردار رشید دیگر استاد شهید صادقی نیلی قرار داشت و این برای اولین بار بود که رهبران شیعیان افغانستان شخصیت واقعی خود را به نمایش گذاشتند و از مزاری - صادقی که با اراده‌های استوار و چهره‌های صادق و صریح و با چنین‌های بَرَک هزاره‌گی خود، به حیث سبیل ملت هزاره و شیعه، هویت واقعی مردم ما را نشان می‌دادند، توسط مهاجرین و طلاب افغانی مقیم ایران، در کنار مرقد مطهر حضرت امام خمینی در بهشت زهرا استقبال بی‌نظیر و تاریخی به عمل آمد و از آن لحظه همگی فهمیدند که جامعه شیعه افغانستان در حال بیدار شدن است. البته سنگ اندازیه‌ها و موانع زیادی در راه وحدت وجود داشت اما مقاومت و سرسختی هیئت بخصوص استاد شهید مزاری و استاد شهید صادقی نیلی رضوان الله تعالی علیهما - و همچنین بیداری و هوشیاری طلاب جوان و مهاجرین دلسوخته، تمامی ترفندها را خشتی ساخت.

شهید سعید ما استاد مزاری به تاریخ ۶۸/۱۲/۲۰ به عنوان سخنگوی هیئت در اولین مصاحبه خود اهداف هیئت را در این سفر چنین بیان داشت:

۱- ادغام کلیه دفاتر احزاب منحل و تعیین نمایندگی واحد برای رسیدگی به امور مهاجرین و حزب وحدت اسلامی در خارج.

۲- اعلام مواضع حزب وحدت اسلامی افغانستان

۳- به وجود آوردن نشریه حزب وحدت اسلامی افغانستان.

۴- در جریان قرارداد مهاجرین درباره حوادث و رویدادهای داخل کشور.

۵- دعوت از اعضای کادر مرکزی حزب برای رفتن به داخل.

سفر به داخل کشور

و تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان

در اوایل سال ۱۳۶۵ استاد شهید تصمیم گرفت که به منظور بازدید از جبهات داخل کشور و بازنگری از اوضاع سیاسی نظامی و موقعیت انقلاب اسلامی افغانستان به داخل کشور برود و لذا با جمعی از شخصیت‌های دیگر راهی میهن اسلامی شدند. استاد شهید پس از بررسی اوضاع جبهات و تغییرات وارده بر روحیه مجاهدان و موقعیت قوای اشغالگر روسی و رژیم خلقی و وضعیت برتری طلبی و انحصار گرایانه گروه‌های سیاسی مقیم پشاور به این نتیجه رسید که گروه‌های شیعی، جز اتحاد کامل سیاسی - تشکیلاتی هیچ راه دیگری برای ادامه حیات و حفظ موقعیت مردم خود ندارند و از این رو تلاش و سعی را برای تحقق این هدف آغاز کرد که سرانجام پس از تشکیل گنگره‌ها، سمینارها و نشست‌های متعدد در پنجاب، لعل، بهسود و جاغوری و بررسی دیدگاه‌ها و نظرات مسئولین، فرماندهان، مجاهدین و مردم، به تاریخ ۱۳۶۸/۴/۲۵ رهبران و مسئولان جهاد از سرتاسر مناطق شیعه‌نشین و از کلیه احزاب و گروه‌ها، در مرکز بامیان جلسات تاریخی و سرنوشت ساز خودشان را آغاز کردند. این جلسات ۹ روز ادامه پیدا کرد و اعضای شرکت کننده پس از ۱۶ دور جلسه، تصمیم نهایی را مبنی بر اتحاد کامل گروه‌ها اتخاذ نموده و کمیسیونی را مأمور نمودند که قطعنامه‌ای تحت عنوان «میثاق وحدت» آماده نمایند. این میثاق نامه در ۲۰ ماده تهیه گردید و در طی مراسم با شکوهی، همگی میثاق را امضا نموده و دست روی قرآن گذاشته و به نام خداوند سوگند یاد کردند که گروه‌های قبلی را منحل و در راه تشکیلات جدید یعنی حزب وحدت اسلامی افغانستان بذل مساعی نمایند. در همه این گردهمایی‌های سنگین و خسته کننده، این شخصیت سردار رشید ما، استاد مزاری بود که با منطق قوی و استدلال متین و شکیبایی و خویش‌انداری خود، حرکت جدید را به سوی مقصد اصلی یعنی اتحاد واقعی شیعیان همیشه مظلوم افغانستان هدایت کرد و حیات جدیدی به کالبد

سرانجام این دعاها مستجاب شد و پس از تلاش و جستجو، استاد را در کنار رودخانه‌ای در نوار مرزی یافتند که در گوشه‌ انزوا و به دور از هیاهوی جهانی، با دستان خود از رودخانه ماهی گرفته و برای همراهانش می‌پزد، دوستان پیشنهاد کردند که ایشان به ایران باز گردد چون مسیر راهها خطرناک و ناامن است اما او تصمیم گرفته بود که به هر ترتیب ممکن خود را به بامیان برساند. هنوز استاد در دشتهای سوخته و توفانزای جنوب غربی در جستجوی یافتن راه به قلب کشور (هزاره‌جات) بود که کنگره سراسری حزب در بامیان دایر شده و استاد را در غیاب با اتفاق آرا به دبیر کلی حزب وحدت اسلامی افغانستان انتخاب کردند و این انتخاب هم مسیر زندگی استاد مزاری و هم سیر تاریخی حزب وحدت را تغییر داد. زمانی که استاد از برهوت نجات یافته، پا به خاک هزاره‌جات گذاشت مردم هم نفس راحتی کشیدند چون رهبرشان از کام مرگ نجات یافته بود از این زمان به بعد بامیان سرزبانها افتاد و مرکز تصمیم‌گیریهای مهم سیاسی - نظامی گردید، بامیانی که چون مجسمه‌ای بود در تاریخ وطن ساکت و آرام بود، به یک باره روی آتن رادیوها قرار گرفت و خبرساز شد تا جایی که زمینه تفاهم جنرالهای ناراضی رژیم نجیب از بامیان تدارک دیده شد زیرا بدون تصویب شورای مرکزی در بامیان مسئولین شمال نمی‌توانستند با جنرالهای مذکور وارد مذاکره شوند.

استاد در مدت اقامت در بامیان، تشکلات حزب را فعال ساخت برای آینده کشور و تصمیمات بعدی برنامه ریز کرد و حزب را از حالت رکود بیرون آورد و تمام نیروها را به کار سازنده واداشت.

پیروزی مجاهدین و اقامت استاد شهید در کابل

با پیروزی مجاهدین در کابل، استاد مزاری نیز بامیان را ترک گفته از طریق مزار شریف عازم کابل گردید. در این میان استقبالی که مردم در مزار شریف و هم در کابل از استاد به عمل آوردند - به گفته شاهدان عینی - در تاریخ این شهرها بی سابقه بوده است. حضور استاد در پایتخت کشور و نظارت بر اعمال مجاهدین حزب وحدت به زودی وزنه سیاسی - نظامی شیعیان را

۶ - دیدار با مقام رهبری جهان اسلام حضرت آیه الله خامنه‌ای جهت تشریح برنامه‌های حزب وحدت اسلامی و حوادث و رویدادهای جاری.

۷ - جذب کمکهای مهاجرین و طرفداران انقلاب اسلامی افغانستان و ارسال آن به جبهات داخل کشور.

استاد شهید با حوصله و بردباری و با سعه صدر و پایداری کم نظیر خود به همه اهداف فوق جامعه عمل پوشانده تشکیلات حزب وحدت را در ایران و پاکستان و چندین کشور دیگر به طور رسمی فعال ساخت و این برای اولین بار بود که اقشار گوناگون مردم ما در داخل و خارج کشور، با چهره استاد مزاری آشنایی یافته و در وجود او نشانه‌های کسی را یافتند که با تمام وجود و با کمال صداقت و پایداری و شهامت و قاطعیت بی نظیر، داعیه نجات و عزت و آزادگی ملتی را مطرح کرده و سخن از احقاق حق و تحقق عدالت اجتماعی و احیای هویت اصیل اسلامی و ملی می‌زند و از همین رو بود که با وجود تعیین رئیس و سخنگو برای حزب، مردم هر چند بطور غیر رسمی، در عمق قلبهای خود او را رهبر ایده آل خود می‌دانستند و به او امید بسته بودند.

استاد شهید تصمیم گرفت که در رأس یک کاروان کوچک و با مجموعه‌ای از امکانات و وسائل فرهنگی از طریق جنوب غرب کشور، به بامیان باستان مقر شورای مرکزی حزب باز گردد که متأسفانه این کاروان کوچک توسط حرامیان مجاهد نما کمین زده شد و در اینجا بود که شایعه گم شدن و اسارت استاد بر سرزبانها افتاد و این وضع یک حالت سردرگمی آمیخته با وحشت و امیدواری را به وجود آورد و در حالیکه حریفان سیاسی و دشمنان وحدت از این شایعه خوشحال به نظر می‌رسیدند، مردم مظلوم و مهاجرین ما را هاله‌ای از ترس و نگرانی و اندوه فرا گرفته بود و دوستان و دلباختگان وحدت برای سلامتی استاد روزه نذری گرفتند و مادر پیرو دغدارش در دیار غربت و در گوشه از شهر مقدس قم، شب و روز در سجاده نماز برای فرزند برومندش که همیشه در اصطلاح خانواده او را «شیخ» صدا می‌زدند، مشغول دعا و نیایش بود و نذر کرده بود که اگر «شیخ» سالم باشد یک گوسفند را قربانی کند.

در مقابل آنهایی که تحمل حضور قدرتمند آنان را در کابل نداشتند به نمایش گذاشت.

برای هیچ کسی پوشیده نیست که برخورد قاطع و تسلیم ناپذیری استاد مزاری برای هیچ یک از طرفداران رژیم کابل قابل تحمل نبود بخصوص برای آنهایی که به بیگانگان قول حذف جامعه شیعه از افغانستان را داده بودند! از این رو وقتی نتوانستند از حضور شیعیان در کابل جلوگیری کنند، دست به طرح خطرناکی زدند تا از طریق جنگ این هدف را تحقق ببخشند و از این رو در حالیکه حزب وحدت اسلامی برای تجلیل از سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) خود را آماده می‌ساخت در شب ۱۲/۳/۷۱ اولین جنگ توسط نیروهای متعصب و جنگ طلب سیاف بر حزب وحدت تحمیل گردید و پس از آن هر چند مدت یک بار جنگ خونینی بر مردم غرب کابل تحمیل می‌شد و سرانجام در ۲۲ دلو ۷۱ همزمان با سالروز پیروزی انقلاب اسلامی ایران، توطئه به منظور براندازی مرکزیت حزب و به شهادت رساندن استاد مزاری به اجرا گذشته شد و فاجعه خونین «افشار» پیش آمد که تا ابد به عنوان یک لکه ننگ باقی خواهد ماند. در این فاجعه هر چند آنها به هدف خود که به شهادت رساندن استاد بود نرسیدند ولی از دو جهت این فاجعه خطرناک بود: اول از آن جهت که مردم مسلمان و مظلوم ما را در محله افشار قتل عام کردند که انعکاسات جهانی آن با اسناد و مدارک در حدی است که هیچ کس انکار نمی‌تواند و دوم از آن جهت که در این فاجعه دست خیانت از طرف نیروهای خودی نیز آغشته بود و بل عاملی اصلی فاجعه تلقی می‌شد.

استاد مزاری در طول عمر در تنها مورد که زار زار با صدای بلند گریسته است همین فاجعه افشار است که در یک گردهمایی عمومی در کابل به مردم قول می‌دهد که تا عاملین این فاجعه رابه چوبه دار نکشد و انتقام مردم مظلوم را نگیرد آرام نخواهد نشست. این حادثه تاسف بار، گذشته از خسارات و تلفاتی که لازمه

هر جنگ است، برای شیعیان افغانستان این نتیجه‌گیری را نیز در پی داشت که بدون رهبر واحد، قاطع و خردمند و دلسوز نمی‌توانند به حیات سیاسی - مذهبی - اجتماعی خود ادامه دهند و از آنجا که دبیر کل حزب در بدترین شرایط سیاسی - نظامی صحنه را ترک نکرده و در کنار مردم باقیمانده بود، محبوب دلها شده و به رهبر ایده‌آل مردم مبدل شد و شعار «مزاری رهبر» برای اولین بار در فضای قلبهای مردم کامل طنین‌انداز شد.

همین مقاومت و پایداری و دفاع جدی و صادقانه از حریم شیعیان کابل باعث شد که علی رغم بیش از ۲۰ جنگ تحمیلی و تبلیغات زهرآگین دشمن، بر محبوبیت استاد در بین مردم و نیروهای مسلح و شورای مرکزی و همه ارکان و تشکیلات حزب بیش از پیش افزوده شود و به همین دلیل در اجلاس عمومی شورای مرکزی حزب در تابستان گذشته باز هم ایشان با اکثریت قاطع آرا به دبیر کلی مجدد حزب برگزیده شدند.

استاد زاهدی مرد مجاهد و اندیشمند، یار همکار و هم‌رزم و همدرد استاد شهید، در سخنرانی تاریخی خود در کابل در این رابطه چنین گفت:

وقتی فریاد «مزاری رهبر» را شنیدم با خود آرام گریستم.... این مساله مزاری رهبر یعنی چه؟ یعنی هزاره‌ها به این نقطه رسیده‌اند که روی یک نفر آگاهانه، عالمانه، فهمیده و بدون فشار دیگران توافق می‌نمایند که این برای من یک جهان ارزش دارد. اگر بمیرم دیگر غمی ندارم.... این برای من یک افتخار است نه به این دلیل که حضرت استاد مزاری رهبر می‌شود، به این دلیل که اراده ملی و آزاد برای مردم مقاوم ما به وجود آمده است. من به این موضوع افتخار می‌کنم و اگر بمیرم دیگر آرزویی ندارم کور شود چشم من که من «مزاری رهبر» را قبول نکنم... به استاد من اخلاص و ارادت دارم و اگر ایشان دستور بدهند که من کاتبی کنم مخالفت نمی‌کنم و به دید باز می‌پذیرم....

خلاصه کلام کارنامه جاودانه شهید سعید ما آن قدر گسترده و وسیع است که در این مختصر نمی‌گنجد شرح بیوگرافی ایشان در واقع شرح حداقل تاریخ متلاطم ۲۰ سال

اخیر و تحلیل حوادث پرنشیب و فراز دوره جهاد و دو سال خونین اخیر کابل را میطلبید که ان شاء الله در فرصت مناسب باید تدوین گردد.

«شهادت» افتخار استاد ما و آرزوی او بود.

مدتی پیش که وضعیت کابل هر روز بحرانی تر شده می‌رفت، شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی و قوماندانها تصویب کرده بودند که باید حضرت استاد مزاری محل اقامت خود را تغییر داده و به نقطه دیگری در خارج کابل نقل مکان کند و امور کابل را جمعی از مسئولین و قوماندانها اداره نمایند اما پاسخ استاد در برابر این تصویب این بود که:

من تا آخرین لحظه در کنار مردم مظلوم غرب کابل خواهم بود و در آخر سرنوشت من یا اسارت است یا شهادت.

استاد واقعاً هم به این وعده وفا کرد و تا آخرین لحظه در کنار مردم باقی ماند اما پس از آنکه منطقه غرب کابل در محاصره شدید قوای شورای نظار و اتحاد سیاف از یک طرف و قوای غدار و خیانتکار گروه مهاجم و عهدشکن موسوم به طالبان از طرف دیگر قرار گرفت، استاد تا آخرین نفس، مقاومت مردم را رهبری کرد و در مقابل قوای عهد شکن طالبان تا آخرین فشنگ خود نبرد بی‌امان را ادامه داد اما بالاخره به تاریخ ۱۳۷۳/۱۲/۲۲ همراه با سایر همراهانش به طرز فجیع و مظلومانه و با دست و پای بسته به اثر شکنجه به فیض بزرگ شهادت نائل آمدند.

با اینکه در داستان شهادت استاد روایات متناقضی نقل شده است ولی چند نکته مسلم و قابل توجه است:

اول اینکه بین گروه طالبان و حزب وحدت اسلامی توافقنامه‌ای به امضاء رسیده بود و در سایه همین توافقنامه بود که آنها در منطقه جنوب غرب کابل استقرار یافتند اما بر اساس نیت پلید خود، تعهدات خود را زیر پا گذاشته و در حالیکه حزب وحدت اسلامی با قوای مشترک شورای نظار و اتحاد سیاف در نبرد شدید بود، از پشت سر و به طور غافلگیرانه بر مراکز حزب

وحدت حمله کردند و در این حین قوای شورای نظار نیز از فرصت استفاده کرده و با تهاجم همه جانبه، غرب کابل را مورد حمله قرار دادند و در سایه این عهد شکنی و فرصت طلبی بود که مقرر استاد شهید و منطقه غرب کابل به تصرف دشمن درآمد، دوم اینکه: پس از تصرف غرب کابل توسط دشمن، استاد مزاری با جمعی از یارانش به دست گروه عهد شکن و فریبکار طالبان اسیر شدند که سخنگوی آنان به طور رسمی از رادیوها اعلام کردند و مقتضای عرف بین‌المللی و وجدان انسانی این بود که آنان در برابر حفظ جان و سلامتی استاد شهید و همراهانش مسوول باشند. اما برخلاف تمام این مقررات، استاد و یارانش را به طرز فجیع به اثر شکنجه و با سلاح سرد به شهادت رسانده و این نشان دهنده عمق کینه و خصومت این گروه ناکث و ناکس نسبت به رهبری حزب وحدت اسلامی افغانستان است.

سوم اینکه: گروه طالبان با عملکرد اخیر خود مخصوصاً فاجعه جبران‌ناپذیر به شهادت رساندن استاد مزاری ثابت کرد که تمام شعارهای اسلامی و صلح طلبی آنان، الفاظ پوچ و توخالی بیش نبوده و در ورای آن نیت پلید دیگری در سر دارند و می‌خواهند در پوشش این شعارها، همه گروهها را خلع سلاح کرده و حاکمیت قرون وسطایی و فاشیزم کور دیگری را در افغانستان حاکم سازند هر چند به نابودی و ویرانی همه کشور و قتل عام مردم و شهید شدن رجال و قهرمانان ملی و اسلامی افغانستان تمام شود. چهارم اینکه: شورای نظار نیز با عمل خود در غرب کابل پس از اسارت استاد به نقل از رادیو بی بی سی دست به جنایت زدند و اموال مردم را به غارت بردند و منازل مسکونی را ویران سازند اما واقعاً این کمال ناجوانمردی است که انسان از مردم غیر نظامی بی‌دفاع انتقام بگیرد، این عمل در تاریخ بارها تکرار شده است

این عمل در تاریخ ۲۲ و ۲۳ ۱۲ ۷۳ در کارته ۳ و کارته ۴ و قلعه شهاده و دشت آزادگان تکرار شد.

پنجم اینکه: یک بار دیگر از تجربیات مکرر تاریخ افغانستان عبرت آموخت که به قسم و قرآن و تعهد دشمن هرگز نباید اعتماد کرد و ما مردم صادق و ساده دلی بوده و هستیم که به طور مکرر فریب این نوع تعهدنامه‌ها را خورده و در کنار تعهدنامه و امضای خود ذبح شده ایم و بزرگترین قهرمانان و رادمردان خود را از دست داده ایم. لذا باید پس از این هوشیار باشیم و هرگز به دشمن اعتماد نکنیم.

به هر حال دشمن نابکار بهترین شخصیت‌های مجاهد و مقاوم و مؤثر ما را از دست ما گرفت همچون حجج اسلام استاد اخلاصی جاغوری و استاد عید محمد ابراهیمی و استاد ابوذر غزنوی و برادر مجاهد و فداکار و پرتلاش سید علی علوی که در طول سالهای جهاد و انقلاب در سفر و حضور در جبهات و در مهاجرت و در همه جا در کنار استاد مزاری بود، هم محافظ او بود، هم یار و همکارش و هم دوست و برادش که لحظه‌ای از استاد جدا نشد و سرانجام در حین شهادت نیز روح آنان با هم به سوی ملکوت اعلیٰ عروج نمود.

استاد شهید!

مزاری قهرمان!

ای قافله سالار جهاد و شهادت!

هر چند از میان ما رفتی و ملتی را عزادار ساختی اما بدان خون مطهر تو بیش از پیش درخت تنومند «وحدت» را در میان ملت به ثمر خواهد نشاند و عشق به تو و آرمان تو تا عمق جانها جاویدانه خواهد شد و از همین روا بود که ملت وفادار تو تصمیم گرفتند پیکر پاک و مطهر تو و یارانت را بر روی دستهایشان در طول صدها کیلومتر در مناطق هزاره‌جات تشییع کنند و این چنین تشییع و قدردانی در طول تاریخ هزاره‌جات بی‌سابقه و بی‌نظیر است.

مزاری قهرمان!

ای رهبر و مرشد بزرگ!

گرچه بسان ستاره‌ای بودی که در آسمان تاریک مردم ما بسیار دیر طلوع کردی و خوش درخشیدی اما زود غروب کردی، ولی بدان پرتوی را که در عمق دلها و جانها افکندی برای همیشه روشنگر راه ما و هدایتگر کاروان نهضت ما خواهد بود.

امروز فرزندان تو در کابل و هزاره‌جات و شمال افغانستان و در دریاهای غربت در ایران و پاکستان و هندوستان و آمریکا، استرالیا و انگلستان، فرانسه و آلمان، لبنان و سوریه و هر جای دیگر با روح بزرگ تو عهد می‌بندند که تا تحقق آرمانهای بلند تو و تا فتح قله‌های شرف و عزت و آزادی و تا ریشه کن ساختن جرثومه‌های فساد و خیانت و عهد شکنی از سرزمین خود، هرگز آرام نگیرند و علم سرخ خونین تو را به زمین نگذارند.

پس سلام بر تو آن روز که آزاده زاده شدی و آن روز که مردانه قیام کردی و ملتی را سرافراز ساختی و آن روز که باز هم مردانه به پیشواز شهادت شتافتی و آن روز که سرخ رو و خونین جامه برانگیخته شوی و در محضر اقدس الهی بر مظلومیت مردم خود و بر قساوت و نامردی و نامردمی دشمنان خود به شهادت بایستی و جنایتکاران را رسوا سازی.

والسلام



فرازهایی از:

ابعاد شخصیت اخلاقی استاد شهید مزاری

حسین شفائی

می‌گردد و بازگشت به سوی خداست.

اما در مورد شخص پیامبر اکرم (ص) که رسالت هدایت بشریت را به عهده دارد و باید برای امت، سرمشق و الگو باشد لحن قرآن کریم عوض می‌شود و می‌فرماید:

ومن الليل فتهجد به نافلة لك عسى ان يبعثك ربك مقاماً محموداً^(۳)

پاسی از شب را از خواب برخیز و قرآن (نماز) بخوان، این وظیفه اضافه برای تو است تا پروردگارت تو را به مقام در خور ستایش برانگیزد.

وَأَناء الليل فسبح و اطراف النهار^(۴)

در اثناء شب و اطراف روز تسبیح و حمد پروردگارت را بجا آور.

ومن الليل فاسجد له و سبحه ليلاً طويلاً^(۵)

و در شبانگاه برای او سجده کن، و مقداری طولانی از شب، او را تسبیح گوی.

با توجه به اینکه مسئولیت رهبران جامعه، پیشوایان مردم و هادیان ملت است که به تناسب سنگینی مسئولیت و اهمیت رسالت‌شان، در پی اصلاح نفس، تهذیب و خودسازی باشند، مولای متقیان علی علیه السلام می‌فرماید:

در فرهنگ ادیان الهی و در منطق مکتب حیاتبخش اسلام، آفرینش انسان و هدف خلقت بنی آدم، رشد، تزکیه، تهذیب و تکامل است، و بدین جهت تمام برنامه‌های عبادی، اخلاقی، تربیتی و سیاسی اسلام، بر این مبنا پی‌ریزی شده و راه هدایت، صلاح و خودسازی را فراراه انسان گذارده تا در این صراط پر فراز و نشیب و جاده پرپیچ و خم، به یمین و شمال نلغزد و از صراط مستقیم باز نماند. منتهی میزان گام نهادن در این روند، نسبت به افراد تفاوت پیدا می‌نماید، برخی را همان دستورات عمومی خودسازی شامل می‌شود، و نسبت به بعض دیگر به دلیل موقعیت اجتماعی، جایگاه مذهبی و مسئولیت سیاسی، تأکید شده و جزء ملاک‌ها و معیارها و صلاحیت‌هاشان قید گردیده که باید از تهذیب نفس، خودسازی و صداقت لازم برخوردار باشند.

قرآن کریم، نسبت به ساختار اخلاقی کل جامعه و تمام ملت می‌فرماید:

قد افلح من تزكى^(۱)

مسلماناً رستگار می‌شود کسی که خود را تزکیه کند.

و من تزكى فانما يتزكى لنفسه و الى الله المصير^(۲)

و هرکس پاکی پیشه کند نتیجه آن به خودش باز

من نصب نفسه للناس اماماً فليبدء بتعليم نفسه قبل تعليم غيره وليكن تأديبه بسيرته قبل تأديبه بلسانه^(۶)

کسی که خود را در مقام رهبری مردم قرار می دهد، باید قبل از دیگران به تعلیم خویش بپردازد، و باید مؤدب ساختنش با عمل پیش از تأدیب با زبان باشد.

بدین ترتیب ملاحظه می فرمائید که تکلیف افراد جامعه در مبارزه با رذائل اخلاقی و کسب فضایل انسانی، یکسان نیست و آنانی که عهده دار زمام جامعه هستند و مسئولیت خطیر رهبری را به عهده دارند، بعنوان یک ضرورت، باید مهذب، دارای فضائل اخلاقی و خودساخته باشند.

احیاگر هویت ملت هزاره در این عصر، شهید والامقام راه عدالت، مزاری بزرگ، قبل از آنکه ردای رهبری را به تن نماید و جامعه محروم هزاره و شیعه را راهنمایی کند، سال ها به خودسازی، مبارزه با نفس و پرورش رگه های آرمان گرایی در وجود خود پرداخت، سالها در حوزه علمیّه قم، در مدرسه «دارالشفاء» به درمان بیماریهای اخلاقی پرداخت و مدتها در مدرسه «سعادت» راه سعادت مند شدن و سعادت مند نمودن جامعه را آموخت، آنگاه پرچم ستیز با ستمگر، مبارزه با متجاوز، نبرد با زورگو و انحصار طلب را بر افراشت و نوای عدالت اجتماعی و حاکمیت نظام دور از تبعیض را سرداد، و لذا بر اثر برخورداری از خودسازی، از آغاز مبارزه تا لحظه شهادت، اسیر شهوت، فریفته مقام و بنده پول نشد، عاشق سعیداً و مات شهیداً.

در این بخش از کتاب، موضوع ابعاد شخصیت

اخلاقی آن شهید بزرگوار به من محول گردیده است، با توجه به شناختی که من از ایشان داشتم و از بیست سال به این طرف با وی آشنا بودم، نمی توان در این چند صفحه حق مطلب را در باره آن مرد بزرگ، مبارز بین الملل اسلامی و قهرمان ملی اداء نمود، ولی ناگزیر مطالبی را فهرست وار بیان می داریم تا باشد که در آینده سایر قلم به دستان متعهد، مطالبی در خور شأن آن اسطوره مقاومت و اسوه اخلاق بیان دارند.

در باب بر شمردن سجایای اخلاقی و فضایل انسانی استاد شهید، ما به موضوعاتی اشاره می نمائیم که برای ما محسوس و ملموس بوده است، و این به آن معنی نیست که تمام صفات حسنه و اخلاق پسندیده وی را مطرح کرده ایم:

۱- تعبد و تعهد

انسان بر مبنای شکل گیری ساختار شخصیت اخلاقی اش، پای پند تکلیف شرعی، رسالت اجتماعی، عهد و پیمان و قول و قرارش می باشد و به هر میزان که ریشه درخت اعتقاد و اخلاق در اندیشه انسان زیادتر دویده باشد بیشتر به مسئولیت مکتبی اش عمل می نماید و مقید است وظیفه دینی، انسانی و ملی اش را به نحو مطلوب انجام دهد، عهد و پیمانش را نقض نکند و قول و قرارش را نشکند.

قرآن کریم در باب اهمیت و نقش وفای به عهد، می فرماید:

واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها.^(۷)

هنگامی که با خدا عهد بستید به عهد او وفا کنید، و سوگندهای تان را بعد از تأکید نشکنید.

ثبات جامعه، چه در شکل پیوند اجتماعی و چه در قالب معاهدات سیاسی و چه به صورت فعالیت اقتصادی و چه در بعد کارهای فرهنگی و فکری، مرهون حاکمیت اعتماد در میان ملت و مسئولین است، و اطمینان فراگیر اجتماعی محصول احترام و پای پندی به عهد و پیمان است و نیز پیداست که پیمان شکنی عامل نابودی جامعه به سبب بازدارندگی مردم از تکامل، رشد و ترقی هست که با اشاره به این مطلب، پیامبر اکرم (ص) طی روایتی می فرماید:

تهلك هذه الامة بنقض موثيقها^(۸)

هلاکت این امت به خاطر پیمان شکنی شان خواهد بود.

رهبر شهید استاد مزاری، از وقتی که متعهد شد در انجام رسالت دینی اش کوتاهی نکند و آنچه وظیفه اجتماعی اش هست به نحو شایسته انجام دهد، به مسئولیت و رسالتش خوب عمل نمود و در آن راستا رنج و مشقت فراوان را به جان خرید و سرانجام جانش را نثار کرد:

«من برای شما مردم تعهد سپرده ام که از شما دفاع کنم و به شما خیانت نکنم و دست خیانت کاران را بگیرم»

۲- عزت نفس

انسان از نظر روانی دارای روحیه متفاوت هست، برخی از عزت نفس برخوردارند که برای رسیدن به تمایلات و کشش‌ها، شخصیت خود را خورد نمی‌سازند، و نزد کسی تملق و کرنش نمی‌کنند و با آبروی خویش معامله نمی‌نمایند. و بعضی دیگر افراد ضعیف النفس هستند که برای دستیابی به مادیات و رسیدن به قدرت و... خود را می‌بازند و در بدل پول از آبروی‌شان مایه می‌گذارند و به امید کسب قدرت به هر در و دروازه می‌روند و برای حیثیت خود بهاء و ارزش قایل نیستند. عزت نفس را چنین معنی کرده‌اند:

العزة حالة مانعة للانسان من ان يغلب (۹)

عزت نفس حالتی بازدارنده است که مانع می‌گردد انسان مغلوب خواسته‌ها گردد.

رهبر شهید، از مرحله بالای عزت نفس بهره‌مند بود چه در دوران تحصیل، چه در زمان جهاد و سروسامان بخشیدن به تشکیلات و چه در دوره رهبری، عزت نفس خویش را نشان داد و هیچگاه حاضر نگردید حیثیت خویش و آبروی ملتش را قربانی رسیدن به امیال خود سازد و عزت نفس را از دست بدهد یا دست به کارهای بزند یا موضعی اتخاذ نماید که باعث سرافکندگی خود یا مردمش شود، از زندگی‌اش گذشت ولی عزت نفس خویش را حفظ نمود.

۳- زهد

زرق و برق دنیا، جاذبه و کشش دارد، چشم‌ها را خیره و قلب‌ها را فریفته خود می‌نماید، بسیاری را از هدف و آرمان باز میدارد، افرادی را به کارهای ناهنجار، پست و غیر انسانی و امیدارد، ولی پیامد دلبستگی به دنیا به تناسب موقعیت اجتماعی افراد تفاوت پیدا می‌نماید. افراد هر اندازه در موقعیت حساس و کلیدی قرار داشته باشد، ضربه دلبستگی به دنیا شکننده‌تر و آسیب‌پذیر خواهد بود.

در اسلام روی مسأله «زهد» (دل بستن به دنیا) بسیار تأکید شده است:

قال رسول الله (ص) من اراد ان يوتيه الله علما بغير تعلم و هدى بغير هداية فيلزمه في الدنيا (۱۰)

هر کس علم بدون آموختن و هدایت بدون هادی می‌خواهد، در دنیا زاهد باشد.

قال الصادق عليه السلام: جعل الخير كله في بيت و جعل مفتاحه الزهد في الدنيا. (۱۱)

تمام نیکی‌ها را در خانه‌ای گذارده و کلیدش زهد در دنیا را قرار داده است.

قال الصادق عليه السلام: اذا اراد الله بعبد خيرا زهده في الدنيا (۱۲)

وقتی خداوند خیر بنده‌ای را بخواهد در دنیا زاهدش می‌نماید.

مولای متقیان امیر المومنین علیه السلام در میدان عمل میان «قدرت» و «زهد» جمع کرد و عدم دلبستگی به دنیا را به نمایش گذارد:

الا و ان امامكم قد اكتفى من دنياه بطمريه و من طعمه بقرصيه... فوالله ما كنزت من دنياكم تبيرا ولا ادخرت من غنائمها وفرا، ولا اعددت لبالي ثوبى طمرا، ولا حزت من ارضها شبرا... (۱۳)

بدان امام شما از دنیایش بهمین دو جامه کهنه و از غذایش بدو قرص نان اکتفا کرده است... به خدا سوگند من از دنیای شما طلا و نقره‌ای نیندوخته‌ام، و از غنائم و ثروت‌های آن مالی ذخیره نکرده‌ام و برای این لباس کهنه‌ام بدلی مهیا نساخته‌ام و از زمین آن حتی یک وجب در اختیار نگرفته‌ام.

رهبر شهید، به تمام معنی الکلمه زاهد بود و زهد را به معنی واقعی و مفهوم حقیقی آن درک نموده بود و خود را در تمام شرایط و حالات با آن وفق میداد و زندگی‌اش را آنچنان ترسیم می‌داشت.

شهید مزاری که در خانواده از نظر وضع اقتصادی متوسط متولد گردید، پس از پا نهادن در اجتماع با لمس فقر عمومی، ستم و تبعیض حاکم بر جامعه و تصمیم به مبارزه علیه ظلم و استبداد، زهد را برگزید، در طول زندگی نه تنها رفاه زده و آسایش طلب نگردید و ساده زیست که علی‌رغم آن همه امکانات و آن قدر پول تشکیلات، خانواده‌اش با فقر و مشکلات زندگی دست به گریبان بودند، از خانه اجاره‌ای در ایران تا شتافتن در اردوگاه مهاجرین کابل در مزارشریف.

همه می‌دانند که خانواده شهید مزاری در طی مهاجرت

ویه شهادتش رساندند، چنانکه رهبر شهید استاد مزاری بجرم تسلیم نشدن به اهداف پلید انحصار طلب‌ها به شهادت رسید. حضرت در باب مردم دوستی و بهاء قایل بودن به ملت، می‌فرماید:

ألقع من نفسی بان یقال: هذا امیر المومنین، ولا اشاركهم فی مکاره الدهر، او اکون اسوة لهم فی جشوبة العیش (۱۴)

آیا به همین قناعت کنم که گفته شود: من امیر مؤمنانم؟ اما با آنان در سختیهای روزگار شرکت نکنم؟! و پیشوا و مقتدایشان در تلخی‌های زندگی نباشم؟

رهبر شهید استاد مزاری در طول مبارزه و جهاد نشان داد که مهم‌ترین هدفش پس از انجام رسالت الهی، احقاق حقوق ملت و مبارزه با تبعیض و ستم حاکم بر جامعه است. مزاری بزرگ در طی سه سال رهبری و سه سال مقاومت در غرب کابل، نشان داد که حاضر است در راه تحقق آرمان مردم، هرگونه رنج و مصیبت، فشار و تنگنا را به جان پذیرا شود، و حتی در بحرانی‌ترین لحظه و حساس‌ترین شرایط که حسودان محاربتش خواندند، معامله‌گران خائن به صف دشمنان پیوستند و انحصار طلبان مکار و جاه طلبان بی‌شعور از چهار سمت فشار را بر غرب کابل افزودند و برای رهبر شهید امر دایر شد بین مرگ شرافتمندانه و زندگی حقارت بار، با اینکه برایش زمینه ترک کابل و رها نمودن مردم را بحال خودشان مساعد بود و بدان جهت بیشتر قومندان‌ها موفق شدند جان سالم بیرون کنند، وی حاضر نشد ملت را تنهاگذارد و گفت در کنار مردم میمانم هرچه بر سر ملت آمد من هم آن را بکشم و بدین دلیل اسیر چنگ جلادان متعصب گردید و آنان ناجوانمردانه وی را به شهادت رساندند.

۵- تواضع:

انسان هنگام برخوردار گردیدن از نعمت‌های خدادادی چون قدرت جسمی، سلیقه و استعداد فوق العاده یا زمان بهره‌مند شدن از مقام، ثروت و دانش، به آن همسان نمی‌نگرند. برخی به شکرانه برخورداری از آن موهبت یا کمال، متواضع و فروتن می‌شوند و رفتار و کردارشان مهربان‌تر از قبل و خوش رفتارتر از گذشته می‌گردند، و بعضی که به آنها

در ایران کرایه نشین و مستاجر بوده‌اند، پس از شهادت وی، همسرش به همراه برادر خود از کابل آواره گشتند و جهت شرکت در مراسم تشییع و تدفین در مزار شریف آمدند، حدود یکماه را در منزل عمه استاد شهید به سر بردند، سپس چون توان اجاره منزل را نداشتند ناگزیر در اردوگاه مهاجرین کابل رفتند و چادر و خیمه‌ای را گرفتند، که بعد مردم از مساله مطلع شدند و آنان را از آنجا آوردند و منزلی را بطور موقت در اختیارشان قرار دادند.

نمونه دیگر: رهبر شهید در آخرین لحظات قبل از اسارت به یکی از معتمدین همراهش وصیت و سفارش می‌نماید که: در خانه مقداری پول هست که مربوط به حزب وحدت می‌شود، چیزی دیگر ندارم، یک دستگاه تلویزیون از فلان شخص امانت است به او برسانید و دو تکه قالیچه که در اتاق فرش می‌باشد مال فلان نفر است به وی بدهید.

آیا سایر رهبران این چنین زندگی دارند یا هر کدام برایشان در چند شهر، بهترین منزل و مجلل‌ترین آپارتمان‌ها ساخته‌اند و لوکس‌ترین وسایل زندگی تهیه کرده‌اند؟ به قول حافظ:

غلام همت آنم که زیر چرخ کمبود

زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

۴- مردم دوستی:

نگرش رهبران نسبت به جامعه بستگی به دیدگاه آنان نسبت به عهده داری مسئولیت رهبری دارد، آنانکه با انگیزه انجام رسالت، اجرای عدل، برچیدن بساط ستم و خدمت به جامعه زمام امور ملت را به عهده می‌گیرند، نسبت به ملت احترام قایل هستند و حاضر می‌گردند در راه خدمت به جامعه از هستی و زندگی خویش مایه بگذارند. ولی دسته دیگر که با هدف رسیدن به قدرت و مقام، هوس رهبری را دارند، به ملت در حدی که بتوانند از آنان بهره‌کشی و استفاده کنند و کار بکشند، بهاء قایل می‌باشند.

سیره و سنت رهبران الهی چون مولای متقیان علی علیه السلام بر این بوده است که در راه اقامه عدل و قسط و مبارزه با نابرابری‌ها سر از پا نمی‌شناخت و سرانجام بخاطر نرفتن زیر بار خواسته و توقع امتیاز طلب‌ها، جانش را گرفتند

وی روزه داشت، برایم غذا تهیه می فرمود و هراندازه اصرار می ورزیدم که خودم غذا فراهم می سازم یا می پزم اجازه نمی فرمود.

چنین تواضع و اینگونه فروتنی را در دیگران نمی توان یافت، او بود که در اوج اقتدار و محبوبیت با نوجوان سلاح به دوش چون پدر مهربان می نشست و از وضع و حالش جویا می شد، او بود که در مسند رهبری یک ملت، به درد دل پیرزنها گوش می داد، او بود که در کنار بحضور پذیرفتن وزیرها، رهبران و محمود مستری ها و... به مشکلات و گرفتاری پیر مرد تَباف، خود رسیدگی می کرد.

۶- همت بلند و پشت کار

اراده، تصمیم، عملکرد، تحرک، جدیت و تلاش انسان مبتنی بر همت اوست، انسان هر قدر دارای همت بلند و آرمان متعالی باشد، فکر و اندیشه اش را در همان راستا به کار می اندازد و نیرو، استعداد و قدرتش را در همان جهت به کار می گیرد و هدف و خواستش انجام کارهای بزرگ فرهنگی، سیاسی و اجتماعی می شود. بجای تربیت چند نفر، سعی می کند در جامعه تحول فکری ایجاد نماید، در عوض مبارزه با یک والی یا وزیر، می کوشد اصل نظام را دگرگون سازد، در عوض مبارزه با نابسامانیهای اجتماعی، تلاش می ورزد بافتهای ناسالم اجتماعی را تغییر دهد و ریشه های پیوند جامعه را بر پایه ملاک، معیار و اصول استوار سازد تا زمینه شکاف و نابسامانی پدید نیاید.

امیرالمؤمنین علی (ع) می فرماید:

قدر الرجل علی قدر همته (۱۸)

قدر و منزلت هر کس به اندازه همت اوست.

در فرهنگ فارسی هم پارسی سرایان گفته اند:

همت بلند دار که مردان روزگار

از همت بلند بجائی رسیده اند

رهبر شهید، دارای همت بلند و آرمان رفیع بود، هیچگاه به دنبال این نبود که در محدوده یک منطقه، در ساحه یک شهر و حتی در جغرافیای یک کشور کار نماید، که تلاش می ورزید مسأله عدالت اجتماعی مکتب اسلام را حاکم سازد و بساط استبداد و زورگوئی را از هر جا که باشد برچیند و

با دید امتیاز و برتری نگاه می نمایند، حالت برتری، نخوت و غرور در آنان پدید می آید، اسلام روی مسأله «تواضع» و دوری گزیدن از «غرور» بسیار تأکید نموده است:

فلا تغرنکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور (۱۵)

مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد و مبادا شیطان شما را مغرور سازد.

قال النبی (ص) اذا تواضع العبد رفعه الله الى السماء السابعة (۱۶)

اگر بنده ای تواضع را پیشه سازد خداوند وی را تا آسمان هفتم بالا میبرد.

قال الرسول (ص) التواضع لایزید العبد الا رفعة فتواضعوا یرفعکم الله (۱۷)

تواضع و فروتنی نمی افزاید در بنده مگر بلندی، پس تواضع پیشه سازید خداوند بلندتان میبرد.

رهبر شهید، در تمام حالات متواضع، فروتن، صمیمی، نرم و ملایم بود و هیچگاه موقعیت ها نتوانست در برخورد خوش، رفتار نیکو و چهره گشاده او تأثیر بخشد و آن انسان رؤوف و مهربان را تبدیل به فرد خشن، برترین و متکبر سازد. مناسب می بینم دو خاطره خود را که آموزنده و بیان کننده مصادیق و موارد تواضع آن شهید والامقام است، در این فصل بیان دارم.

در نوروز ۱۳۵۶ بنده به اتفاق گوینده توانا استاد شفق بهسودی تصمیم گرفتیم در مزار شریف برویم، استاد مزاری در آن زمان منزلی را برای تربیت طلاب جوان گرفته بود، ما از کابل تلفن زدیم که آدرس منزل طلاب را بده که آنجا بیائیم، ایشان فرمود همانوقت که ماشینهای کابل می رسد کسی را در مندوی می فرستم که شما را بیاورد تا سرگردان نشوید، هنگامی به مزار شریف رسیدیم، دیدیم خود وی در مندوی منتظر ما ایستاده است که با این عمل و تواضع ما را شرمنده ساخت.

مورد دیگر اینکه، همان سالها که ایشان در حوزه علمیه قم در مدرسه سعادت مشغول تحصیل، تهذیب و خودسازی بود، بنده سفری به ایران نمودم و در قم رفتم و اتفاقی در مسافرخانه گرفتم، ایشان مطلع شد تشریف آورد مرا از مسافرخانه به اتاق خود برد، و با اینکه ماه رمضان بود و خود

را نادیده می‌گرفت و از آن می‌گذشت، هرچه با او رقابت و تنگ نظری می‌نمودند و علیه وی جوسازی و شایعه پراکنی و تبلیغات سوء می‌کردند، برجسب‌ها و تهمت‌ها می‌زدند، زمان مراجعه‌شان از هیچگونه نیکی و کمک به آنان دریغ نمی‌نمود، هر مقدار نام، موقعیت و محبوبیت کسب می‌داشت نه تنها در وی دگرگونی بوجود نمی‌آمد و مغرور و خودخواه نمی‌شد که شکستگی و تواضعش مضاعف می‌گردید. در هر سطح که به او فشار و تنگنا رو می‌آورد خود را نمی‌باخت و از کوره بیرون نمی‌رفت.

۸- رأفت و غضب:

انسان دارای غرایز، علائق و کششهای متضاد: حب، بغض، رأفت، غضب، عشق، نفرت، قهر، مهر، رحم، خشم، شهوت، عاطفه، حب نفس، آرزو، حرص و جاه طلبی و... است که هر کدام آن در حد معقول برای استمرار زندگی، لازم و ضروری می‌باشد، و باید در نهاد انسان محبت و عشق وجود داشته باشد تا به اموری میل و رغبت پیدا گردد و در آن راستا کشانده شود و برای نیل و رسیدن به آن تلاش و تکاپو صورت پذیرد، باید در جان آدمی غضب و نفرت وجود داشته باشد تا نسبت به زورگوئی و ظلم تن ندهد و زیر بار استبداد و بی‌عدالتی نرود و بر ستمگر و متجاوز بشورد، باید انسان از رأفت، عطوفت بهره‌مند باشد تا با افراد نیک، صالح، خدمتگار، بستگان و دوستان به مهربانی و خوبی رفتار نماید.

قرآن کریم در ترسیم «قهر» و «مهر»، «رحم» و «خشم» چنین روش و شیوه را بیان میدارد:

محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار
رحماء بینهم (۲۰)

محمد فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند.

از ویژگیهای بارز استاد شهید، این بود که به افراد لایق، متعهد، مخلص، فعال، پرکار، آرمانگرا و مفید برای جامعه، علاقه‌مند بود و نسبت به آنان عشق می‌ورزید و آنان را مورد مهربانی، نوازش و رأفت قرار می‌داد و از هیچگونه کمک و مساعدت به آنان دریغ نمی‌کرد ولی از افراد خائن، معامله‌گر، مزدور، دگم، واپس‌گرا، بی‌هدف و بی‌خاصیت نفرت داشت و

هویت ملتی را که در کشور خود سرکوب شده‌اند و در سطح جهان پراکنده گشته‌اند، احیاء و زنده نماید. و به دلیل داشتن چنین همت بلند گاهی در زمان طاعوت در ایران به زندان می‌افتاد و گاهی در پاکستان تحت تعقیب و پیگرد قرار می‌گرفت و گاهی در میهن و کشور خویش با مشکلات و درد سرها روبرو می‌گشت.

آنچه به همت بلند، اندیشه ژرف و فکر متعالی عینیت می‌بخشد و تئوری را پیاده می‌سازد، پشت‌کار و عمل است. زیاد بوده‌اند اندیشمندان و سیاستمدارانی که عالی‌ترین نقشه‌ها را داشته‌اند و بهترین طرح و برنامه‌های کاری را ریخته‌اند اما بخاطر نداشتن پشت‌کار و تحمل نتوانستن سختی عمل، صحنه را ترک گفته‌اند که بر اثر در رفتن از زیر بار عمل، فکر و تدبیرشان بجائی نرسیده‌است.

پشت‌کار، تلاش و خستگی ناپذیری استاد بزرگوار، زبان زد خاص و عام، دوست و دشمن بود، او بود که در پرتو تدبیر و پشت‌کار، خوب درس خواند و خوب خویش را ساخت، خوب مبارزه و جهاد نمود، خوب کارهای فرهنگی و مراکز علمی راه‌انداخت، خوب تشکیلات

حزب وحدت اسلامی را سازماندهی و اداره کرد و خوب مردم را در طی سه سال رهبری به اقتدار و عظمت رساند و برای ملت و خود تاریخ جدید آفرید.

۷- وسعت نظر

تصدی مسؤولیت‌ها: دینی، اجتماعی، سیاسی و نظامی هر مقدار از موقعیت کلیدی، حساس و تعیین‌کننده برخوردار باشد و هر اندازه که با ارباب رجوع بیشتر ارتباط و سروکار داشته باشد، نیاز به حوصله لازم و سعه صدر و احتیاج به وسعت نظر و ظرفیت دارد.

امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

آلة الریاسة سعة الصدر (۱۹)

وسیله ریاست سعه صدر است.

رهبر شهید از جهاتی دارای سعه صدر، وسعت نظر و دوراندیشی بود، هر اندازه کارهای بزرگ انجام می‌داد، به آن نمی‌بالید و آن را به رخ دیگران نمی‌کشید، هر قدر با او بدی و خصومت می‌کردند، هنگام اقتضای مصلحت جامعه همه آنها

فقد بعثت اليكم عبد امن عباد الله لا ينالم ايام
الخوف، ولا ينكل عن الاعداء ساعات الروح، اشد على الفجار
من حريق النار، وهو مالک... فانه سيف من سيوف الله لا كيل
الظبة، ولا نابى الضريبة (۲۲)

یکی از بندگان خداوند را به سوی شما (اهل مصر)
فرستادم که به هنگام خوف (مردم از جنگ) خواب به چشم او
راه نمی دهد در ساعات ترس و وحشت، از دشمن هراس
نخواهد داشت و نسبت به بدکاران از شعله آتش سوزنده تر
است او مالک اشتر است... او شمشیری از شمشیرهای
خداست که نه کند می شود و نه ضربتش بی اثر می ماند
و نیز آنحضرت در تعریف مالک اشتر می فرماید:

مالک و ما مالک! والله لو كان جبلاً لكان فندا، ولو كان
حجراً لكان صلدا لا یر تقية الحافر، ولا يوفى عليه الطائر (۲۳)
مالک اما چه مالکی! به خدا سوگند اگر کوه بود یکتا
بود و اگر سنگ بود سرسخت و محکم بود هیچ مرکبی
نمی توانست از کوهسار وجودش بالا رود و هیچ پرنده ای به
اوج آن راه نمی یافت

آیا چنانچه مالک اشتر زنده می بود استقامت و
پایمردی مزاری را همطراز و همپایه ایستادگی و پایداری خود
نمی شمرد؟ و آیا اگر مولای متقیان علی علیه السلام در قید
حیات می بود یا ولی عصر امام زمان (عج) از نظرها غائب
نمی بود، همچو سخنان را در باره استاد مزاری نمی فرمود؟ و
آن سفارش را که حضرت به مردم مصر فرمود؟ به مردم
افغانستان و ملت هزاره نمی فرمود؟ چرا؟ زیرا مزاری بزرگ،
خوب مبارزه و جهاد نمود.

شکنجه گاه های ساواک و سلولهای زندان از استقامت
و پایمردی استاد مزاری قصه ها دارد. سنگرهای جهاد و
حماسه آفرینی شهید استاد مزاری از رشادت، شهامت،
سلحشوری و دلاوری او حکایت ها دارد، کوه های سر بفلک
کشیده شمال، جنوب، و غرب افغانستان از کوه پیمائی و عزم
راسخ او در دل داستانها دارد، قله های چهارکنت و سموچ های
بامیان و ریگزارهای هلمند و هرات از پایمردی و پایداری او
سخن ها دارد.

و بالاخره سه سال مقاومت غرب کابل، خاطرات و
حکایات فراموش نشدنی از وی بازگو خواهد کرد، ساختمان

به آنان اجازه ضربه زدن به انقلاب و لطمه وارد ساختن به
حیثیت جامعه و آسیب رساندن به آرمان ملت را نمی داد و در
برابر خیانت و توطئه آنها قاطعانه و با تمام توان می ایستاد ولو
بلغ ما بلغ.

۹- شجاعت و پایداری

انسان از نظر روحیه یکسان نیست، برخی ذاتا شجاع،
دلاور، ترس و دارای قوت قلب می باشد، به استقبال خطر
می رود و هرگونه خطر را با آغوش باز و لب خندان استقبال
می نماید در میدان جنگ، صحنه درگیری و پیشامدهای
ناگوار خود را نمی بازد و نشاط و شادابی را از دست نمی دهد،
و بعضی بطور ذاتی ترسو و بزدل و در برابر کوچک ترین خطر
سراسیمه می شود و سایه شوم بیم و هراس بر وی مستولی
می گردد و از شدت ترس و خوف دست و پای خود را گم می
کند، نمیداند چه کند به کدام طرف فرار نماید و...

مصدق کامل انسان شجاع، مولای متقیان علی
علیه السلام است که خود روحیه بزرگش را چنین بیان
می فرماید:

والله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها، ولو
امكنت الفرص من رقابها لسا رعت اليها (۲۴)

به خدا سوگند اگر عرب برای نبرد با من پشت به پشت
یکدیگر بدهند به این نبرد پشت نمی کنم و اگر فرصت دست
دهد که بتوانم آن را مهار کنم به سرعت به سوی آنان خواهم
شتافت

شهید مزاری پیرو خاص آنحضرت و در عصر ما
مجسمه شجاعت و تابلوی تمام نمای ترسی و دلاوری بود و
ترس و هراس در قاموس او مفهوم نداشت. دلاوری هنگامی
به چهره مصمم و نستوه مزاری نگاهش می افتاد خجل و
شرمنده می گردید و رنگ و رخ خود را می باخت، و خوف از
رفتن به سراغ مزاری بیم داشت و هراس وقتی مزاری را
می دید سراسیمه می شد.

آیا غیر معصوم به این مرحله از شجاعت و به این پایه از
ترسی میرسد؟ بلی، فرمانده رشید اسلام مالک اشتر در عصر
امیرالمومنین علیه السلام نمونه کامل انسان شجاع غیر معصوم
بود که حضرت درباره اش می فرماید:

و کيفر بدی مجازاتی همانند آن است و هر کس عفو و اصلاح کند اجر و پاداش او با خداست.

و در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (ص) چنین میخوانیم:

إذا كان يوم القيامة نادی مناد من كان اجره على الله فليدخل الجنة، فيقال من ذا الذي اجره على الله؟ فيقال: العافون عن الناس فيدخلون الجنة بغير حساب (۲۵)

هنگامی روز قیامت می شود کسی ندا می دهد هر کس اجر او بر خداست وارد بهشت شود، گفته می شود چه کسی اجرش بر خداست؟ پاسخ می گویند: کسانی که مردم را عفو کردند آنها بدون حساب داخل بهشت می شوند.

رهبر شهید، دارای روحیه عفو و گذشت بود هنگامی افراد و جریان ها به هر دلیلی نسبت به وی مرتکب اسائه ادب، جسارت و تهمت شده بودند شرایطی پیش میامد که بخاطر مسایل حیاتی مربوط به سرنوشت جامعه از لغزش و تقصیر آنان بگذرد می گذشت و عفو را بر انتقام مقدم می داشت.

نمونه و موارد زیادی را سراغ داریم که استاد مزاری بخاطر مصلحت جامعه بخصوص بجهت جان گرفتن حزب وحدت اسلامی و خاتمه بخشیدن به پراکندگی مردم در برابر هر کس و ناکس کوتاه آمد و عفو را پیشه ساخت.

۱۱- ایثار

افراد جامعه از نظر صفات و ردائل اخلاقی همگون و همانند نیستند افرادی در صدد بهبود وضع زندگی، آسایش و رفاه خود هستند یا می خواهند خود به کمال و دانش برسند، یا سعی و تلاش می کنند مشکلات و نابسامانیهای اجتماعی را تنها از سر خود دور سازند در فکر دیگران و در غم غیر نمی باشند. و اشخاصی، دیگران را بر خود مقدم میدانند کوشش می نمایند دیگران به نعمت و موهبت برسند گر چه خودشان محروم و در مضیقه باشند، دیگران در آسایش و آرامش به سر برند گر چه خود در فشار و تنگنا قرار بگیرند، از منافع شان چشم می پوشند تا دیگران از آن بهره مند گردند، که این ویژگی و خصیصه دوم از برجسته ترین صفات انسانی است و به آن «ایثار» اطلاق می شود.

قرآن کریم به عنوان آموختن چنین خصیصه، نمونه ای

مستحکم علوم اجتماعی افشار خواهد گفت که من فروریختم اما مزاری همچنان استوار بود، کوه آسمانی کابل (کوه رادیوتلوویزیون) خواهد به زبان آمد که من مقرر مزاری را در کارته سه زیر باران انواع گلوله و آتش می گرفتم ولی پایداری و ایستادگی و ثبات او مرا خاموش می ساخت، گل باغ اسارتگاهش به اعتراف خواهد آمد که اسیر بسیار دیدم اما چنین در بند آزاده و دلاور ندیدم، خبر نگاران و عکاسان روزی اقرار خواهند نمود که اینگونه انسان قاطع، مقاوم و با صلابت که با دست و پای در زنجیر و در چنگ دشمن چون کوه استوار باشد در زندگی و در سطح جهان سراغ نداریم، چهار آسیاب شکنجه گاه استاد، گواهی خواهد داد که او مجسمه شجاعت و نمود پایداری بود. و شکنجه گران و جلادان قسّی القلب که وی را با قساوت، بی رحمی، طرز فجیع، دست و پای بسته و لت و کوب به شهادت رساندند و بر پیگر بی جان او دو گلوله فیر کردند... زیر فشار وجدان دیوانه وار به جرم و جنایت شان اعتراف خواهند کرد و به روح آرام، قوت قلب و عزم راسخ استاد شهید، زبان تقصیر و انابه خواهند کشود.

۱۰- عفو و گذشت

زندگی اجتماعی توأم با یک سری اختلاف نظرها دوگانگی دیدگاه ها، بگو مگوها و جار و جنجال ها می باشد و هر قدر مساله رنگ سیاسی و حقوقی پیدا نماید و از اهمیت و حساسیت بیشتر برخوردار گردد ظریف تر و دقیق تر می شود که می طلبد موضع گیریها و پاسخ ها سنجیده و حساب شده باشد تا مشکل نیافریند و گرفتاری خلق نکند. یکی از راه حل های معقول که غائله را می خواباند و به بحران و کشمکش خاتمه می بخشد، گذشت و عفو است. اسلام می گوید وقتی زورگو، متجاوز و ستمگر را از عملکرد و کردارش پشیمان و نادم ساختی و قدرت انتقام و توان مجازات و کيفر را پیدا نمودی اگر عفو و گذشت نمائی سزاوار و سازنده است.

قرآن کریم در ارتباط با عفو و گذشت چنین رهنمون می فرماید:

وجزاء سيئة سيئة مثلها فمن عفا و اصلح فاجره على الله (۲۴)

لا تنظروا الى طول ركوع الرجل و سجوده فان ذلک شیئى اعتاده فلو تركه استوحش و لكن انظروا الى صدق حديثه و اداء امانته (۲۸)

به رکوع و سجود طولانی افراد نگاه نکنید زیرا ممکن است برای آنها عادت شده باشد که از ترک آن ناراحت شوند ولی به راستگویی در سخن و اداء امانت آنها نگاه کنید.

رهبر شهید استاد مزاری در تمام ابعاد مسایل اجتماعی، مالی، سیاسی، حقوقی و... امین بود و ذره‌ای به امانت خیانت نمی‌کرد و از خیانت پیشگان به حقوق ملت، حیثیت جامعه و عرض و آبروی مردم شدیداً نفرت داشت، وقتی می‌شنید کسی از اموال مردم یا بیت المال سوء استفاده نموده بسیار بر آشفته می‌شد، هنگامی مطلع می‌گردید کسی حیثیت و عفت خانواده‌ای را لکه دار کرده و آبروی فردی را برده است خیلی ناراحت می‌شد، وقتی آگاه می‌گردید که مسئولیت و پستی رابه فرد نا اهل و بی‌کفایتی سپرده است زیاد متأثر می‌شد.

۱۳- صراحت لهجه

پیشوایان دین، رهبران، سیاستمداران و صاحبان مکاتب، هدف، آرمان و عقیده‌شان را با شیوه و روش‌های مختلف به جامعه بیان میدارند، انبیاء الهی و آنانی که راه آنان را دنبال می‌کنند، اصول، معتقدات و برنامه‌شان را با صراحت و بدون لفافه تبلیغ می‌نمایند و چیزی را از مردم پنهان و مخفی نمیدارند، ریز و درشت مسایل اجتماعی، سیاسی و نظامی را با ملت در میان می‌گذارند، و دسته‌ای از رهبران مکاتب سیاسی چپ و راست، مردم را در جریان بعض مسایل و شمه‌های از مطالب قرار می‌دهند و برنامه مهم و حیاتی را از آنان پوشیده نگاه می‌دارند.

قرآن کریم خاطر نشان می‌سازد که پیامبر اسلام (ص) اصول اعتقادی، خط فکری، برنامه اجتماعی و سیاست حکومتی خویش را صریح به مردم اعلام میداشت:

قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيرة انا و من ابتهنى (۲۹)

بگو این راه من است که من و پیروانم با بصیرت کامل همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنم.

از ایثار مسلمانان صدر اسلام را که انصار متعهد مهاجران را بر خودشان مقدم میداشتند، بازگو می‌فرماید:

ويؤثرون على انفسهم و لو كان بهم خصاصة (۲۶)

آنها را بر خود مقدم می‌دارند هر چند شدیداً فقیر باشند.

جزء بارزترین صفات پسندیده استاد مزاری ایثار بود، وی در طول زندگی می‌کوشید مشکلات دیگران را به آسایش خویش مبادله و تعویض نماید، غذای خود را به گرسنگان می‌فرستاد و خود گرسنگی می‌کشید، آب را به تشنگان میداد و خود تشنگی و عطش را تحمل می‌کرد، ده ها جوان مجرد را متأهل ساخت ولی خود تا این اواخر در حال مجرد به سر می‌برد، هزاران نفر را به مکه فرستاد ولی خود به حج نرفت، دیگران تمام فامیل و کل منسوبین خود را چندین بار به حج فرستادند، ایشان حتی مادر پیرش را برای یکبار به مکه نفرستاد، مشکل مسکن صدها خانواده مهاجر را حل کرد اما خانواده خودش خانه به دوش بود، در میدان رزم خود میان خطر می‌رفت تا خطر را از جان دیگران دور سازد، طی سه سال مقاومت غرب کابل، در حساسترین لحظات، خود در نقاط پر مخاطره می‌شتافت تا فشار از سر دیگران کاهش یابد.

۱۲- امانت داری

از شاخصه‌های انسان متعهد و پاک امانت داری است منتهی رعایت در امانت معنی وسیع، مفهوم گسترده و مصادیق گوناگون و مختلف دارد و شامل امور معنوی و مادی، فردی و اجتماعی می‌شود و از تقسیم قدرت و سپردن مسئولیت براساس لیاقت و شایستگی تا نگهداری اموال و ثروت عمومی و تا دوری جستن از خیانت به عفت و حیثیت خانواده ها را در بر می‌گیرد.

قرآن کریم در ارتباط با رعایت در امانت، در عبارت جامع که در برگرفته مفهوم وسیع باشد چنین بیان می‌فرماید:

ان الله يامرکم ان تؤدوا الامانات الى اهلها (۲۷)

خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان آن برسانید.

در زمینه اهمیت مساله امانت و نقش امین بودن، امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

شهید بزرگوار مزاری، از هنگام قدم نهادن در وادی مبارزه تا لحظه اسارت و شهادت، برنامه کاری‌اش بر پایه «صراحت لهجه» پی ریزی شده بود.

ایشان زمانی که در حوزه علمی قم مشغول تحصیل بود، صادقانه و صریح با مردم برخورد می‌نمود، تزویر، ریا و پرده پوشی در قاموشش نبود، هنگامی که تشکیلاتی راه انداخت نیز اهداف و خواسته‌اش را روشن منعکس می‌داشت، زمانیکه دریافت پراکندگی و نفاق داخلی سبب باز دارندگی رشد ملت گردیده و دنبال ایجاد وحدت و انسجام ملت راه افتاد، مسایل و آرمان حزب وحدت را صریح بیان می‌نمود و زمانی که مساله تشکیل دولت موقت توسط گروه‌های مقیم پاکستان مطرح گردید، قاطعانه ایستاد که خواست ما اینست، و روزی که در غرب کابل گام نهاد، خواست‌های مردم را: به رسمیت شناخته شدن مذهب، سهم گشتن در قدرت، تقسیمات کشوری براساس نفوس و رعایت عدالت اجتماعی در تمام زمینه‌های و... بدون در نظر داشت مصلحت سنجی‌های دیپلوماسی با صراحت از رسانه‌ها، در ملاقاتها، سخنرانی‌ها، صحبت‌ها و مصاحبه‌ها بازگو میداشت و...

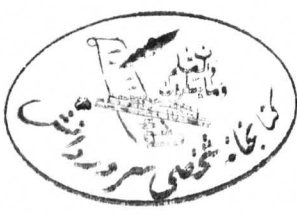
یادش در تاریخ خونبار ملت ما گرامی، اندیشه بلندش مستدام، راهیان راهش پیروز و موفق، مریدان و پیروانش روز افزون و دشمنان و قاتلانش ذلیل و نابود باد.

والسلام

۷۴/۳/۲۵

پانویسها

- ۱- اعلی ۱۴
- ۲- فاطر ۱۸
- ۳- اسراء ۷۹
- ۴- طه ۱۳۰
- ۵- دهر ۶
- ۶- نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۱۱۱۷
- ۷- نحل ۹۱
- ۸- مجمع البیان ج ۶ / ۵۹۰
- ۹- مفردات راغب ۳۳۲
- ۱۰- محجة البیضاء ۳۵۶/۷
- ۱۱- محجة البیضاء ۳۵۶/۷
- ۱۲- محجة البیضاء ۳۵۶/۷
- ۱۳- نهج البلاغه نامه ۴۵ فیض الاسلام ۹۶۶
- ۱۴- نهج البلاغه نامه ۴۵ فیض الاسلام ۹۷۱
- ۱۵- لقمان ۳۳
- ۱۶- محجة البیضاء ۲۲۱/۶
- ۱۷- محجة البیضاء ۲۲/۶
- ۱۸- نهج البلاغه کلمات قصار ۴۴ فیض الاسلام ۱۱۱۰
- ۱۹- نهج البلاغه کلمات قصار ۱۶۷ فیض الاسلام ۱۱۶۹
- ۲۰- فتح ۲۹
- ۲۱- نهج البلاغه نامه ۴۵ فیض الاسلام ۹۷۱
- ۲۲- نهج البلاغه نامه ۳۸ فیض الاسلام ۹۵۱
- ۲۳- نهج البلاغه کلمات قصار ۴۳۵ فیض الاسلام ۱۲۹۲
- ۲۴- شوری ۴۰
- ۲۵- مجمع البیان جزء ۹ ص ۵۱ چاپ جدید
- ۲۶- حشر ۹
- ۲۷- نساء ۵۸
- ۲۸- تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۴۹۶
- ۲۹- یوسف ۱۰۸



شناخته‌های مهم

تفکر سیاسی استاد شهید مزاری

احمد علی عزیزاده

تحقیق و بررسی حول محور استاد شهید حجة الاسلام والمسلمین عبدالعلی مزاری و معرفی او بعنوان یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های سیاسی، مذهبی و انقلابی در تاریخ سیاسی افغانستان که در دهه‌های پایانی قرن بیستم در جامعه بحرانی و بحران خیز افغانستان درخشید و منشاء تحولات سرنوشت ساز و بیدارگرانه در تاریخ افغانستان گردید، عرصه بس وسیع دارد ابعاد شخصیت ایشان چنان گسترده و عظیم است که هیچگاه در طی یک یا چند مقاله یا ویژه نامه نمی‌گنجد، در سلسله شخصیت‌های تاریخی کشور او شخصیتی بود کم نظیر و در برخی جهات بی نظیر، و در این دوره که افغانستان بحرانی‌ترین و حساس‌ترین اوضاع و شرایط تاریخی خود را پشت سر می‌گذارد، او بعنوان یک رهبر شایسته و فرامیلتی از جایگاه بلند و محبوبیت قابل ملاحظه‌ای در میان ملیتهای ساکن در کشور و از همه بیشتر در میان ملیتها و اقوام محروم کشور برخوردار بود، و از نظر بین المللی نیز جایگاه ویژه را داشت. بدون هیچ اغراق و مبالغه گوئی می‌توان گفت که استاد شهید مزاری در میان رهبران موجود در افغانستان از ویژگیهای برجسته و انقلابی و خصلت‌های الهی و انسانی منحصر بفردی برخوردار بود و خصوصیات یک رهبر انقلابی و شایسته در چهره ایشان متجلی بود.

اگر بخواهیم طرح گونه را در رابطه با تحقیق پیرامون شخصیت ایشان ارائه دهیم، عجلتاً می‌توان فصول و محورهای کلی مباحثی را که حاوی جنبه‌های سیاسی، مذهبی، فکری، خصلتی، آرمانی و.. شخصیت ایشان است، بدین ترتیب برای محققان، مورخان، تحلیل گران و هنرمندان پیشنهاد نمود:

الف: تبیین ابعاد شخصیتی استاد شهید مزاری: ایشان از نظر خصلتی و شخصیتی از افراد استثنائی تاریخ بحساب می‌آمد، او شخصیتی جامعی بود که خصائص الهی و انسانی فراوانی در وجودش متجلی و جمع بود که بدون تردید این جامعیت در اوصاف برجسته را هیچ یکی از رهبران سیاسی و جهادی کشور نداشته و ندارد، و ویژگیهای چون: تقوی و تعبد شرعی، تعهد و وفاداری،

عزت و کرامت نفس، استقامت و استواری، شجاعت و رشادت، جسارت انقلابی و صراحت، جوانمردی و غیرت، بلند نظری و سعه صدر، عفو و گذشت، حق طلبی و دفاع از مظلوم، اخلاص و بی‌ریائی در عمل، عشق بمردم و محرومین و روحیه خدمت به آنها، صداقت و امانت داری، ساده زیستی، تیزبینی و دقت نظر، تدبیر و مدیریت، نظم در کارها و تفکر تشکیلاتی، روح ایثارگری، از خود گذری، شهادت طلبی و... مجموعه این خصلتها از او یک رهبر شایسته ساخته بود که در قلوب مردم جای داشت.

ب - تبیین و تصویر کامل خط فکری و انقلابی و فلسفه سیاسی ایشان: استاد شهید مزاری در مسائل سیاسی اجتماعی چون: حکومت، دولت - کشور، ملت، وحدت ملی، انتخابات، عدالت اجتماعی و... از آفاق فکری بلند و دیدگاههای خاصی برخوردار بود و طرحهای مشخص و عادلانه در جهت ایجاد مشروعیت و حل بحران جامعه داشت، مجموعه خواستها، آرمانها و اصول مورد تأکید ایشان فلسفه سیاسی او را تشکیل میدهد.

ج - تشریح خدمات بعنوان بهترین میراث بجا مانده: استاد شهید مزاری در طول مبارزات گسترده، پی گیر و بی شائبه خود خدمات جدی و شایانی را برای مردم افغانستان و بخصوص جامعه شیعیان و مردم محروم هزاره انجام داد و حتی خدمات، فداکاریها و مبارزات ایشان در بیرون از مرزهای افغانستان برای آزادی و استقلال دیگر ملیتهای مسلمان بر کسی پوشیده نیست و در این راستا زندانها، شکنجه‌ها و آزارهای جسمی و روحی را متحمل گردید بدین ترتیب قاطبه مردم مسلمان افغانستان و برخی ملت‌های مسلمان دیگر وامدار خدمات و مبارزات ایشان هستند. برای تشریح و معرفی خدمات ایشان لازم است که موضوعاتی چون: نقش ایشان در رشد و شکوفائی جنبش اسلامی در افغانستان در دوران قبل از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷، نقش محوری و پیش کسوتانه ایشان در جریان ۱۴ سال جهاد و مقاومت تاریخی مردم مسلمان افغانستان و بخصوص در میان جامعه شیعیان افغانستان، رهبری مقاومت بی نظیر سه ساله شیعیان در کابل در برابر متجاوزین و جنگ افروزان که این سه سال اخیر اوج درخشش شخصیت ایشان است، و بالاخره جایگاه ایشان در نهضت جهانی اسلام، بررسی و تحقیق به عمل آید.

آنچه که بعنوان بهترین ابزار کار محقق و نویسنده می‌تواند در تبیین و بررسی مستند موضوعات فوق کمک شایانی را بنماید و از سوی دیگر بعنوان بهترین میراث و آثار جاویدان در تاریخ سیاسی کشور باقی خواهد ماند و حضور و درخشش بی سابقه شیعیان و مردم محروم هزاره را در این مرحله از تاریخ کشور برای نسل‌های بعدی نشان میدهد. گردآوری، تهیه و تنظیم آثار زیر است:

۱ - گرد آوری و تنظیم مجموعه سخنرانیه‌ها، مصاحبه‌ها، قرارداده‌ها، معاهدات، مصوبات، نامه‌ها، فرمانها و صورت مشروح گفتگوها، مذاکرات و اظهارات با شخصیتها، هیئتها و مجامع داخلی و بین المللی.

۲ - گرد آوری و تنظیم مجموعه گزارشات و حوادث مربوط به جنگ‌های تحمیلی علیه شیعیان و حزب وحدت اسلامی در مدت سه سال مقاومت در کابل بر رهبری خردمندان و انقلابی استاد شهید.

۳ - گرد آوری مجموعه نوارهای ویدئویی و کاست و عکسها از استاد شهید و همراهان در جریان دید و بازدیدها، ملاقاتها، سخنرانیه‌ها، سمینارها، گردهماییها، جشنها، رژه‌های نظامی نیروهای مسلح حزب وحدت اسلامی در کابل، اجلاس‌های شورای مرکزی و عالی نظارت حزب وحدت اسلامی و مذاکرات سیاسی و گفتگو با شخصیتها، نمایندگیا، سفراء، وزراء و هیئتهای خارجی و داخلی و کار فنی و هنری روی آنها از قبیل صداگذاری و سریال سازی و غیره.

۴ - گردآوری مجموعه نامه‌ها، تأییدها، تبریکات، انتقادات و پیشنهادات و... که از سوی شخصیتها و محافل مختلف داخلی و خارجی برای ایشان فرستاده شده است.

۵- گردآوری مجموعه آثار هنری مردمی از پیرو و جوان و مرد و زن و هنرمندان درباره ایشان از قبیل اشعار، طرح، پوسترو...

۶- گردآوری مجموعه اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها که از سوی اقشار و اصناف مختلف مردم در مراحل مختلف در حمایت از ایشان صادر شده است.

۷- تهیه و تنظیم مجموعه‌های خاطرات از سوی یاران و دوستان نزدیک استاد شهید اعم از مسئولین و کادرهای بالای حزب وحدت، قوماندانها، نیروهای نظامی تحت فرمان ایشان، مردم عادی و سایر شخصیتها سیاسی، انقلابی و علمی خارجی و داخلی که بنحوی با ایشان در ارتباط بوده، و خاطراتی را از دوران جهاد و مبارزات با ایشان دارند.

۸- گردآوری مجموعه اسناد و مدارک محرمانه و سری که توسط نیروهای نظامی و اطلاعاتی حزب وحدت اسلامی برهبری استاد شهید مزاری از مراکز مهاجمین در کابل بدست آمده و نشانگر عمق کینه‌ها و توطئه‌ها علیه شیعیان و شخص استاد شهید است.

۹- بدست آوردن دقیق ترین اطلاعات از وضعیت آخرین روزهای حیات سرافرازانه ایشان در کابل و کیفیت ماجرای اسارت، شکنجه‌های وحشتناک و قرون وسطائی و شهادت مظلومانه ایشان و یارانش بدست گروه وحشی و غدار طالبان و تهیه و نگهداری اسناد و مدارک زنده از این ماجرا.

۱۰- تهیه و تنظیم مجموعه از گزارشات مربوط به تجلیل از شهادت ایشان از مراسم با شکوه و بی سابقه تشییع جنازه و خاکسپاری گرفته تا کلیه مراسم گرامیداشت و تجلیل که بمناسبت شهادت مظلومانه و افتخار آمیز ایشان در داخل و خارج کشور از سوی نمایندگیها و دفاتر حزب وحدت اسلامی افغانستان و همچنین اقشار و اصناف مختلف مردم افغانستان اعم از شیعه و سنی و نیز شخصیتها، ارگانها و مجامع داخلی و خارجی برگزار گردیده است.

۱۱- گردآوری مجموعه اظهار نظرها و دیدگاههای احزاب، نمایندگیهای جریانهای سیاسی و شخصیت‌های سیاسی و علمی اعم از شیعه و سنی، افغانی و غیر افغانی که در تجلیل از شخصیت ایشان ابراز گردیده است، و در همین رابطه تنظیم گلچینی از بهترین سخنرانیها که از سوی شخصیت‌های افغانی و غیر افغانی در جریان مراسم تجلیل از ایشان صورت گرفته است در تبیین شخصیت ایشان بسیار مفید خواهد بود.

۱۲- گردآوری مجموعه پیامها، اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها که بمناسبت شهادت ایشان منتشر شده است.

۱۳- تهیه کتابشناسی که حاوی موضوعات ریز و درشت حول شخصیت و دیدگاههای ایشان باشد.

اقدام به گرد آوری، تهیه و تنظیم آثار فوق نخست وظیفه مسئولین و رهبران دلسوز و متعهد حزب وحدت اسلامی است که تا واپسین لحظات، در خط استاد شهید و حامی ایشان و یا در کنار ایشان در کابل حضور داشته‌اند و در مرحله بعد وظیفه مراکز فرهنگی، مؤسسات تحقیقاتی، شخصیت‌های علمی و فرهنگ دوست و نویسنده و هنرمندان کشور است.

با توجه به آنچه که در رابطه با گستردگی و عظمت ابعاد شخصیت ایشان اشارت رفت، آنچه در این مقاله خواهید خواند گوشه‌ای است از آنچه تذکار رفت و بررسی اجمالی است از زوایای دیدگاههای اجتماعی و فلسفه سیاسی ایشان، هدف آن است تا با اشاره به عمده‌ترین دیدگاهها و آفاق بلند فکری ایشان، اصول مورد تأکید، اهداف و آرمانهای متعالی و بحق ایشان در جریان مبارزات آزادیخواهانه و حق طلبانه‌اش برای مردم ما و کلیه انسانهای حق بین و واقع نگر روشن گردد و در نتیجه تصویری هرچند کم‌رنگ از ویژگیهای خط مبارزاتی، سیاسی و فکری ایشان ارائه گردد و ملت محروم و مظلوم ما که پرچم حق طلبی و عدالت خواهی را همچنان در اهتزاز نگهداشته است، به پیروی از این پیشوای فقید و شهید خویش در راستای خطوط کلی ترسیم شده از سوی ایشان گام

برداشته و راه شرافتمندانه و عزّت آفرین او را با همان اعتماد، استواری و مردانگی رهبر شهیدشان ادامه دهند.

گفتنی است موضوعاتی که به آنها پرداخته‌ایم هرکدام به تنهایی بصورت یک موضوع مستقل قابل تحقیق و بررسی است و بحث کافی روی هر یک مجال واسع و تحقیق گسترده را می‌طلبد، و ما پیرامون هر کدام اندکی مکث نموده و سیر اجمالی نموده‌ایم، بنابراین، این نوشته کاسیتهای دارد، با توجه به این نکته اهم موضوعات که رؤس دیدگاهها و ویژگیهای اصلی خط استاد شهید مزاری را تشکیل میدهد و در طی سالها تلاش و مبارزه در جهت تحقق آنها موفقیت‌های چشمگیری را نیز داشته است، مسائل زیر است که به ترتیب هر یک را مورد بررسی اجمالی قرار می‌دهیم:

۱- استاد شهید مزاری و نهضت عدالتخواهی

۲- = = و احیاء هویت سیاسی، مذهبی و تاریخی شیعیان

۳- = = و احیاء شخصیت کتمان شده و تحقیر شده هزاره‌ها

۴- = = و وحدت ملی

۵- = = و استراتژی مذاکره و دفاع

استاد شهید مزاری و نهضت عدالتخواهی

از آرمانها و اصول مورد تأکید استاد شهید مزاری تکیه جدی روی عدالت اجتماعی و برادری میان تمامی ملیت‌های موجود در افغانستان بود، بحق می‌توان او را بنیانگذار نهضت عدالتخواهی در کشور نامید، او معتقد بود که همه اقوام و قبائل موجود در کشور از پشتون، هزاره، ازبک، تاجیک و دیگر اقوام در حاکمیت و تعیین سرنوشت جامعه به تناسب جمعیت و حضورشان در کشور نقش داشته باشند و عدالت اجتماعی باید در تمامی ابعاد در پوشش یک نظام عادلانه اسلامی و قابل قبول ملت در جامعه پیاده گردیده و ظلم، تبعیض و نابرابری زدوده شود، نهضت عدالتخواهی و حرکت او در راستای محرومیت زدائی تنها مردم شیعه و هزاره را در بر نمی‌گرفت بلکه فریاد او فریاد عدالتخواهی تک تک محرومین این سرزمین از هر قوم و تبار بود، او بی‌پرده و با صراحت گفت: «حزب وحدت اسلامی می‌خواهد که در افغانستان هیچ ملیتی، هیچ قشری، هیچ قومی و هیچ نژادی حق‌شان ضایع نشود و به دیگری ظلم هم نکند» (۱)

این فریاد رسای عدالتخواهی او جاویدانه‌ترین فریاد در تاریخ کشور خواهد بود: «بزرگترین آرزوی من ایجاد یک حکومت اسلامی است که حقوق همه ملیتها طبق اسلام به آنها اعاده شود و ما برای این خواست مبارزه می‌کنیم و اگر موفق شویم خوشوقت هستیم» (۲).

و لذا همانطور که از حقوق از دست رفته ملیت محروم هزاره به دفاع می‌پرداخت، از حقوق ملیت محروم ازبک نیز، بی‌باکانه و با شهامت دفاع می‌کرد، شهامتی را که او در دفاع از حقوق مردم محروم ازبک از خود نشان داد، نمایندگان خود این مردم هرگز از خود نشان ندادند، فریاد دشمن کوب او بود که این ملیت محروم را همیشه علیرغم خواست انحصار طلبان، بعنوان یک کتله و محور قومی که در گذشته چون مردم هزاره از کلیه حقوق خود محروم بوده‌اند و باید در آینده به حقوق خود برسند، مطرح می‌کرد، و در سخنرانیها، مصاحبه‌ها و مذاکراتش و همچنین از طریق نمایندگان خود در محافل داخلی و بین المللی و نشست‌های منطقه‌ای و داخلی صلح روی آن پای می‌فشرد، ما مفتخریم که صدای مظلومیت و محرومیت مردمان محروم و دفاع از حقوق مسلم آنها بیش از

هر جریان و فرد دیگر از زبان رهبر فقید و محبوب مردم ما شنیده می‌شد و این فریاد حق طلبی همچنان در فضای ظلمانی این کشور ستم آباد طنین افکن است.

باید یاد آور شد که او تا واپسین لحظه‌های حیات عزتمند خویش، مردانه روی موقف عدالتخواهانه و دفاع از ملیتهای محروم ایستاد و اصرار ورزید، در آخرین روزهای حضور شرافتمندانه‌اش در کابل در حالیکه در تنگنای شدید و شرایط حساس قرار گرفته بود، نیز بی‌باکانه و جوانمردانه از حقوق مردمان محروم از یک دفاع کرد و یکی از شرایط هماهنگی با دولت آقای ربانی را در برابر نیروهای طالبان مشخص شدن جایگاه جنبش ملی، اسلامی بعنوان نماینده رسمی مردم از یک در کنار حزب وحدت اسلامی میدانست. (۳)

او برای رسیدن به عدالت اجتماعی و برقراری نظام عادلانه در کشور بهترین و معقول‌ترین راه حلها را پیشنهاد می‌نمود، واقعیتهای عینی و فکتورهای اجتماعی از قبیل: اقوام ساکن در کشور، احزاب سیاسی، معیار نفوس و رسمیت مذهب جعفری، راههای مشروع و معقولی بودند که در طرح‌ها و دیدگاههای ایشان در جهت حل بحران مشروعیت در کشور دیده می‌شود، تکیه ایشان روی هر یک از این فکتورها بعنوان آسان‌ترین، طبیعی‌ترین و مشروع‌ترین راه برای تحقق عدالت اجتماعی و وحدت ملی در کشور بود.

اما متأسفانه دیگران در برخورد با دیدگاهها و طرحهای ایشان یکی از سه حالت را داشتند، یا اصولاً واقعی نمیدادند، یا دیدگاه ایشان را تحریف می‌کردند و او را به عناوینی چون فرقه گرا، نژادگرا، زیاده طلب، مانع آفرین در راه ایجاد مشروعیت و... زیر رگبار اتهامات نابخردانه قرار می‌دادند، و یا اینکه دیدگاه ایشان را به دیگران نسبت می‌دادند و چنین وانمود می‌کردند که این دیگران است که اولین بار فلان طرح را داده‌اند نه حزب وحدت و آقای مزاری اگر این حزب و رهبری آن هم آن را قبول دارد به تبع دیگران است نه اینکه طراح اصلی و مدافع اصلی آن باشد.

نمونه از برخورد نوع سوم را در تحلیل آقای دکتر چنگیز پهلوان می‌بینیم که در یکی از تحلیلهای خود در دوجا به معیار نفوس اشاره می‌کند، در یکجا بعد از آنکه چندین طرح را در جهت استقرار مشروعیت سیاسی که از سوی برخی شخصیتها و محافل افغانی ارائه شده است بر می‌شمارد و به معیار نفوس اشاره نموده و از آن به عنوان دموکراتیک ترین معیار یاد می‌کند و بصورت سربسته از طرفداران و حامیان آن نام برده و در حاشیه آنها با لحن سؤال برانگیز از حزب وحدت نیز نام می‌برد:

«معیار نفوس که از سوی شمار زیادی از سازمانهای جهادی و حتی مخالف دولت مانند حزب وحدت حمایت می‌شد می‌تواند چهره سیاسی افغانستان را در مسیر دموکراتیک دگرگون سازد.» (۴)

در جای دیگری از این تحلیل وقتی از اجلاس هرات که به قول ایشان تصمیمات دوران سازی در آن گرفته شد برهبری و ابتکار اسماعیل خان والی هرات، سخن به میان می‌آورد به یکی از بهترین و دوران سازترین جنبه آن اشاره نموده و آن را می‌ستاید: «یکی از پیشنهادهای کمیسیون که اگر تحقق یابد می‌تواند چهره افغانستان را دگرگون سازد این بود که از هر پانزده هزار نفر از جمعیت یک نماینده برای شرکت در مجلس آینده انتخاب شود، بدین ترتیب همه گروههای اجتماعی به خصوص اقلیتهای در ساختار مجلس شرکت خواهند داشت»... (۵)

ما با دموکراتیک خواندن معیار نفوس از سوی ایشان و اینکه تحقق آن واقعاً چهره سیاسی افغانستان را دگرگون می‌کند کاملاً موافقیم، و نیز نمی‌خواهیم حمایت شمار زیاد از سازمانهای جهادی را از این معیار و این راه حل دموکراتیک را که در کمیسیون

اجلاس هرات پیشنهاد شده است زیر سؤال برده و یا انکار نماییم، ولی می‌خواهیم یاد آور شویم که آقای پهلوان به غفلت و یا به عمد بی انصافی بخرج داده و از نیروها و افرادی که بیش و پیش از دیگر جریانها و شخصیت‌ها روی این معیار پای فشرده و جدی‌ترین حامی و طرفدار این معیار دموکراتیک بوده‌اند یا با لحن حاشیه‌ای، فرعی و سؤال برانگیز یاد کرده است و فرع را بجای اصل گرفته است، و یا با سکوت از آن گذشته و این معیار را از ابتکارات و ویژگیهای اجلاس هرات بر شمرده است که حقوق اقلیت‌ها نیز طبق آن تأمین است، اما از اینکه آیا قبلاً هم طرح‌های بوده که در مسئله انتخابات معیار نفوس و جمعیت را مطرح کرده باشد یا نه با بی اعتنائی و سکوت از آن رد می‌شود و چنین وانمود می‌کند که طراح اصلی و طرفدار جدی معیار نفوس، جمعیت اسلامی و اسماعیل خان است و چنین تحلیلی بیشتر شبیه به سرقت است تا یک تحلیل واقعینانه.

معیار نفوس در انتخابات بمنظور برقراری عدالت اجتماعی از قدیمی‌ترین، جدی‌ترین و ثابت‌ترین مواضعی است که شیعیان افغانستان داشته‌اند، این معیار در دوران جهاد ۱۴ ساله مردم افغانستان همیشه مورد تأکید سازمانهای جهادی شیعیان بوده است چه قبل از تشکیل حزب وحدت اسلامی و چه بعد از آن، در اینجا به دو طرح درباره انتخابات از سوی حزب وحدت اسلامی اشاره می‌کنیم که به دستور شخص استاد مزاری تهیه و ارائه گردیده است و در آن دو روی معیار نفوس تأکید گردیده است.

الف: بعد از تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان که مسئله انتخابات در محافل جهادی و بین المللی در سال ۱۳۶۹ مطرح گردید، هیئت حزب وحدت اسلامی افغانستان در تهران بریاست استاد شهید مزاری جامع‌ترین طرح انتخابات را ارائه داد که در ماده دوم و سوم آن از نفوس بعنوان معیار در انتخابات یاد شده است و چنین آمده است: «ماده دوم: هر کمیسیون فرعی انتخابات تعداد و محل تشکیل حوزه‌ها را در داخل و خارج افغانستان با توجه به میزان نفوس تعیین خواهد کرد.

ماده سوم: ترکیب مجلس شورای اسلامی افغانستان به ترتیب ذیل می‌باشد:

۱ - تعداد نمایندگان مجلس بر اساس تخمین نفوس ۲۱ میلیون نفر و به نسبت هر ۷۰ هزار نفر یک نماینده تعداد ۳۰۰ نفر خواهد بود.

۲ - احزاب شرکت کننده در انتخابات به نسبت درصد آراء کسب شده توسط حزب نماینده معرفی خواهند نمود

۳ - مستقلین شرکت کننده در انتخابات در صورت احراز $\frac{1}{3}$ آراء مأخوذه به مجلس راه خواهند یافت.

تبصره: نماینده اقلیت بودائی به نسبت $\frac{1}{3}$ آراء مأخوذه به مجلس راه خواهند یافت.» (۶)

ب - همچنین در سال ۱۳۷۲ حزب وحدت اسلامی برهبری استاد شهید مزاری طرحی را در کابل در مورد انتخابات ارائه داد که از جامعیت برخوردار بود و در صورت اجراء آن حقوق همه اقوام، قبائل، احزاب، اقلیتها و اقشار جامعه حتی زنان - که در گذشته از رأی دادن محروم بوده و الآن نیز برخی مخالف شرکت آنان در انتخابات است - تأمین می‌گردید و بحران مشروعیت در کشور به بهترین شکل ممکن آن حل می‌گردید. استاد شهید مزاری در سخنرانی که در دومین سمینار مسائل سیاسی افغانستان که به ابتکار حزب وحدت اسلامی در کابل برگزار گردیده بود، در حضور دانشمندان، حقوقدانان و صاحب نظران توضیحاتی را پیرامون این طرح داده است که قسمتی از آن را در اینجا می‌آوریم:

«... حزب وحدت اسلامی افغانستان با در نظر داشت این معایب و کج اندیشی‌ها که در گذشته بود طراحی تبیین کرده است و به کمیسیون انتخابات ارائه کرده است، طرح انتخابات عبارتست از اینکه احزاب باید در جامعه، در انتخابات که مدعی این مسئله است که این انقلاب را پیروز کرده‌اند و سهم بیشتر داشته‌اند هم کاندید شوند و احزاب کوچک هم کاندید شوند و احزاب در معرض

کاندید قرار بگیرند، در اینجا یک اشکال وجود دارد که همه مردم افغانستان جذب شده در احزاب نیستند، حزب وحدت اسلامی راه حلی در این رابطه پیش بینی کرده است که افراد مستقل هم می‌توانند کاندید شوند، این طرح یک اشکال دیگر هم داشت شاید در ذهن بعضی از برادران هم بیاید و آن این است که مردم افغانستان می‌خواهند نمایندگانی را که در تصمیم‌گیری آینده این مملکت می‌فرستند باید این را بشناسند از نگاه مفکوره و بینش و سواد و صلاحیت قانون‌گذاری و اداره مملکت، حزب وحدت در اینجا با در نظر داشت واحد اداری نفوس شماری، کوچیها (عشایر) مهاجرین خارج از کشور و ضایع نشدن رأی دهنندگان این طرح را تدوین کرده است که احزاب باید قبل از رأی‌گیری و انتخابات لیست نفرهای را که می‌خواهند به مجلس معرفی کنند منتشر کنند که مردم بدانند که به فلان خبری که رأی میدهند نمایندگان این مردم است، مشکل دیگری که در این طرح پیش می‌آید این است که احزاب وقتی که آمد کاندید کرد، رأیش ضایع نمی‌شود ولی افراد مستقل اگر آمد بقدر نصاب رأی نیابرد یا اضافه آورد چطور می‌شود که باز برای این مسئله ما راه حلی سنجیده‌ایم، همانطوریکه احزاب می‌توانند ائتلاف کنند با حزب دیگر رأی خود را جمع بکنند افراد مستقل هم می‌توانند هم با افراد ائتلاف بکنند و هم با احزاب.

حالا اصل مطلب در این است که اگر در افغانستان، ۳۰۰ تا نماینده داشته باشیم احزاب چه رقم و کسی که آمد رأی گرفت روی چند نفر یک نفر را معرفی می‌کند، تمام کسانی که از مردم افغانستان در رأی‌گیری شرکت کردند همه رأی‌های اخذ شده شمار می‌شود که چقدر است از باب مثال دو میلیون نفر از مردم افغان آمد در اینجا و در رأی‌گیری شرکت کرد این دو میلیون نفر نسبتش به برندگان سنجیده می‌شود مثلاً هر ده هزار نفر یک نفر نماینده در مجلس دارد حالا احزاب که آمده در معرض رأی قرار گرفته هر حزب هر قدر از این دو میلیون رأی آورد به معادل هر ده هزار نفر یک نفر نماینده معرفی می‌کنند. در این جای که رأی هم ضایع نشده است یعنی اگر یک نفر هم در یک گوشه‌ای از کشور رأی داده در مجلس آینده و تصمیم آینده آن رأیش محفوظ است و نماینده دارد، برخلاف اینکه اگر براساس واحد اداری رأی صورت گیرد.

مسئله‌ای که در این طرح گنجانده شده مسئله‌ای حقوق همه مردم اعم از زن و مرد و پیر و جوان است که این مسئله را شاید بسیاری از تنظیم‌ها و رهبران تا حالا نتوانسته باشند یکبار اعتراف کرده باشند که نصف این جامعه را زن‌ها تشکیل میدهند حق دارند که در رابطه با سرنوشت آینده‌شان تصمیم بگیرند و شرکت بکنند، در این طرح این مسئله رعایت شده است. روی این بنا ما این طرح را در شرایط فعلی مناسب‌ترین طرح که حقوق همه مردم در نظر گرفته شده و ظلم دربارهٔ هیچکس نشده و رأی هم ضایع نشده میدانیم...» (۷)

استاد شهید مزاری در جهت استقرار عدالت اجتماعی و تأمین حقوق همه ملیتها و اقوام، همیشه و در بسیاری از مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها و اظهاراتش مسئله رعایت معیار نفوس را مطرح می‌کرد بگونه‌ای که هیچ جریانی و شخصی به اندازه ایشان روی این معیار تکیه نکرده است که به گوشه‌های از این اظهارات اشاره می‌کنیم:

در پاسخ به سؤال خبرنگار بی بی سی می‌گوید: «ما حقوق همه مردم افغانستان را طبق نفوس و به تناسب حضورشان در صحنه‌های جهاد می‌خواهیم.» (۸)

در پاسخ به سؤال سوز پرایس خبرنگار بی بی سی می‌گوید: «خواسته و پافشاری ما روی همین بود که انتخاب روی معیار نفوس باشد...» (۹)

باز هم در پاسخ به سؤال خبرنگار بی بی سی وقتی از نظر ایشان دربارهٔ طرح صلح هیئت حوزه جنوب غرب جویا می‌شود

میگوید: «هیئت حوزه جنوب غرب طی دیداری که با ما داشت کلیات طرح را با ما بازگو نمود و ما سه ملاحظه بر آن طرح داشتیم که برای آنان گفتیم. اول اینکه: سی نفری را که آنان دعوت نموده‌اند معیار مشخصی ندارد. دوم: در تشکیل شورا معیار نفوس در نظر گرفته شود.

سوم اینکه یکطرف قضیه فعلی که جنبش است در این طرح نادیده گرفته شده و این موضوع حل کننده مسائل کشور نیست» (۱۰).

در مصاحبه با خبرنگار تلویزیون سویس می‌گوید: «به اعتقاد ما پس از چهارده سال جهاد مقدس مردم افغانستان علیه اشغالگران روسی که تمامی ملیتهای افغانستان در آن سهم داشتند امروز نیز در حکومتی که تشکیل می‌شود باید همه سهم باشند و هر ملیتی طبق نفوس‌شان و به همان اندازه که هستند در تصمیم‌گیریهای سیاسی مربوط به کشور شرکت داده شوند، نه حق بیشتر از آنچه هستیم می‌خواهیم و نه هم اجازه می‌دهیم که کسی بر ما ظلم کند» (۱۱).

استاد شهید مزاری و احیاء هویت مذهبی، سیاسی و تاریخی شیعیان

استاد شهید مزاری از روزیکه در عرصه مبارزه دامنۀ دار قدم نهاد یکی از اصول مبارزه‌اش احیاء هویت تشیع و روی صحنه آوردن این مذهب مکتوم بود، او در طی چند دهه مبارزه پی‌گیر و پرتلاش توانست مذهبی را که در تاریخ کشور مکتوم گردیده و سند جرم شناخته می‌شد، و در یک کشور اسلامی حضور غیر قانونی و قاچاقی داشت و به پیروان آن به اندازه‌هندی واقعی و ارزشی داده نمی‌شد، بعنوان یک مذهبی زنده و سر بلند روی صحنه سیاسی کشور بیاورد، تا دیگر آن حالت قاچاقی و سند جرم بودن را نداشته باشد و پیروان آن نه تنها هراس از اظهار و انتساب به آن نداشته باشند که به آن بیالند، این اعتراف یکی از شخصیت‌های منصف اهل سنت افغانستان است که: امام خمینی «قده» اسلام را وارد تاریخ معاصر جهان کرد و حزب وحدت اسلامی و آقای مزاری تشیع را وارد تاریخ افغانستان کرد.

تکیه روی مذهب شیعه هرگز به مفهوم فرقه‌گرایی و دامن زدن به جدال مذهبی نبود، بلکه او می‌خواست با تحقق حضور مسالمت آمیز دو مذهب حنفی و جعفری بطور رسمی در کشور و تساهل مذهبی، معضله و جنجال مذهبی را در افغانستان حل نماید و این مورد نقطه شروعی باشد برای حل معضله مذهب در سایر کشورهای اسلامی و مسئله تقیه در جهان برداشته شود، در این راستا او می‌خواست که دو مذهب مذکور در کنار هم در قانون اساسی کشور برسمیت شناخته شده و در ساختار حقوق اساسی کشور هر دو مؤثر واقع شوند، و در نتیجه پیروان هر دو مذهب رسمی اسلامی آزادی عمل کامل به کلیه احکام مذهبی خود در عرصه تقنین و اجراء را داشته و از کلیه حقوق مذهبی خود برخوردار باشند.

تأکید روی رسمیت مذهب شیعه در قانون اساسی خود مبارزه با تعصب و تنگ نظریهای مذهبی و دعوت بسوی تحمل همدیگر و سعه صدر است و در نتیجه دعوت بسوی برادری و برابری، زیرا تساهل مذهبی و حضور مسالمت آمیز دو مذهب، بطور طبیعی برادری، برابری و وحدت ملی را میان اقوام و پیروان این مذاهب در پی دارد و گامی است در جهت تقریب مذاهب و رفع جدال مذهبی، بر عکس سخت‌گیری و استبداد مذهبی در هر کشوری بحران زا و جنجال آفرین است، اگر پیروان مذهبی نتوانند مذهبی دیگر و پیروان آن را در کنار خود تحمل نمایند وحدت ملی آسیب خواهد دید، عنادها، کینه‌ها و تعصبات ویرانگر روز افزون خواهد شد و لذا یکی از مشکلات جهان اسلام همین است که زمینه نفوذ استعمار و ایادی خارجی را در کشورهای اسلامی فراهم

کرده است.

با توجه به این واقعیت است که استاد شهید مزاری در پاسخ به سؤال خبرنگار روزنامه هیواد می‌گوید: «مسئله شیعه و سنی یک واقعیت خارجی است که امروز هیچ کس نمی‌تواند انکار کند چه کسی در قانون اساسی یک مذهبی را به رسمیت بشناسد و یا نشناسد، پیروان آن مذهب پیروی از مکتب‌شان می‌کنند یعنی حالا هم در افغانستان اگر مذهب تشیع مثل برادران اهل تسنن رسمیت داشته باشد یک سنی شیعه نمی‌شود، اگر هم رسمیت نداشته باشد یک شیعه سنی نمی‌شود و این یک واقعیت هست که ما انتظار داریم بعد از چهارده سال جهاد مردم ما این شجاعت و شهامت را در دنیا اثبات کند و این مشکل جهان اسلام را در افغانستان حل بکنند و اعلام کنند که بین شیعه و سنی هیچ فرقی نیست یکی هستیم، هر دوی ما مراسم خود را رسمی انجام می‌دهیم تا این پرده‌ای را که استعمارتر سیم کرده از دست استعمار در سطح بین‌المللی بگیریم، تا اینکه دیگر این مسائل مطرح نشود، به عنوان اختلاف شیعه و سنی انقلاب ما یک ضربه دیگر نخورد» (۱۲)

آری استاد شهید مزاری با تلاش‌های منطقی و گسترده خویش برای اولین بار در تاریخ خونبار کشور شیعیان را از انزوای بیرون آورده و مذهب جعفری را در این کشور احیاء کرد، با نگاه به تاریخ خونبار تشیع افغانستان بخوبی پی می‌بریم که مبارزات این رهبر شهید وبخصوص مقاومت قهرمانانه و بیمانند سه ساله اخیر ایشان در کابل، اوج اقتدار و بالندگی تشیع سرخ علوی است و این حضور نیرومند مذهب اهل‌البیت علیهم‌السلام و پیروان آن بود که دشمنان تشیع را در داخل و خارج کشور سخت عصبانی کرده بود و از همان آغازین این حضور بی‌سابقه شیعیان بعنوان یک قدرت مؤثر و تعیین‌کننده در معادلات کشور، توطئه‌های بین‌المللی با کمک عوامل داخلی در جهت نابودی و کشتار بی‌رحمانه ملت تشیع و درهم شکستن این دژ تسخیرناپذیر به شیوه‌های گوناگون براه افتاد و تحمیل بیش از ۲۰ جنگ خونین برحزب وحدت اسلامی و شیعیان حلقه‌های از این توطئه بزرگ بود.

و سرانجام در آخرین حلقه از این توطئه‌ها دو فاجعه بزرگ ملی و بی‌سابقه توسط دو سپاه نیرنگ از دو سو و به مثابه دو تیغه زهر آگین قیچی در تاریخ شیعیان افغانستان بوقوع پیوست فاجعه شهادت مظلومانه رهبر محبوب و قهرمان ملی ما همراه با یاران ایشان توسط جریان طالبان اتفاق افتاد، و فاجعه کشتار شیعیان غرب کابل توسط

شورای نظار و اتحاد سیاف رخداد، اما مردم ما باید بیدار باشند که توطئه و دسیسه‌ها برای نابودی کامل و نسل‌کشی شیعیان افغانستان همچنان ادامه دارد، چه اینکه توطئه نسل‌کشی مسلمانها و بخصوص شیعه‌کشی و شیعه‌زدائی سیاست و پالیسی بین‌المللی استکبار است و شیعیان افغانستان نیز در این حلقه و بلکه در صف مقدم اجرای این توطئه قرار دارند.

استاد شهید مزاری و احیاء شخصیت مکتوم و تحقیر شده هزاره‌ها

در دیدگاه مبارزاتی استاد شهید ما یکی از اصول، عنصر هزاره و قوم هزاره بود، تکیه ایشان روی دو عنصر شیعه و هزاره مفهوم خاصی داشت، ما وقتی به مفهوم واقعی این دو عنصر بعنوان دو اصل از اصول مبارزاتی ایشان پی خواهیم برد که سیر تاریخی آن دو را در افغانستان بشناسیم و به اعتقاد ما دقیقاً به همین جهت است که امروزه برای عده‌ای از تحلیل‌گران و محققان خارجی نیز درک این دو مفهوم مشکل می‌نماید و لذا همصدا با جریانها و عناصر متعصب و کینه‌توز خارجی و داخلی استاد شهید و مظلوم را از یک طرف بعنوان یک فرد فرقه‌گرا که طرفدار جنگ مذهبی و فرقه‌ای در افغانستان است و از طرف دیگر او را بعنوان یک عنصر و شخصیت قوم‌گرا که عامل برتری طلبی قومی، افزون‌خواهی و جنگ‌نژادی در افغانستان است به اتهام می‌گرفتند، در صورتیکه

اندیشه زلالتین و عملکرد عادلانه و انقلابی او از این اتهامات پیراسته بود و این یکی از ابعاد مظلومیت این مرد بود.

ریشه اصلی اشتباه در تحلیل آندسته از صاحب نظران و تحلیل گران خارجی که اظهارات و تحلیل شان بنفسه خالی از عناد و تعمد در این اتهام است، این است که اینان اصولاً به ریشه های تاریخی مذهب شیعه و قوم هزاره، و پیوستگی شدید این دو بهم دیگر توجهی ندارند و دقیق متوجه نیستند که بر این مردم چه رفته و درد این مردم چیست و اکنون این مردم چه می خواهند و در نتیجه به یک تحلیل و برداشت انحرافی از مسئله می رسند.

آنچه که بر شیعیان و هزاره ها در افغانستان از مظالم و ستم های مضاعف رفته است اگر بخواهیم در یک جمله کوتاه و گویا خلاصه کنیم بقول بعضی صاحب نظران افغانی نسخه شومی بوده است از نظام آپارتاید در آفریقایی جنوبی که بر این مردم اعمال گردیده است و بلکه در بعضی جهات بدتر و وحشیانه تر از آن. (۱۳)

تکیه روی هزاره و قوم هزاره در دیدگاه سیاسی و مبارزاتی استاد شهید در یک کلام به مفهوم: محرومیت زدائی، ذلت زدائی، خفت زدائی و احیاء شخصیت انسانی و لگد مال شده این مردم بود، او می خواست به جهانیان و قاطبه مردم افغانستان بفهماند و بقبولاند که مردم هزاره در افغانستان همانند سایر اقوام یک واقعیت، یک ملیت و یک جامعه انسانی است و با دیگر اقوام فرقی ندارند و بلکه با آنها برادر و برابرند و باید همانند آنها در ساختار حاکمیت آینده کشور و سرنوشت خویش به مقیاس نفوس و نقش خود در جهاد و آزاد سازی کشور حضور عادلانه داشته باشند و از حقوق مسلم خود برخوردار باشند، او می خواست دیگر در تاریخ افغانستان چون گذشته ها کلمه «هزاره» پسوند جوالی، ریسمان، حمال، بارکش و سایر عناوین اهانت آمیز را به همراه نداشته و تداعی گر این مفاهیم نباشد، او می خواست هزاره در آینده در این کشور بگونه زندگی نماید که از هزاره بودن خود خجالت نکشد. زیرا او هم یک انسان است یک مسلمان و یک تبعه افغانستان و وابسته به یک قومیت بنام هزاره و یک مذهب بنام شیعه است و مانند سایر اتباع کشور زندگی نموده و از حقوق خود برخوردار باشد، چنانچه این مضمون را با ژنرال منصور نادری رهبر فرقه اسماعلیه اظهار داشته بود که فلانی! ما می خواهیم بعد از این در افغانستان هزاره از نام خود خجالت نکشد و هزاره بودن در اذهان دیگران اهانت و سمبل ذلت تلقی نشود و آقای نادری از این سخن ایشان گریسته بود.

حال سؤال اینجا است که آیا دفاع از حیثیت، شخصیت، شرافت و حقوق چنین مردمی با چنین سابقه تاریخی و احیاء شخصیت تحقیر شده آنها، فرقه گرای، نژادگرایی، تجزیه طلبی، افروخته خواهی و... است؟ و با کدام اصل از اصول پذیرفته شده شرعی، حقوقی، انسانی و بین المللی ناسازگار است؟ خود ایشان می گوید: «ملتی که حقوق خود را طلب نموده و خواستار عدالت باشد بمعنای تجزیه نیست، این حق طبیعی مردم است که خواستار حقوق خویش و عدالت باشد» (۱۴)

استاد شهید مزاری و وحدت ملی

وحدت ملی در افغانستان مبنای دیگر در فلسفه سیاسی استاد شهید ما بود، وحدت ملی یعنی یکپارچگی و اقتدار مجموعه از مردمانی که مرزبندی جغرافیایی موجود در افغانستان آنها را احتوا می کند، او می خواست که بعد از حل شدن جنجالهای قومی هزاره، ازبک، تاجیک و پشتون و سایر اقوام از یکسو و حل شدن معضله و جنجال مذهبی از سوی دیگر، عدالت، برادری و برابری میان مردمان این سرزمین پدید آید، تا هر قوم، مذهب و جریانی جایگاه و نقش طبیعی خویش را در ساختار وحدت ملی داشته باشد، زیرا طرد، تضعیف و تحقیر اقوام و مذاهب در هر کشوری خود فاجعه ملی است و آسیب جدی را به وحدت ملی وارد

می‌سازد، باید یاد آور شد که مشکل اصلی افغانستان در همین جا است که در طول تاریخ نیروهای انحصار طلب در افغانستان بوده و هستند که مانع از این می‌شوند تا هر قومی و طرفداران هر مذهبی با حفظ هویت قومی و مذهبی بتوانند در ساختار وحدت ملی جایگاه طبیعی خود را داشته باشند، در افغانستان تلاش‌ها در جهت امحاء، طرد، و تضعیف هویت‌های قومی و مذهبی دیگران بوده است، و لذا وحدت ملی به معنای واقعی کلمه که هر قوم و تبار و مذهبی در این کشور در مکانیزم قدرت و در ساختمان وحدت ملی به تناسب شعاع وجودی خویش نقش و حضور داشته باشد تاکنون پدید نیامده است.

کسانیکه امروزه برای افغانستان و یا حتی برای سرنوشت یک حوزه وسیع‌تر که افغانستان جزء آن حوزه است و دارای میراث مشترک تاریخی و فرهنگی است، دل می‌سوزانند و از سردلسوزی برای ایجاد حکومت ملی و وحدت ملی در این کشور سخن می‌گویند و به گرایش‌ات و مواضع سیاسی خاصی فرا می‌خوانند، باید متوجه این نکته نیز باشند که بحران افغانستان ریشه عمیق تاریخی و روانی دارد و تحلیل و اربعینانه و دقیق از اوضاع آن شناخت تاریخی، روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناختی خاصی را می‌طلبد، باید با صراحت گفت که در این کشور قبل از بحران هویت ملی، بحران هویت مذهبی و قومی مطرح است و تا بحران هویت مذهبی و قومی که یک واقعیت انکار ناپذیر و دارای ریشه‌های عمیق تاریخی است، بطور طبیعی و معقول خود حل نشود، بحران هویت ملی حل شدنی نخواهد بود، باید اندیشه و تلاش قوم‌زدائی و مذهب‌زدائی یا اندیشه تضعیف این دو در میان گروه‌ها، و رهبران و بخصوص گروه‌ها و رهبرانی که بر حاکمیت

تحمل‌همدیگر و حق‌قائل شدن به همدیگر تبدیل شود، تا برادری، برابری میان اقوام و پیروان مذاهب ساکن در کشور ایجاد شود، و در نتیجه وابستگان به هر قومی و پیروان هر مذهبی که احساس کردند در این کشور کاره کرده و محلی از اعراب دارند و هویت قومی و مذهبی‌شان مورد احترام است، به هویت‌های قومی و مذهبی دیگران نیز احترام متقابل را قائل خواهند بود، و بطور طبیعی با فشار یک عامل درونی و وجدانی در راه تحقق وحدت ملی تلاش خواهند کرد، و این طبیعی‌ترین و دموکراتیک‌ترین راه است برای حل بحران وحدت ملی و بحران مشروعیت در کشور.

استاد شهید مزاری دقیقاً متوجه این مسئله بود، او از راه حل بحران هویت مذهبی و قومی می‌خواست بحران هویت ملی را حل کند، او با تأمین حقوق اقوام و با برداشتن تضاد و دشمنی از میان اقوام و مذاهب می‌خواست وحدت ملی را پدید آورد و می‌خواست هر قومی در ساختار قدرت و حکومت در جایگاه طبیعی خود قرار گیرد، در این اظهارات و سخنان ایشان حقایق نهفته است و با این سخنان خود روی دردها و ریشه‌های اصلی بحران ناخن گذاشته است:

«ما طرفدار برادری میان همه ملیتها هستیم، برای ملیتهای افغانستان حقوق مساوی قائل هستیم طبق شعاع وجودی‌شان سهم داشته باشند، حق خواهی برای یک ملیت بمعنای برادری است... اگر کسی ملیت‌های ساکن در افغانستان را با هم دشمن بسازد، خیانت به افغانستان و ملیت‌های آن است، ما دشمنی در داخل افغانستان بین ملیت‌ها را فاجعه می‌خوانیم...» (۱۵)

«تا وقتی که حقوق عادلانه و متناسب احزاب جهادی در نظر گرفته نشده و حقوق ملیتهای مسلمان کشور تأمین نگردد، مشکل افغانستان و اختلافات سیاسی حل نمی‌گردد... و باید همه احزاب این حقیقت را درک کنند که تنها با تفاهم و احترام بحقوق یکدیگر می‌توان بحران کنونی را مهار نموده و یک حکومت مردمی و اسلامی بوجود آورد...» (۱۶)

«...می‌خواهیم در افغانستان یک حکومت اسلامی که حقوق همه مردم افغانستان در آن تأمین شود تشکیل دهیم غیر از این نه

مردم ما می‌خواهند و نه ما» (۱۷)

«...آنها (آقایان ربانی و مسعود) یک وحشت را در بین تاجیکها ایجاد کرده‌اند که اگر حکومت در دست ما نباشد امکان دارد هزاره - پشتون و ازبک مارا نابود کنند که این درست نیست. ما برای ملت شریف افغانستان و خصوص ملت تاجیک اطمینان می‌دهیم که این مسئله واقعیت ندارد، حقوق ملیتها را می‌خواهیم، حقوق ملیتها بمعنای برابری و برادری ملیتها است، این به معنای دشمنی یک برادر نیست، هر کس در راستای دشمنی در افغانستان گام بردارد فاجعه است و آن کسی خائن ملی است، اما حقوق ملیتها به عنوان برادری است» (۱۸)

استاد شهید مزاری می‌خواست که بعد از حل شدن جنجال و بحران قومی و مذهبی، مجموعه اقوام ساکن در کشور با تلاش و مساعی مشترک ساختار وحدت ملی را پدید آورند و سپس یک دست و یکپارچه بصورت قدرت متحد و یک ملت نیرومند در عرصه بین المللی تبارز نمایند و از کیان، استقلال، آزادی، تمامیت ارضی، ارزشها و ایدئولوژی خود در برابر قدرتهای خارجی و مکتبهای مهاجم انحرافی فکری دفاع نمایند و مستقل و سربلند در عرصه داخلی و بین المللی زندگی نمایند، تمامیت قوتها و استعدادهای انسانی و غیر انسانی کشور در جهت رشد، توسعه، باز سازی و پیشرفت این سرزمین محروم و جنگ زده بسیج گردیده و کشور را از حالت فعلی بیرون آورده و به ساحل نجات بکشانند.

او در راستای ایجاد و تحکیم وحدت ملی تلاشهای گسترده را انجام داد، عملکرد ایشان بخصوص سیاستهای حکیمانه و مشروع او در سه سال اخیر، در تنظیم و تغییر معادلات قدرت بهترین گواه بر این مدعا است که از مجموعه این تلاشها به دو نمونه از آن اشاره می‌کنیم:

الف - متحد ساختن ملیتها و اقوام محروم

بدون تردید استاد شهید مزاری طراح اصلی و طرفدار جدی تئوری وحدت ملیتهای محروم در افغانستان بود و این نیز هرگز بدین مفهوم نبود که با اتحاد ملیتهای محروم ملت پشتون را که در گذشته کشور حاکم بودند از کشور حذف و یا حضور آنها را بحد اقل برساند، بلکه تحکیم ارتباط میان ملیتهای محروم هزاره، ازبک و تاجیک و متحد ساختن این اقوام بمنظور شکستن انحصار و احقاق حقوق از دست رفته این اقوام بود و در نهایت تحقق وحدت ملی بود و خود در این زمینه می‌گوید:

«...فاروق اعظم از ما گلایه کرد که توافقنامه‌ای را که شما در جبل السراج امضاء کردید حذف پشتونها بود و این درست نبود، حالا هم آنها (جمعیت اسلامی) می‌خواهند ازبکها را حذف کنند درست نیست، من خندیدم و گفتم که در آن توافقنامه حذف پشتونها مطرح نبود، فقط می‌خواستیم انحصار شما را بشکنیم» (۱۹)

آری استاد شهید مزاری بود که در رأس حزب وحدت اسلامی افغانستان، این تئوری را پی ریخته و ملیتهای محروم ازبک و تاجیک را در کنار ملت محروم هزاره به صحنه قدرت و سیاست کشور کشانید و با آنها پیمان بستند که متحد و هماهنگ قدرت حاکم را سرنگون نموده و قدرت جدیدی را در کشور شکل دهند، ناظران میدانند که سالهای آخر جهاد، مقاومت نیروهای جهادی دچار بن بست نظامی گردیده بود و تلاشهای سیاسی صلح جویانه منطقه‌ای و بین المللی برای حل بحران افغانستان در راه رهایی از این بن بست، جدی‌تر و پرشتاب‌تر شده بود، اما استاد شهید مزاری در مقام رهبری حزب وحدت اسلامی با این تئوری توانست که از یکسو پیشاهنگ شکستن بن بست موجود در سالهای آخر مقاومت باشد و در عرصه نظامی تحركات جدیدی را پدید آورد و از سوی دیگر گامی مهمی را در راستای وحدت ملی بردارد. اما متأسفانه این جمعیت اسلامی

با شکستن پیمانها و معاهدات از به ثمر رسیدن این حرکت جلوگیری به عمل آورده و این پل ارتباطی را خراب کردند و با عملکرد انحصار طلبانه و سیاست برتری جوئی خود در کابل فاصله ایجاد کردند که نتیجه چنین رفتاری ادامه و تشدید بحران کشور بود، از سوی دیگر این ارتباط طبیعی و سالم میان مردم محروم هزاره و ازبک همچنان باقی ماند. (۲۰)

ب - برداشتن کینه‌ها و تعصبات چند صد ساله از میان اقوام هزاره، پشتون و ازبک: از خدمات و ابتکارات منحصر بفرد استاد شهید مزاری برداشتن خصومت‌ها و کینه‌های چند صد ساله از میان اقوام پشتون و هزاره از یکسو و پشتون و ازبک از سوی دیگر بود، این خدمت ارزنده او را تاریخ افغانستان و مردم این کشور هرگز فراموش نخواهد کرد، کسانی که نگاهی به تاریخ افغانستان انداخته باشند، بخوبی میدانند که در طی صدها سال حاکمیت انحصاری و ظالمانه حاکمان پیشین، با پشتیبانی قدرت‌های استعماری چه فاصله‌های عمیقی میان اقوام ایجاد گردیده بود، مرزها و پرده‌های ضخیمی از کینه و تعصب تا اندازه بین این اقوام کشیده شده بود که هزاره و ازبک در مناطق پشتون نشین و پشتون در مناطق هزاره و ازبک نشین با جرئت نمی‌توانستند گشت و گذار نمایند و در طی قرون و اعصار در نتیجه این خصومت تاریخی جوی از خون در میان این اقوام جاری بود.

اما استاد شهید مزاری، بعد از آنکه آقای مسعود با ناجوانمردی با حزب وحدت و استاد شهید مزاری رفتار کرده و مواقف خصمانه را در پیش گرفتند، باز هم از تلاش در جهت پیوند و تقریب اقوام کشور باز نایستاد و این بار معادله قدرت را به شکل دیگری تغییر میدهد، تا تلاشهایش از راه دیگر به تحکیم پایه‌های وحدت ملی بیانجامد و آن هماهنگ ساختن قومیت‌های هزاره، ازبک و پشتون بود و این نیز هرگز برای حذف یا تضعیف مردم تاجیک در کشور نبود بلکه راهی بود برای رسیدن به وحدت ملی و از بین بردن ظلم و شکستن انحصار، و تلاشهای زیادی کرد.

«بخاطر ایجاد وحدت میان ملیت‌های افغانستان تلاش کرده‌ایم، طوری تبلیغ شده بود که جنگهای که با سیاف روی داده، جنگ پشتون و هزاره است، پشتون در مناطق هزاره‌نشین و هزاره در مناطق پشتون‌نشین رفته نمی‌توانست، با نشست‌هایی با آقای حکمتیار اینگونه تضادها میان پشتون و هزاره را رفع کردیم. امروز هزاره در مناطق پشتون نشین و پشتونها در مناطق هزاره‌نشین، دشمنی و حتی ناراحتی نمی‌کنند، بلکه احساس برادری می‌کنند. (۲۱)

در مورد رابطه ازبک و پشتون می‌گوید: «مسئله ازبک و پشتون به اوجش رسیده بود و خسارات زیادی را این دو ملت در افغانستان دیدند، دست استعمار کار می‌کرد، چنان وحشت ایجاد کرده بود که فکر کسی نمی‌رفت برای اینکه اینها از یک افغانستان هستند و در یک کشور زندگی می‌کنند که الحمدالله با فعالیت‌های که شد با نشست‌های که صورت گرفت در حدود هشتاد درصد این مسئله حل شده است، دیگر امروز یک پشتون ازبک را برای خود دشمن فکر نمی‌کند و یک ازبک پشتون را دشمن فکر نمی‌کند» (۲۲)

همچنین می‌توان در سلسله تلاشهای ایشان در راستای ایجاد وحدت ملی از طرح چهار جانبه ایشان نام برد طرحی که بر اساس آن چهار قدرت بزرگ یعنی حزب وحدت اسلامی، حزب اسلامی، جنبش ملی، اسلامی و جمعیت اسلامی که هر کدام از یک محور قومی بزرگ در کشور نمایندگی می‌کند، باید به توافق نهائی می‌رسیدند، که این طرح در ابتدا مورد قبول آقای ربانی واقع می‌شود و کتباً امضاء نموده و اختیار میدهد که هر چه نمایندگان این چهارگروه به توافق برسند به آن گردن خواهد نهاد، اما متأسفانه بعداً زیر بار آن نرفته و امضا خود را نقض می‌کند. (۲۳)

نیز در همین سلسله تلاشها میتون از شورای هماهنگی انقلاب اسلامی نام برد که ایشان در تشکیل آن و همچنین ادامه آن

نقش اصلی را داشت، تشکیل شورای هماهنگی از یکسوگامی بزرگ فراملیتی و تلاش منسجم تر در راه ایجاد وحدت ملی بود و از سوی دیگر ایجاد یک جبهه سیاسی برای مبارزه سیاسی مشروع با دولت آقای ربانی بود.

با توجه به نقش پیش کسوتانه ایشان در جریان ۱۴ سال مقاومت و جهاد مردم افغانستان و با توجه به تلاشهای بی شائبه و گسترده ایشان در راستای وحدت ملی، بحق می توان گفت که استاد شهید مزاری قلب جهاد، محور وحدت ملی، دلسوزترین فرد و جدی ترین مدافع حقوق تمامی ملیتهای ساکن در افغانستان بود که برای نجات، امنیت، استقلال، آزادی، کرامت و وحدت ملی این مردم فکر و تلاش می کرد، و موفقیتهای را نیز بخصوص در زمینه وحدت ملی بدست آورده بود، اما این تلاشها و موفقیتها دشمنان وحدت ملی و استقلال مردم افغانستان را یعنی استکبار و ایادی داخلی آنها را نگران و مضطرب ساخته بود و لذا تلاشهای جدی و وسیعی را در جهت بهم زدن این انکشافات و معادلات جدید براه انداختند، و بعد از مدتها تلاش بی وقفه و سنجیده تیری را رها کردند که بالاخره سمبل وحدت ملی ما را همراه با یاران صدیقش نشانه رت و در اجرای این توطئه خائنه و ناجوانمردانه از عناصری استفاده کردند که وابسته به قومیت پشتون بودند تا بار دیگر به خصومت های گذشته بیافزایند، ما بار دیگر تاکید می نمایم که گروه طالبان با به شهادت رساندن استاد مزاری و همراهانش آسیب سخت به وحدت ملی وارد کرد و محور وحدت ملی را نشانه رفتند که تمامی ملیتهای هزاره، پشتون، ازبک و تاجیک و امدار خدمات و تلاشهای صادقانه او بودند، با درک این واقعیت بود که از رهبران جهادی چون حضرت صاحب صبغة الله مجددی و آقای حکمتیار و بسیاری دیگر این عمل خائنه را محکوم نموده و آنرا ضربه به وحدت ملی دانستند.

استاد شهید مزاری و استراتژی مذاکره و دفاع

استاد شهید مزاری در جهت رسیدن به آرمانهای بلند خود که از عمده ترین آنها نام برده و بحث کردیم، در افغانستان از استراتژی و اصل مذاکره و دفاع که یک روش عقلانی و مشروع است استفاده می کرد، او قبل از هر چیز برای حل بحران کشور و مشکلات داخلی میان جناحهای رقیب روی اصل مذاکره و تفاهم تاکید داشت، و در مقام دبیر کلی حزب وحدت اسلامی و رهبری شیعیان این کشور با آنکه توان شروع جنگ را داشت اما هیچگاه پیش از دیگران وارد جنگ نگردید و هرگز قدمی در راه حذف جناحهای دیگر بر نداشت و جنگ را به هیچ وجه راه حل معضلات کشور نمی دانست، او در تبیین استراتژی مذاکره و دفاع حرفها و درد دلهای زیادی دارد و از جمله:

«ما به هیچ وجهی طرفدار این شش جنگی که بر ما تحمیل شده نبودیم و خدا را هم شاهد می گیریم که هر جنگی که بر سر ما تحمیل شد روز اول اعلامیه آتش بس را من یکطرفه امضاء کردم و اگر هیئت عادی بوده یا هیئت صلح بوده، من همواره پذیرفته ام و قبول کرده ام ولی شما همیشه شاهد بودید که این آتش بس و این اعلامیه را امضاء کردند ولی هیچکاری را از پیش نبردند... خدا را شاهد می گیرم و شما را هم شاهد می گیرم که طرفدار جنگ نبودیم و نیستیم و بعد از این هم نخواهیم بود ولی این افتخار را داریم و می کنیم که تعهد گذاشته ایم از مردم خود دفاع کنیم، من تعهد کرده ام که از مردم خود دفاع کنم و حتی اگر یک مرمی هم داشته باشم برای دفاع مردم میدهم، حالا اگر کس یا کسانی بیایند و تبلیغ کنند، مرا جنگ طلب بگویند، هیچ باکی ندارم! من این افتخار را دارم و شما این افتخار را بمن دادید! ما این تعهد را به شما سپردیم که جنگ را آغاز نمی کنیم ولی اگر کسی بر سر حیثیت مردم ما تجاوز کند

دفاع می‌کنیم و جواب می‌دهیم، چنانچه که در این شش تا جنگ جواب دادیم» (۲۴)

استاد شهید مزاری در همان ابتدا از مردم شیعه در کابل قدرت منسجم و نیرومندی ساخته بود و در همان شرایط از یکطرف رهبران احزاب در پیشاور شیعیان و حزب وحدت را تحقیر سیاسی کرده بودند، زیرا در مذاکرات شریک نبودند و در مکانیزم دولت موقت جای نداشتند، و از طرف دیگر مسعود با پیمان شکنی خود در چاریکار و کابل حزب وحدت و مردم مارا تحقیر کرده بود، استاد شهید مزاری در آن شرایط قدرت و توان کافی داشت که با توسل به زور مانع از استقرار دولت موقت در کابل و خودسری‌های مسعود شود، و هر کسی دیگری جای ایشان بود در برابر این دو اهانت بزرگ این کار را می‌کرد، اما استاد شهید مزاری با سعه صدر و حوصله‌مندی و جوانمردی با قضیه برخورد کرد و متوسل به زور و قدرت نشد و بلکه در تحکیم و تثبیت دولتی که نمایندگان او و حزب وحدت در آن حضور نداشتند، نقش اصلی داشت و از راه مذاکره و تفاهم می‌خواست به نتیجه برسد.

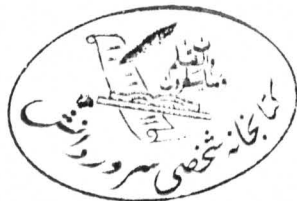
با کمال تأسف باید گفت که از مظلومیت‌های استاد شهید مزاری این بود که دشمنان آگاه و برخی از دوستان ناآگاه او را عنصر جنگ طلب و افزونخواه معرفی می‌کردند، در حالیکه واقعیت امر هرگز چنین نبود، او وقتی از استراتژی تفاهم و مذاکره ناامید می‌گردید و انحصار طلبان به مذاکره تن نمی‌دادند از استراتژی دفاع استفاده می‌کردند و در طی دو سال و هشت ماه تمام در برابر تهاجمات و حملات گسترده دشمنان شیعیان و حزب وحدت اسلامی در کابل همراه با یاران با وفا و صدیق خویش جانانه‌ترین و قهرمانانه‌ترین مقاومت‌ها و رشادت‌ها را از خود نشان دادند و مردانه از کیان، حیثیت، شرف و ناموس شیعیان غرب کابل دفاع کردند و هیچگاه تن به ظلم و ذلت نداد و در آخرین سخنرانی جاویدانه خود در میان جمعی از مشتاقان غرب کابل فریاد زد که: با تمام تلاش و توان از حقوق شما دفاع خواهم کرد چه از راه مذاکره و تفاهم و چه از راه دفاع. (۲۵)

و بالاخره این اسطوره مقاومت و رهبر بی نظیر در تاریخ شیعیان افغانستان، در راه دفاع از حقوق مردم خویش و پاسداری از ناموس، کرامت و شرافت آنها مظلومانه به شهادت رسید و در آخرین لحظات حیاتش در زیر شکنجه‌های وحشتناک و ضد انسانی گروهک وحشی و تروریستی طالبان با فریاد «هیئات منّا الذّله» شربت شهادت را سرکشیده و به معراج رفت. (۲۶) او قربانی آرمان‌های بلندی چون: عدالت اجتماعی، احیاء هویت مذهبی شیعیان، احیاء شخصیت مردم هزاره، وحدت ملی و... گردید، او بحق و بدون هیچ مبالغه شهید مظلوم مقاومت بی مانند مردم و سالار شهیدان این امت گردید، او چون مولا و مقتدایش حضرت علی علیه السلام برای شدت عدالت طلبی اش به شهادت رسیده و شهید راه نهضت عدالتخواهی در کشور شد، او مصداق کاملی این جمله امام خمینی «قده» در جامعه افغانستان بود که در رابطه با شهید مظلوم بهشتی فرمود مظلوم زیست، مظلوم مرد و خار چشم دشمنان بود. والسلام

پانویسها:

- ۱ - از سخنرانی ایشان در دومین سمینار مسائل سیاسی افغانستان در کابل که در مجله جیل الله شماره ۱۱۰ - ۱۱۱ چاپ شده است.
- ۲ - هفته نامه وحدت شماره ۱۱۱ ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی افغانستان در خارج از کشور از سخنان ایشان در پاسخ به سؤال خبرنگار هفته نامه کابل
- ۳ - ر.ک. سخنرانی استاد خلیلی در مراسم تشیع پیکر پاک استاد شهید در مزار شریف که در جریده میثاق وحدت شماره صفر مورخ ۷۴/۳/۸ به چاپ رسیده است.

- ۵ - پیشین شماره ۵۴ ص ۵۹
- ۶ - ر.ک. میثاق وحدت شماره اول عقرب (آبان) ۱۳۶۹
- ۷ - جبل الله شماره ۱۱۰ - ۱۱۱ قوس (آذر) ۱۳۷۲
- ۸ - فریاد عدالت مجموعه مصاحبه‌های حجة الاسلام والمسلمین استاد مزاری دبیر کل حزب وحدت اسلامی افغانستان در سالهای ۷۲ - ۱۳۷۱ ناشر، مؤسسه فرهنگی - تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی جدی ۱۳۷۳ ص ۲۵.
- ۹ - پیشین ص ۵۳
- ۱۰ - پیشین ص ۳۵۰
- ۱۱ - پیشین ص ۱۲۴
- ۱۲ - پیشین ص ۲۱۷
- ۱۳ - برای تحقیق در این زمینه مراجعه شود به کتابهای: «سراج التواریخ» تألیف ملافیض محمد کاتب جلد سوم ناشر، ارگان نشراتی سید جمال الدین حسینی (جبل الله) زمستان ۱۳۷۲. «صحنه‌های خونینی از تاریخ تشیع در افغانستان» مؤلف و ناشر حسین علی یزدانی (حاجی کاظم) پائیز ۱۳۷۰ و «پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها» جلد ۱ و ۲ از همان نویسنده تابستان ۱۳۷۲ و زمستان ۱۳۷۳
- ۱۴ - فریاد عدالت ص ۴۵
- ۱۵ - مجله بعثت ص ۴۷ ارگان نشراتی انجمن فرهنگی بعثت سال سوم شماره ۱ و ۲ حمل - ثور ۱۳۷۴
- ۱۶ - فریاد عدالت ۱۰۴
- ۱۷ پیشین ص ۱۲۵
- ۱۸ - پیشین ص ۲۱۴
- ۱۹ - «امروز ما» نشریه حزب وحدت اسلامی افغانستان شماره ۱ کابل دلو ۱۳۷۳
- ۲۰ - ر.ک. هفته نامه وحدت شماره ۸۲ - ۸۱ سخنرانی استاد شهید مزاری
- ۲۱ - مجله بعثت ص ۴۷ حمل - ثور ۱۳۷۴
- ۲۲ - فریاد عدالت ص ۳۱۴
- ۲۳ - مواد این موافقنامه چهار جانبه و تأیید آن از سوی آقای ربانی در هفته نامه وحدت شماره ۷۸ آمده است، همچنین در کتاب فریاد عدالت ص ۲۱۳ و ص ۲۱۲ استاد شهید مزاری طی مصاحبه به این طرح و نقض آن از سوی آقای ربانی اشاره دارد
- ۲۴ - هفته نامه وحدت شماره ۸۱ - ۸۲
- ۲۵ - نشریه طلوع وحدت ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی افغانستان چاپ پاکستان شماره ۵۰
- ۲۶ - روزنامه جمهوری اسلامی



استاد شهید مزاری

تجسم عینی رهبری انقلابی

سید عبدالوهاب رحمانی

خورشید عظمت و ابعاد شخصیت استاد شهید فراتر از آنست که بتوان جلوه‌های هر چند کم فروغ آنرا در آئینه چند مقاله و تحقیق و... منعکس نمود، چگونه می‌توان از یک پس منظر تنگ و محدود، کل خورشید را به نظاره گرفته و از ورای حجاب آنرا دریافت؟ و چگونه می‌توان عظمت آفتاب را به تصویر کشید؟ و با چه زبانی می‌توان رود جوشان و خروشان را که به دریا پیوسته و دریائی شده است، توصیف نمود؟! و...

هر چند جمالاتی که می‌توانند وصفی از استاد شهید را در برداشته باشند بی‌شمارند که برخی از آنها را می‌توان به ترتیب زیر ذکر نمود:

او فریادگر حق و عدالت در افغانستان بود، او پرچمدار واقعی وحدت ملی در افغانستان بود ایجادگر وحدت، عظمت و اقتدار شیعیان افغانستان بود، او شجاع‌ترین، مقاوم‌ترین، بردبارترین، باوفاترین، صادقت‌ترین، فداکارترین، مخلص‌ترین و...ترین مجاهد مردان و رهبران جهادی کشور بود او ترجمان دردها، مظلومیت‌ها و آرمانهای مستضعفان و محرومان افغانستان بود، مفخر آزادیخواهان و عدالت‌طلبان افغانستان و منبع سیال و خروشان امیدواری و باورمندی طبقات مظلوم و ستمدیده کشور و... بود. اما شاید جامع‌ترین جمله در مورد استاد شهید این باشد که او رهبر انقلابی و محبوب شیعیان و تمامی مستضعفان و محرومان افغانستان و پیشوای جریان عدالتخواهی و حق‌طلبی در کشور بود.

منظور از رهبر انقلابی کسی است در یک جامعه ستمزده، با تمام وجود، دردها و رنج‌های توده‌های مظلوم و ستمدیده امت را لمس نموده و برای رهایی و آزادی مستضعفین از زنجیر تبعیض و ظلم و ستم، علم مبارزه و جهاد برافرازد و از متن مردم برخاسته و پیشاپیش آنها بسوی هدف در حرکت باشد و نیروهای متراکم امت را بکار گرفته و توده‌ها را علیه حکومت ظلم و ستم و تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌ها، سازماندهی نماید و در مرحله مبارزه و مقاومت عملاً رهبری مبارزه علیه ظلم و دفاع از حقوق مستضعفین و پاسداری از اهداف و ارزشهای والای مکتب و ملت را بعهده گرفته و این مسئولیت خطیر را با سنگینی تمام بر دوش می‌گیرد. بنابراین، رهبری بمفهوم راهنمایی و مرجعیت دینی برای تبیین احکام و دستورات اسلامی و تبلیغ حلال‌ها و حرام‌های الهی

و... مورد نظر نبوده، چنانچه رهبری به مفهوم ولایت الهی انسان، و تجسم اوج کمالات انسانی در او و قطب بودن او برای انسانها و... نیز مورد بحث ما نبوده و تبیین کلامی و فلسفی و توضیح این مقوله‌ها و مفاهیم اعتقادی مقام دیگری را می‌طلبد. و لزوماً چنین نیست که شرائط دینی و رهبری سیاسی، مخصوصاً رهبری مردم در مرحله مبارزه و مقاومت علیه ظلم و ستم و قبل از رسیدن به پیروزی، در وجود یک شخص جمع گردد، چنانچه متفکر شهید استاد مطهری می‌فرماید:

«ممکن است کسی فقط راهنما باشد و رهبر نباشد مانند همه مبلغین درست ما (آن‌آنکه تبلیغشان نادرست است که از بحث خارجند) اینها کناری ایستاده و راه و چاه را به دیگران ارائه می‌دهند و می‌گویند تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال، و ممکن است بر عکس کسی رهبر باشد ولی راهنما نباشد یعنی راهی است آشکار و هدفی است مشخص ولی نیاز به نیرویی است که قدرت‌ها را متمرکز و متشکل کند و سازمان بخشد و نیروهای خفته را بیدار و ناشکفته را بسوی سازندگی و ابتکار بسیج دهد همچنانکه ممکن است یک شخص در آن واحد هم رهبر باشد و هم راهنما.» (۱)

و نیز باید خاطر نشان ساخت که مقصود ما از رهبری انقلابی، رهبری سیاسی دولت و حکومت در زمان پس از پیروزی انقلاب و زعامت سیاسی کشور - دولت و اداره امور مملکت نبوده و در این جا در صدد بحث از سیستم سیاسی اسلام برای اداره امور سیاسی کشور و شرائط شرعیت حاکم اسلامی و مشروعیت حکومت اسلامی و حاکمیت الهی و دلائل شرعی حاکمیت، اقتدار و ولایت سیاسی رئیس دولت و... نمی‌باشیم، که بحث از این امر خطیر جایگاه دیگر دارد.

بلکه مقصود از رهبری انقلابی، چنانچه قبلاً مورد اشاره قرار گرفت، رهبری مبارزات ملت برای رهایی از زیر یوغ استعمار خارجی، تجاوزات بیگانگان و همچنین تشکیل سازماندهی و بسیج توده‌های محروم است، برای دفع ظلم و ستم و بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌ها و تبعیضات اجتماعی و سیاسی و مذهبی و برای احقاق حقوق پایمال شده و از دست رفته آنها و تحقق اهداف و آرمانهای حق طلبانه و عدالت خواهانه‌ای آنها می‌باشد.

بحث از اینکه رهبر باید دارای کمالات علمی، فقهی و عرفانی بوده و زعیم اجتماع متصف به چه صفاتی باشد و حاکمیت و سلطه‌اش در کجا ریشه داشته باشد، در حاکمیت الهی یا در اراده مردم و یا در اراده طبقات ممتاز اجتماع؟ و حقوق متقابل زعیم و مردم بر یکدیگر و محدوده اختیارات آنها چه چیزهایی می‌توانند باشند؟ و... این قبیل پرسش‌ها و مباحث مربوط به شرائطی است که در جامعه روابط اجتماعی و انسانی و سیاسی نسبتاً عادی حکمفرما بوده و امنیت و آزادی نسبی وجود داشته باشد.

اما در جامعه‌ای که تمامی مناسبات اجتماعی و نظم و امنیت بهم ریخته است و ازدهای تبعیض و بی‌عدالتی و نابرابریهای اجتماعی و سیاسی و ظلم و ستم و تجاوز به حقوق انسانی، در برابر یک جمعیت مظلوم و ستم‌دیده و شلاق خورده، دهن باز کرده و می‌خواهد تمامی هستی‌اش را ببلعد و موجودیت انسانی و هویت مذهبی‌اش را کتمان کنند و نه تنها آزادیهای اولیه بشری و حقوق انسانی مورد اتفاق کلیه ملل و دول عالم و ادیان و شرایع و قوانین جهان را برای آنها قبول ندارند بلکه موجودیت اجتماعی، آنها را کتمان نموده و وجودشانرا در معرض خطر و نابودی قرار دهند و سیلی از انواع توطئه‌ها و تجاوزات بیرونی و درونی را برای انهدام کامل شخصیت جمعی، موجودیت و هویت مذهبی و اجتماعی سیاسی آنها بحرکت در آورده و بکار گیرند و... در همچو یک شرائطی، از پس منظر این جمعیت مظلوم و ستم‌دیده، مباحث یاد شده در مرحله سوم از ضرورت قرار دارد. زیرا اولین مرحله‌ای که برای یکچنین جماعت ستم‌دیده‌ای بحکم ضرورت عقل و شرع فوریت می‌یابد اینست که از نابودی و انهدام کامل موجودیت و شخصیت اجتماعی و مذهبی خویش جلوگیری نمایند و در مقابل حیل‌ها و حملات گوناگون و توطئه‌ها و تجاوزات بیرونی و درونی ظالمان و ستمگران، به هر لباس و عنوانی که باشند از هستی و موجودیت و هویت خویش دفاع نمایند، و ضرورت فوریت یک چنین دفاعی آنقدر روشن و بدیهی می‌باشد که هیچگونه دلیلی و حجتی و ادنی و شرطی و شروطی لازم نداشته و نیازمند هیچ «لیت و لکن و لعل» و اما و مگری نمی‌باشد.

جهاد دفاعی یاد شده، که به اتفاق فقهای عالم اسلام بر یکچنین جماعتی واجب بوده و محتاج به حضور امام (ع) و اذن او و یا صدور حکم از طرف حاکم شرع نائب خاص و نائب عام امام (ع) و اعلام او نمی‌باشد (۲)، باید به قدری ادامه یابد تا خطر حتمی و قریب الوقوع انهدام موجودیت اجتماعی و هویت سیاسی و مذهبی به حداقل ممکن کاهش یابد و جماعت ستم‌دیده به یک

مرحله‌ای از توانمندی و قدرت و آزادی برسد تا ظالمان و ستمگران و بلعندگان آزادی، شرافت و کرامت بشری نتوانند به سادگی طمع بلعیدن آنها را در سر بیورانند.

پس از موفقیت نسبی در مرحله اول، نوبت به مرحله دوم می‌رسد، یعنی بعد از آنکه جلوانهدام اجتماعی و محو شخصیت و هویت جمعی و مذهبی مانراگرفتیم و در ساحات داخلی و بین‌المللی، موجودیت مانرا به اثبات رساندیم، آنگاه نوبت می‌رسد که شعارها و خواسته‌ها و حقوق اساسی مانرا در پرتو موجودیت احراز شده سیاسی و اجتماعی و توانمندی و قدرت سیاسی نظامی مان مطرح کرده و در صدد تحقق آنها باشیم. و در یک کلام، اول باید در مقابل محو کردن، پایمال نمودن و کتمان کردن‌ها، ثابت کنیم که «هستیم» و موجودیت داریم، و بعد از آن نوبت می‌رسد به اینکه ما چه می‌خواهیم و خواسته‌ها و حقوق اساسی مان چیست؟ و در مرحله سوم نوبت می‌رسد به اینکه نظیرمان نسبت به نظام سیاسی اجتماعی آینده افغانستان چه می‌باشد. و الا برای ما جماعتی که موجودیت اجتماعی و هویت سیاسی - مذهبی مان در معرض خطر انهدام و کتمان شدید قرار گرفته است، سخن گفتن از نوع حکومت آینده افغانستان معنی و مفهوم واقعی خودش را از دست می‌دهد، چنانچه رهبر شهیدمان استاد مزاری، با بصیرت و بلند نظری خاص و اشرافی که بر مسائل افغانستان داشت، این مطلب را بیان کرده و اصولاً فلسفه ایجاد حزب وحدت در راستای اثبات موجودیت و هویت سیاسی - مذهبی امت مظلوم خودش تبیین نموده است:

«... لذا تا زمانی که روسها تصمیم بیرون رفتن از افغانستان را نگرفته بودند، باین فکر بودیم که باید در افغانستان خط انقلابی پیروز شود نه خط محافظه کاری و سازش، ولی وقتی که این برادران جهادی ما آمدند، در پیشاور نشستند و اعلام کردند که ما برای اینها (شیعیان) حق قائل نیستیم و اینها در افغانستان موجودیت ندارند ما تکان خوردیم که حالا که موجودیت ما در خطر است و کسی که موجودیت اش. در خطر باشد، باید قبل از هر چیزی از موجودیت خود دفاع کند، بعد از آن نوبت می‌رسد باینکه چگونه زندگی کردن و چگونه تصمیم گرفتن خود را مطرح کند، و آنگاه برسد به اینکه چگونه نظام را حاکم بسازد. ما که در اینجا تلاش می‌کردیم که این نظام، نظام انقلابی باشد یا نظام غیر انقلابی، این مرحله سوم بوده است. لهذا ما در تلاش شدیم که بیایم برای حفظ موجودیت مان جمع شویم و وحدت کنیم...» (۳)

از آنچه تاکنون بیان کردیم چنین نتیجه می‌گیریم که جامع‌ترین و واقع‌بینانه‌ترین جمله که در چند کلمه می‌تواند تا حدودی استاد شهید را توصیف کند، رهبر انقلابی شیعیان و مستضعفان افغانستان است، و نیز کلمه رهبری انقلابی در مورد ایشان، به مفهوم مرجعیت دینی و سائر مفاهیم کلامی این مقوله و هکذا بمعنی زعامت سیاسی حکومت و ریاست کشور دولت اشارم ندارد، بلکه چنانچه از خود این ترکیب (رهبری انقلابی) پیدا است مراد از رهبری انقلابی، رهبری یک امت در حال مبارزه و مجاهده و مقاومت و انقلاب علیه ظلم و ستم و در مرحله قبل از پیروزی انقلاب و تشکیل حکومت است. و بعبارت دیگر مراد از رهبری انقلابی رهبری یک امت مظلوم و ستم‌دیده و کتمان شده، در مرحله دفاع از موجودیت اجتماعی و هویت انسانی و شخصیت جمعی، مذهبی و در مرحله احراز و اثبات آنها است.

بنابراین رهبری کردن، در مرحله دفاع از موجودیت و شخصیت یک ملت و جلوگیری از محو و انهدام یک جماعت کتمان شده و تلاش برای تحقق خواسته‌های اساسی و اهداف و آرمانهای حق خواهانه و عدالت طلبانه آنها، لیاقت‌ها، صلاحیت‌ها، ویژگیها، اندیشه‌ها، گرایش‌ها، فن‌ها و فرهنگ‌های خاص را اقتضا می‌کند که لزوماً باید در شخص احراز کردند تا رهبری انقلابی، در میان امت مظلوم و بپاخاسته برای تحقق عدالت، عینیت پیدا کند.

فلذا در چنین مرحله خطیری که یک ملت مظلوم و انقلابی و عدالت طلب در پیش دارد، ممکن است چهره‌های شخیص و ممتاز اجتماع، مانند فقیه، عالم، روحانی، فیلسوف، و اعظم، دانشمند، نویسنده، متخصص، مسلکی، هنرمند، بروکرات، تکنوکرات و... بصورت وفور در میان ملت انقلابی باشند، اما فقیه تنها به دلیل فقاقت، و عالم تنها به دلیل علم، روحانی تنها به دلیل روحانیت، دانشمند تنها به دلیل دانش، متخصص تنها به دلیل تخصص و... نمی‌توانند پیشاهنگ و پیشرو یکچنین ملت مظلوم و در حال دفاع از موجودیت خویش، بوده و مسئولیت خطیر رهبری امت انقلابی بسوی تحقق اهداف و خواسته‌های حق طلبانه و عدالت خواهانه‌ای آنها را بر دوش خویش حمل کنند، مگر اینکه واقعاً، آن لیاقت‌ها، صلاحیت‌ها، ویژگیها، گرایش‌ها، فن‌ها و فرهنگ‌ها را

نیز دارا باشند.

رهبری در مرحله مبارزه و مقاومت و دفاع از موجودیت، آنچنان دقت‌ها و ظرافت‌های شدید را می‌طلبد که اگر ملتی در حال دفاع و عدالت طلب، و آگاهان و پیشاهنگان امت، به این دقت‌ها و ظرافت‌ها، توجه و تکیه نکنند، مرتکب اشتباهات بزرگ تاریخی گردیده و ضربات، صدمات و ضایعات جبران ناپذیری را تحمل خواهند نمود.

بطور نمونه، اگر یک یا چند تن از چهره‌های علمی و فقهی امت، آن لیاقت‌ها، صلاحیت‌ها، ویژگی‌ها، گرایش‌ها، فن‌ها و فرهنگ‌هاییکه، برای رهبری ملت مظلوم، و در مرحله دفاع از موجودیت لازم است را حائز نبوده و آن دقت‌ها و ظرافت‌های یاد شده، از ناحیه ملت و یا از ناحیه خود آنها مورد غفلت قرار گرفته، و صرف فقاقت، علمیت، شهرت و احیاناً کیاست آنها مورد اتکاء عمل و امعان نظر قرار گیرد، یکچنین اشخاصی نه تنها نمی‌توانند بعنوان پیشروان، پیشاهنگان و پیشبرندگان مبارزات و مقاومت ملت مظلوم و در حال دفاع از موجودیت خویش، عمل کند بلکه ممکن است در مسیر مخالف اهداف، آرمانها و مصالح ملت قرار گرفته و حتی سر از تکفیر، تفسید و تفسیق امت مظلوم خویش و پیشاهنگان واقعی آن در آورند. و عملاً در مسیر تحقق اهداف و توطئه‌های دشمنان اسلام و انقلاب و دشمنان ملت مظلوم و ستم‌دیده خود قرار گرفته و با معاندین مذهب و بلعندگان شرف و آزادی ملت خویش بر سر یک سفره و در یک جایگاه قرار گیرند. و بخصوص که اگر به دلایل سیاسی - اجتماعی و روانی خاص، بینش‌گرایشها و منافع سیاسی اجتماعی آنها، با بینشها، و گرایشها و منافع ملت مظلوم و در حال دفاع، مغایرت داشته باشند، که درین صورت، ابعاد فاجعه و صدمات، ضربات و ضایعات ناشی از رهبری آنان در اوج و گستردگی و وسعت می‌رسد.

حال باید دید که آن ویژگی‌ها، صلاحیت‌ها، بینش‌ها، گرایش‌ها، فن‌ها و فرهنگ‌ها، که رهبر یک ملت، در حال دفاع از موجودیت و در مرحله مبارزه و مقاومت، باید لزوماً آنها را دارا بوده و بالفعل در خود داشته باشد، چه چیزهائی اند و آن دقت‌ها و ظرافت‌ها که باید از طرف رهبر و ملت، مورد توجه قرار گیرند، چه دقت‌ها و ظرافت‌هایی می‌باشند؟

با تکیه بر تجربیات عینی و بررسی‌ها و تحلیل‌های علمی و با توجه به ثروت عظیم و سرشار اسلامی در ابعاد مختلف فکری و قانونی و رهبری از طریق نصوص اسلامی و روش و سیره پیشوایان و از طریق اجتهاد و استنتاج آگاهان، و با تکیه بر مبانی و اصول شرعی و عملی (۴) می‌توان گفت که رهبر انقلابی، در حال مبارزه و مقاومت و دفاع از موجودیت ملت خویش، لیاقت‌ها و صلاحیت‌های ذیل را باید لزوماً دارا باشد، تا عنصر رهبری انقلابی در سطح جامعه ظاهر گردد:

الف - شایستگی‌های ذاتی و شخصی

ب - آشنائی با فرهنگی رهبری

د - ویژگی‌های فنی رهبری

الف : شایستگی‌های ذاتی و شخصی

در تحت این ویژگی‌ها و شایستگی‌ها می‌توان موارد آتی را آورد:

۱ - عناصر ذاتی اهلیت و لیاقت رهبری در او باشد.

«مقصود از لیاقت‌های شخصی مجموعه استعدادها و خصلت‌ها و صفاتی است که یک رهبر بدانها نیاز دارد چون طبیعی است که هر کس مادامیکه یک سلسله ویژگی‌های خاص روانی، عقلی و جسمی همچون: ۱ - زکات ۲ - زیرکی ۳ - شجاعت ۴ - تدبیر ۵ - قاطعیت ۶ - فداکاری ۷ - حکمت ۸ - شکیبائی ۹ - تواضع ۱۰ - اخلاص ۱۱ - توان تحمل مسئولیت ۱۲ - نظر ژرف و عمیق و دورنگر و... را نداشته باشد نمی‌تواند رهبر جامعه شود، و امت آنگاه تحت پرچم رهبری او گرد می‌آید که دارای آن قابلیت‌ها، استعدادها، خصلت‌ها، و ویژگی‌ها باشد و اگر یکفرد آن ویژگی‌ها را، در سطح لازم، نداشته و از دیگران متفوق نباشد، هرگز نمی‌تواند بعنوان یک رهبر در جامعه پذیرفته شود.» (۵)

۲ - فرد شایسته‌ای باشد که احساسات و امیدهای امت در وی تمرکز یابد، و اندیشه‌ها و گرایش‌هایش با اندیشه‌ها و گرایش‌های امت متغیر و متباین نباشد، گرچه از نظر شایستگی‌های علمی در حد بالا باشد. (۶)

۳- قلب او آکنده از خشم و نفرت به طاغوت و سرشار از عشق و ایمان به هدف باشد. (۷)

۴- دردها، رنج‌ها، بدبختی‌ها و مشکلات مختلف امت مظلوم و ستمدیده با تمام ابعاد تاریخی و روانی و فکری آن، در اعماق وجود وی منعکس گردیده و ترجمان دردها و تجسم عینی مشکلات و مرارت‌های ملت خویش باشد.

۵- از آنجا که اعماق دردها و محرومیت‌های ملت مظلوم خود را لمس نموده است فلذا خواسته‌های برحق و اهداف اساسی امت، نیز در شخصیت وی متجلی گردیده است، بگونه‌ای که مظهر روشن اهداف و آرمانهای حق خواهانه و عدالت طلبانه ملت خویش بوده و سخنگوی واقعی افکار و آرزوهای آنان باشد.

۶- رهبر الگو است باید تجسم اصول و ارزشهای باشد که وی مردم را به آنها می‌خواند بنابراین امکان ندارد مردم را به سوی چیزی دعوت کند و خود به آنها عمل نکند لذا امام صادق (ع) فرموده است: «دعوتگران مردم باشید به غیرلسانها و زبانهای تان، تا مردم از شما عملاً ورع و تلاش و اجتهاد و نماز خوبی ببینند و همین خود داعی و متحرک آنان خواهد شد.

(اصول کافی ج ۳ ص ۷۸)

ب- آشنائی با فرهنگ رهبری

رهبر باید منبع آگاهی و تراوشهای فکری و نور افکن نیرومند اندیشه و مرجع اصالت و پاکی باشد، و اندیشه‌های انقلابی را بارور و متبلور سازد و آنچه را که با روح اسلام، اصول فرهنگ انقلابی اسلام بیگانه است، دور کند، بدین سان یک رهبر مسلمان برای انجام مسئولیت و ایفاء نقش رهبریش نیاز به خبرگی و آگاهی و یکنوع فرهنگ خاص و انقلابی دارد، بطور کلی فرهنگ رهبری را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱- فرهنگ فن رهبری

رهبر باید از اوضاع اجتماع آگاه باشد، مشکلات اقتصادی سیاسی و اجتماعی را با وضوح فکری و روانی و تاریخی درک کند و با روشها و خطوط سیاسی موجود در ساحه داخلی آشنا بوده و بر قطب بندی‌های سیاسی در ساحه بین المللی نیز احاطه کامل داشته و دشمنان اصلی و فرعی خلق الله را در نبرد سرنوشت سازشان بداند. (۹)

ضروری است که یک رهبر اسلامی برای بدست آوردن یک دیدگاه و اندیشه روشن و اتخاذ یک استراتژی و تاکتیک مناسب، علاوه بر خبرگیهای بنیادی و تجارب رهبری، باید از علوم و معارف معاصر انسانی نیز استفاده کند و از علوم اقتصاد و سیاست، علوم نظامی، روانشناسی، جامعه شناسی، تاریخ شناسی و اطلاعات و معلومات سازماندهی و تشکیلاتی و رهبری، بهره گرفته و با افکار عمومی جامعه و راههای تأثیر و جهت بخشی آن آشنا باشد، و در صورت کمبود امکانات شخصی و ندانستن آثار و نتایج محتوم تصمیمها، و موضع گیری‌ها، با اهل خبره و عناصر متخصص و با کفایت نهضت و جنبش به مشورت بنشیند و از پیشنهادات و طرحها و اطلاعات آنان یاری جوید، تا از کلیه ابعاد قضیه درست اطلاع یافته و بتواند تصمیم و موضع مناسب اتخاذ کند. (۱۰) و چه راست فرمود امام صادق (ع) «کسیکه به (اوضاع و شرایط و قطب بندی‌های) زمانش آگاه باشد، مورد هجوم اشتباهات و لغزشها قرار نمیگیرد»

۲- فرهنگ اسلام شناسی

رهبر باید کلیه مفاهیم، افکار و مبانی ایدئولوژیک مکتب را فرا گرفته و بر اصول قانونگذاری و فقه اسلامی، در سطح اجتهاد مطلق و همه جانبه احاطه کامل داشته باشد تا بتواند موضوع گیریها و تعارفات خویش را بر پایه‌های اصیل و سالم شریعت بنیان نهد و در صورتیکه احاطه و فراگیری شامل درباره احکام و مفاهیم شریعت را نداشته باشد، باید برای تحقق شریعت رفتار و گفتار و تصمیمات خود، از فقهاء شریعت و اهل خبره در این فن، استمداد طلبد. (۱۱)

ج: ویژگیهای فنی رهبری انقلابی

برای اینکه پیشتازان مسلمان بتوانند، بهتر و بیشتر در محیط اجتماعی شان گامهای بلند و پیروزمندانه بردارند و با بعهده گرفتن رهبری جنبش، حرکت خود جوش مردمی را هدایت کرده و مسئولیتهای عظیم شانرا بخوبی و مظفرانه به انجام رسانند لازم است که مواد و نکات زیر را بدقت مورد توجه قرار دهند:

- ۱- فرزندان محروم و مستضعف امت را به واقعیتها تلخ و دردناک موجود آشنا ساخته و یکنوع آگاهی اجتماعی در آنها بوجود آورند و چهره‌های کثیف طاغوتها و مزدوران استعمار و انواع گوناگون ستم و بهره‌کشی و فساد و عقب ماندگی را افشاء و دوستان و دشمنان خلق را به فرزندان مجاهد و ستم‌دیده خلق معرفی نمایند. (۱۲)
- ۲- دیوارها و پرده‌های عنکبوتی یأس حاکم و جو اختناق و رخت و ترس را شکسته و در قلب فرزندان امت روحیه مبارزه طلبی و امید و آرمان بیافرینند و آنانرا به پیروزی محتوم حق بر طبق سنن لایتغیر ولایت‌بدل الهی مؤمن و باورمند سازند و بدین ترتیب بجای یأس و ترس، بذرا امید و شجاعت بکارند. (۱۳)
- ۳- از میان عناصر فعال و متحرک جامعه، هسته اولیه یک تشکیلات پیشتاز اسلامی را بوجود آورده و سپس جنبش گسترده و پیشاهنگ را برای مبارزه وسیع و دفاع، هدایت نموده و بدین سان مبارزه را در قالب یک تشکیلات منظم اسلامی با توجه به مراحل خاص و ضروری آن استمرار بخشند. (۱۴)
- ۴- مبارزه را با عملیات اصلاح و سازندگی از طریق منهدم ساختن و درهم کوبیدن ظواهر انحرافی و بیگانه با اسلام و از نوبنیاد نهادن یک جامعه نوین اسلامی و امت انقلابی، با همه مقدمات و عناصر سازنده و اصيل آن آغاز کنند. (۱۵)
- ۵- توده‌های مردم را سازماندهی نموده و آنها را با تشکیلات جنبش پیوند دهند و بر نقش فعال آنان در تغییر حرکت و مسیر تاریخ و توجیه رخدادهای سیاسی و مبارزات اجتماعی و شکست دشمن و شکوه و افتخار آفرینی، باور عمیق داشته و تنها نیروی مورد اتکاء او بعد از خداوند (ج) باشد چنانچه امام علی (ع) به مالک اشتر در مورد توده‌ها چنین توصیه می‌نماید: «همانا ستون دین و انبوهی مسلمانان و نیروی آماده برای مبارزه با دشمنان، عامه مردم است (ونه خواص و اشراف) پس باید همیشه همراه توده‌ها باشی و میل و رغبت تو با آنان باشد.» (۱۶)
- مسئولیت رهبری در مرحله مبارزه و مقاومت، بسیار دشوار و پر مشقت است. چرا که این مرحله مرحله بسیج و تنظیم نیروهای امت است، مرحله عملیات عظیم انقلابی و دفاعی است، مرحله اکتشاف خطوط و نیروها و چهره‌ها است و بدین خاطر است که نیاز به یکنوع آگاهی و توان رهبری در سطح بسیار عالی و بلند را داشته و به موارد ذیل نیازمند است: (۱۷)
- الف - آگاهی سیاسی - اجتماعی رهبران و پیشتازان پخته گردیده و رشد یابد.
- ب - بر اوضاع و احوال و شرائط محیط اجتماعی در سطحی که بتواند مشکلات جامعه و نارسائی‌های وضعیت حاکم را تشخیص دهد، باید احاطه کامل داشته باشد.
- ج - نیروهای احزاب و خطوط مخالف با اسلام را باید تشخیص داده و شناسائی نماید.
- د - توان تفاعل و پیوند خوردن با توده‌ها را و تأثیر گذاشتن بر آنها را باید داشته باشد.
- ه - توان سازماندهی توده‌های امت و برنامه ریزی دقیق رهبری و هدایت آنها را دارا باشد
- و - استعداد و خصلت بلند و والای مبارزاتی و شکیبایی و تحمل مشکلات و رویارویی با انواع پاتکها و تلاشهای مذبوحانه دشمن، باید در وجود وی باشد.
- ز - بر حفاظت دستاوردهای انقلاب و حمایت از نتایج عملیات رهبری، توانا باشد
- ج - توانائی ایجاد کردن پلهای ارتباطی با تمام جنبشها و احزاب متعهد اسلامی برای هماهنگی بیشتر و اتخاذ موضع واحد سیاسی و رزمی در برابر دشمن، را داشته باشد.

جمع بندی و نتیجه گیری:

آنچه تاکنون در مورد ویژگیهای رهبر بیان گردید را می‌توان بصورت زیر جمع‌بندی نموده و نتیجه‌گیری نمود:

- رهبر ملت، در مرحله دفاع از موجودیت و مبارزه و مقاومت باید ذاتاً یک سری استعدادها، قابلیت‌ها و لیاقت‌های را دارا باشد و یا برخی از آنها را اکتساب نموده باشد که از اهم آنها موارد ذیل می‌باشد:
- ۱- شجاعت، قاطعیت، استقامت، فداکاری، زیرکی، تدبیر مدیریت، صداقت، شکیبائی، اخلاص و... را باید دارا باشد.
 - ۲- بینشها و گرائشهای وی باید با بینشها و گرایشهای مردم مغایر نباشد.
 - ۳- از متن دردهای ملت مظلوم خویش بر آمده و مشکلات امت را تا اعماق دریافته باشد.
 - ۴- خواسته‌ها و اهداف و آرمانهای ملت در گفتار و رفتار وی منعکس گردیده و در واقع ترجمان آرزوها و افکار مردم و تبلور خواسته‌های برحق آنان باشد.
 - ۵- نسبت به اهداف و آرمانهای حق طلبانه مردم از همه افراد، بیشتر ایمان و اعتقاد داشته باشد.
 - ۶- تجسم عینی اصول و ارزشها بوده و الگوی تعهد و التزام شرعی اخلاقی و تشکیلاتی باشد و همچنین رهبر باید برخی از دقت‌ها و ظرافت‌های خاص را در نظر گرفته و مورد عمل قرار دهد که عبارتند از:
 - ۷- از اوضاع اجتماعی آگاه بوده بر مشکلات سیاسی- اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ملتش را با وضوح فکری، روانی و تاریخی درک کرده باشد.
 - ۸- بر قطب بندی‌های و خطوط سیاسی داخلی و بین المللی اشراف داشته باشد.
 - ۹- علاوه بر خبرگیهای بنیادی و تجارب رهبری، از علوم معارف معاصر انسانی نیز استفاده کند
 - ۱۰- باید کلیه مفاهیم، افکار و مبانی ایدئولوژیک مکتب اسلام را فرا گرفته باشد
 - ۱۱- در صورتیکه احاطه فراگیری شامل درباره احکام و مفاهیم شریعت را نداشته باشد باید از فقهای شریعت، مراجع اعلی و اهل خبره، استمداد نماید.
 - ۱۲- توده‌های مردم را سازماندهی کرده و بر نقش آنان در پیروزی جنبش اعتماد نماید.
- ۱۳-....

چگونه و از چه راهی وجود لیاقت‌ها و صلاحیت‌های رهبری در شخص اثبات شود؟

پس از توضیح و ترسیم برخی از ویژگی‌ها و صلاحیت‌ها و برجستگی‌های که شخص، برای رهبری یک ملت در حال دفاع و مبارزه و مقاومت، باید آنها را داشته باشد و تبیین برخی از دقت‌ها و ظرافت‌های که باید مورد عمل قرار دهد یا اکنون نوبت به این پرسش می‌رسد که وجود این لیاقت‌ها و صلاحیت‌ها، چگونه در فردی احراز می‌گردد، و از چه راههایی شایستگی‌های او برای رهبری به اثبات برسد؟ و ملت مظلوم و انقلابی، چگونه از میان افراد متعدد، فردی را بعنوان پیشتاز انقلابی و پیشبرنده حرکت عدالت طلبانه خویش بر می‌گزیند و بعنوان رهبر انقلابی‌شان، انتخاب می‌نماید؟ و چرا از میان جمع بزرگان و جلوداران امت انقلابی فقط او، توجه و اطمینان و اعتماد و امیدها و آمال مردم را به خود جلب نموده و محبوب قلبهای توده‌ها می‌گردد؟

انقلاب بهترین آزمایشگاه برای اثبات لیاقت‌ها و صلاحیت‌های رهبری:

بهترین آزمایشگاه برای آزمایش عملی لیاقت‌ها و صلاحیت‌های رهبری در فردی، آزمایشگاه حوادث تلخ و شیرین و پیچ و خم‌های انقلاب و جنبش بوده و تنها از این طریق است که ملت، متوجه بروز خصلتها و لیاقت‌های شگفت‌انگیز رهبری، در یکی از پیشتازان جنبش گردیده و برجستگی‌ها و شایستگی‌های او را کشف می‌کند.

بطور نمونه صفات شجاعت، قاطعیت، قوت اراده، نستوهی، ترسی، فداکاری، استقامت، صبوری و... چیزهایی نیستند که ما آنها را در کتب دینی و اخلاقی مطالعه نموده و سپس از طریق شهرت نسبی و با توجه به ظواهر و فریبنده شخص، عجولانه خوشبینانه این اوصاف را به او نسبت بدهیم؟ بلکه واقعیت اینست که رهبر انقلابی، فقط در آزمایشگاه پیچ و خمهای انقلاب و حوادث جنبش و مبارزات دفاعی امت، به اثبات می‌رساند که لیاقت‌ها و صلاحیت‌ها و کفایت‌های لازم در رهبری را دارا می‌باشد و

بدین ترتیب، در نبردهای دفاعی امت و در خلال کشمکش‌ها و فراز و نشیب‌های جهاد و انقلاب، ملت مظلوم و ستمدیده متوجه می‌شوند که در میان نخبگان جنبش تنها شخص خاصی، بیشتر از همه دردها، و رنجهای خلق را لمس نموده و در فکر نجات و رهایی و تحقق خواسته‌ها و هدف‌های آنان می‌باشد و بیشتر از همه برای تحقق آرمانهای برحق مردم فداکاری نموده و از خود شجاعت و قاطعیت و کفایت و... نشان داده است و در تمامی صحنه‌های انقلاب و نبرد دفاعی، همراه ملت بوده و آنانرا تنها نگذاشته است.

و از رهگذر همین آزمایش لیاقت‌ها و شایستگی‌ها و شجاعت‌ها و استقامت‌ها و... است که توده‌ها گمشده خویش را می‌یابند و رهبر انقلابی، قهرمان رهایی بخش و احیاگر ملی مذهبی خویش را کشف می‌کنند و محبت او را اعماق قلب‌های شان جا می‌دهند.

استاد شهید مزاری، مصداق روشن رهبری انقلابی در جهاد افغانستان

از مجموع ویژگیها، لیاقت‌ها، صلاحیت‌ها، شایستگی‌ها و کفایت‌های که برای رهبری انقلابی بیان گردیده و معیارهایی که برای شناسایی و کشف و بازیابی این قابلیت‌ها و کفایت‌ها ارائه گردید، ذهن و ضمیر وجدان منصف و بی طرف خواننده محترم و هراسان واقع بینی، بی درنگ از پل مفاهیم و معانی ویژگیهای یاد شده عبور نموده و به سوی مصداق روشن و بازر سردار شهید اسلام، پشاهنگ عدالتخواهان افغانستان، استاد مزاری، رهنمون می‌شود.

مسلماً، این رادمرد بزرگ دارای یک سری قابلیت‌ها، شایستگی‌ها، برجستگی‌ها، لیاقت‌ها، صلاحیت‌ها و کفایت‌های اعجاب برانگیز و شگفت آوری بوده است که این ویژگیها در دوران جهاد افغانستان و مخصوصاً در دوران سه سال اخیر نبردهای دفاعی عدالت طلبان افغانستان برای تمامی افراد جامعه افغانستان، و جوامع دیگر جهان، بروشنی آشکار گردیده و آفتابی گشته است.

شجاعت، صلابت روحی، عزت نفس، قاطعیت، قوت اراده، نستوهی، ترس، غیرت و حمیت، استقامت، صبر و بردباری، فداکاری و از جانگذشتگی، روحیه شدید توکل به خداوند، صداقت و پاکی، التزام و تعهد، وفاداری، تقوای مالی، قناعت و پارسائی، پشت‌کار، پرکاری، دقت و زیرکی، وسعت نظر، مدیریت و سازماندهی عشق به مردم مظلوم و ایمان به اهداف و خواسته‌های مردم، صاحب اهداف بزرگ و برحق و گامهای بزرگ و بلند، ... و دهها برجستگی دیگر در استاد شهید، نه تنها مورد اعتقاد و اتفاق میلیونها انسان ارادتمند، دلبسته، عاشق و پیروان وی بوده بلکه اوصاف و شایستگی‌های یاد شده: اکثراً مورد اذعان و اعتراف معاندین و مخالفین و حتی دشمنان درجه یک استاد شهید نیز قرار گرفته‌اند و این مطلب به کرات اتفاق افتاده است.

میلیون‌ها انسان محروم و ستمدیده، اوصاف و شایستگی‌های یاد شده را فقط و فقط در متن صحنه‌های جهاد، انقلاب و در اوج سختی‌های طاقت فرسا، مشکلات گوناگون و مرارتهای ناشی از جنگ‌های تحمیلی و نبردهای دفاعی و مبارزات عدالت طلبانه ملت و... در استاد شهید کشف کرده و گوهرهای گرانبها و پر ارج لیاقت‌ها و کفایت‌ها و صلاحیت‌های رهبر شهید خویش را، پس از آزمایش در کوران جهاد و انقلاب و رنجها و مرارتهای بی شمار حق طلبی و عدالتخواهی، دریافته و بدست آوردند.

و همین برجستگی‌های فوق العاده و تحسین برانگیز روحی، روانی، فکری، انقلابی و شخصیتی استاد شهید، هدف‌های بزرگ، آرمانها و گامهای بلند، استقامت‌های بی نظیر وی در صحنه‌های دفاع از مردم خویش، از جانگذشتی‌ها و فداکاریهای وی، سبب گشت که سرعت و بطور طبیعی در میان همسنگران و همقطاران سیاسی خویش ممتاز گردیده و در میان رهبران جهادی افغانستان بعنوان، شجاعترین، مقاومترین، صادقترین و عدالتخواهترین آنها، تبارز نماید، و همچنین قلب‌های میلیونها انسان شیفته حق و آزادی و عدالت، از کلیه ملیت‌های محروم و عدالت طلب افغانستان را، بسوی خویش جلب نموده و محبوب قلوب و منبع امیدها و آمال کلیه طبقات محروم و مستضعف کشور گردد.

و اوج این محبوبیت‌ها و عشق‌ها، در تشییع جنازه بی نظیر و تاریخی پیکر پاک رهبر شهید، تجلی پیدا کرد که تمامی جهانیان، میلیونها انسان دردمند و سوگوار را مشاهده کردند که در بدترین شرایط جوی و اقلیمی، پیکر مطهر رهبر محبوب و شهید خویش را بمثابة پرچم خونین اهداف و آرمانهای بلند و برحق‌شان، بر دوش گرفته و صدها کیلومتر، راه پیمودند.

و یک چنین علاقه و محبوبیتی، از یک طرف معلول شجاعت و شهامت‌ها استقامت‌ها، صلاحیت‌ها و کفایت‌ها شگفت آور و عملکردهای قهرمانانه رهبر بوده و شایستگی‌ها و توانائی‌های او را در سازماندهی، تشکل و بسیج توده‌ها و بفعلیت رسانیدن انرژی

نهفته در نیروی ملت و بهره‌گیری از آن برای تحقق اهداف رهائی بخش و عدالتخواهانه مردم، نشان می‌دهد.

و از جانب دیگر، اینگونه مقبولیت یافتن شخصی در میان توده‌ها، خود تابع شدت درجه رشد سیاسی، و آگاهی وسیع توده‌های مردم بوده و بیانگر این مطلب می‌باشد که توده‌های محروم و مستضعف امت، پس از تحمل یک قرن محرومیت‌های گوناگون سیاسی - اجتماعی و مذهبی، مصائب و مشکلات و رنج‌ها و مرارت‌های طاقت فرسا، و پس از یک قرن انتظار و امید برای نجات و رهائی از زیر بار ظلم و ستم و تبعیض و تعصب، تحمل تبعات منفی حاکمیت ستمگران و فقر فرهنگی و اقتصادی و... اینک به مرحله از آگاهی و رشد سیاسی رسیده‌اند که دردها و مشکلات خویش و ریشه‌ها و عوامل آنها را بخوبی باز یافته و تشخیص داده‌اند و تدریجاً مفکوره رهائی و آزادی از زیر بار فشار حاکمیت ستم و دفاع از موجودیت اجتماعی و هویت مذهبی و سیاسی در میان آنها نضج گرفته و اهداف و خواسته‌ها و آرمانهای حق طلبانه و عدالتخواهانه برای آنها ضرورت پیدا کرده، و با شدت تمام عینیت یافته‌است.

و از آنجا که یکی از پیش‌تازان باکفایت جنبش دفاعی امت را، مظهر افکار و اندیشه‌ها و تجسم عینی اهداف، خواسته‌ها و آرمانهای بر حق خویش یافته و مثل اراده جمعی و شخصیت ملی و مذهبی شان می‌یابند، فلذا از صمیم قلب نسبت به او عشق ورزیده و تا اعماق وجودشان از وی حمایت می‌کنند و بهر میزانی که او را در دفاع از موجودیت و شخصیت خویش و در مسیر تحقق اهداف و آرمانهای حق طلبانه و عدالتخواهانه خویش توانا تر، شجاع تر، با کفایت تر و قهرمان تر می‌بینند بهمان میزان عشق و محبت وسیع و بی‌مانند او را در دل فرد فرد خویش جای داده و مورد گلباران احساسات پاک و صادقانه خویش قرار می‌دهند.

رهبر شهید ما استاد مزاری، تمامی این شایستگی‌ها، برجستگی‌ها و لیاقت‌ها را، در متن عمل و در اوج طوفانهای خطرناک انقلاب و پیچ و خمهای مبارزات دفاعی شیعیان و محرومان افغانستان، به بهترین وجه از خویش نشان داده و در پیشگاه توده‌های محروم و عدالت خواه افغانستان و کلیه انسانهای آزاده عالم، زیباترین امتحان مقاومت و پایداری، شجاعت و شهامت، قوت اراده و عزم راسخ، عزت و سربلندی، بی‌ریائی و اخلاصمندی، صلابت و پاکی روح، عقیده محکم و ایمان قوی، تعبد شدید و مسئولیت شناسی، تعهد و وفاداری، از خود گذری و مردم‌خواهی، جانبازی و شهادت طلبی و... را ارائه نموده و بعنوان قهرمان جاودانه تاریخ و سمبول مقاومت خونین شیعی در جهان معاصر، تبارز نمود.

سر محبوبیت بی‌مانند رهبر شهید در میان توده‌های محروم این بود که او یکسره از خویش و منافع شخصی خویش و... خویش، گذشته بود و تنها و تنها وقف خواسته‌ها، آرمانها، منافع، مصالح، دردها و رنجهای مردم گردیده بود و به دین ترتیب او بمعنای واقعی کلمه از «من» عبور نموده و به، «ما» پیوسته بود و او به تنهایی یک ملت بود.

او، تکیه بر مردم و توجه به دردها، خواسته‌ها، هدف‌ها و آرمانهای مردم را از نهج البلاغه مولایش امام علی (ع) الهام گرفته بود که آنحضرت به مالک اشتر چنین توصیه نمود: «انما عماد الدین و جماع المسلمین و العدة للاعداء، العامة من الامة، فلیکن صغوک لهم و میلک معهم» (همانا ستون دین و انبوهی مسلمانها و نیروی آماده برای مبارزه با دشمنان، عامه مردم و توده‌های امت است، نه خواص و اشراف آنها، پس باید همیشه همراه توده‌ها باشی و میل و رغبت تو با آنان باشد). (۱۸)

او احیاگر شخصیت شیعیان محروم و کلیه ملیتهای مستضعف افغانستان بود، یعنی برای آنان، عشق و ایده آل و آرمان و هدف ایجاد نموده و ایمان و اعتماد به نفس آفریده بود. او توده‌های محروم امت را به محرومیتها، رنجها و دردهای تاریخی و مشکلات موجودشان، آشنا نموده و انرژی عظیم نهفته در نیروی مردم را در جهت رفع تبعیضات ناروا و مناسبات ناعادلانه اجتماعی - سیاسی و تحقق اهداف و آرمانهای مردم، بکار انداخت و در راستای تحقق خواسته‌های مستضعفین امت، آنها را به بهترین وجه، بسیج کرده و سازماندهی و متشکل نمود و بدین ترتیب پروژه وحدت توده‌های عدالت طلب افغانستان را، به زیباترین شکل، طراحی نموده و ساختمان آن را معماری نمود.

و چون از خویش گذشته و در توده‌های امت و منافع و خواسته‌های آنها ذوب گردیده بود و برای آنان هدف و آرمان و عشق به آن را آفریده بود فلذا تشییع جنازه‌ای بی نظیر و تاریخی او بر دوش میلیونها انسان عاشق در واقع بمعنای حمل سنگینی اهداف و آرمانهای او، و راه او، بر دوش ملت و میثاق مجدد در جهت تداوم خط خونین او، که استمرار خط خونین تشیع علوی است، بوده و

بهترین و زیباترین فرماندوم امت را به نمایش گذاشت.

او، درسهای عزت و آزادگی و تسلیم ناپذیری، جانبازی در راه خدا و آرمانهای برین مکتب، و عشق به شهادت و... را از مکتب خونین عاشورا و از دانشگاه مولایش حسین (ع) آموخت و به بهترین وجه آنها را امتحان داده و در ساحة عمل تطبیق نمود. (فانی لا اری الموت الا سعادة والحياة مع الظالمین الا برما)

سلام بر تو ای درس آموخته مکتب عدالت و شجاعت علی (ع) و سلام بر تو ای فارغ التحصیل دانشگاه شهادت عاشورا و درود بر تو ای تحصیلکرده صلابت روحی در دانشکده شهامت و عصیان امام خمینی (ره) و درود بر تو که چه زیبا زیستی و چه زیبا رفتی، یادت گرامی باد و راحت پر رهرو، ای قهرمان جاودانه تاریخ.

پی نوشتها:

- (۱). امامت و رهبری شهید مطهری ص ۲۹
- (۲). تحریر الوسیله / ج ۱ / کتاب جهاد و منهاج الصالحین / ج / کتاب جهاد.
- (۳). سخنرانی استاد شهید / جدی ۱۳۷۳ / کابل
- (۴). رهبری انقلابی در اسلام / نوشته مرکز اسلامی پژوهشهای سیاسی / ترجمه سرور دانش / چاپ اول میزان ۱۳۶۴ / ص ۲۷
- (۵). رهبری انقلابی در اسلام / ص ۲۸
- (۶). رهبری انقلابی در اسلام / ص ۲۶
- (۷). رهبری انقلابی در اسلام / ص ۴۱
- (۸). اصول کافی ج ۳ ص ۷۸
- (۹). رهبری انقلابی در اسلام / ص ۲۹
- (۱۰). رهبری انقلابی در اسلام / ص ۳۰
- (۱۱). رهبری انقلابی در اسلام / ص ۳۰
- (۱۲). رهبری انقلابی در اسلام / ص ۴۳
- (۱۳). رهبری انقلابی در اسلام / ص ۴۳
- (۱۴)، (۱۵)، (۱۶). رهبری انقلابی در اسلام ۴۴
- (۱۷). رهبری انقلابی در اسلام / ص ۴۸
- (۱۸). نهج البلاغه / نامه مالک اشتر



استاد شهید مزاری

و

سمتگیری سیاست خارجی حزب وحدت اسلامی

علی احمد راسخ

شهادت وی و واکنش مردم نسبت به این فاجعه، بر همگان عیان گردید که وی مصداق سخنان فوق بود.

شهید مزاری، همانگونه که آقای حکمتیار می‌گوید،^(۴) مسئولیت دینی و ملی خود را در دوران مبارزه با شوروی برای استقرار یک حکومت اسلامی و در زمان پراکندگی ملی تحت حکومت مجاهدین برای ایجاد و استقرار وحدت ملی با کمال همت و شهادت ادا کرد. او فریادگر محرومیت اقلیت‌ها بود و حلقوم فشرده داد خواهان، نقش وی، مخصوصاً، در میان هزاره‌ها ماندگار تاریخ است، او تفکر «هویت بخشی» به هزاره‌ها را، که قبلاً توسط روشنفکران مطرح می‌شد، از محافل روشنفکری در میان توده مردم منتقل کرد. حضور مردانه وی در کابل محوری بوجود آورد که نسل ریسمان بدوش و آواره قرون، از تمامی نقاط دنیا بر این مدار می‌چرخیدند، سیمای مزاری، سیمای یک ملت بود. دوست و دشمن در مواجهه با او به اندیشه مردمی می‌افتاد که «هزاره» اش گویند.

شهید مزاری در تعیین سمتگیری سیاست داخلی و

حکیم بزرگ شرق، لائوتسه، شش قرن قبل از میلاد مسیح درباره ویژگی‌های یک حاکم خوب گفت: «حاکم خوب کسی است که در زمان حکومتش بتواند کارهای مثبتی برای صلاح و فلاح جامعه انجام دهد، از این حاکم بهتر، حاکمی است که مردم باور داشته باشند در زمان او، در جهت خیر و تحول جامعه، کارهای موثری انجام شده است، اما حاکم واقعی کسی است که مردم، پس از او، بگویند در زمان این حاکم، ما (مردم) توانستیم برای خود، وبه دست او، این کارهای مثبت را انجام دهیم»^(۱)

شهید مزاری، اصطلاحاً، یک حاکم نبود، چه خود می‌گفت که در صدد به دست آوردن چوکی برای خویش نیست،^(۲) تا با کسب آن حاکمش خواند و از سویی وی رهبر یک حزب بود که بدان نیز حاکم نگویند، هزاره‌ها نیز با لقب حاکم یادش نکردند بلکه بجای آن رهبرش خواندند،^(۳) و بابیه.

درست است که مزاری حاکم نبود اما مردمش از وی انتظار رفتار یک حاکم قدرتمند و خیرخواه جامعه را داشتند، با

ما هم (از) ملت محروم، بیا که دست بدست هم بدهیم.» (۵)

۱ □

سوال این است که چرا حزب وحدت سم‌گیری اتحاد و ائتلاف را اتخاذ کرد؟ چرا ائتلاف با مسعود مطرح شد؟ واکنش مسعود چه بود؟ هدف تاجیک‌ها از اتحاد نظامی چه بود؟ در سم‌گیری سیاست خارجی، استراتژی اتحاد و ائتلاف زمانی مطرح می‌شود که بازیگر سیاسی - دولت یا حزب چنانچه در این مقاله مورد توجه است - به این فرض دست یابد که با تجهیز توانایی‌ها و امکانات خود نمی‌تواند به هدف نایل شود، از منافع خویش دفاع کند و یا جلو تهدیدات تصوری را بگیرد. (۶) برای دستیابی به پاسخ درست باید بدانیم هدف حزب وحدت از اتخاذ استراتژی ائتلاف چه بوده است. از رفتارهای سیاسی این حزب، مخصوصاً، پس از استقرار در کابل بر می‌آید که حزب وحدت دنبال سهمگیری در فرایند و ساختار سیاسی افغانستان بوده است. (۷)

در این مسیر ظاهراً چنین تلقی می‌شده است که پشتونها خواستار سلطه گذشته خویش بر افغانستان می‌باشند و این شرایط را به تنهایی نمی‌توان در هم شکست. پس برای رسیدن به این هدف - سهمگیری در ساختار سیاسی - با توجه به ساختار قومی کشور، وضعیت جغرافیایی هزارجات و روابط غیر خصمانه جمعیت اسلامی با حزب وحدت مناسبترین راه در همگرایی و همسویی با تاجیک‌ها جستجو می‌شده است حتی زمانی که ژنرال‌های شمال که خواستار پیوست با حزب و همکاری متقابل شده بودند، حزب وحدت دنبال نماینده تاجیک‌ها - مسعود - می‌رود. «ما... روی همان سنت تاریخی باز در پجنشیر هیئت فرستادیم تا با آقای مسعود صحبت کند، به عنوان اینکه تو نمایندگی از یک ملیت محروم می‌کنی و ملت ما هم محروم است بیاییم دست به دست هم بدهیم دولت ساقط می‌شود و از حقوق همدیگر دفاع کنیم...» (۸)

در مقابل نماینده تاجیک‌ها در ائتلاف نظامی با حزب وحدت از خود شتاب بخرج نداد؛ زیرا در پاسخ به اولین هیئت

خارجی حزب وحدت نقش اساسی داشت: استراتژی ائتلاف و اتحاد با گروه‌های افغانستانی و گسترش روابط حزب با کشورهای مختلف، این مقاله بر آن است که بر استراتژی سیاست خارجی حزب در زمان دبیر کلی ایشان و نیز پس از آن با تأکید بر شخصیت و در عین حال «گفته» هایشان بپردازد، و روابط حزب وحدت با گروه‌های افغانستانی را در چارچوب سم‌گیری سیاست خارجی حزب تحلیل کند ممکن است دیگران با این شیوه کار موافق نباشند، اما با توجه به وضعیت افغانستان و نیز بازیگران این صحنه بر این روش تأکید می‌شود، سعی می‌شود سم‌گیری سیاست خارجی حزب وحدت در دو سطح افغانستان بررسی گردد،

ائتلاف و اتحاد

حزب وحدت اسلامی افغانستان، که از گروه‌های شیعی متعددی تشکیل گردید، به عنوان نماینده مردم هزاره از سال ۱۳۶۸ پا به عرصه وجود نهاد. این حزب محرومیت بیش از دو قرن هزاره‌ها را همچون خاطره تلخ و نیز محرک با خود همراه داشت، بی‌توجهی به حقوق هزاره‌ها، که به صورت نادیده گرفتن شورای ائتلاف توسط مجاهدین پیشاور نشین خودنمای کرد و آن هم بیشتر از سوی گروه‌های پشتون، حزب وحدت را بر آن داشت که برای نشان دادن موجودیت خویش، وارد گفتگوهای سیاسی با قوماندانان و نظامیان شود، در آن زمان از یک‌ها هنوز با دولت کابل بودند و حزب وحدت فکر می‌کرد که برای رسیدن به هدف باید با فرماندهان تاجیک و در راس آن احمد شاه مسعود مذاکره کند حزب وحدت با توجه به متغیرهای مثل: محرومیت تاجیک‌ها در دوره‌های حکومت پشتونها - مثل هزاره‌ها -، وحدت زبانی و موضعگیری ملایمتر آنها در برابر هزاره‌ها، احمد شاه مسعود را برای گفتگو و در نهایت ائتلاف برگزید: «در بین همه این روحیه بود که ما در طول تاریخ دو صد و پنجاه سال از طرف پشتونها و حاکمان پشتون صدمه دیدیم لذا با این باور و با این ذهنیت اولین هیئت پیش مسعود رفت که تو هم (از) ملت محروم هستی و

نزدیکی آن دو ملیت مانع می شد. پس برای مسعود واژگانی مثل: «متحد تاریخی»، «همزبان» و «محروریت تاریخی» تنها برای «تبعیت» ارزشمند بود و نه «مشارکت».

هنگامی که حزب وحدت و ژنرالهای شمال به ریاست آقای دوستم و احمدشاه مسعود، طی یک توافقی قرار شد کابل را بگیرند، مسعود توافق خود را نادیده گرفت و با اشغال جاهای مهم شهر با کمک نظامیان سابق، عملاً، ائتلاف نظامی به پایان رسید. مسعود در چاریکار شورای جهادی را «اسماً» اعلام کرد و ریاست خودش را، دیگر هیچ عمل نکرد و گذشته از آن وقتی که تصمیم گرفته شد که وارد کابل شود، راه را بند کرد و ما را خبر نکرد، نیروهای آقای دوستم بین میدان شهر و کابل فاصله داشت. مسعود با فشار راه را بروی میدان شهر بست و نیروهای ما یک هفته در میدان شهر گرسنه ماند. تمام هم و غم آقای مسعود این بود که سلاحی که در کابل است در دست مردم هزاره نیفتد... (۱۰)

مسعود با ورود به کابل همیشه با قدرتگیری حزب

وحدت به ستیز برخاست، پس از انعام دوره ریاست جمهوری
جمهوری آقای مجددی و آغاز کار برهان الدین ربانی به عنوان رئیس جمهور، با واگذاری وزارت امنیت به حزب وحدت مخالفت کرد، در جنگ های متعددی علیه وحدت شرکت کرد. در عین حال در اوایل میزان ۱۳۷۱ حزب وحدت به دولت ربانی پیوست «اتحاد نظامی دو حزب که از سوی مسعود با ورود به کابل زیر پا گذاشته شده با وقوع فاجعه افشار تقریباً به صورت غیر ممکن در آمد، بدین ترتیب حزب وحدت به سوی یک ائتلاف نظامی دیگر تغییر جهت داد.

«مسایلی که در طول شش ماه اخیر بوجود آمده و حوادث ناگواری که توسط جمعیت اسلامی بر مردم ما تحمیل گردید بسیار از باورهای تاریخی ما را عوض کرده و دسته بندی هایی را که در طول چهارده سال جهاد روی آن حساب می گردید تغییر داد. امروز هر جریانی که اهداف ما را تعقیب کرده و واقعیت های جامعه افغانستان را در نظر گرفته و به حقوق مردم ما احترام گذارد. و برای برپایی یک حکومت راستین اسلامی و منتخب تلاش کند ما حاضریم با آنها در یک

حزب وحدت بنا بود که هیئت دوم را مسعود به بامیان بفرستد که تا سال ۱۳۷۱ این کار جامعه عمل نپوشید. (۹) در آن سالها، که نیروهای شوروی از افغانستان خارج شده بود، مسعود در حال گفتگو و مقابله با نظامیان دولت نجیب بسر می برد. وی بر این باور رسیده بود که در صورت همسو کردن نظامیان عالی رتبه دولت نجیب، آینده بهتری را نصیب خود خواهد کرد. بدین ترتیب اتحاد نظامی با حزب وحدت برای او آن اهمیت را نداشت. مهمتر اینکه او از لحاظ هدف با حزب وحدت در تعارض قرار داشت؛ حزب وحدت دنبال سهمگیری و مشارکت در قدرت بود ولی مسعود در پی حکومت بر کشور، برای هزاره ها و پس از استقرار در کابل، بارها این زمینه پیش آمد که به جایگاه بالاتر از آنچه داشت دستیابند، ولی ظاهراً یک عامل درونی پیوسته آنها را از تلاش برای کسب مراکز درجه اول حکومتی باز می داشت: تلاش صادقانه برای کسب $\frac{1}{3}$ یا $\frac{1}{4}$ قدرت

مسعود با استفاده از نگرانی های دول غربی و اسلامی در برابر حضور شوروی در افغانستان، به امکانات عظیم مالی و تسلیحاتی دست یافته بود، منابع انسانی نسبتاً ماهری که از تاجیک و کشورهای عربی در کنار او بودند، مسعود را برای آینده میدوار می کردند سرمایه گزاری جمعیت اسلامی بر روی منابع بالقوه یعنی نظامیان دولتی، و نیز بیم و هراسی که به نظامیان سابق از قدرتیابی آقای حکمتیار، القاء شده بود، بازدهی و نتیجه بسیار مهم برای مسعود به ارمغان آورد. با آنکه مسعود، در واقع، اهمیت چندان به اتحاد با حزب وحدت در اواخر دهه ۶۰ نمی داد، در ظاهر اظهار تمایل می کرد. شاید مسعود می خواست حزب وحدت تازه بوجود آمده را دقیقاً ارزیابی کند. علت اصلی این موضعگیری دوگانه این بود که وی یک «اتحاد دو منظوری» را دنبال می کرد به عبارت دیگر تاجیکها وضع موجود را به نفع خود می دیدند و نیاز چندان به تغییر احساس نمی کردند. از سوی دیگر برای جلوگیری از همسویی بین حزب وحدت با رقیب آنها، یعنی حزب اسلامی، تمایل به اتحاد نظامی نشان می دادند. هرچند در آن زمان ذهنیت ناسازگاری پشتونها و هزاره ها غالب بود که از

جبهه مبارزه کنیم. پس از جنگ اخیری که جمعیت بر مردم ما تحمیل کرد دیگر مردم ما نمی‌توانند بپذیرند که تشکیلات سیاسی‌شان مسایل قبلی را دنبال نماید»^(۱۱) در واقع، جمعیت اسلامی جایگاه حکومت انحصار گرو توتالتر قومی پشتونها را در گذشته تصاحب کرده بود، تاجیک‌ها شرایطی بوجود آوردند که یاد آور گذشته رنج آور خود آنها بود منتهی با این تفاوت که این بار تاجیک‌ها ستم می‌کردند، تاجیک‌ها، همانگونه پشتونها نتوانستند در گذشته دولت ملی پدید آورند، با حکومت کل‌گرای خویش یکبار دیگر از ایجاد وحدت ملی جلوگیری کرد.

□ ۲

چنانچه در بخش نخست اشاره شده، حزب وحدت دنبال سهمگیری در قدرت بود. در زمانی که هنوز تاجیک‌ها امتحان حکومتگری خود را نداده بودند، همگرایی با آنها در اولویت پنداشته می‌شد، اما پس از حکومت ربانی (شش ماه اول) یک دگرگونی در سمتگیری حزب وحدت بوجود آمد. «...اینکه در گذشته عده‌ای از پشتونها حاکم بوده و ظلم کرده‌اند جای شکی نیست اما ظلم آنها باعث این نمی‌شود که حالا آقای ربانی که تاجیک است باید قدرت را بگیرد و بر مردم ظلم کند و ما هم از او حمایت کنیم نه، بلکه از حکومت حمایت می‌کنیم که عدالت اجتماعی را مد نظر داشته باشد حالا هر کس که باشد فرق نمی‌کند.»^(۱۲)

اتحاد و ائتلاف نظامی بین حزب وحدت و حزب اسلامی، مثل ائتلاف وحدت و جمعیت، دلایل مختلف داشت، شکی نیست که در اینجا حزب اسلامی خواستار جایگاه جمعیت ربانی است و حزب وحدت خواهان ۱/۴ قدرت، هردو حزب در برابر دشمن مشترک قرار گرفته بود، حزب اسلامی می‌توانست با کمک حزب وحدت در کابل حضور خود را حفظ کند و در مقابل برای حزب وحدت تنها راه تدارکاتی‌اش از طریق چارآسیاب بود. ائتلاف این دو حزب، علیرغم مشکلات و موانع ذهنی و عملی، تا آخر فعالیت آن دو در کابل ادامه یافت. همگرایی حزب وحدت و

حزب اسلامی برای هردو حزب حیاتی بود. مخصوصا برای وحدت که در صورت پرهیز از آن پس از مدتی مقاومت در برابر حکومت غیر قانونی ربانی دچار مشکلات جدی می‌شد، زیرا جنگ بدون تدارکات لجستیک با موفقیت همراه نیست. حزب اسلامی نیز بدون حضور در کابل از صحنه اصلی بدور می‌ماند.

گذشته از منافی که ائتلاف برای دو حزب فوق داشت، در سطح کشور نیز اثرات ارزشمندی بجا گذاشت. دو حزب جبهه نجات و محاذ ملی نیز بدان پیوست و ازبک‌ها نیز. در واقع این ائتلاف، که در آن اعتراف به شناسایی حقوق یکدیگر صورت گرفته بود، گامی بزرگ در راه وحدت ملی بود. با آنکه این اتحاد برای حزب وحدت مفیدتر از همگرایی با جمعیت اسلامی بود و برای وحدت ملی، نیز در جاهای مختلف با مخالفت رو برو شد. در درون هر دو حزب، فراکسیونهایی وجود داشتند که برای برهم زدن این اتحاد تلاش کردند و در خارج از افغانستان نیز تلاش‌های جدی صورت گرفت و در هر صورت، برای مردم غرب کابل بین حکمتیار و ربانی تفاوتی وجود ندارد جز اینکه برخی از جنایات و خدمات آنها از خاطره‌ها محو نمی‌شود.

□ ۳

اواخر سال ۷۰ و اوائل ۱۳۷۱ تحولات عظیمی در افغانستان در حال وقوع بود. سیزده تن از ژنرالهای دولتی در مزار شریف طی نامه‌ای به حزب وحدت در برابر حمایت این حزب، و عده سرنگونی دولت را داد، این حرکت، که تحت سرپرستی ژنرال دوستم بود، و بعدها جنبش ملی - اسلامی از آن پدید آمد، موجب همگرایی دو ملیت مرحوم در تاریخ افغانستان یعنی ازبک‌ها و هزاره‌ها شد. در اواخر حکومت نجیب که مسئله ملّی‌گرایی در درون مارکسیست‌ها به اوج خود رسیده بود، ژنرالان ازبک به هزاره‌ها رو آوردند آنچه که در گام اول برای ازبک‌ها مطرح بود، نمایندگی از ملیت ازبک نبود بلکه مسئله اصلی تأمین و حفظ حیات در برابر بنیادگراها یا اخوانی‌ها بود، این امر ممکن نبود مگر در هماهنگی با یکی

حاضر مرمی بخورم. (۱۵)

حتی اگر ژنرال دوستم این سخنان را بر سبیل تعارفات دیپلماتیک بیان کرده باشد، کارآگاهان مسائل افغانستان و ازبک‌های آگاه در این الفاظ، حقایقی را نهفته می‌بینند؛ حقایقی که تنها با نبود حزب وحدت بر همگان عیان خواهند شد. قابل تأکید است که همگرایی ازبک‌ها و هزاره‌ها برای این دو ملیت محروم بیش از اندازه مهم است و باید ادامه یابد.

برای حزب وحدت نیز این همگرایی اهمیت داشت، در این مورد، افزون بر مسئله کابل، شرایط جغرافیایی و نیازهای داخلی هزارجات به شمال کشور نیازمند بود، هر چند تمرکز قوا و منابع حزب وحدت در کابل و نیز اهمیت سیاسی کابل، تا حدودی هزارجات را به حال خود رها کرد و استفاده مطلوب از امکانات شمال بعمل نیامد، البته نقش بخش خصوصی در مبادلات اقتصادی تا حدی فقدان حزب را جبران کرد.

□ ۴

در اواسط سال ۱۳۷۳، بازیگر دیگری در صحنه افغانستان ظاهر شد: طالبان. این گروه با ورود به صحنه سیاسی - نظامی به تطویل بحران کشور افزود، حرکت طالبان از قندهار، به سرعت به گلوگاه‌های کابل رسید، در ماه دلو میدان شهر و چهار آسیاب را از حزب اسلامی گرفت. با سقوط پایگاه حزب اسلامی، هم دولت ربانی و هم حزب وحدت مورد تهدید قرار گرفت این وضعیت برای حزب وحدت بسیار شکننده بود. (۱۶)

طالبان خواستار تسلیم جناحهای مستقر در کابل بودند، اما حزب وحدت، تحت رهبری آقای مزاری، ناگزیر بود استراتژی گذشته را - اتحاد و ائتلاف - این بار با طالبان تکرار کند. متحد عمده‌اش، حزب اسلامی، از چار آسیاب عقب نشینی کرده بود و ادامه اتحاد با آن حزب اهمیت خود را از دست می‌داد، زیرا نقش پشتیبانی کننده حزب اسلامی از بین رفته بود از آنجاییکه دولت ربانی حاضر به ترک قدرت نبود، و

از احزاب جهادی. در میان مجاهدین باز این حزب وحدت بود که برای ازبک‌ها به عنوان یک پناهگاه محسوب می‌شد. ژنرال دوستم که در فتح مزار و کابل از عناصر اصلی بود، در مراحل بعدی با مخالفت‌های سرسختانه بعضی از گروه‌ها روبرو شد. اکثراً او را به عنوان ملیشای کمونیست می‌شناخت. این تنها حزب وحدت بود که از همان آغاز تا زمان شهادت استاد مزاری به شدت از جنبش ملی - اسلامی دفاع کرد و در وهله اول به آنها مشروعیت داد. (۱۳) در زمانی که آقای حکمتیار خواستار خروج آنها از کابل بود و یا زمانی که آقای ربانی فتوی جهاد علیه آنها را صادر کرد، حزب وحدت و در راس آن آقای مزاری از ازبک‌ها حمایت کرد. «... آنها دارای نیروهای منظم هستند و در پیروزی مجاهدین در کابل نقش تعیین کننده‌ای داشتند و طبیعی است که جایگاه خاصی در افغانستان داشته باشند. هم اکنون در هشت ولایت شمال و یک سوم افغانستان نیرو دارند که اگر اینها نادیده گرفته شود، واقعیتها نادیده گرفته شده است.» (۱۴) بدون شک جنبش، بدون حمایت‌های وحدت از لحاظ سیاسی پیشرفت نمی‌کرد، برغم برخی حمایت‌های دوستم در برخی از جنگ‌های کابل از ربانی و جنگیدن علیه حزب وحدت، تاکنون این همگرایی بین نمایندگان دو ملیت محروم قابل توجه بوده است. این حزب وحدت، مخصوصاً رهبری آن، بود که دوستم را با حکمتیار - این دو دشمن سرسخت را - در صف واحد قرار داد و از شدت ذهنیت‌های خصمانه میان ازبک‌ها و پشتونها کاست، حزب وحدت در عملیات‌های واقع در قلمرو جنبش در کنار ازبک‌ها بود، بهمین دلایل است که آقای دوستم هنگام دیدار با آقای مزاری در کابل از حزب وحدت و مخصوصاً جناب دبیر کل آن قدر دانی می‌کند. «ما بدون در نظر داشت مسائل سیاسی و دیپلماتیک، مردم هزاره را قلباً یگانه دوست واقعی خود می‌دانیم و این حرف را که می‌گویم صادقانه می‌گویم، حزب وحدت اسلامی را نزدیک‌ترین و صادق‌ترین دوست خود می‌دانیم، امیدوارم که این دوستی محکمتر شود... برای ملت هر روز مزاری پیدا نمی‌شود و با دوستان خود در راه گفته بودم در (برای) ملاقات با استاد مزاری

می‌کردند و به عبارت دیگر به دلیل ناسازگاری ماهیت شرایط اجرای تعهدات متقابل این اتحادها آینده روشن نداشت. هریک از متعاهدین، مخصوصاً تاجیکها و پشتونها، سعی داشتند که تنها در شرایط خاصی به نفع حزب وحدت وارد عمل شوند. این امر، ناشی از اختلاف در اهداف بود. چنانکه یکی از نویسندگان صاحب نظر می‌گوید: «رستخیز چهارده ساله ملی و همکاری بیدریغ ملی در دفع تجاوز بیگانه از کشور، هیچگونه تأثیری در اندیشه اینها بجای نگذاشت و پشتونیهایی بی‌شعور و احمق بازهم بر حاکمیت انحصاری پشتونها در افغانستان پافشاری نموده مذبوحانه تلاش می‌ورزند، این در حالی است که احمدشاه مسعود با حيله‌گیریهای ناجوانمردانه و ایجاد درگیری در بین هزاره‌ها و پشتونها می‌کوشد که درهٔ پنجشیر میراث خوار انحصاری پشتونها در کشور باشد» (۱۷).

در صحت عبارات بالا جای شکی وجود ندارد؛ (۱۸) چنانکه آقای حکمتیار در آغاز ورود به کابل چنین می‌اندیشید و مسعود نیز. طالبان که خویشان را اولی از همه می‌دانستند؛ در دام این «احمقی» و «بی‌شعوری» افتادند. ولی از زمانی که آقای حکمتیار از کابل رانده شد و در چهارآسیاب استقرار یافت، در ظاهر هم که شده از این رؤیایا بیرون آمد و امکان دارد که با تسلط بر کابل وضع به حالت اول بازگردد.

هرچند نگارنده متن توافقات و معاهدات را در اختیار ندارد تا از آنها در اینجا بهره‌گیرد، ولی از رفتار متعاهدین چنین برمی‌آید که نوع تعهدات نیز گنگ و مبهم بود. اگر شرایط عملی فراهم می‌شد، طرفهای اتحاد فوراً به نفع طرف دیگر وارد عمل نمی‌شدند. میزان هماهنگی و ادغام نیروها در سطح بسیار پایین قرار داشت و چه بسا که نیروهای متحد در زمان جنگ با دشمن مشترک و در همان عملیات با هم می‌جنگیدند. نمونه آن نبرد ازبکها و نیروهای حزب اسلامی در مکروریان است از سوی دیگر معاهدات تنها کابل را شامل می‌شد و در دیگر نواحی کشور - به استثنای شمال بین نیروی ازبک و هزاره - یا اصلاً اجرا نشد و یا بسیار کم‌رنگ و محدود بود.

تأکید و پافشاری بر استراتژی واحد در عرصهٔ افغانستان

بر ادامه دولت انحصاری خود اصرار می‌ورزید، بهترین راه برای طالبان و حزب وحدت، تعقیب استراتژی اتحاد و ائتلاف بود، تا آنجا که اسناد و مدارک موجود یاری می‌دهد، حزب وحدت در این راه تلاش کرد ولی طالبان که خواستار افغانستان برای خود بودند، شرایط را درک نکردند و در یک اقدام نابخردانه به جبهه هزاره‌ها و هم به خود طالبان ضربه جبران ناپذیر وارد ساختند و در واقع طالبان با حذف حزب وحدت از کابل دو نتیجه به بار آورد: ۱ - امکان ادامه حکومت تاجیک‌ها برای مدت طولانی‌تر ۲ - کمک به ادامه بحران افغانستان زیرا با رفتن رقیب نیرومند دولت ربانی از کابل، تاجیک‌ها نیازی به دادن امتیاز نمی‌بینند در عین حال که نبردها ادامه می‌یابد، منتهی به شکل ضعیف‌تر.

بحث از سمتگیری و استراتژیهای سیاست خارجی یک واحد سیاسی و یا بازیگر سیاسی مثل احزاب همانند تعیین استراتژیها مهم است. در تعیین سمتگیری احزاب در افغانستان باید به عواملی مثل: شخصیت رهبران، تلقی‌های داخلی و نیازهای اقتصادی - اجتماعی موقع جغرافیایی قلمرو احزاب، توزیع و پراکندگی قدرت بین گروهها و سرانجام نحوه ارتباط احزاب با کشورهای خارجی توجه کرد.

در تعیین سمتگیری سیاسی حزب وحدت بیش از همه باید به شخصیت شهید مزاری، موقع کابل و هزارجات و نیازهای اقتصادی - اجتماعی پرداخت. در میان رهبران حزب وحدت آقای مزاری، به قاطعیت و جسارت مشهور بود ایشان کمتر موضع منفعلانه اتخاذ می‌کرد. این ویژگی‌ها ایشان را به سوی همگرایی با دیگر احزاب می‌کشاند. تلقی‌ها و نیازهای داخلی که به شکل نوعی کشش درونی به سوی تاجیک‌ها در آغاز خود نمایی کرد، بعداً جای خود را به اتحاد با ازبک‌ها و جناحی از پشتونها داد. معمولاً چنانچه یکی از متحدین به اهداف خود برسد، پای بندی به اتحاد و ائتلاف کمتر می‌شود، این وضعیتی است که در افغانستان بارها و بارها اتفاق افتاده است. از انجایی که پشتونها و تاجیک‌ها در اتحاد نظامی با حزب وحدت اهدافی غیر از اهداف حزب وحدت را دنبال

احزاب دیگر در شرایطی که حزب وحدت قرار داشت، واقع می‌شد، بدون شک بسیار زودتر از صحنه سیاسی حذف می‌شد. پس با توجه به شرایط محاصره‌ای و سقوط پایگاه آقای حکمتیار و بسته شدن تنها راه تدارکاتی، به تأخیر انداختن شکست کابل ممکن بود یانه؟ به نظر می‌رسد جواب مثبت باشد منتهی با چند شرط:

۱- دگرگونی در سیاست‌های کلان حزب وحدت و مخصوصاً نظامی حزب که برای حفظ موقعیت در آینده لازم بود و برای آن شرایط خاص روزهای آخر چندان کارساز نبود.

۲- تغییر استراتژی ائتلاف نظامی به بی‌طرفی یا انزواگرایی موقتی، البته این تغییر با مذاکرات دفع الوقتی و تلاش برای ایجاد درگیری بین دولت ربانی و طالبان بسیار مؤثر می‌افتاد.

۳- همبستگی بین هزاره‌ها. اگر نیروهای پیوسته به برهان الدین ربانی باز می‌گشتند و یا عرق ملی از خود نشان می‌دادند و با حمله مخالفت می‌کردند قطعاً حزب وحدت از لحاظ روانی در موقعیت بالاتر قرار می‌گرفت و احتمال حمله مسعود به غرب کابل یا متنفذ می‌شد و یا تخفیف می‌یافت.

بدون شک صحت این برداشت جای بحث زیاد دارد و با بدست آمدن اسناد و مدارک تأیید یا رد خواهد شد. هم چنین بحث از «اگر»ها چندان مفید فایده نیست اما یک نکته به هیچ وجه قابل رد نیست و آن مسئولیت کسانی است که نادرست می‌اندیشند، تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند. تلاش برخی از عناصر شیعی برای تشویق تاجیک در حمله علیه هزاره‌ها، نه علیه طالبان در تاریخ شیعیان همچون لکه ننگ باقی خواهد ماند. (۱۹)

□ ۵

حزب وحدت با از دست دادن رهبر خود، که در تعیین استراتژیهای حزب نقش مهم داشت و در اواخر دهه ۶۰ و اوائل ۷۰ حزب وحدت را در موقعیت والا قرار داد، چه سمتگیری را اتخاذ خواهد کرد. البته اکنون نیز حزب وحدت

در یک فاصله زمانی طولانی مفید به نظر نمی‌رسد، مگر اینکه شرایط اقتضا کند. استراتژیها مانند اهداف، ثابت و پایدار نمی‌مانند. استراتژیها کانالی برای رسیدن به اهداف است و می‌توانند با توجه به عوامل مؤثر بر تعیین اهداف و استراتژی، تغییر کنند؛ هرچند حزب وحدت از بدو پیدایش تا زمانی که کابل را از دست داد بر استراتژی واحد-ائتلاف و اتحاد- تأکید کرد. در حالی که هدف این حزب دچار دگرگونی گردید، به عبارت روشنتر حزب وحدت تا زمانی که طالبان، حکمتیار را از چهارآسیاب بیرون رانند، از هدف سهمگیری در ساختار قدرت به اندازه جمعیت خویش، پیروی می‌کرد، اما از آن زمان به بعد تا شهادت شهید مزاری هدف حفظ موجودیت خویش را دنبال کرد. همانگونه که استراتژیها تغییر می‌کند، طرفهای اتحاد (در استراتژی اتحاد و ائتلاف) نیز دچار دگرگونی می‌شوند. چنانکه حزب وحدت از سال ۱۳۶۸-۱۳۷۴ استراتژی اتحاد را در پیش گرفت، ولی متحدین آن عوض شد. به نظر می‌رسد که در پیش گرفتن استراتژی اتحاد از سوی حزب وحدت پس از استقرار در کابل، بیشتر وضعیت شهر کابل مؤثر بود تا سایر قلمرو آن حزب. ذکر یک نکته در اینجا ضروری است و آن اینکه قدرت روحی آقای مزاری و پویایی فکری او باعث شد که حزب وحدت تا زمان شهادت وی، در کابل حضور قدرتمندانه خود را حفظ کند و از لحاظ سیاسی در داخل و خارج جایگاه ویژه‌ای پیدا کند. آقای مزاری با تغییر طرفهای ائتلاف در واقع استقلال و موجودیت حزب را در کابل برای چند سال ادامه داد در حالی که گر از سال ۷۱ به دولت نام نهاد ربانی پیوسته بود، دیگر حزب وحدتی وجود نداشت و همانسال در کابل فراموش می‌شد و نیروهایش در کابل و در دیگر جبهه‌ها به نام تاجیکها و برای تاجیکها می‌جنگیدند.

در پایان این بخش از مقاله، مایلم این سؤال را مطرح کنم که آیا برای حزب وحدت امکان داشت سقوط خود در کابل را به تأخیر اندازد؟ و یا از آن جلوگیری کند؟ همانگونه که در قسمت‌های گذشته اشاره شد که جنگ و نبرد هزاره‌ها در کابل یک کار خارق العاده و معجزه گرانه بود. اگر هر یک از

موافقت حزب وحدت اهمیت بدهد. قبل از شهادت آقای مزاری، دولت جمعیت اسلامی آقای ربانی، از جذب کامل حزب وحدت ناتوان بود و از حذف آن نیز اما امروز بدون کدام نگرانی می‌تواند حزب وحدت، البته با شرایط فعلی را به یک زیر مجموعه بسیار کم اهمیت خود تبدیل کند. ثانیاً، از جنگجویان هزاره در نبرد با مخالفین پشتون خود (طالبان-حزب اسلامی و...) به عنوان پیشمرگان تاجیکها استفاده کند؛ جنگجویانی که در میدانهای جنگ خوب می‌جنگند.

ثالثاً: از اتحاد حزب وحدت با جناحهای مخالف دولت کابل جلوگیری می‌کند حتی. حتی اگر هزاره‌ها از همسویی جدی با دیگر احزاب پرهیز کنند، باز هم پیوستن آنها از لحاظ سیاسی دولت را در موقعیت برتر قرار خواهد داد.

رابعاً: پیوستن حزب وحدت به دولت ربانی پیامد مهم دیگری را در پی دارد و آن عبارت است از کشیده شدن ازبکها به سوی دولت. روابط نسبتاً حسنه هزاره‌ها و ازبکها باعث می‌شود که ازبکها در پیوستن به دولت بدون هزاره‌ها تا حدی خویشتن داری نشان دهند. اما چنانچه هزاره‌ها در این مورد سبقت گیرند، ازبکها انگیزه جدی برای باقی ماندن در کنار پشتونها نخواهند داشت. بدون شک با وقوع چنین حالتی، دولت تاجیکها بقای خود را تضمین کرده است.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که حزب وحدت با پیوستن به دولت تاجیک چه منافعی را کسب خواهد کرد؟ به بیان دیگر، اگر نپيوند چه ضرر یا ضررهایی را خواهد دید؟ به نظر می‌رسد که حزب وحدت به منفعت قابل توجهی دست نخواهد یافت. تاجیکها به هزاره‌ها سهم در خورشان آنها را نخواهند داد و همانگونه که قبلاً اشاره شد، حزب وحدت به یک زیرمجموعه بسیار کم اهمیت تبدیل خواهد شد. زمانی که حزب در کابل، از وضعیت به مراتب بهتر از امروز برخوردار بود، دولت ربانی در امر تقسیم و توزیع قدرت و واگذاری سهمیه مناسب حزب وحدت، تمایل جدی از خود نشان نمی‌داد؛ زمانی که دیگر مخالفین تاجیکها نیز در موضع تهاجمی و قدرتمندانه‌تر قرار داشتند و گرایش حزب وحدت

در چارچوب شورای عالی هماهنگی قرار دارد و گویا همان استراتژی ائتلاف و اتحاد را دنبال می‌کند. ولی وقایعی که اتفاق افتاده‌اند، تاثیرات عظیم بر حزب خواهند گذاشت. الترناتیوهای موجود ممکن است در تعقیب استراتژی قبلی حزب از توان کافی برخوردار نباشند، به علاوه حزب قدرت عظیم خود را در کابل از دست داده است و این امر از اهمیت آن نزد متحدین سابق کاسته است. امروز اگر حزب وحدت همان سمتگیری قبلی خود را ادامه دهد، چیزی جز دنباله روی بیش نخواهد بود. پیوستن به دولت ربانی یا طالبان روان رنجور هزاره‌ها را رنجورتر خواهد ساخت. پتانسیل موجود، امکان یک نقش تهاجمی و فعال را برای حزب نخواهد داد.

به نظر می‌رسد که حزب وحدت پس از شهادت استاد شهید به سمت استراتژی انزواگرایی حرکت خواهد کرد. استراتژی انزواگرایی به این معنی خواهد بود که حزب از طریق کاهش مراودات و دیپلماتیک و نظامی خود با دولت ربانی، و دیگر طرفهای درگیر در قضیه افغانستان و کاهش تعهدات خود در برابر دیگر احزاب و تمرکز در هزارجات از تهدیدات بالقوه و متصور جلوگیری کند. شرایط جغرافیایی هزارجات، برخی نیازهای داخلی حزب و نیز وضعیت متحدین سابق حزب به اتخاذ این سمتگیری تأکید دارد. همسویی با طالبان و دولت تاجیکها به تداوم بحران کمک خواهد کرد با آنکه «قدرت طلبی جنون آمیز» آنها بر همگان ثابت شده است و نیاز به آزمون دیگر ندارد.

امکان دارد که فشارهای داخلی و خارجی بر حزب وارد آید تا به دولت ربانی بپیوندد، حتی احتمال دارد دولت ربانی در این زمینه گام اول را بردارد و از کانالهای داخلی و خارجی چنین پیشنهاد کند. همگرایی حزب وحدت با دولت، برای تاجیکها بسیار مهم است، زیرا اولاً حزب وحدت با وضعیت کنونی برای دولت تاجیکها خطر جدی بحساب نمی‌آید آن زمانی که حزب وحدت به تنهایی کابل را به دو قلمرو دولت و حزب تقسیم کرده بود، سپری شده است. در آن شرایط حزب وحدت دشمن جدی برای دولت سلطه طلب ربانی محسوب می‌شد و دولت مجبور بود که بر مخالفت و

حکمتیار بخاطر عدم ارتباط جغرافیایی با هزارجات اهمیت جدی ندارد و همچنین گروههایی مثل محاذ ملی و جبهه نجات. در این میان به یک استثنا تن داد و آن جنبش ملی-اسلامی است. ترکیب نیروهای دو طرف در سمت شمال و وحدت در هدف و برخی متغیرهای دیگر، ارتباط بیش از گذشته حزب وحدت و جنبش را خواستارند.

بدون شک افغانستان در آینده نزدیک به آرامش دست نخواهد یافت و ممکن است در آینده نزدیک نیروها با آرایش جدید به میدان منازعه و معارضه پاگذارند. و نیز امکان دارد جبهه وسیعتری از پشتونها علیه تاجیکها تشکیل شود. حزب وحدت می تواند با کنار کشیدن از این درگیریها برای آینده بهتر فکر کند.

به مخالفین برای ربانی بسیار تلخ بود، اما امروز تاجیکها در موضع تهاجمی علیه مخالفین خویش قرار دارند و مخالفین در موضع ضعفند و در چنین شرایطی حزب چه می تواند بدست آورند؟^(۲۰) چنانچه به تاجیکها پیوندد حتی نیمی از موقعیت گذشته خود در کابل را نمی تواند دوباره بدست آورد.

از سوی دیگر چنانچه حزب وحدت به دولت تاجیکان پیوندد چیزی را از دست نمی دهد، زیرا ضرباتی که طالبان با شهادت رهبر حزب وحدت و تاجیکان با تصرف پایگاه حزب در کابل بر هزاره ها وارد کرده اند، بزرگترین ها محسوب می شوند. به نظر می رسد بهای بالاتر از این ممکن نبود و دشمنان نیز توانایی گرفتن آن را نداشتند. مواردی که ممکن است اتفاق افتند، عبارتند از حمله تاجیکها به هزارجات یا ایجاد کشمکشهای داخلی در هزارجات توسط عناصر انشعابی. دولت ربانی سعی می کند از طریق ایجاد بحران در هزارجات از حملات احتمالی وحدت به ولایات میدان، پروان و جاهای دیگر جلوگیری کند.

همانگونه که اشاره شد، انزواگرایی، کاهش مراودات دیپلماتیک و تعهدات در برابر دیگران است. حزب وحدت میتواند در عین روابط دوستانه با مخالفان دولت ربانی، از قبل تعهدات پرهیز کند. به بیان دیگر تنها در سطح دیپلماتیک مسئولیت بپذیرد. شرایط امروز مثل سالهای آخر دوران نجیب است. حزب وحدت با تمرکز بخش اعظم نیروهایش در مرکز، نیازمند فعالیت شدید در سه عرصه میباشد:

۱- ارزیابی مجدد نیروهای مردمی و اصلاح وضعیت هزارجات.

۲- تغییرات عمده در ساختار نظامی حزب و تربیت نیروی نظامی قدرتمند.

۳- اصلاح تشکیلات و نیروهای حزب از طریق بکارگیری نیروهای کیفی^(۲۱)

طالبان بخاطر به شهادت رساندن رهبر حزب وحدت، وابستگی به کشورهای خارجی، تعصب شدید قومی و مذهبی و مخالفت با آزادی و احیای خاندان سالاری سابق نباید در یک ائتلاف مورد توجه قرار گیرند. حزب اسلامی آقای

ملیت‌ها پدید آورد، دگرگونی که ممکن بود دهها سال وقت گیرد.

برداشت برخی از منابع داخلی و خارجی مبنی بر اینکه شکست حزب وحدت در کابل ناشی از رفتار و سیاست‌های آقای مزاری بود، ناشیانه و ناآگاهانه است. به نظر می‌رسد که حزب وحدت با ورود به کابل دچار برخی اشتباهات جدی نظامی شد و انتقال شورای مرکزی حزب از بامیان خطای دیگری بود این اشتباهات و برخی عوامل دیگر، با توجه به اینکه اقدامات جدی برای رفع و اصلاح آنها صورت نگرفت، در آینده موجودیت قدرتمندانه حزب وحدت را در کابل تهدید می‌کرد و به عبارت صریح‌تر حزب وحدت باید انتظار یک شکست را می‌کشید. اما افتخار آقای مزاری در این بود که این شکست را به تأخیر انداخت و در همان زمان اندک و در میان تمام مشکلات و کار شکنی‌های درونی و بیرونی ملت خود را در جهان مطرح ساخت و از لحاظ روانی مردم خویش را در شرایطی قرار داد که امروز به کمتر از آنچه مزاری می‌خواست تن نمی‌دهند، اگر کسانی دیگری رهبری حزب را بر عهده می‌داشتند حزب بسیار زودتر از جایگاه خود سقوط می‌کرد و یا اگر حزب دیگری هم می‌بود چنین می‌شد همانگونه که در آغاز ذکر شد، برداشت مردم بر این است که مزاری به آنها خدمت کرده است و این برداشت پس از رفتن او بیش از گذشته احساس می‌شود پس از مزاری هزاره‌ها به سوی یک درونگرایی موقتی حرکت خواهند کرد: سمتگیری که لازم و ضروری است به استثنای شمال هزاره‌ها با گام گذاشتن در راه او افق دید خود را نسبت به جهان گسترش خواهند داد.

پی‌نوشتها

- ۱- ر.ک، برایان ردهد (ویراستار)، اندیشه سیاسی از افلاطون تا ناتو، ترجمه مرتضی کافی - اکبر افسری (انتشارات آگه، ۱۳۷۳)، ص ۹.
- ۲- شهید مزاری می‌گفت: تا بحال برای خودم چوکی نخواستم و بعد از این هم نخواهم خواست حتی نمی‌خواهم رئیس جمهور باشم ما فقط



نتیجه‌گیری

چنانکه اشاره شد، با پیدایی حزب وحدت تلاش برای سهمگیری در ساختار سیاسی افغانستان آغاز شد حزب وحدت به رهبری شهید مزاری از استراتژی ائتلاف و اتحاد بهره جست در سطح بین‌المللی به سوی ارتباط گسترده با کشورهای مختلف حرکت شد. برجستگی شهید مزاری در این بود که از امکانات موجود برای داد خواهی و احقاق حقوق مردم خویش استفاده مناسب نمود، وی با اندیشه فعال و پویا، قاطعیت و پشتکار خویش دگرگونی عظیم در صحنه روابط

سیاسی، فرهنگی، عمرانی و اجتماعی بر آنها ستم روا داشته شده است و انواع گوناگون تبعیض و مظالم وجود داشته است که همه آنها نتیجه حکومت قبایلی و سیستم انحصاری قدرت بوده است اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی و با توجه به اینکه همه مردم افغانستان در جهاد آزادی بخش ضد روسی شرکت داشته و در تمامی رنجها و مرارتها و مشکلات ناشی از جنگ چهارده ساله سهم گرفته‌اند باید در محصول جهاد نیز همه شریک باشند و مظالم و تبعیضات و ستم‌های گذشته مرتفع گردد».

منبع فوق ۱۳۷۱/۱۲/۳.

۸- «سخنرانی استاد مزاری در جشن میلاد علی(ع)

۹- سخنرانی استاد مزاری در جشن میلاد علی(ع)

۱۰- سخنرانی استاد مزاری در جشن میلاد علی(ع)

۱۱- مصاحبه استاد مزاری با خبرنگار ایران، طبع شده در خبرنامه وحدت - کابل، شماره ۱۰۰، ۲۸ جدی ۱۳۷۱. ایشان در گفتگویی با رادیو - تلویزیون ایران، دلیل مخالفت گروه‌های اسلامی با حکومت ربانی را چنین بیان می‌کند: «عمده‌ترین علت اختلاف سیاسی و مخالفت احزاب اسلامی با حکومت ربانی، انحصار طلبی و قدرت طلبی چونون آمیز دستگاه ربانی است و آنها هنوز درک نکرده‌اند که بازور نمی‌شود بر مردم افغانستان حکومت کرد» چاپ شده در خبرنامه وحدت - کابل، ۲ حوت ۱۳۷۱.

۱۲- مصاحبه استاد مزاری با روزنامه «ام. ال. فک» فرانسه، طبع در «خبرنامه وحدت - کابل: شماره ۱۶۰، اول ثور ۱۳۷۲ استاد مزاری در روزهای بعدی همان ماه در سخنرانی خود می‌گوید: «...ما مدت ۲۵۰ سال باوری را که داشتیم، قضیه افشار و چنداول روشن می‌کند که این باورها هم اشتباه است. آن باور این است که ما در طول ۲۵۰ سال باور داشتیم که ظلمی را که فقط یک خاندان جاه طلب بالای مردم ما می‌کرد تعمیم می‌دادیم و فکر می‌کردیم همه پشتونها بالای ما ظلم کرده و ظلم می‌کنند و ما در آینده آن وقت به حق و حقوق خود می‌رسیم که در کنار فارسی زبان‌ها باشیم و از فارسی زبان‌ها دفاع کنیم با این‌ها هم سنگر و هم موضع باشیم در حق و حقوق خود می‌رسیم. قضیه افشار و چنداول این باور را هم باطل کرد. خط بطلان کشید... اینجاست که (باید) در باورهای گذشته خود تجدید نظر بکنیم. باید با واقعیت‌ها و حقیقت‌های جامعه بر خورد کنیم و از این درس بگیریم» رک به سخنرانی استاد مزاری در روز اعدام خابین افشار، چاپ شده در هفته نامه وحدت، ۲۸

حق دیگران را می‌خواهیم و برای خودم مطرح نیست و در آینده ثابت خواهد شد که هیچ نوع پست را قبول نخواهم کرد البته برای حقوق مردم هزاره و شیعه در کابل و در پهلوی دیگران اگر حقی برای شان قایل نشوند مبارزه می‌کنم» بنگرید به مصاحبه ایشان با «هفته نامه کابل» قسمت دوم در «هفته نامه وحدت» شماره مسلسل ۱۱۱.

۱۳۷۲/۵/۲۸

۳- در این مورد بنگرید به گزارش دید و بازدیدها و ملاقات ایشان با گروه‌های مختلف مردم و نمایندگان هزاره‌های مقیم کشورهای دیگر در شماره‌های مختلف هفته نامه وحدت. همچنین به «سخنرانی استاد زاهدی» چاپ شده در «هفته نامه وحدت» شماره ۱۳۷، ۲۶/۳/۷۳ و شعارهای آوارگان افغانی در ایران و پاکستان در محافل مختلف

۴- نگاه کنید به «پیام آقای حکمتیار به مناسبت شهادت استاد مزاری» طبع شده در نشریه «امروز ما» شماره ۵۳ حمل ۱۳۷۴ ص ۴

۵- «سخنرانی استاد مزاری در جشن میلاد علی(ع) چاپ شده در «هفته نامه وحدت» شماره مسلسل ۲ - ۸۱/۱۱۸/۱۳۷۱، ص ۲

۶- در این مورد نگاه کنید به: کلوی جی. هالستی، سمت گیریهای سیاست خارجی و نقش‌های ملی، ترجمه مسعود و طارم سمری، در مجله سیاست خارجی، شماره ۱ سال سوم، فروردین خرداد ۱۳۶۸ ص ۶۳، دکتر عبدالعلی قوام، اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل (تهران، سمت، ۱۳۷۰، ص ۱۶۳ و آثار دیگر.

۷- استاد مزاری در مصاحبه‌ای با آژانس خبری ایتالیا (۱۳۷۱/۹/۲۵) درباره اهداف حزب وحدت می‌گوید: «هدف ما تشکیل یک حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی در افغانستان است. ما می‌خواهیم ستم‌های چندین قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه‌ای بوجود آید که در آن از تبعیض، برتری‌گری، تفاخر و افزون خواهی خبری نباشد و کلیه مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان برادرانه و برابر زندگی کنند و حقوق حقه تمامی ملیتهای افغانستان تامین (گردد)...خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است... ما حقوق ملیتها محروم را می‌خواهیم و از آن دفاع می‌کنیم» بنگرید به خبرنامه وحدت - کابل، شماره ۷۳، ۲۶/۹/۱۳۷۱.

ایشان در گفتگو با رادیو تلویزیون ایران می‌گوید: «...در گذشته مردم ما از یک محرومیت تاریخی رنج می‌برده و در تمامی زمینه‌های

دلو ۱۳۷۲.

۱۳ - جنرال مجید در دیدار با استاد مزاری در تاریخ ۱۸/۳/۷۲ می‌گوید: «جنبش ملی - اسلامی افغانستان هیچگاه تلاش‌های حزب وحدت اسلامی در مشروعیت بخشیدن به جنبش ملی - اسلامی و مطرح نمودن آن در سطح کشور و جهان را فراموش نمی‌کند. نیروهای جنبش ملی - اسلامی خود را از متحدین طبیعی و غیر قابل انفکاک حزب وحدت اسلامی می‌داند.» نگاه کنید به هفته نامه وحدت، شماره ۱۰۲، ۲۷ جوزای ۱۳۷۲.

۱۴ - گفتگوی استاد مزاری با روزنامه رسالت، ۲۸ شهریور ۱۳۷۱

۱۵ - گزارش ملاقات جنرال عبدالرشید دوستم با استاد مزاری، چاپ هفته نامه وحدت، شماره ۱۰۷/۳۱ سرطان ۱۳۷۲، ص ۲.

۱۶ - در یاد داشتهای روزانه نگارنده در تاریخ ۲۵ دلو ۱۳۷۳ آمده است: «...امروز حزب اسلامی پایگاه مهم خود در چهار آسیاب را از دست داد و به سروبی عقب نشینی کرد. این پایگاه را طالبان و نیروهای احمد شاه مسعود متصرف شده‌اند. بدین ترتیب یکی از نیروهای جدی و تعیین کننده در طی ۱۵ سال جنگ یعنی حزب حکمتیار، از جایگاه مهم خود کنار زده می‌شود... طالبان در داخل و خارج ابهت خاصی پیدا کرده‌اند، ولی واقعیت این است که آنها تاکنون با یک جنگ جدی روبرو نشده‌اند. اگر یک جنگ جدی بین آنها و دو نیروی مستقر در کابل صورت گیرد، آن ابهت طالبان از بین خواهد رفت... به نظر می‌رسد که هر کدام - حزب وحدت و جمعیت - از ارتباط و مذاکره با طالبان دو هدف دارند: ۱ - جلوگیری از اتحاد طرف مقابل با طالبان ۲ - ایجاد رویاروی بین طالبان و طرف دیگر این امر باعث شده است که طالبان از موضع بالاتر با آنها صحبت کنند... حزب وحدت... اینک در کابل از سه طرف در محاصره نیروهای جمعیت و سیاف و از جنوب در محاصره طالبان قرار دارد.

۱۷ - ع. افسرده خاطر نبرد هزاره‌ها در کابل (بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۷۱)، صص ۲۹-۳۰.

۱۸ - ملیتهای عمده افغانستان را از لحاظ هدف به دو دسته می‌توان تقسیم کرد: ۱ - کل‌گرایان یا پشتونها و تاجیکها. هدف اصلی آنها از مبارزه تسلط کامل بر کشور و تابع ساختن دیگر ملیتها می‌باشد. حکومتی

که مطابق با این هدف بوجود می‌آید، حکومت قومی خواهد بود. ۲ - تساوی طلبان؛ این دسته شامل ازبکها و هزاره‌ها می‌شود که خواهان احترام به حقوق تمام اقلیتها و ایجاد شرایط مساوی برای همه اتباع کشوراند.

۱۹ - زمانی که مارکسیست‌ها بر کابل حاکم بود، وضعیت مشابه امروز وجود داشت یعنی تعداد از هزاره‌های مارکسیست و یا کسانی که به نحوی از انحاء جزء دولت محسوب می‌شدند، با دولت همکاری داشتند: چنانکه امروز گروه حرکت اسلامی جزء دولت تاجیکان است و برخی از منشعین از حزب وحدت نیز، تفاوت این دو دسته این است که هزاره‌های موجود در دولت کارمل و مخصوصاً دوره نجیب در برابر تصمیمات دولت وقت مبنی بر حملات سنگین به هزارجات حساسیت جدی از خود نشان می‌دادند و سعی می‌کردند که از انجام آن جلوگیری کنند، با آنکه از لحاظ هدف با هزاره‌های هزارجات که مخالف دولت بودند، در تضاد بودند (اسنادی دولتی که از افغانستان خارج شده است، این مطلب را تأیید می‌کند) اما سال گذشته گروه حرکت و منشعین حزب وحدت، که در دولت ربانی بودند، در روزهای سخت غرب کابل تاجیک‌ها را به حمله به مناطق شیعه نشین ترغیب و تشویق می‌کردند.

۲۰ - ممکن است برخی بگویند که اکنون نیز چند نفر از شیعیان در دولت ربانی وجود دارند. البته این درست است و حتی در زمان ظاهر شاه و داود نیز چند نفر هزاره در دولت بودند، اما خواننده آگاه به مسائل می‌داند که قضیه از چه قرار است.

۲۱ - برگرفته از مقاله منتشر نشده نگارنده با عنوان «حزب وحدت بایدها و نبایدها» ۱/۲۱/۱۳۷۰ برگه‌های ۱۵-۱۴

۲۲ - همان برگه ۱۱

۲۳ - خبرنگارانی که از کشورهای اروپایی و آمریکایی به کابل می‌آمدند و با آقای مزاری مصاحبه می‌کردند، پیوسته از رابطه حزب با ایران می‌پرسیدند. به مصاحبه‌های ایشان به خبرنگاران غربی مراجعه شود.



از آنجا که اسلام یک آئین جهانی و یک مکتب بین المللی و فرا ملیتی است، هر انقلابی مسلمان و هر جنبش اسلامی بطور طبیعی باید از اندیشهٔ انترناسیونالیستی پیروی کرده و رسالت خود را در سطح یک کشور و یک ملت و یک نژاد محدود نکند و اگر در قلمرو همهٔ بشریت نیندیشد، حداقل محدودۀ جهان اسلام و ملت‌های مسلمان را، بستر کار خود قرار دهد.

استاد شهید حجة الاسلام و المسلمین عبدالعلی مزاری دبیر کل حزب وحدت اسلامی افغانستان به عنوان اینکه خود تربیت یافته در دامن اسلام و حوزهٔ علمیه بود و به اسلام به حیث یک مکتب مبارز و انسان ساز و نجات بخش می‌نگریست و سیاست و مبارزه را هم در چوکات اصول و ارزش‌های دینی و دستورات شریعت اسلام ارزیابی می‌کرد، مجموعهٔ نهضت‌های اسلامی در سراسر جهان را هم از یک خانواده و دارای یک هدف و یک آرمان می‌دانست او خود یکی از فرزندان رشید و دلیر و انقلابی این خانوادهٔ بزرگ و مقدس بود که در قله‌های بلند «بام دنیا» درفش قیام توحیدی را به اهتزاز در آورده و بانگ رهایی بخش «لا اله الا الله» را سرداد و با طاغوت و طاغوتیان به مبارزه برخاست.

برای تحقق اندیشهٔ بین المللی اسلام در مرحلهٔ اول لازم است که مرزهای نژادی و ملی و فرقه‌ای از بین برداشته شود و در مرحلهٔ دوم زمینهٔ تشکیل امت واحده و رهبری واحد جهانی فراهم گردد.

استاد مزاری در رد ملی‌گرایی و نژادگرایی در یکی از مصاحبه‌های خود فرمودند:

«استکبار جهانی برای ضربه زدن به اسلام و تضعیف مسلمانان، مسألهٔ ملی‌گرایی را در جوامع مسلمین بوجود آورده‌اند تا با پارچه‌پارچه کردن امت اسلام، بهتر به مقاصد شوم‌شان نایل آیند.... ما نظر به اعتقادات اسلامی مان به هیچ وجه مسألهٔ ملی‌گرایی را قبول نداریم و با این پارچه‌پارچه شدن سرزمین‌های اسلامی نیز موافقت نداریم که یک جا بنام کردستان و یکی را بنام بلوچستان با پشتونستان قبول کنیم و بنام ترک و فارس و هزاره و افغان، خط و مرز قائل گردیم، ما معتقدیم که مسلمانان امت واحدهٔ اسلامی هستند، از هر ملیت و نژاد که باشند باید تحت لوای اسلام و مکتب و عقائد اسلامی

استاد شهید مزاری و نهضت جهانی اسلام

سروردانش

جمع شوند و بر عکس کفر هم یک امت است فرقی ندارد که از چه نژاد و قومی هستند».

استاد شهید مزاری درباره وظیفه نهضت‌های اسلامی در این رابطه و راه‌های تشکیل امت واحده و مشکلات آن فرمودند:

«طبق مبانی اسلامی، مسلمانان یک امت واحد است و دارای رهبری واحد که همان اولوالامر باشد که در قرآن آمده. در شرائط اولوالامر از نظر فقه شیعه و سنی اگر درست بررسی شود، چندان اختلافی نیست. گمان می‌کنم که کسی از مسلمانان پیدا نخواهد شد که به امت واحد اسلامی معتقد نباشد. بحث در این است که در شرائط کنونی که استعمار و دشمنان اسلام سرزمین‌های اسلامی را تکه و پاره نموده و ملت‌ها را از هم جدا ساخته، راه تطبیق دادن رهبری واحد چیست و چگونه می‌تواند امت واحده بوجود آورد؟ کسانی که در این باره فکر می‌کنند و این همه پراکندگی را مشاهده می‌کنند، با این همه تعدد ملت‌ها و کشورهای، این نظر برای‌شان محال جلوه می‌کند که یک شخص بیاید رهبری این همه جوامع پراکنده را به عهده گیرد و ملت‌ها هم از او اطاعت کنند گرچه این مسئله از نگاه مذهبی کاملاً حل شده است زیرا در گوشه‌ای از این جهان یک جمهوری اسلامی بوجود آمده و یک حکومت اسلامی روی کار است، ملت‌های مسلمان تحت قیادت این رهبری بپا خیزند و اسلام را گسترش دهند و با مبارزه و پشتکار حکومت‌های غیر اسلامی را ساقط ساخته و امت واحده اسلامی تشکیل دهند. در زمان حضرت علی (ع) چند کشور بزرگ اسلامی وجود داشت که تحت اداره یک حکومت بود مانند مصر، ترکیه، ایران، عراق، شام و جزیره العرب که هر کدام به عنوان یک ولایت از حکومت مرکزی اطاعت می‌کردند و لذا تشکیل امت واحده اسلامی محال نیست. رهبری واحد و تشکیل امت واحده در شرایطی میسر خواهد بود که نظام‌های وابسته به استعمار از سرزمین‌های اسلامی دور ریخته شوند و مرزهای ملیت و قومیت از بین برود».

اگر در جملات فوق دقت کافی بعمل آید، دیدگاه‌های استاد شهید در این زمینه بطور واضح و روشن بدست می‌آید. ایشان در این مورد هم مشکلات و موانع و واقعیت‌های تلخ را درست درک کرده بودند و دو هم از نظر عملی، راه حل مسئله را به شکل صحیح اسلامی و منطقی آن ارائه دادند.

آنچه در اذهان عده زیادی از مربوطین نهضت‌های اسلامی در گذشته و حال بعنوان یک مشکل سیاسی و یا حداقل یک سؤال مطرح بوده، موضوع «مداخله و وابستگی» است با این توضیح که ما اگر برای همه نهضت‌ها و کشورهای متعدد و متفاوت اسلامی، معتقد به «رهبری واحد» و تشکیل امت واحد باشیم، از نظر سیاسی، مشکل «مداخله» در امور داخلی یکدیگر مطرح می‌شود و این موجب می‌گردد که چه بسا این مداخله، به «وابستگی» و عدم استقلال سیاسی و فکری نهضت‌ها و عدم رعایت شرائط عینی هر جامعه و ملتی منجر شود.

استاد شهید در این رابطه نیز نظر صریح و روشن داشت، ایشان معتقد بود که نهضت‌های اسلامی باید متحد و هماهنگ باشند و استراتژی واحد داشته باشند چون نمی‌توان در قبال مسائل اصلی و کلیدی اسلام و مسلمانان، استراتژی‌های متعدد و متضاد در پیش گرفت اما این بدان معنی نیست که آنان در مسائل داخلی خود «استقلال» نداشته باشند یا اینکه این وحدت و همبستگی به مداخله در امور داخلی یکدیگر منجر گردد بلکه در عین ارتباط و آشنائی و همبستگی و تلاش برای تحقق آرمان‌ها و اهداف مشترک اسلامی، هر نهضتی باید مطابق به شرائط عینی کشور و ملت خود، تصمیمات مقتضی را اتخاذ نماید زیرا در مورد مشکلات و نیازها و ضرورت‌ها و راه حل‌های مسائل هر جامعه، مسئولان و رهبران همان جامعه، اطلاع و آشنائی بیشتر دارند و نمی‌توان تصمیم را در شرائطی گرفت و در محیط و شرائط دیگر تطبیق کرد. این اعتقاد استاد مزاری بود و هم به این اعتقاد عمل می‌کرد و لذا ایشان همیشه تذکر می‌داد که اگر ما در فکر و عمل خود استقلال نداشته باشیم نمی‌توانیم حقوق خود را از دیگران بگیریم و از همین رو با اینکه در سطح جهانی و در افغانستان معروف بود که استاد مزاری رهبر یک گروه تندرو شیعه طرفدار ایران است و با اینکه سخت هم علاقه و احترام و اعتقاد داشت به نظام جمهوری اسلامی ایران و خط سیاسی و مبارزاتی امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه‌ای اما واقعیت این است که در مسائل داخلی افغانستان و در تمام تصمیمات سیاسی و تشکیلاتی خود مستقل عمل می‌کرد و هیچگاه اجازه نمی‌داد نزدیکترین دوستانش نظر شخصی خود را برایشان تحمیل کنند.

سلول بودیم برای شکنجه و سؤالات، بعد از اینکه شکنجه تمام شد که بیش از دو ماه طول کشید، ما را در زندان کمیته آوردند و از کمیته به اوین برگشتاندند و مسئول زندان گفت: این را هم به اطاق همان نماز خوانها بفرست. به اطاق رفتم در بند ۲ اوین که آنجا شهید رجائی و تعدادی از دوستانش بود و آشنائی ما با ایشان از آنجا آغاز شد»

استاد مزاری در همین خاطرات خود، نکات جالبی را از شخصیت شهید رجائی و تعهد و تقوا و تدبیر و مقاومت او نقل می‌کند وضعیت زندان و زندانیهای مسلمان و کمونیست و دسته‌های منافقین و وضعیت خود را بیان می‌نماید و سپس می‌گوید:

«تا زمانی که نمایندگان سازمان ملل آمدند چرا که در خارج شکایت شده بود که در زندانهای ایران با زندانیها بسیار بد رفتاری می‌شود و شکنجه شدید است و یک هیئت آمد که باید از زندان دیدن کند و دولت شاه کاریکه کرد آن کسانیکه علامت شکنجه در بدنشان داشت را پنهان کرد و شب در یک زندان می‌برد و روز در یک زندان دیگر می‌برد. این چهار، پنج تا زندانی که در تهران داشت همه را دولت قبلاً بررسی کرد و من و رجائی از کسانی بودیم که در پناو صورت ما علامت شکنجه بود، اول ما را از این بند برداشت به کمیته برد و بعد از چند روزی که در کمیته بودیم چون نوبت بازرسی هیئت از کمیته شد ما را برگشتاندند به بندها اوین آوردند چند مدتی که آنجا ماندیم، از آنجا ما را به زندان قصر بردند روی هم‌رفته تا آخر ما را که علامت شکنجه داشتیم هیئت سازمان ملل ندید.»

استاد شهید سپس ضمن تعریف از شخصیت شهید رجائی و ملاقاتها و دیدارهای بعدی خود در زمان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران با ایشان می‌گوید:

«آنچه برای ما به عنوان یک خاطره بسیار با ارزش است آن زمانی که شهید رجائی در زندان بود و آن موقع که در آموزش و پرورش بود و زمانی هم که نخست وزیر شدند، هیچگونه تغییری در برخورد و رفتار ایشان مشاهده نکردیم زمانیکه نماینده مجلس هم بودند روزی با هم بودیم، دفتر ما سید خندان (تهران) بود ما پیاده شدیم که برویم ولی خودش از ماشین پیکانی که داشت پیاده شد و راننده را گفته اینها را به سید خندان برسان و خودش نزدیک وزارت آموزش و پرورش پیاده شد و پیاده رفت و ما را با ماشین برد. ما در انقلاب و انقلاباتی که

خلاصه اینکه استاد مزاری عقیده داشتند که جنبشها و نهضت‌های اسلامی در عین استقلال در امور داخلی خود، ارتباط و پیوند ناگسستنی و سرنوشت مشترک دارند و باید بطور متحد و هماهنگ و بدور از گرایشهای قومی و ملی مجد و عظمت اسلام را باز گردانند و زمینه تشکیل حکومت واحد جهانی اسلام را فراهم سازند، استاد شهید در این رابطه عملکرد صریح و روشن و فعالیت وسیع مؤثری داشتند که بطور مختصر فرازهایی از آنرا بازگو می‌کنیم.

اولین نقطه در زندگی مبارزاتی استاد مزاری این است که ایشان در اثر آشنائی نزدیک با علامه شهید سید اسماعیل بلخی و دیدن اوضاع فلاکت بار مردم افغانستان، در سنین جوانی و در نخستین ایام طلبگی خود در داخل افغانستان روحیه انقلابی و مبارزه جویی پیدا می‌کند و این روحیه در اثر چند سال تحصیل علوم دینی و اقامت در قم و آشنائی با افکار و اندیشه‌های مبارزاتی حضرت امام خمینی (ره) تبدیل به تصمیم عملی و ورود در صف انقلابیون و مبارزان مسلمان می‌شود و در همین سالها است که ایشان از یکسو با ارتباط فعال با مجامع و محافل سیاسی - انقلابی علما و طلاب افغانی در کابل و مزار و قم و مشهد و نجف، هسته‌های اولیه مبارزه را تشکیل می‌دهد و از سوی دیگر با شخصیت‌های بزرگ اسلامی در ایران همچون آیه الله مشکینی، آیه الله جوادی آملی، آیه الله نوری همدانی، و استاد شهید مطهری و از همه مهم‌تر با حضرت آیه الله خامنه‌ای آشنائی نزدیک و مستقیم و مؤثر پیدا می‌کند و در جریان مبارزات سیاسی و افکار انقلابی نهضت امام خمینی (ره) قرار می‌گیرد و لذا در سال ۱۳۵۴ طی مسافرتی به نجف اشرف مشرف شد. و از نزدیک خدمت امام (ره) می‌رسد و مسائل و مشکلات را با ایشان در میان گذاشته و راهنمایی می‌طلبد و سپس به ایران بر می‌گردد و توسط ساواک زندانی می‌شود که خود ایشان در یکی از خاطراتش چنین می‌گوید:

«ما در سال ۱۳۵۴ وقتی که طرف سوریه و مکه رفتیم آنگاه عراق و از آنجا برگشتیم، سر مرز یک مقدار کتابهای امام خمینی (ره) و نشریات داشتیم، یکی از رفقای ما را در مرز گرفتند و کتابهای ما را گرفت، ما قم آمدیم، بعد از دو شب ساواک آمد، صبح وقت بود که مدرسه سعادت را محاصره کرد و ما در رابطه با کتابهای امام دستگیر شدیم و یک مدتی در تک

در تاریخ خواندیم یا مثل ایشان نیست یا اگر هم هست کم است که در دورانی که فرد عادی است و دورانی که به یک مقام می‌رسد، زندگی‌اش یک رقم است.»

در اثر همین سابقه همکاری و آشنائی بود که استاد مزاری با اکثر شخصیت‌های دولتی و غیر دولتی جمهوری اسلامی ایران، ارتباط گرم و صمیمی و دوستانه داشت و نسبت به شخص حضرت امام (قدس سره) عشق و علاقه و احترام خاصی داشت و علاوه بر مسئله تقلید، رهبری و مقام ولایت امام (ره) را یک نعمت و رحمت الهی می‌دانستند و حتی بعضی از دوستان از ایشان نقل می‌کرد که در زمان سازمان نصر که در ابتدا برای خود مرامنامه خاصی منتشر نکرده بوده و عده‌ای براین امر اعتراض داشتند، استاد مزاری در جواب آنان می‌گفت: تحریر الوسیله امام خمینی (ره) برای ما هم یک مرامنامه است و هم یک کتاب فقهی و حقوقی و این حاکی از عمق ایمان و اعتقاد راسخ ایشان است. استاد مزاری در رابطه با شخص امام (ره) آنقدر حساس بودند که در هیچ شرائطی و از طرف هیچ کسی، کمترین توهین و بی‌احترامی را نسبت به امام (ره) تحمل نمی‌توانستند و موضع می‌گرفتند که در این رابطه داستانهای زیادی است که فعلاً از نقل آنها می‌گذریم.

استاد شهید در تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان معتقد بودند که با توجه به آنهمه مشکلات و موانع متعدد برای وحدت و سوابق اختلاف و جنگهای داخلی، ایجاد این وحدت و اخوت و انحلال و ادغام کلیه گروهها در یک تشکیلات از آثار و برکات روح پرفتوح حضرت امام خمینی (ره) است زیرا همزمان با چهل روز عزاداری در سوگ ارتحال جانشین امام خمینی (ره) زمینه‌های الفت و همبستگی بیشتر فراهم گردید که در نتیجه رهبران و فرماندهان جهادی با خلوص نیت در بامیان اجتماع کرده و حزب وحدت اسلامی را رسماً تأسیس کردند.

در این جا مناسب می‌بینم قسمتی از بیانیه حزب وحدت اسلامی مؤرخ ۶۹/۳/۸ را که درز مان حضور استاد مزاری بعنوان رئیس هیئت حزب وحدت در تهران و با پیشنهاد ایشان تهیه و منتشر گردید نقل نمایم:

«اماما! رهبر! مرشد! هر چند از میان ما رفتی و میلیونها فرزند خود را یتیم ساختی اما همانطوریکه در وصیت سیاسی - الهی خود فرمودی: «با دلی آرام و قلبی مطمئن و

روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا از خدمت خواهران و برادران مرخص و بسوی جایگاه ابدی سفر می‌کنم»، با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار، بیارام که فرزندان و پیروان دل‌باخته تو در سراسر گیتی، هرگز پرچمی را که بر افراشتی افتاده بر زمین نخواهند گذاشت و مشعل جاویدانه را که تو بر افروختی خاموش شدن نخواهند گذاشت و راهی را که تو آغاز کردی بی راهرو نخواهند گذاشت، این «پرچم» برای همیشه در بلندترین ستیغ هستی بر افراشته خواهد ماند و این «مشعل» برای همیشه در عمق ظلمت‌ها و ظلمتکده‌ها روشن و پر فروغ و پرتوافکن خواهد بود و این «راه» راهروان و سالکان زیادی خواهد داشت که یکی پس از دیگری تا قیام قیامت این حرکت وقفه ناپذیر را ادامه خواهند داد. اماما! در ۱۴ جوزا (خرداد) سال گذشته، همه ملت‌های مسلمان و مستضعف جهان مخصوصاً ملت مسلمان و انقلابی افغانستان در سوگ فقدان تو به ماتم نشستند، فرزندان تو در افغانستان ضجه و اماما سر دادند و در فراق تو خون گریستند و چهل روز عزای عمومی گرفتند اما باز هم از برکت روح پرفتوح تو بود که از عالم ملکوت بر ما نهب زد و ما را به مقاومت و ایستادگی و به اتحاد و یکپارچگی فراخواندی و ما دعوت تو را لبیک گفته و با الهام و استمداد از روح بزرگ تو، مرزهای فاصله و جدائی را درهم شکسته و همه گروهها و نیروهای مبارز شیعی را در پوشش واحد تشکیلاتی حزب وحدت اسلامی افغانستان متحد ساختیم تا با استحکام و استواری بیشتر بسوی آرمانهای متعالی که تو فرا راه مان هستی، گامی فراییش نهم و اکنون در اولین سالگرد ارتحال جانشینت، حزب وحدت اسلامی با قوت و قدرت بیشتری آغاز به کار کرده است. اماما! پدر! حزب وحدت اسلامی افغانستان در اولین سالگرد رحلت جانگذازت ضمن عرض تسلیت به همه امت اسلامی، یکبار دیگر به روح مطهرت، عهد و میثاق می‌بندد که با همه توان و هستی خود در راه تحقق آرمانهای الهی و اعتلای کلمه الله تلاش نموده و در ادامه مسیر مقدس مبارزه و جهاد، لحظه‌ای درنگ و اهمال نکند و تایپروزی نهایی و تحقق حاکمیت اسلام در افغانستان و جهان راه مقدست را ادامه دهد که راه تو راه خدا است و ما بنده خدا».

با اینکه حزب وحدت اسلامی افغانستان - همانطور که اشاره شد - در داخل افغانستان تأسیس شده و رسماً آغاز به

مصاحبه با روزنامه اطلاعات (۶۹/۲/۲۶) درباره این ملاقات چنین گفتند:

«تمام نهادهای جمهوری اسلامی ایران پذیرفتند که وحدت را به رسمیت شناخته و مشکلات مهاجرین را از این طریق حل کنند. در ماه مبارک رمضان خدمت مقام معظم رهبری جهان اسلام مشرف شدیم و ایشان هم با تأکید بر ضرورت وحدت، تشکیل «حزب وحدت» را تبریک گفتند و مورد تأیید قرار دادند و نیز با اظهار خوشحالی یادآور شدند که ما وحدت همه مسلمانان را خواهیم و از این وحدتی که در آنجا (افغانستان) بوجود آمده استقبال می‌کنیم و امیدواریم که این وحدت بین تمامی مجاهدین افغانی گسترش پیدا کند. چون راه نجات مردم افغانستان و سبب پیروزی انقلاب اسلامی شان وحدت است. ایشان با این جملات زیبا به ما روحیه دادند.»

استاد مزاری در همین مصاحبه پس از تشکر از مواضع جمهوری اسلامی ایران بخاطر دفاع از مواضع مجاهدین و ملت مسلمان افغانستان در سطح بین‌المللی موضع خود را در رابطه با نهضت جهانی چنین بیان فرمودند:

«تحلیل ما درباره کلیه نهضت‌های اسلامی چه در سرزمین‌های تحت سلطه روس و چه در سایر نقاط جهان این است که انقلاب بزرگ امام خمینی (ره) و انقلاب عظیم مردم افغانستان، این تأثیرات مثبت را داشت که مردم مسلمان دنیا را به تحرک واداشته و باعث ایجاد جنبش‌های بخش‌گرددیدند. در اکثر کشورهای اسلامی مخصوصاً در آسیای میانه اعم از آن سرزمین‌های اسلامی که تحت سلطه چین می‌باشد و یا تحت سلطه روس، جنبش‌هایی بوجود آمده و حرکت‌هایی آغاز گشته که ما این حرکت‌ها را مثبت ارزیابی می‌کنیم و اعتقاد راسخ داریم که این مردم راهی را که انتخاب کرده به انجام خواهند رساند. ما به عنوان یک وظیفه انسانی و اسلامی بر خود لازم می‌دانیم هر کمکی که از دست ما برآید و امکان کمک باشد، چه در شرایط کنونی و چه در زمانی که انقلاب پیروز شود، از برادران مسلمان و همکیش خود دریغ نخواهیم کرد. امیدواریم تمامی سرزمین‌های اسلامی از چنگال ابرقدرتها و اشغالگران آزاد شود و یک حکومت اسلامی سراسری در تمام نقاط مسلمان نشین بوجود آید.»

استاد شهید مزاری شخصاً با سران مسئولین نهضت‌های اسلامی از فلسطین و لبنان و عراق و ایران و ترکیه و پاکستان و

فعالیت کرده بود، بخاطر علاقه و احترامی که استاد شهید مزاری به جمهوری اسلامی ایران و مقام معظم رهبری قائل بود، به منظور اعلان جهانی حزب وحدت در رأس یک هیئت بلند پایه بتاريخ ۶۸/۱۲/۲۰ وارد جمهوری اسلامی ایران گردید و در همان روز طی مصاحبه‌ای برای بیان اهداف خود از این مسافرت، اعلام کرد که یکی از اهداف این هیئت دیدار با مقام معظم رهبری جهان اسلام حضرت آیه‌الله خامنه‌ای است جهت تشریح برنامه‌های حزب وحدت اسلامی افغانستان و حوادث و رویدادهای جاری و لذا بتاريخ چهارشنبه ۶۹/۱/۲۲ همزمان با میلاد باسعادت امام حسن مجتبی (ع) در ماه مبارک رمضان استاد شهید در رأس هیئت اعزامی حزب وحدت با مقام معظم رهبری حضرت آیه‌الله خامنه‌ای دیدار کردند. در این دیدار استاد مزاری چنین سخن گفتند:

«در ابتدا از طرف خود و از طرف هیئت، رحلت جانگداز رهبر انقلاب حضرت امام خمینی (رضوان الله علیه) را خدمت حضرت تعالی تسلیت عرض می‌کنم و رهبری جنابعالی را که امید مستضعفین است تبریک می‌گویم. درباره وحدت دو سالی است که تلاش شده و هیئت‌هایی بین داخل و خارج تبادل شده است و اینکه منجر شد به امضای میثاق وحدت از برکت روح امام است که سال گذشته برادران جمع شدند که رحلت حضرت امام پیش آمد و این مصیبتی بزرگی بود برای آن مردم و این مصیبت به حدی سنگین بود که مردم را بهت زده کرده بود ولی از حسن انتخاب مجلس خبرگان امید تازه برای مردم پیدا شد، چهل روز مردم در تمامی مناطق عزاداشتند، در اول که جمع شدند یکسری از قوماندانها آشتی نکرده بود، تصمیم گرفتند هماهنگ با مردم عزاداری کنند، بعد از چهل روز آمدند بامیان، دیگر هیچ کینه و کدورتی نبود، بیش از یکصد نفر از فرماندهان از داخل و خارج جمع شدند و میثاق وحدت را در کنار قبر میره‌اشم آقا روبه قبله امضاء کردند»

استاد شهید پس از سخنان فوق درباره تشکیلات حزب وحدت و سائر حوادث توضیحاتی دادند که سپس مقام معظم رهبری حضرت آیه‌الله خامنه‌ای ضمن تقدیر از ملت مجاهد و مسلمان افغانستان وحدت را نه تنها بین شیعیان افغانستان بلکه بین همه مسلمین افغانستان یک ضرورت دانستند و با تأیید حزب وحدت اسلامی، درباره پیروزی مسلمانان دعا فرمودند. استاد شهید مزاری یکماه بعد از این ملاقات در

فعالی در ارتباط و همبستگی جنبشهای اسلامی داشتند و اگر زنده می ماندند در آینده این نقش را بصورت بهتر و زنده تر ایفا می نمودند اما با کمال تأسف که دشمنان کوردل و کسانیکه در گنداب فاشیزم و نژادگرایی غوطه ورنده و سر در آخور استکبار جهانی دارند اجازه ندادند که این مجاهد بزرگ راه مقدس خویش را ادامه بدهد.

ما معتقدیم شهادت استاد مزاری یک توطئه بین المللی بوده که از طرف استکبار جهانی و عوامل محلی و منطقه ای آن بطور مستقیم برنامه ریزی و هدایت شده و توسط گروهک غدار و متعصب و فاشیست «طالبان» اجرا شده است و گر نه عکسهای در حال اسارت و شکنجه و شهادت استاد با آن سرعت به عنوان یک «خبر مهم و مسرت آمیز» در روزنامه های سعودی چاپ نمی گردید! و طالبان و همدستان آنان این فاجعه بزرگ را جشن نمی گرفتند!

این توطئه استکباری خطاری است به همه نهضت های رهائی بخش اسلامی که باید هوشیار باشند و بدانند که عوامل پلید استکبار و دشمنان اسلام انقلابی در صددند که به ترتیب ممکن حلقه های اصلی جنبش های اسلامی را متلاشی سازند که شهادت استاد مزاری یک نمونه و شهادت شهید سید عباس موسوی در لبنان و شهید عارف حسین حسینی در پاکستان و شهادت شهید باقر صدر در عراق نمونه های دیگر آن می باشد.

ما ضمن تشکر از همدردی های نهضت های اسلامی از سراسر جهان مخصوصاً مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه ای و سائر شخصیت های جمهوری اسلامی ایران، یکبار دیگر شهادت این رادمرد بزرگ و شهید بین الملل اسلامی حجة الاسلام والمسلمین استاد مزاری را به همه امت اسلامی و نهضت های اسلامی تبریک و تسلیت می گوئیم.

والسلام

بحرین و عربستان سعودی و ... ارتباط تنگاتنگ داشت و همیشه در تلاش بود که در محافل و مجالس افغانی از شخصیت های آنها برای سخنرانی دعوت کند و یا مصاحبه های آنانرا در نشریات گروه های افغانی به چاپ برساند تا از این طریق آشنائی و شناخت بیشتری بین این نهضتها حاصل شود. اگر کسی شماره های مجله حبل الله را در دهه ۶۰ مخصوصاً سالهای اول آنرا مطالعه کند متوجه خواهد شد که تحت عنوان «پیشگامان نهضت جهانی اسلام» و عناوین دیگر چه قدر مطالب و مصاحبه های متعدد و متنوع درباره شخصیتها و اندیشمندان جهان اسلام از شیعه و سنی به چاپ رسیده است و این در اثر تلاش و ابتکار شخص استاد مزاری بود. لازم به یادآوری است که مجله حبل الله که تحت عنوان ارگان نشراتی سید جمال الدین حسینی چاپ و نشر می شد از آثار و ابتکارات شخص استاد شهید و میراث فرهنگی گرانبهای ایشان می باشد.

در آخرین سفری که استاد مزاری به جمهوری اسلامی ایران داشتند و در یک مناسبتی که سران گروه های اسلامی لبنان به ایران آمده بودند، شهید فقید با همه آنان دیدار داشت و مسائل لبنان و افغانستان و جهان اسلام را مورد بحث قرار داد و از آن جمله با علامه شیخ سعید شعبان یکی از رهبران اندیشمند و مبارز اهل سنت و همچنین با علامه آیه الله سید محمد حسین فضل الله و حجة الاسلام والمسلمین سید عباس موسوی دبیرکل شهید حزب الله لبنان ملاقات کردند و این سخن استاد شهید را همه به یاد دارند که خطاب به شهید موسوی فرمودند: چرا شما گروه های اسلامی لبنان باهم اتحاد نمی کنید؟ آقای موسوی در جواب گفت: خطوط و تفکرات ما مختلف است و اتحاد امکان ندارد. استاد شهید در جواب ایشان گفتند: ما هم در افغانستان وضعیت شما را داشتیم ولی وقتی در عمل اقدام کردیم و گروه های کوچک را منحل و حزب وحدت را تشکیل دادیم آنچه را که ناممکن میدانستیم ممکن شد و در عمل تطبیق گردید پس شما هم باید چنین کنید.

در یک کلام باید گفت:

استاد شهید عبدالعلی مزاری دبیرکل شهید حزب وحدت اسلامی افغانستان از شخصیتها و رجال پیشتاز نهضت بین المللی اسلامی بوده و با ارتباط وسیع و گسترده خود، نقش



استاد شهید مزاری

و

مسأله ناسیونالیسم

محمد امین احمدی

برخوردار گردد.

حادثه غرب کابل هر چند برای عده‌ای پیروزی به حساب آمد و شادی کنان غرب کابل را تصرف کردند و انتقامجویانه حقوق و حیثیت انسانی، اسلامی و ملی هموطنان خویش را در آن ناحیه لگد مال کینه و ستم کردند اما به عمق فاجعه و آسیبی که به وحدت ملی افغانستان وارد شد هرگز نیاندیشیدند، شادمانی آنان با تأثر شدید میلیون‌ها هموطن‌شان در خارج و داخل کشور همراه شده بود. آنان در حالی شادمانی می‌کردند که غرب کابل شاهد کشف گورهای دسته جمعی فرزندان آب و خاک افغانستان بوده و مردم هزاره‌جات پیکر خونین یکی از رهبران برجسته جهاد چهارده ساله افغانستان را که برای آنان یک قهرمان ملی و مردمی نیز بود در طول صدها کیلومتر از جنوب به شمال کشور بر دوش می‌کشیدند.

تعبیر و تفسیر میلیون‌ها هموطن افغانستانی از حادثه غرب کابل این است که عده‌ای از نیروهای سیاسی و نظامی کشور که دارای ماهیت قومی - مذهبی هستند نمی‌خواهند جامعه شیعه هزاره افغانستان به دلیل ماهیت قومی -

پیش در آمد

شهادت استاد عبدالعلی مزاری دبیرکل حزب وحدت اسلامی افغانستان به دست گروه نوظهور طالبان و حمله همه جانب و وسیع به غرب کابل (پایگاه نظامی - سیاسی و مردمی حزب وحدت اسلامی افغانستان) از سوی شورای نظار جمعیت اسلامی افغانستان، اتحاد اسلامی سیاف و گروه طالبان به این نکته توجه داد که از ریشه‌های بحران کنونی افغانستان تحلیل عمیق‌تر به عمل آید. حادثه اخیر غرب کابل و شهادت استاد مزاری و یارانش در ارتباط نزدیک با مسائلی چون وحدت ملی، جریان تشکیل ملت - کشور، روند مشروعیت‌یابی و امثال آن قرار دارد. با اندک تأمل پیدا است که مسائل یادشده از مسائل کلان جامعه بوده و اول‌تر از همه محتاج به تبیین نظری است تا در یک چارچوب قابل قبول و مستدل از وضوح و روشنایی لازم برخوردار گردیده و چشم‌انداز وسیعی را برای دست اندرکاران مسائل سیاسی کشور و مردم ما روشن کند و در پرتو آن عمل سیاسی رهبران سیاسی کشور و آحاد ملت از نظم و سیاق نتیجه بخش و مؤثر

مذهبی‌شان در جریان تشکیل ملت -کشور و روند مشروعیت‌یابی از سهم و در خور توجه برخوردار شوند و باز می‌خواهند این مردم را چون گذشته در تاریکی و گمنامی قرار دهند. در وضعیت کنونی افغانستان ساختار ملّی مورد توافق کلیه ملت افغانستان شکل نگرفته است و دو گروه رقیب درگیر در جنگ حاضر پای‌بندی عملی خویش را به معیارهای فراملیتی، ملی و اصول اسلامی و انسانی‌ای چون برابری کلیه اقوام و شهروندان افغانستانی و حل قضایا از طریق مذاکره و روشهای خردپسند انسانی نشان نداده‌اند، بلکه آشکارا در جهت تغلب نظامی گام برداشته و می‌خواهند از طریق غلبه نظامی ساختار سیاسی افغانستان را هر کدام به نفع خودشان تمام کنند.

در چنین وضعیتی با توجه به تجربه تاریخ معاصر افغانستان و ماهیت قومی و مذهبی دو گروه درگیر (طالبان و جمعیت اسلامی) به این بدبینی بیش از پیش افزوده است که تلاش در جهت حذف نظامی - سیاسی‌ای حزب چون حزب وحدت اسلامی افغانستان (با توجه به اینکه این حزب نماینده یکی از اقوام بزرگ افغانستان بوده و از جامعه شیعه افغانستان نمایندگی می‌کند) جز حذف بخشی عظیمی از جامعه از حیات نوین سیاسی کشورشان معنا و مفهومی دیگر ندارد. لذا نگارنده حادثه مذکور را یک فاجعه ملی می‌داند و جبران و التیام آن، تلاش خالصانه همه فرزندان افغانستان را طلب می‌کند.

شخصیت و دیدگاه اجتماعی و سیاسی استاد «عبدالعلی مزاری» (ره) از دیدگاه نگارنده تا آنجا که به موضوع بحث این مقاله ارتباط دارد در چند اصل قابل بیان است:

۱- او یک مسلمان بود؛ به این معنا و مفهوم که می‌خواست مردم افغانستان به آرزوهای خویش تحت اشراف احکام دین مبین اسلام برسند و اسلام معیار فرجامین عمل سیاسی او را تشکیل می‌داد.

۲- تعبیر او از نظام سیاسی اسلام حامل این مضمون بود که این نظام در درون خود ظرفیت و استعداد تحمل تنوع

فرهنگی، فکری، زبانی و قومی را دارد و چنان نیست که تحت عنوان همگرایی اسلامی (وحدت اسلامی) هرگونه تنوع و کثرت اندیشه، هویت قومی، مذهبی، سیاسی و ملی لت و پار گردد.

۳- او از مردم شیعه و هزاره و کلیه محرومین افغانستان در روند تشکیل ملت -کشور نمایندگی می‌کرد و حرف آنان را مکرراً بر زبان می‌آورد پیام او دقیقاً بر اصل عدالت که یک اصل اسلامی است استوار بود و به این واقعیت مهم تکیه داشت که حکومت ملّی در افغانستان بر مبنای اراده عام مردم این سرزمین که همگی هویت مشترک‌شان را در سایه اسلام طلب می‌کنند به وجود می‌آید، بناءً لازم می‌دید اصل برادری اسلامی دقیقاً مورد عمل قرار گیرد و از نظر مذهب تفاوت‌های مذهبی دو جامعه شیعه و سنی براساس این دید که در ذات اسلام تساهل و مدارای لازم دست کم نسبت به تفاوت‌های فکری و علایق ایمانی و سیاسی موجود در میان گرویدگان خویش بوده و تنوع اندیشه، فرهنگ و علایق سیاسی و ایمانی را بر می‌تابد مورد قبول واقع شود و حقوق اساسی شهروندان افغانستان تحت تأثیر یکی از این دو مذهب تعیین و تفسیر نگردد و هر دو مذهب چه در احوالات شخصیه و چه در غیر آن معیار عمل باشند.

۴- او با توجه به اهداف اسلامی، مذهبی، ملّی شیعیان، ملیت هزاره و مردم افغانستان مواضع سیاسی خویش را روشن می‌کرد و تحقق آن را در تفاهم و مذاکره بر اساس اصل احترام برابر همه شهروندان و اقوام افغانستان جستجو می‌کرد و قائل به دشمنی و عداوت ذاتی میان قومی و قوم دیگر و همچنین دوستی طبیعی و ذاتی میان گروه نژادی و زبانی خاصی و گروه نژادی و زبانی‌ای دیگر نبود.

۵- از آنجا که در افغانستان -بر خلاف جوامع غربی که در آنها افراد دارای اصالت و استقلال بوده و واحد اصلی جامعه به حساب می‌آیند و لذا بر حقوق شهروندی افراد تأکید می‌شود - واحدهای اساسی که می‌خواهند در جریان تشکیل ملت -کشور سهم بگیرند، ملیتها و قومتهای موجود در این

۶- موضع و نظر استاد عبدالعلی مزاری (ره)

۳- ناسیونالیسم و احزاب درگیر در انقلاب اسلامی و
ضد روسی افغانستان

تأکید کند و تمامی مردم کشور را با توجه به تعلقات مشترکشان به سوی آرمان مشترک فرا خوانده با آموزه‌های چون دموکراسی و لبرالیسم مدارا و تساهل مذهبی را ترویج نماید و زیاده‌طلبی و برتری‌خواهی قومی-مذهبی را نفی کند، و ممکن است ناسیونالیسم افراطی و قومی‌ای ظهور که بیش از حد بر وجوه متمایزکننده یک قوم و گروه اجتماعی تکیه نماید.

۳-۱- تعلق نژادی

در افغانستان بطور عمده چندین گروه قومی وجود دارد که عبارتند از پشتون، هزاره، تاجیک و ازبک، تعلق نژادی، پیوند قبیله‌ای و خانوادگی از دیر زمان به این سورتار سیاسی حاکمان، قبایل و بعداً گروه‌های اجتماعی-سیاسی را جهت و سامان بخشیده است، افکار و اندیشه‌های جدیدی که در تاریخ معاصر افغانستان وارد عرصه سیاسی کشور گردیده است از این تعلقات رنگ و بو گرفته است، از آن جمله ناسیونالیسم است که بعضاً بطور آشکار در حصار قومیت و تعلقات نژادی گرفتار آمده است، در یک سر این طیف گروه یا گروه‌هایی قرار داشتند که بر هویت غالب و برتر یک قوم تکیه می‌کردند و خواهان تشکل افغانستان بر محور هویت آن قوم بوده است و در طرف دیگر گروه‌هایی دیگری ظهور کرده‌اند که آن را سیاست تبعیض‌آمیز نژادی و ستم ملی دانسته‌اند بر نفی انحصار آن کوشیده‌اند، اما این گروه‌ها ممکن است خودشان نیز دارای تمایلات و چارچوب‌های نظری گوناگون باشند.

در مرحله کنونی کشور که مرحله ایجاد ملت-کشور و استقرار مشروعیت سیاسی است ملیتهای افغانستان و گروه‌های که از آنها جانبداری می‌کند در میان تفاهم و مقابله در نوسان است و بحران کنونی کشور را موجب گردیده‌اند.

باری، افغانستان امروز محل تلاقی و برخورد اندیشه‌های سیاسی مبهم و نامشخصی است که از علایق گوناگون حکایت می‌کنند؛ شعارهای مذهبی، ملی و قومی

وارد عرصه عمل سیاسی مشترک کند مع‌ذالک باعث شده و می‌شود که این تعلق به بیرون مرزهای سیاسی افغانستان نیز کشیده شود و ملت افغانستان را نظر به علایق چندگانه مذهبی‌شان به منابع متعدد بیرون مرزی هدایت کند، در این میان نسبت اسلام و آرمانهای سیاسی گروه‌های اسلامی که بطور خاص در برابر جریانهای ناسیونالیستی معروف از فکر وحدت اسلامی حمایت می‌کنند با مسئله ملت-کشور به عنوان یک واحد سیاسی مستقل و دارای وجوه متمایزکننده روشن نگردیده است.

۲-۱- دو جامعه شیعه و سنی

هرچند اسلام دین واحد و سراسری مردم افغانستان است اما حضور فعال دو جامعه عمده شیعه و سنی باعث شده است همان عاملی که وسیله پیوند سراسری مردم افغانستان باشد عامل متمایزکننده نیز به حساب آید. تعلق به کشور و ملت ضمناً خواهان مدارا و تساهل مذهبی است تا بتواند همه در احساس یگانگی ملت-کشور شریک و سهیم باشند، اما تأکید بر مذهب خاص و به رخ کشیدن جهات متمایزکننده آن، مخصوصاً اگر آن را به صورت برنامه سیاسی حاکم در آورند و حقوق اساسی ملت با معیار مذهبی خاص و تحت تأثیر آن تعریف شده و جنبه نهادی و قانونی بیابد (۲) طبیعی است که یک قسمت عمده از جامعه را که به آن مذهب تعلق خاطر ندارند از احساس همگانی و یگانگی ملت-کشور محروم می‌کند؛ چون این احساس برای افراد چنین جامعه‌ای به وجود می‌آید که شهروند درجه یک این کشور به حساب نیامده است و به طور طبیعی در درون نظام سیاسی کشور پذیرفته نشده و بروجوه متمایزکننده او تأکید گذاشته شده است.

در اینجا به وضوح می‌بینیم که عملاً میان تأکید بر وجوه متمایزکننده مذهب از یکسو و روند ملت-کشور از سوی دیگر ناسازگاری وجود دارد، در همین زمینه است که ممکن است ناسیونالیسم به اشکال گوناگون خویش ظهور کند؛ ممکن است ناسیونالیسمی به میدان آید که بر جدایی دین از سیاست

در اروپا نضج گرفت و نظامهای سیاسی متعددی را در آن سرزمین سامان داد. عواملی که باعث این واگرایی و تنوع و در نهایت ظهور دولتهای ملی شد می‌تواند از این قرار باشند:

۱- ۲- رنسانس به معنای رجوع مجدد به ادبیات، هنر و قوانین عرف روم قدیم و فلسفه یونان باستان بود که مشخصاً معرف هویت غیر مسیحی ملل اروپایی بود.

به تعاقب حرکت نوزایی یا رجوع مجدد (رنسانس) که از ایتالیا شروع شده بود ملل اروپایی هر کدام هویت خویش را در فلسفه یونانی (تفکر آزاد عقلی) قوانین عرفی رومی هنر و ادبیات غیر دینی جستجو می‌کردند و در شناخت پیشینه تاریخی و فرهنگی خودشان نیز بر آمدند.

۲- ۲- نهضت اصلاح دینی (پروتستانتسم) حاکمیت کلیسا را مورد انکار قرار دادند، کتاب مقدس را به زبان ملتهای اروپایی قابل ترجمه دانستند و برای همگان حق تفسیر کتاب مقدس را پذیرفتند. این نهضت باعث شد که قدرت متمرکز کلیسای روم رو به ضعف بگذارد، نحله‌ها و مذاهب گوناگون در سراسر اروپا به وجود آید، جنگهای مذهبی طولانی رخ دهد و به این وسیله مذهب که عامل وحدت بود به عامل نزاع تبدیل شد و به داوری قوانین عرفی تن در داد، کتاب مقدس را هریک از ملل اروپایی غیر رومی به زبان ملی و قومی خودشان ترجمه کردند، از این جریان، پادشاهان و قدرتهای محلی در جهت بیرون رفتن از قدرت کلیسا استفاده برد و ملل اروپایی را متوجه جهات متمایز کننده خودشان کرد.

۳- ۲- در انقلاب کبیر فرانسه، نهضت روشنگری و رمانتیک قرن هیجده مخصوصاً در فرانسه و آلمان تکیه بر مفهوم ملت صورت روشن‌تری به خود گرفت و رسماً ناسیونالیسم به مفهوم تکیه بر حاکمیت ملی، منافع ملی و دفاع از حقوق و منافع یک ملت در برابر تهاجم و تجاوزات احتمالی ملتهای دیگر مطرح شد.

۴- ۲- این مفهوم «از اواخر قرن نوزده و اوائل قرن بیست وارد آسیا از جمله کشورهای اسلامی شد، در قرن نوزدهم نخستین مواجهه معتنابه مسلمانان با غرب از طریق

یکجا سر داده می‌شوند، این شعارها به جد خواهان وضوح است و توضیح اینها متوقف بر یافتن چارچوب نظری مستدلی است که بتواند جایگاه و خواستگاه هر کدام را دقیقاً روشن کند و موارد تعارض، تلاقی و راه بیرون رفت از آنها را مشخص نماید، بی‌شک در این میان توضیح و تبیین دقیق ناسیونالیسم و نسبت آن با مذهب راهگشا خواهد بود.

۲- خاستگاه ناسیونالیسم

ناسیونالیسم (Nationalism) یا ملی‌گرایی که از لغت ناسیون (nation) به معنی ملت است، گرفته شده است. این کلمه نخستین بار در قرن هیجدهم در فرانسه مصطلح شده است.

در قرون وسطی کلیسای کاتولیک روم دین و دولت قاره اروپا را یکجا در دست داشت تمرکز قدرت و دین در کلیسا به سبب عوامل زیر ممکن شده بود:

اول اینکه چنین گمان می‌رفت که زمینهای قسمت معظم از این قاره موقوفه کلیسا است و لذا این زمینها و حاکمیت بر آنها از طرف کلیسا به فئودالان محلی و حکومتهای ناحیه‌ای واگذار می‌شد.

دوم اینکه کلیسا و پاپ منحصراً حق تفسیر کتاب مقدس را داشتند خارج از کلیسای روم کسی دیگر حق تفسیر کتاب مقدس نداشتند.

سوم اینکه تنها زبان رسمی دین و کتاب مقدس زبان لاتین بود.

چهارم اینکه تمامی حکومتهای اروپا مشروعیت‌شان را از کلیسا و پاپ کسب می‌کردند.

تمرکز دین و سیاست در دست کلیسا در ظل عوامل یاد شده باعث شده بود که اروپا از یک وحدت مذهبی، زبانی، فرهنگی و سیاسی برخوردار باشد.

وحدت سیاسی، مذهبی و فرهنگی اروپا به تدریج جای خویش را به ظهور تنوع در مذهب، فرهنگ، زبان و در نهایت ظهور دولتهای ملی و ناسیونالیستی داده و مفهوم ملت

توسعه طلبی مستقیم غرب آغاز گردید و این مواجهه به زودی در آنان واکنش عاطفی و جمعی که جوهر جنبش ناسیونالیستی است بیدار کرد» در این رویکرد بر دفاع، استقلال و آزادی ملتی در برابر بیگانگان تأکید می‌شد.

در قرن بیستم با انحطاط امپراطوری عثمانی و از بین رفتن تدریجی نظام استعماری، ملل مسلمان یکی پس از دیگر به مقام و منزلت ملیت دست یافتند و مفهوم ناسیونالیسم به معنای تافته جدا بافته بودن یک ملت بر اساس عناصری چون سرزمین، زبان، نژاد و امثال آن، با شعار میهن پرستی و تکیه بر وجوه تمایز مسلمانان از یکدیگر شکل می‌گرفت. و مناقشه‌ای ایدئولوژیک را میان روشنفکران مسلمان برانگیخت که هنوز هم ادامه دارد و آن ناسازگاری تمایز طلبانه ناسیونالیسم با ندای وحدت طلبانه اسلام تحت عنوان امت اسلامی است.

۳- ناسیونالیسم و وجوه گوناگون آن

مدلول سیاسی ناسیونالیسم (ملی گرایی) به مفهوم ملت ارتباط دارد؛ چون ملی گرایی یا ناسیونالیسم (Nationalism) از کلمه ملت یا nation گرفته شده است و منسوب به ملت (nation) می‌باشد. ملت به گروهی از انسانها گفته می‌شود که به دلیل پیوندهای متعدد عینی، فکری و روانی از قبیل سرزمین، نژاد، زبان، احساس و اندیشه، مذهب و اعتقادات، فرهنگ و آداب مشترک و نحوه زیست مشابه دارای هویت سیاسی مشترک باشند و از گروههای انسانی دیگر متمایز باشند.

ریچارد کاتم نویسنده آمریکایی در اثر خویش به نام «ناسیونالیسم در ایران» برای ناسیونالیسم این تعریف را پیشنهاد می‌کند: «اعتقاد گروه بزرگی از مردم به اینکه جامعه سیاسی و یک ملت‌اند و شایستگی تشکیل دولت مستقل را دارند و مایلند وفاداری به جامعه را در اولویت قرار داده بر سر این وفاداری تا به آخر بایستند.» (۳)

آنچه را که می‌توان به عنوان شاخص و معرف عام ناسیونالیسم مورد تأکید قرارداد آن است که در این رویکرد

برآگاهی از تعلق و پیوند گروهی و مشترک گروهی از انسانها تأکید می‌گردد براساس این آگاهی و احساس مشترک است که ملتی شکل می‌گیرد و باعث می‌شود که افراد وابسته به آن ملت تمایلات جمع گرایانه و گروهی یافته، حق ملت (جمع) را بر منافع خویش مقدم بدانند و به جای توجه به فرد جامعه را مد نظر قرار دهند و گرایش جمعی را در هر نظامی تمرکز بخشیده و به آن نیرو دهند.

اما عناصر مقوم ملت که احساس مشترک را به وجود می‌آورد می‌تواند نژاد، تاریخ مشترک، زبان، دین، سرزمین مشترک، نحوه زیست مشابه و امثال اینها باشد لکن هیچ کدام عنصر مقوم نیست که با نبود آن ملت شکل نگیرد. بلکه آنچه مهم و ضروری است این است که در تشکیل ملت-کشور حضور چند عنصر از این عناصر درک و احساس شود به گونه‌ای که پذیرش ادراک و احساس آنها از سوی افراد جامعه، احساس و تعلق مشترک را در میان آنان به وجود آورند و احساس کنند که دارای سرنوشت مشترک می‌باشند.

رویکرد مذکور باعث می‌شود که در افراد تمایلات جمع گرایانه پدید آید و گروههای سیاسی ممکن است از این تمایلات جمع خواهانه و توده وار در جهت نفی آزادیهای فردی استفاده کنند و حتی گاهی ممکن است که با افراط در این موضع و تکیه بر یکی از عناصر مقوم ملت به تحقیر و توهین گروههای قومی موجود در همان ساختار سیاسی و ملل دیگر بپردازند. از این جهت است که ناسیونالیسم در تاریخ اندیشه سیاسی موارد استعمال گوناگون یافته است، به گفته حمید عنایت «اصطلاح ناسیونالیسم گاه به جنبشی اطلاق می‌گردد که از استقلال و آزادی ملتی در برابر متجاوز بیگانه حمایت می‌کند، گاه به باور روشنفکرانه به تافته جدا بافته بودن یک ملت - یا در صورت افراطی به برتری ملتی بر سایر ملل اطلاق گردد.» (۴)

۱- ۳- لیبرال ناسیونالیسم

همانگونه که گذشت رویکرد ناسیونالیستی بر تمایلات

محکوم قوانین طبیعی می دانستند و برای آن ساختار عرفی - قراردادی و عقلایی قائل نبودند و ارزشهای مورد احترام بشر را نیز ناشی از سیر طبیعی جوامع و طبیعت می دانستند. براساس این دیدگاه جوامع انسانی در سیر طبیعی خود دست به انتخاب تکاملی طبیعی می زنند در این انتخاب قوم برتر، فرد شایسته رهبری (فره مند) برگزیده می شود.

۲ - اندیشه تحسین و تقدیس قدرت: نیچر فیلسوف شهیر آلمانی بر اخلاق مسیحی خرده گرفته و آن را اخلاق ضعیف پرور می دانست و در برابر از قدرت و قدرتمند ستایش کرده است و میزان اندیشه افراد را به میزان قدرت آنها دانسته است و به همین جهت آموزه «ابرانسان» را به مفهوم عالیترین درجه پرورش و یکپارچگی قدرت عقلی، نیرومندی شخصیت و اراده، استقلال، شور، ذوق و تن آوری، مطرح کرده است، این اندیشه هم به عنوان یک اصل نظری در چارچوب نظری ناسیونالیسم افراطی چون نازیسم پذیرفته شد.

۳ - اندیشه فلسفی هگل مبنی بر روح ملتها و اینکه ملت عینی و واقعی و به فعلیت رسیده ملتی است که به خود آگاهی رسیده باشد و عقل حرکت تکامل یابنده خویش را از طریق «من» انسانی برخی از افراد و از طریق روح به خود آگاه شده ای بعضی از ملتها به کمال می رساند، نیز در تدوین چارچوب نظری نازیسم مؤثر بود و نازیستها بر این گمان بودند که این ملت آلمان است و فرد مورد نظر، که جان جهان وی را چون ابزاری در جهت آشکار ساختن نبوغ و روح ملتی که عقل در آن به خود آگاهی و آزادی رسیده است به کار گمارده است، رهبر آنان هیتلر می باشد.

باری، نازیسم یک نوع ناسیونالیسم افراطی است که در آن اعتقاد به برتری و اصالت نژاد در صدر می نشیند و به صورت یک ایدئولوژی سیاسی تمامیت طلب و توتالیتیر ظهور می کند و به عبارتی عناصر مسلط در این نوع از ناسیونالیسم عبارتند از کیش پرستش رهبر، نژاد پرستی و ناسیونالیسم. نکته ای که اشاره به آن لازم می نماید این است که

جمع گرایانه متکی است و چه بسا که در صورت افراط موجب می شود که آزادیهای فردی و مصونیت اشخاص و حقوق آنان پایمال گردیده و به برتری خواهی قومی و ملی نسبت به اقوام و ملل دیگر تبدیل شود و پدیده های ویرانگری چون استبداد، استعمار، تجاوز و جنگ را پدید آورد.

تکیه بر لیبرالیسم در کنار ناسیونالیسم به این مفهوم است که می خواهند از طریق تمایل فرد گرایانه لیبرالیسم گرایش جمعی ناسیونالیسم متعادل گردد و ضمناً بر تساهل و مدارای فرهنگی و مذهبی که از خصوصیات بارز لیبرالیسم است تأکید می شود و از این طرق می خواهد از به وجود آمدن رژیم های توتالیتیر (۵) و تمامیت طلب (مثل نازیسم، فاشیسم و کمونیسم) جلوگیری کند. لیبرال ناسیونالیسم مدعی است که در سیاست های داخلی یک کشور، طرفدار استقرار دموکراسی و حفظ آزادیهای فردی و گروهی است و در سیاست بین المللی به حقوق و شخصیت ملل دیگر احترام قائل بوده و خواهان تفاهم بین المللی است.

۲ - ۳ - ناسیونالیسم افراطی

برخی از مکتبهای سیاسی با تکیه بر اندیشه خلوص نژادی، گوشت، خون یا زبان با تأثیر از برخی دیدگاههای فلسفی به برتری و اصالت نژاد معتقد می باشند و از میان عناصر مقوم ملت بر عنصر نژاد و خون بیشتر تکیه می کنند و معتقدند که نژادی خاص از برتری طبیعی برخوردار بوده، ترقی، پیشرفت و کمال عقلی و روحی بشر در سایه حکومت و تسلط آنان تأمین می گردد.

بطور خاص نازیسم از این اندیشه پیروی می کرد، نازیستها با تکیه بر نژاد آری و ژرمن مدعی بودند که سروری و حکومت عالم حق اختصاصی آنان است، مبانی نظری این اندیشه را چند امر قوت و قوام بخشیده بود:

۱ - اعتقاد به پیشرفت و ترقی جامعه انسانی یا به عبارت دیگر اعتقاد به تکامل اجتماعی به وزان تکامل طبیعی انواع: اینان جامعه بشری را عنصر طبیعی دانسته و آن را

هرچند امروز در غرب ناسیونالیسم افراطی در اشکال نازیسم و فاشیسم رخت بر بسته است و غربیان مدعی هستند که جوامع شان را براساس لیبرالیسم، دموکراسی و ناسیونالیسم سامان بخشیده‌اند و در سطح جهانی و بین المللی هم به برتری جویی اعتقاد ندارند و به حقوق بشر و حقوق برابر انسانها و ملتها باور دارند؛ اما عملاً همچنان خصلت سلطه جویی و تلاش در جهت بسط فرهنگ و تمدن غربی که جهان را مسخر و مسحور آن کند، به چشم می خورد.

۳-۳ - ناسیونالیسم قومی و محلی (اقلیتهای قومی - مذهبی)

در برابر جریانهای ناسیونالیستی تمامیت طلب و عظمت خواه که اقلیتهای قومی و مذهبی از آن به شدت آسیب می بینند جریان عاطفی هماهنگ کننده‌ای در میان اینها به وجود می آید که بیشتر جنبه دفاعی دارد و بر وجوه متمایز کننده خودشان تأکید ورزیده و به کلی از جریان اکثریت جدا می افتند و برای حفظ هویت قومی و مذهبی شان می کوشند و گاهی در این راه دچار فاجعه‌های عظیم انسانی نیز می شوند. نظامهای سیاسی‌ای که از ایدئولوژی ناسیونالیسم نژادی و فرهنگی متأثرند تلاش می کنند که به تمامی مردم کشور خویش صورت واحد و یکسان از فرهنگ، نژاد و زبان ببخشند، این کار با تحمیل زبان واحد، آداب و سنن قوم غالب، مذهب غالب و امثال آن صورت می گیرد و گاهی حتی این مقصود را با تصفیه خونین نژادی و مذهبی نیز به انجام می رسانند.

در برابر چنین وضعیتی، گروههای قومی و مذهبی‌ای که در اقلیت قرار دارند برای حفظ هویت قومی، زبانی و مذهبی شان می کوشند گروههای ناسیونالیستی‌ای را که برو جوه متمایز کننده آنان تکیه دارند به وجود آورند، اینان نیز ممکن است که به دام همان تفکر قوم غالب گرفتار آیند و از اصالت نژاد، خون و سرزمین مشترک و امثال آن که بعضاً نیز فاجعه آمیز هم بوده است دم بزنند. و یا وجوه اشتراک شان را با

اکثریت جامعه فراموش کرده به کلی راه انفصال و تمایز را که هرگونه بازیابی هویت هماهنگ کننده با اکثریت را بیابد از دست می دهند و یا حتی در داخل خودشان نیز به جهت عمده کردن یکی از عناصر هویت جمعی شان راه تفرق را بیمایند، فی المثل برخی بر عنوان نژاد و زبان مشترک تکیه کند و برخی دیگر بر عنوان مذهب.

۴ - ناسیونالیسم در جهان اسلام

از اواخر قرن نوزده میلادی که مسلمانان در برابر حضور وسیع و توسعه طلبانه غرب مواجه شدند واکنش عاطفی و جمعی را در میان مسلمانان به وجود آورد، این واکنش بیشتر در برابر سلطه نظامی و سیاسی غرب بود. اما آهسته آهسته این واکنش در دو جبهه آغاز شد:

۱ - واکنش در برابر استیلای غرب استعمارگر

۲ - واکنش در برابر امپراطوری رو به زوال عثمانی

واکنش نخستین با احساس مذهبی مسلمانان نیز موافق بود و لذا بزرگانی چون سید جمال الدین افغانی و علمای نهضت مشروطه ایران، روحانیان مشروطه خواه افغانستان و امثال اینها از آن حمایت کردند. اما جناح غیر مذهبی ناسیونالیسم که به تدریج در معرض اندیشه‌های جدید مغرب زمین قرار می گرفتند و در جستجوی علل عقب ماندگی ملل مسلمان و راه پیشرفت آنان بر آمده بودند به مفهوم ملت و دولتهای ملی‌ای که بر هویت تافته جدا بافته یکی از سرزمین‌های اسلامی نیز باشد دست یافتند.

این اندیشه و خیال پیروان آنان را آهسته آهسته در برابر امپراطوری عثمانی که عنوان خلافت اسلامی را با خود داشت قرار داد، عنوان خلافت اسلامی که به نظر برخی از مسلمانان سنگری علیه توسعه طلبی غرب (فائده سیاسی خلافت) و مظهر اجماع عام مسلمانان و اتحاد آنان بوده و الگوی دینی حکومت به حساب می آمد، آنان را وادار می کرد که به ناسیونالیسم از این نوع که در آن به تافته جدا بافته بودن ملل اسلامی از همدیگر تأکید می شد، قبول نکنند. ولی این باوری

و اعصار بوده است، اعتلا ببخشند.»

هر چند تلاش برخی از نویسندگان ناسیونالیسم عرب این است که اثبات کند تناقضی میان اسلام و ناسیونالیسم عرب نیست اما سرانجام برخی از آنان بر این مطلب که دین اسلام هویت عربی دارد تأکید می‌کنند؛ به عقیده این عده از نویسندگان ناسیونالیسم عرب، اسلام اولاً و بالذات برای عربها نازل شده است و این مطلب از رفتار و کردار مسلمانان صدر اول کاملاً پیدا است؛ فی المثل عمر خلیفه دوم تردید زیادی داشت که به سرزمینهای فراتر از شبه جزیره لشکر کشی کند و اسلام برای قوم عرب امتیازات ویژه‌ای قائل شده است؛ مثلاً رسوم و آداب آنان را به عنوان احکام امضایی جزء احکام خود قرار داده است. بنابراین عروبت از ارزش تعیین کننده در اسلام بر خوردار است و گویا حضرت پیامبر اسلام (ص) تقریباً در نقش نخستین قهرمان قومیت عرب ظاهر گردیده و آنها را متحد کرده است.

از نقد این سخن که پیوند عمیقی بین عروبت و اسلام بر قرار است فعلاً صرف نظر می‌کنیم و همین اندازه به اشاره می‌گوئیم که ادعای مذکور با دعوت جهانی اسلام سازگار نبوده و تجربه دینی پانزده قرن مسلمان به خوبی استقلال اسلام از قومیت عرب را به اثبات رسانیده است و هر قومی که پیام الهی اسلام را شنید و پذیرفت توانست در سایه آن استعدادهای روحی، فکری، علمی، فرهنگی و قومی خویش را آشکار کند و از حاصل مجموع آنها تمدن اسلامی را که به همه مسلمانان از آسیای میانه گرفته تا اندلس اسلامی تعلق دارد، پدید آورد.

ناسیونالیسم عرب در آغاز عمل سیاسی خود نتوانستند استقلال امت عرب را در برابر استعمارگران اروپایی حفظ کنند، هرچند که توانستند از ترکان عثمانی خلاصی یابند، باری ناسیونالیسم عرب در جریان مبارزات اعراب فراز (نهضت استقلال الجزایر، مبارزات ملت فلسطین قبل از انتفاضه و...) و فرودهایی فراوان داشته‌اند که داوری در باره آن از حوصله این مقاله بیرون است. اما از ذکر یک نکته نباید

بود که در سراسر امپراطوری عثمانی در میان عربها و ترکها به وجود آمده بود و از طرفی امپراطوری عثمانی هم پایه‌های واقعی خود را از دست داده، از نیازهای جدید بی‌اطلاع مانده و عملاً حمایت از آن فقط به استبداد کمک می‌کرد نه بیش از آن و این امپراطوری رو به ضعف نمی‌توانست به آرزوهای سیاسی مسلمانان جامه عمل بپوشاند.

باری، جریانهای ناسیونالیستی‌ای که به جای اسلام و مذهب بر هویت‌های قومی ملل اسلامی تأکید می‌کردند به وجود آمدند که اهم وجوه آن از قرار ذیل می‌باشند:

- ناسیونالیسم عرب

- ناسیونالیسم ترک

- ناسیونالیسم ایرانی

۱ - ۴ - ناسیونالیسم عرب

ناسیونالیسم عرب حرکت سیاسی ملی گرا است که هدف آن به تعبیر خودشان استقلال کامل خلق عرب بوده و می‌خواهد که تمدن عربی را از نو احیا کند و بر اساس آن دولت واحدی را به وجود آورد و از این طریق ملت عرب در تمدن انسانی و جامعه بشری سهم بگیرند و در ساختن جهانی براساس عدل و آزادی شریک شوند. از دیدگاه اینان شعور قومی (ملّی) تنها قاعده و اساس حقیقی و محکمی است که عربها را گرد هم می‌آورند.

ناسیونالیسم عرب بر زبان، دین و تمدن عربی - اسلامی و احساس قوم عربی تکیه دارد، و بر این باور است که می‌تواند براساس همین عناصر دولت واحد عربی را به وجود آورده و تمدن عربی را شکوفا کند و در ضمن اذعان می‌کند که بنای تحقیر و توهین ملل دیگر را نداشته مخالف استیلا و تجاوز بر ملل دیگر می‌باشند.

ناسیونالیسم عرب مدعی است که پیوند روحی عمیقی بین عروبت و اسلام بر قرار است «عربها نمی‌توانند هویت خود را بدون اعلای اسلام که پایدارترین منبع حیثیت و نیرومندترین انگیزه احساس وحدت هویت آنان در طی قرون

قومی - زبانی را از طریق تحمیل زبان ترک و حذف هویت متمایز قومیت‌های دیگر از قبیل کرد و ارمنی در پیش گرفتند در این راه کردها از ابراز علائم مشخص کننده هویت قومی شان از جمله زبان کردی محروم گردیدند و ارمنی‌ها هم ادعا می‌کنند که با تصفیه خونین نژادی مواجه شدند.

داعیه دیگر نهضت پان ترکیسم اتحاد ملل ترک زبان است که از مرز چین تا مدیترانه امتداد می‌یابد و امروز این سیاست اساس فعالیت‌های منطقه‌ای ترکیه را سامان می‌دهد.

۳-۴- ناسیونالیسم ایرانی

ناسیونالیسم در ایران در قرن نوزده به جای تکیه بر مفهوم ملت و رمان سازی و جعل تاریخ بر آزادی تکیه داشت و خواهان مهار استبداد داخلی و حاکمیت ملت بود، در این دوران نیروهای مذهبی که اندیشه‌های آزادیخواهانه را پذیرفته بودند با ملیون در یک سنگر بودند.

ولی در قرن بیستم رضا خان با تکیه بیش از حد به تاریخ قبل از اسلام ایران بطور حساب شده ناسیونالیسم فرهنگی را ترویج کرد و کوشش به عمل آورد تا همه اعتبار و عزت ایران را به قبل از اسلام ارجاع دهد و آنچه را که بعد از اسلام در ایران پدید آمده است (تمدن اسلامی) در قبال شکوه شاهان ایرانی (به زعم خویش) ناچیز شمرد و این سیاست از طرف فرزندش نیز تعقیب شد و مورد توجه برخی از نویسندگان ایرانی قرار گرفت و با آب و تاب آن را رنگ و لعاب دادند.

توضیح کامل ناسیونالیسم ایرانی فرصت و مجال دیگر می‌طلبد اما در اینجا بر حسب موضوع این مقاله که به جریانها و سازمانهای سیاسی - مذهبی کنونی افغانستان از وجهه نظرشان نسبت به ناسیونالیسم، ملت و مذهب خواهیم پرداخت لازم می‌بینم به ذکر روایتی از یک نوع ناسیونالیسم معتدل که جدیداً بر محور حوزه تمدنی ایرانی ساختارنویین منطقه‌ای را طلب کرده است، بپردازیم: چون این نوع از ناسیونالیسم افغانستان را نیز جزو حوزه طبیعی خویش دانسته است و در آن کشور برای خود مخاطبان و حامیان جدی‌ای

گذشت که این ناسیونالیسم به وحدت مسلمین آسیب رسانیده است و منشأ پیدایش برخی از نظامهای توتالتر، نژادگرا و توسعه طلب شده است.

۲-۴- ناسیونالیسم ترک (پان ترکیسم)

ناسیونالیسم ترک و عرب هر دو از تشویق خاورشناسان غربی بهره برده است. خاورشناسان در قرن نوزده میلادی کوشیدند احساس ملّی را در ترکها و عربها برانگیزانند و بر وجه متمایز آنان و اصالت نژادی، فرهنگی و تاریخی هر کدام تأکید می‌گذاشتند فی المثل به ترکان وانمود می‌کردند که تحقیقات نشان می‌دهد که ترکان نژاد مستقل و برجسته‌اند و بر اعراب و سایر ملل شرقی برتری دارند.

باری، با تشویق و تبلیغ خاورشناسان و خود انگیزتگی خود ترکان و آشنایی آنان با ناسیونالیسم عربی، همراه با ضعف و انحطاط که متوجه امپراطوری عثمانی شده بود به تدریج احساس قومیت و اعتقاد به برتری نژاد ترک در میان ترکان به وجود آمد و الهام بخش پان ترکیسم نهضت ترکان جوان گردید.

نهضت ملیگرایانه پان ترکیسم که بر تعلق خاطر به میهن و ملت تکیه می‌کرد و آرزوی کشوری را داشتند که براساس ارزشهای عرفی و قومی ملت ترک نظام سیاسی شان را به وجود آورند به تدریج آنان را در برابر خلافت عثمانی قرار داد، چون خلافت عثمانی عملاً حمایت مالی - نظامی جدی مسلمانان را در پی نداشت و نتوانسته بود عملاً مانع از ضعف اقتدار ترکها در برابر رقیبان مسیحی آنان شود، لذا ترکها آن را نظامی یافتند که برای اهداف ملّی و قومی آنان در آن عصر و زمان کارایی لازم را نداشت و به این فکر افتادند که آن را حذف کنند و چنین کردند.

نهضت پان ترکیسم سرانجام در راه عرفی سازی کشور ترکیه، به سیاست دین زدایی کشیده شد و بر تعمیم زبان ترکی تأکید کردند، زبان عربی و قوم عرب را آماج تحقیر و تضعیف ساختند و در داخل قلمرو ترکیه جدید سیاست یکسان سازی

حوزه تمدنی براساس اشتراک نژادی، نحوه زیست، پیوستگی جغرافیایی، تاریخ، دین و زبان مشترک و از همه مهمتر پدید آوردن تمدن مشترک که به همه اهل آن حوزه تعلق داشته باشد شکل می گیرد البته هر یک از این عوامل می تواند در به وجود آمدن یک حوزه تمدنی تأثیر نماید ولی این تأثیر به گونه ای نیست که با نبود آن حوزه تمدنی از اساس شکل نگیرد لذا می شود علی رغم اختلاف زبانی یا نژادی یا مذهبی به جهت اشتراک تاریخی و ایجاد تمدن مشترک دو نژاد مختلف و امثال آن جزء یک حوزه تمدنی به حساب آید، اما چیزی که هست آن است که مجموعه از عوامل در یک شبکه متقارب و درهم تنیده و تو در تو واحدهای کوچکتر را در مجموع یک حوزه به هم ربط داده است و در طی مدت زمان طولانی داد و ستدهای متقابل میان آنان ممکن ساخته است و آنان را در ایجاد یک تمدن مشترک که به مجموع آنها تعلق دارد سهیم کرده است.

بنابراین نظریه او بر تمدنهای مشخص و قابل تعریف استوار است که اولاً با ذکر خصوصیات عمده آن قابل تعریف باشد. ثانیاً هر حوزه تمدنی هم به گونه ای باشد که به لحاظ تاریخی بتوانیم آن را به حوزه های دیگر نسبت دهیم: یعنی سهم دیگران در این تمدن خاص دست کم قابل اعماض باشد و در عین حال به تمامی واحدهای حوزه خویش قابل استناد باشد.

ایشان مدعی است که چنین حوزه های تمدنی یک واقعیت است، استمرار جهان، حفظ صلح متعادل جهانی که مانع از امپریالیسم تمدنی گردد، همکاریهای منطقه ای، استقلال واقعی واحدهای متعارف سیاسی (کشورها) همگی در چارچوب همین حوزه های تمدنی قابل وصول بوده و می باشند بنابراین واحد طبیعی جهان حوزه های تمدنی می باشد و تلاشهای جدی در جریان است تا براساس حوزه های تمدنی اتحادهای منطقه ای و غیر آن سامان بگیرد. ایشان وحدت، همکاری و ساختارهای منطقه ای را براساس وحدت تمدنی جستجو می کند، وحدت

قلمداد کرده است و براساس همین تلقی بطور فعال وارد عرصه های پیچیده و دشوار کنونی آن گردیده است و با صراحت به حمایت از جریانهای برخاسته است که فکر می کند حامی طبیعی این نوع از ناسیونالیسم می باشند.

آقای دکتر چنگیز پهلوان محقق و کارشناس مسائل افغانستان مبشر و مبلغ این نوع از ناسیونالیسم می باشد. اصول و امهات تئوری ایشان را می توان تحت عناوینی چون دوره های تمدنی، حوزه های تمدنی، حوزه تمدنی ایرانی، همکاری منطقه ای و ساختار جدید منطقه ای (ساختار سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و دینی) توضیح داد.

الف: ایشان معتقد است که ادامه حیات بشر متکی بر حضور تمدنهایی درخشان بوده است و اساس پیدایش تمدن هم خرد ورزی، تمایل به همزیستی و مدارا و تساهل بوده است که این امکان را به دست داده است تا تمدنی به وجود آید و در کنار تمدن دیگر به همزیستی مسالمت آمیز خویش ادامه دهد.

ب: جهان کنونی ما هم حاصل همزیستی تمدنهای مختلفی است که حضور دارند و به این جهان سامان بخشیده اند، ایشان مانند کسانی که تضاد اصلی در جهان را تضاد و تقابل تمدنها دانسته و معتقدند که واحد اساسی در جهان تمدنهاست و همکاری و مسالمت تمدنهای موجود است که جهان را سرپای خواهد نگهداشت، بر این باور است که جهان به حوزه های مختلف تمدنی تقسیم می شود که یکی از این حوزه های تمدنی به نظر او حوزه تمدن ایرانی است.

به زعم ایشان محور همکاریها و اتحادهای منطقه ای که به شدت و ضعف در مناطق گوناگون جهان در جریان است در اساس بر حوزه های تمدنی آن منطقه تکیه دارد و کوشش مداوم هر حوزه تمدنی بر آن است که همکاری و اتحاد منطقه ای را بر اساس تمدن مشترکشان سامان ببخشند. بنابراین جهان کنونی ما که از تمدنهای گوناگون تشکیل یافته است همزیستی آنها برای حفظ صلح جهانی و پیشرفت متعادل همه بشریت ضرورت دارد.

در میان زبانهای منطقه‌ای تنها زبان فارسی توان آن را دارد که زبان علمی قرار گیرد نه زبانها و لهجه‌های دیگر.

۳- ج: پیوند تاریخی، فرهنگی، نظامهای حکومتی، دین مشترک و نحوه زیست مشابه: این حوزه تمدنی در طول تاریخ به گونه‌ای مستمر باهم در ارتباط بوده و از همدیگر تأثیر پذیرفته‌اند و در مجموع یک تمدن بزرگتری را به وجود آورده‌اند و نحوه زیست مشترک، تاریخ مشترک را ارائه داده‌اند و این تمدن حاصل تلاش همه بوده است، هر چند هرچندگاهی در یک نقطه درخشیده است و نقطه دیگر خاموش بوده است و همین طور در چرخش و گردش بوده است.

اما اینکه چرا و به چه مفهوم این حوزه تمدنی را به حوزه تمدنی ایرانی یاد کرده است همین قدر توضیح داده است که این حوزه را با نام عامترین خصلت آن یعنی خصلت ایرانی می‌شناسیم و تأکید کرده است که نباید این را به معنای غلبه یک جریان بر جریانهای دیگر دانست و تمدن ایرانی چیزی نیست جز حاصل آمیزش فرهنگهای گوناگون در طول تاریخ که با تأسیس نخستین امپراطوری جهان معنای خاص به زندگی اجتماعی در این قسمت از کره خاکی بخشیده‌اند و توانسته‌اند به نحوی این معنا را از استمرار برخوردار سازند.

فکر می‌کنم اشاره ایشان به امپراطوری هخامنشی باشد که این منطقه وسیع را که قبلاً از آن یاد کرد به لحاظ سیاسی در بر می‌گرفت و از نظر تمدنی سنگ بنای آنچیزی را گذاشت که وی از آن به تمدن ایرانی یاد می‌کند (چون مؤسس آن امپراطوری ایرانی بوده است) و بعداً در استمرار آن تمامی ملل ساکن منطقه تلاش کرده‌اند.

باری، واحد طبیعی در منطقه مورد اشاره، و حوزه تمدنی ایرانی است و واحدهای سیاسی که اکنون موجوداند اجزای از هم گسیخته این واحد می‌باشند. «که در اصل به عنوان بخشی از یک کل معنای منسجم و کامل دارند ولی به عنوان جزئی گسسته فاقد آن معنا و مفهوم کلی‌اند».

نتیجه‌ای که ایشان از این سخن می‌گیرد این نیست که

ایدئولوژیکی، ایمانی و مذهبی را جدا و مستقل از وحدت تمدنی مطرح نمی‌کند. و چون ممکن است که در یک حوزه تمدنی مذاهب گوناگون وجود داشته باشد و یا در شکل یک میراث تمدنی مذاهب گوناگون در طول تاریخ سهم داشته باشند، مدارا و تساهل مذهبی را شرط اساسی وحدت دانسته است، و بر همین اساس است که ایشان تمدنی به نام تمدن اسلامی را که معرف و نماد تلاش مسلمانان است و یا تمدن مسیحی را مطرح نمی‌کند بلکه به قول خودش «صورت‌های گوناگون حکومت و مذهب چون اسلام و مسیحیت را جلوه‌های از تمدنهای مختلف» می‌داند.

ج - حوزه تمدنی ایرانی

حوزه تمدنی ایرانی بنابر نظری شامل منطقه جغرافیایی و سیعی است که از درون چین می‌آید، کشمیر و فلات پامیر را در بر می‌گیرد به آسیای مرکزی کنونی می‌رسد کشورهای این حوزه را به انضمام افغانستان، پاکستان شامل می‌شود، ایران فعلی را در خود جای می‌دهد، از اقیانوس هند و دریای عمان و خلیج فارس و نواحی ساحلی آن در هردو سو، خود را به قفقاز تا دریای سیاه و مدیترانه می‌رساند.

آقای دکتر پهلوان عناصر مقوم این حوزه تمدنی را در امور ذیل جستجو کرده است:

۱- ج: گوشت و پوست و خون یعنی نژاد «ما اول باید خود و حوزه‌هایی را که از گوشت و پوست ما هستند نیرومند سازیم سپس به پرپایی یک نظام آسیایی که بسیار پیچیده است رو آوریم».

۲- ج: زبان فارسی به عنوان زبان علمی، فرهنگی و تاریخی منطقه: زبان فارسی در گذشته زبان ادب و علم بوده است، امروز هم همکاری منطقه‌ای و ساختار نوین آن ایجاب می‌کند که یک زبان علمی و منطقه‌ای داشته باشیم تا انتقال علوم ممکن شود و اگر زبانی از خودمان این نقش را ایفا نکند به ناچار به زبان غیر منطقه‌ای چون روسی، انگلیسی و ترکی (که اخیراً را بدترین انتخاب دانسته است) روی بیاوریم، اما

اطراف واحد سیاسی خود جستجو کند و این وحدت و همگرایی را که یک ضرورت است در میان واحدهای سیاسی ای جستجو کند که از نظرگاه هویت تاریخی و ملی با مجموع آنها اجزای به هم پیوسته یک تمدن و فرهنگ مشترک را تشکیل می‌دهند لذا نگارنده دیدگاه ایشان را در ردیف ناسیونالیسم عرب و ناسیونالیسم ترک قرار می‌دهد و نقاط اشتراکی را میان آنان به وضوح مشاهده می‌کند و این نقاط اشتراک از قرار زیر می‌باشند:

اول اینکه؛ هر سه دارای گرایش «همگرایانه» اند و دعوت خویش را فراسوی مرزهای متعارف سیاسی می‌کشانند.

دوم اینکه؛ هر سه این وحدت را نه بر عنصر مذهب و دین (با توجه به اینکه هر سه نوع در حوزه جهان اسلام قرار دارد) بلکه بر عناصر دیگری چون نژاد، زبان، تاریخ مشترک و امثال آن جستجو می‌کنند لذا از این جهت در مقابل تفکری که از «وحدت اسلامی» حمایت می‌کند و بر محور تمدن اسلامی همگرایی را در مجموعه کشورهای اسلامی جستجو می‌کند، قرار می‌گیرند.

سوم اینکه هر سه تلاش دارند به مذهب بعد فرهنگی بدهند و آن را چون عنصری که در فرهنگ و تاریخ آنان به نشو و نما پرداخته است و با عناصر فرهنگی دیگر آشتی کرده است، صرفاً به عنوان یک عنصر از عناصر فرهنگی خویش بپذیرند و از سیاسی شدن آن (که به برنامه عمل سیاسی تبدیل شود و فوق همه عناصر دیگر قرار گیرد) جلوگیری به عمل می‌آورند. البته دکتر چنگیز پهلوان به وجه سیاسی مذهب آن بر پیام معنوی آن هم تکیه کرده است.

۲- در درون حوزه تمدنی از جریانهایی باید حمایت کرد

که دیدگاه تمدنی دارند. به این سبب ایشان در افغانستان به دنبال جریانهایی می‌گردد که به قول و گمان خودش واجد این خصیصه باشند و گاهی این خصیصه را در جریان چپ

مرزهای سیاسی فعلی برداشته شود بلکه یک ساختار منطقه‌ای هماهنگ است که به عنوان اجزای یک حوزه تمدنی، متصل و به هم پیوسته عمل کند. (۶)

طرح تفصیل آراء دکتر پهلوان مجال بیشتر از این می‌طلبد و امید است که بتوانم آرای ایشان را در خصوص مسائل افغانستان که در قسمت دوم این مقاله خواهد آمد طرح کرده و نقطه نظرات خویش را در مورد آن تقدیم حضور دوستداران حقیقت کنم اما در اینجا نیز از ذکر چند نکته ناگزیریم:

۱- نگارنده‌ای این سطور طرح تمدنی ایشان را داخل در طیف وسیع و متنوع ناسیونالیسم می‌داند، بیان این نکته به این است که اصل این مطلب که جهان را حوزه‌های تمدنی گوناگون تقسم می‌کنند و به این حوزه اصالت داده می‌شود و تضاد جهان را اصولاً تضاد تمدنها می‌داند نه تضاد طبقاتی و امثال آن یک تئوری مطرح است. اما در این تئوری مبنای تقسیم‌بندی تمدنها مذهب است و لذا از تمدنهای بشری موجود که ریشه در تاریخ دارند به تمدنهای اسلامی، مسیحی، کنفوسیوسی و ... یاد می‌کنند. اما رویکردی که مطمح نظر دکتر پهلوان است نشاندهنده این مطلب است که ایشان بر مبنای همان عناصری که مقوم و سازنده ملت - کشور به حساب می‌آیند حوزه تمدنی را تعریف می‌کند و از جمله به عنصر نژاد و زبان فرهنگی و علمی مشترک بطور آشکار تکیه می‌کند، به عبارت دیگر تکیه ایشان بر ساختار ملی است که اگر واحد سیاسی بر مبنای ساختار ملی شکل گرفته بود واحد سیاسی طبیعی‌ای خواهد بود و چنین واحد سیاسی می‌تواند منعکس کننده هویت منسجم ملی باشد. اما از آنجا که چنین واحد سیاسی به تنهایی در جهان امروز به استقلال کامل نمی‌رسد و مانع از امپریالیسم تمدنی نمی‌گردد پس بهتر است که وحدت و همکاری را بر مبنای عناصری سازگار با هویت و ساختار ملی خویش در

به عنوان عامل قریب در ایجاد و ساختار منطقه‌ای صحنه گذاشته است) و عامل زبانی (پهلوان هم عنصر زبان را به عنوان عامل تعیین کننده موثر در تعیین هویت مشترک می‌پذیرد منتها کوشش او این بود که نشان دهد از زبانهای موجود در منطقه تنها زبان فارسی است که می‌تواند زبان علم و فرهنگ باشد و زبان ترکی استانبولی را زبان خارج منطقه‌ای دانسته و انتخاب آن را نسبت به انتخاب زبان انگلیسی و روسی بدترین انتخاب می‌داند) به همکاری و وحدت برساند.

نگارنده علی‌رغم اینکه مایل است چنین امر خیری (یعنی ایجاد ساختار منطقه‌ای بر مبنای فرهنگ و تمدن مشترک منطقه) صورت بگیرد اما در عین حال می‌خواهد به تعارضات جدی و بنیادی چنین نظریه پردازی‌های بی‌پروا و خیراندیشانه که صاحبان آنها عملاً و ذهناً با آنها مواجه می‌باشند خاطر نشان کند. پهلوان مدعی است که فرضیه طرف مقابل (پان ترکیسم) اساس علمی ندارد و همچنین غیرمستقیم همگرایی اسلامی (وحدت اسلامی) را که می‌خواهد بر اساس وحدت ایمانی و تمدن اسلامی به وجود آید و جهان اسلام را با هم یکپارچه کند، مبهم و نادقیق خوانده است. ما می‌توانیم این سوالات را در مورد فرضیه خود دکتر پهلوان مطرح کنیم که آیا فرضیه او یک فرضیه علمی است یا غیرعلمی؟ و در صورتیکه یک فرضیه علمی باشد آیا شواهد به قدر کافی وجود دارد که آن را اثبات کند و یا به عنوان یک نظریه علمی قابل قبول سازد؟ و آیا هیچ گونه داده‌ها و واقعیتهای ناسازگار با آن که می‌توانند مبنای نظریات و یا فرضیات مخالف باشند وجود ندارند؟ اثبات این مطالب در یک تحقیق علمی و قابل قبول دشوار می‌نماید. مخصوصاً بر اینکه دو نظریه مهم در برابر آن قرار دارند: که اولی دعوت پان ترکیسم است که وحدت و همگرایی

افغانستان می‌بیند و می‌گوید: «... بخشی از چپ افغانستان جهت تمدنی به خود گرفته است و به حوزه تمدنی ایرانی دلبستگی خاص از خود نشان می‌دهد.» اما سرانجام امید خود را در جریان تحت رهبری برهان الدین رباین و احمدشاه مسعود یافته است و با تمام توان با بیان و بنان کمر همت بسته است تا این تمدن آفرینان را! معرفی کند و یاری رساند و اوضاع پیچیده کنونی افغانستان نیز این فرصت را داده است که چپ دلخواه دکتر پهلوان هم در کنار اصل خویش قرار گیرد، هر چند ایشان در پاره‌ای از موارد برخلاف جهت تمدنی جهت مذهبی به خود می‌گیرد و ماسک تقوا در برمی‌گیرد و ماسک تقوا در برمی‌کند فتوای استاد ربانی را مبنی بر کفر برخی از وابستگان رژیم چپ‌گرای سابق و لزوم جهاد با آنان را (البته با آن دسته از نیروهای که در کنار دولت ربانی قرار نگرفته و غسل تعمید نکرده‌اند) با تائید و تصدیق برگزار می‌کند.

۴- تحلیل، بررسی و نقد چارچوب نظری دکتر پهلوان که زیر ساخت داوریه‌ها و موضع گیریهای بعدی او را تشکیل داده است در این مقاله میسر نیست و فقط به ذکر چند مشکل که فراروی تئوری ایشان قرار دارد بسنده می‌کنم. (۷)

الف: ایشان مدعی است که واحدهای سیاسی موجود در منطقه که او از آن به حوزه تمدنی ایرانی یاد می‌کند می‌توانند بر اساس تمدن مشترکشان که تمدن ایرانی است در یک کل منسجم و به هم پیوسته گردهم آیند و ساختار منطقه‌ای رابه وجود آورند. ولی همانگونه که خود ایشان نیز به آن تفتن داشته است این فرضیه عملاً با فرضیه دیگر که از طرف کشور ترکیه مطرح شده است مواجه می‌باشد. فرضیه معارض مدعی است که قسمت وسیعی از حوزه تمدنی مورد ادعای دکتر پهلوان می‌تواند (و باید) بر مبنای نژاد ترک (همان گوشت و پوست و خونی که پهلوان بر آن

یک ضرورت درباره ساختار سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و نظامی منطقه تصمیم‌های عقلانی و اخلاقی اتخاذ گردد که در نهایت سود آن به نفع ارزشها و آرمانهای انسانی، اخلاقی و فرهنگی مردم منطقه و جهان باشد. (۸)

۵- ناسیونالیسم در افغانستان

۱- ۵- در دوران پیش از عصر حبیب الله خان (فرزند امیر عبدالرحمان) که تا آن زمان در درون افغانستان ولو به میزان محدود افکار و اندیشه‌های آزادیخواهانه که انعکاس بیرونی داشته باشد به وجود نیامده بود. سیاست در افغانستان بر محور قدرت مهار ناپذیر امیر که مردم و کشور را ملک طلق خود می‌دانست می‌چرخید و چنین وانمود می‌شد که امیر جامع الصفات مظهر سلطنت خداوند در زمین است و لذا امیر خود را صاحب اختیار تام و تمام رعیت خویش یعنی مردم افغانستان می‌دانست، با این فلسفه سیاسی حاکم بر آن زمان بود. اما همین امیران خود کامه عملاً ناچار بودند که قدرت خویش را در جایی محدود کنند تا حامیانی برای خویش دست و پا کنند.

کسانی که امیران رضایت خاطر آنان را می‌خواستند علاوه بر ارتش در جامعه فئودالی، طائفه‌ای و مذهبی افغانستان سران قبائل و اعضای متنفذ خانواده سلطنت بوده و احساسات ناشی از اختلافات قومی، مذهبی و قبیله‌ای نیز دست مایه آنها بود که در صورت لزوم با یکی از این احساسات همگام می‌شد و آن را شعله‌ور ساخته خودش را حامی جدی آن قلمداد می‌کرد رقیبان با القوه و بالفعل را سرکوب می‌کردند.

بطور مشخص عبدالرحمان که غریبها از آن به امیر آهین یاد کرده‌اند هر چند در سرکوبی قدرت قبائل و ایجاد قدرت متمرکز در دست خویش (چنانکه خصلت شاهان مستبد و با اراده است) زیاد کوشید اما توفیق چندانی نیافت چون کوشش او در ذات خود حاوی تناقض بوده و بر ساخت قبایلی، قومی، مذهبی و خانوادگی و قدرت ناشی از آنها قرار

بر مبنای نژاد و زبان ترکی را دنبال می‌کند و مهمتر از آن وحدت بر مبنای ایمان و تمدن اسلامی است که در میان مسلمانان در سراسر حوزه تمدنی ایرانی مورد ادعای او و خارج از آن نفوذ عمیق دارد و گروههای سیاسی-فکری منظم و با نفوذی از اندیشه همگرایی اسلامی حمایت می‌کنند تمدن اسلامی که یکی از مبانی نظری همگرایی اسلامی است به مراتب آشکارتر، عمیق تر و گویاتر از چیزی است که به نام حوزه تمدنی ایرانی یاد می‌شود.

ب: مشکلاتی که مطرح شد نشان می‌دهد که اصولاً تحقیق اینگونه نظر پردازیه‌ها به نحو علمی مشکل است و این تقسیم بندیها (حوزه تمدنی ایرانی، اسلامی، هندی و...) ملاک قاطع و روشن ندارد و لذا براساس عوامل مشابه در یک حوزه یکی ندای وحدت گرایی ترکی را سر می‌دهد و دیگری وحدت گرایی اسلامی را و سومی وحدت گرایی بر مبنای تمدن ایرانی را.

لکن آنچه مهم به نظر می‌آید این نیست که با این نظر پردازیه‌ها مبنای نظری‌ای برای همکاری و ساختار منطقه‌ای به دست دهیم بلکه مهم آن است که احساس و درک ملتها و دولتهای منطقه را نسبت به هم درک کنیم و ببینیم چه اندازه نسبت به همدیگر احساس نیاز می‌کنند و چه ضرورت‌های سیاسی و اقتصادی وجود دارد که آنها را نسبت به هم نزدیک کند و نظامهای سیاسی و رفتاری آنان تا چه اندازه شبیه هم هستند.

در یک کلام آنچه فعلاً می‌تواند ملتها و واحدهای سیاسی منطقه مورد بحث را نسبت بهم نزدیک کند احساس نیاز اینان نسبت به یکدیگر درد مشترک و مطلوب مشترک است که در وجدان و شعور همگانی ملتها و دولتها وارد شود و با شناخت متقابل از امکانات و زمینه‌های گرایش به نحو عقلانی اهداف منطقه‌ای خویش را مشخص کرده و بعد آگاهانه وحدت و همکاری منطقه‌ای را تحقق بخشند. خلاصه اینکه براساس ضرورتها و اهداف عقلانی و اخلاقی طرح همکاری منطقه‌ای مورد سنجش عقلانی قرار گیرد و به عنوان

در نهایت نظام خانوادگی را دنبال می‌کرد، یعنی اگر بخواهیم قدرت سیاسی امیران افغانی را در یک نمودار نشان بدهیم باید بگوئیم در رأس هرم قدرت خود امیر قرارداشت و بعد از آن خانواده و فامیل او آنگاه نوبت به قبایل و سران آنها و قوم پشتون می‌رسید. این سیاست، در دورانی که ملتهای جهان به مقام ملیت دست می‌یافتند و جریان ملت-کشور را پشت سر می‌گذاشته وارد عرصه وحدت ملی می‌شدند، در افغانستان مانع جدی بر سر راه جریان تشکیل ملت کشور و وحدت ملی به وجود آورده بود. و این سیاست به توسط اخلاف او نیز به شدت و ضعف ادامه یافت (۹)

در زمان حبیب الله فرزند عبدالرحمن به یمن بروز افکار آزادیخواهانه و هم به دلیل تفاوتهای خصلتی که میان او و پدرش وجودداشت تعدیل‌هایی در این سیاست به عمل آمد و امان الله خان گامهای بلندتری برداشت اما مع هذا وجهه غالب بر سیاست این دو بازهم قدرت مهار ناپذیر امیر، نظام خانوادگی، اقتدار محلی خانها و سران قبایل و تفاوت قومی-مذهبی بود. روند اصلاح طلبی و روشنگری که به صورت ضعیف از زمان حبیب الله که در حلقه‌های کوچک روشنفکری و علمای جید شروع شده بود در مسیر خود با سرکوبهای بیرحمانه‌ای مواجه گردید هر چند در مدت زمان کوتاه در دوره اول امارت امان الله خان فرصت بروز و ظهور بیشتری را یافتند و منشاء اصلاحاتی هم گردیدند اما با سقوط امان الله و حاکمیت نادر خان و اخلاف او این فرصت از آنها به کلی گرفته شد و دوباره اقتدار خانواده و تبعیض قومی و مذهبی بیرحمانه‌تر از گذشته رونما گردید و در این مرحله آهسته آهسته تفکر قدیمی قوم‌گرایی و قبیله پرستی جای خود را به ایدئولوژی و فلسفه سیاسی نوینی می‌داد که توجیه‌گر ایدئولوژیک و فلسفی تبعیضات گذشته بود.

۲- ۵- همانگونه که تذکار داده شد اقتدار و ساختار

سیاسی مسلط بر افغانستان در دوران امرای افغانی بر خودکامگی امیر، نظام خانوادگی، و در نهایت بر اختلاف قومی و مذهبی تکیه می‌کرد، این ساختار در جامعه قبایلی و سیاسی

داشت. لذا هر چند او توانست هزاره‌ها را؛ که در آن زمان از نظر نفوس و سرزمین در وضع مناسبتری قرار داشتند و بالقوه توان آنها داشتند که به عنوان بزرگترین گروه قومی افغانستان نقش تعیین کننده و سرنوشت سازی را در تاریخ افغانستان بازی کند، به میزان وسیعی نابود کند. عبدالرحمن در یک نسل کشی وسیع و آواره کردن هزاره‌ها، سرزمین معمور و آباد آنان را که در شمال قندهار در دره‌ها، جلگه‌ها، کوهپایه‌ها و وادیهای حاصلخیز این قسمت قرار داشت (مناطق قبلی چون دایچوپان، ارزگان، چوره، دایه فولاد، گزب، دهرآود و...) تصرف کرده به طوائفی از در اینها و غلجایی‌ها از قوم پشتون بدهد. اما هرگز نتوانست از قدرت قبایلی پشتونها و دیگر اقوام افغانستان بکاهد و بافت قبایلی را تغییر دهد. هر چند او توانست سوار بر احساسات ضد شیعی جامعه اهل تشیع افغانستان را با از بین بردن مرکز اقتدار آن یعنی هزاره‌های ارزگان و اطراف آن به میزان قابل توجهی تضعیف کند اما احساسات مذهبی را در دو سوی جامعه سنی و شیعه تیزتر کرد.

بنابراین قدرت او که ناشی از قدرت قبایل، قوم و مذهب بود به طور آشکار جباریتی را سامان داده بود که در آن ساختار قومی، قبیله‌ای، مذهبی و قدرت خانواده‌ای آشکار بود، برای مثال به سران در اینهای قندهار می‌نویسد که خاطر امیر بر آن تعلق گرفته است که هزاره‌ها را از افغانستان نابود کند و به جای آنها طائفه اچگزیایی از قوم درانی را در سرزمین آنها جای دهد (که چنین هم کرد) و آنان را سرزنش می‌کند که اگر غیرت قومی می‌داشتند از صد هزار خانوار درانی قندهار و اطراف آن دست کم پنجاه هزار لشکر جرار تشکیل می‌یافت و این آرزو را بر آورده می‌کرد. این آرزوی امیر برآورده شد و هزاره‌های ارزگان و اطراف آن به جهت هویت قومی - مذهبی شان نابود گردیدند.

بنابراین در آن زمان هر چند ناسیونالیسم به صورت ایدئولوژی سیاسی در افغانستان نیامده بود اما عملاً قدرت خودکامه امیر بر مبنای تبعیض قومی و مذهبی قرار داشت و

سردار داودخان، سردار نعیم خان و عبدالمجید زایللی آن را پذیرفتند. ارتباط مکرر سیاستمداران وقت افغانستان با هیتلر آنانرا براین باور راسخ ساخته و ناسیونالیسم مبتنی بر برتری خواهی قومی، زبانی و نژادی را بر پایه‌های زیر استوار کردند:

- ۱- برتری نژادی

- ۲- دیکتاتوری شخصی

- ۳- ارتباط با سرمایه داران

در قسمت اول آنان بر اصالت نژاد پاک آریین تأکید داشتند و کوشش می‌کردند ارتباط برخی از اقوام افغانستان را با این نژاد به اثبات برسانند به قول فرهنگ: «اجرا آتی، زیر نظر وزیر معارف در جهت تبلیغ ایدئولوژی ناسیونالیستی نژادی همانند ایدئولوژی حزب نازی در آلمان روی دست گرفته شد و سعی به عمل آمد که تاریخ افغانستان هم براساس نظریه مذکور تدوین و تدریس شود... تعمیم زبان پشتو و طرد سایر زبانها پس ازآنکه آن را با آب و تاب هیتلری جلا و صیقل دادند به عنوان سیاست جدید فرهنگی در محل تطبیق گذاشتند».

در قسمت دوم و سوم آنان می‌خواستند افغانستان را همانند برادر بزرگتر آریین خویش یعنی آلمان در مسیر توسعه و پیشرفت قرار دهند و این مهم را در سایه دیکتاتوری شخصی و رهبری قدرتمند و آهنین امکان‌پذیر می‌دانستند. براساس همین گرایش بود که داود در زمان ریاست جمهوری خود تشکیل هرگونه حزبی را به جز یک حزب دولتی تحت رهبری خود غیرقانونی دانسته و استدلال می‌کرد که کشور به رهبری حزب مقتدر تحت رهبری یک فرد قوی و با اراده احتیاج دارد که این همان چیزی است که جوهره احزاب فاشیستی را تشکیل می‌دهد. فاشیسم، نازیسم و کلاً ناسیونالیسم منفی و خردستیز در کلی‌ترین شکل خود بر اصالت نژاد و نژادپرستی، کیش شخصیت و پرستش رهبر و در نهایت بر ایجاد یک رژیم توتالتر و تمامیت مطلب تکیه می‌کند.

از خصوصیات ناسیونالیسم پشتون یکی این بود که می‌خواست بر افغانستان هویت یک قوم از اقوام ساکن افغانستان را غلبه ببخشد. به این ترتیب در پی تعمیم زبان،

ناشده آن روز افغانستان مناسب می‌نمود؛ چون در جامعه آن روز افغانستان احساس یگانه‌ای که تحت عنوان ملت-کشور و ارزشهای مشترک آن که حاکی از ساختار و هویت ملی باشد شکل نگرفته بود، در وجدان عمومی مردم فراتر از خانواده، قوم و خویش و در نهایت قبیله، تعلق خاطری به مقولاتی چون سرزمین آبائی و اجدادی مشترک، زبان، کشور، ملت، قانون اساسی، حقوق شهروندی حاکمیت ملی، دفاع از استقلال و امنیت ملی، پیشرفت و توسعه و امثال اینها مشاهده نمی‌شد. و مردم عموماً دارای ذهن بیدار سیاسی نبوده و با دیگران در محور ارزشهای فوق احساس مشترکی نداشتند. در این میان یگانه احساسی که تمامی مردم افغانستان در آن شریک بودند تعلق خاطر به دین و مذهب بود و اینکه سرزمین آنان به نام افغانستان خاک اسلام به حساب آمده و مورد تاخت و تاز کفار قرار گرفته و دفاع از آن واجب است.

اما آشنایی حلقه‌های کوچک در درون حاکمیت با افکار جدید غربی باعث شد که تبعیض قومی و حاکمیت خود کامه سرداران و امیران نیز رنگ و لعاب جدیدی به خود بگیرد و به دنبال چارچوب نظری جدید بگردد تا دیکتاتوری و حاکمیت خاندانی و قومی را در چارچوب یک ایدئولوژی سیاسی جدید نظم و سامان عصر پسندانه‌تر و افراطی‌تر ببخشند.

از زمان امیر امان الله خان سیاست مبنی بر رشد و انکشاف زبان پشتو (نه تحمیل آن) در دست گرفته شد، اما همین سیاست چند سال بعد در زمان نادرشاه تحریکاتی در جهت تعمیم زبان پشتو و طرد زبان دری نه تنها از دوایر دولت بلکه از مؤسسات علمی حتی خانه و بازار آغاز گردید و این سرانجام همراه با ادعای برتری خواهی قومی و زبانی در بعضی از نواحی کشور به اجرا در آمد.

در زمان هاشم خان (عموی ظاهر شاه و اولین صدر اعظم دوره ظاهر شاهی) پس از آنکه هیتلر رهبر حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان (نازیسم) قدرت را به دست گرفت، اندیشه برتری خواهی قومی و زبانی از پشتیبانی صدر اعظم نیز برخوردار گردید و اعضای با نفوذ و جوان دربار چون

تاریخ و مذهب خاص آن قوم برآمد. (۱۰)

به این نکته توجه باید داشت که تکیه بر معایب پشتونیزم و نقد و بررسی کارنامه سیاسی سردمداران گذشته به هیچ وجه ملازمه انفکاک ناپذیر با برادران و خواهران پشتون ما ندارد و به هیچ وجه به این معنا نیست که اکنون نیز در همان خط حرکت می‌کنند. بلکه چه بسا از روشنفکران و علمای وطن دوست ما در تاریخ کشور که خواهان وحدت ملی بوده‌اند از قوم محترم پشتون بوده‌اند.

نقدی کارنامه سیاسی حاکمان و امیرانی که نژاد پشتون بوده‌اند به این معنا نیست که خط فاصل و قطعی بین الاقوامی ترسیم کنیم و نتیجه بگیریم. پس اگر فی‌المثل قوم پشتون خاستگاه چنین گرایشاتی بوده است دیگران از این گرایش مبرا و مصون هستند و کاملاً ملی و انساندوستانه می‌اندیشند. بلکه قصد ما ارائه معیار صحیح نقد و ارزیابی و قضاوت درست است و آن اینکه هر کسی و هر جریانی بخواهد در مسیر انحصار قدرت گام بردارد و در «بن» اندیشه خود به جریان شکل متعادل ملت - کشور از کلیه اقوام افغانستان پایبند نباشد (و ضرورت آن را درک نکرده باشد) و به جای زور و اسلحه به تفاهم و مبارزه سیاسی عقلانی تن در ندهد و روشهای غیر عقلانی و ضدبشری و وسوسه‌های خطرناک را از ذهن و ضمیرشان بیرون نکرده باشد. در واقع خلف راستین پشتونیزم بوده و دشمن افغانستان به حساب می‌آید. فرق نمی‌کند از هر قوم و تباری باشند، چه طالبان باشد و چه تاجیکان. مراد نگارنده این است که تاکنون مکانیسم و چارچوب نظری اندیشه سیاسی در افغانستان دچار تحول اساسی نشده است این مکانیسم به گونه‌ای است که هرکسی در مسابقه قدرت دست بالا را بیابد همان مسیری را می‌پیماید که پشتونیزم در گذشته رفته است. تذکار و هشدار من این است که این چارچوب نظری خطرناک است و باید از اساس تحول یافته در مسیر عقلانیت و دیانت قرار گیرد (عقلانیت اسلامی)

۳-۵. در زمان حبیب الله به توسط تعدادی از علمای جید و روشن اصولی چون لزوم کنترل قدرت نامحدود امیر،

شکل‌گیری نظام سیاسی کشور براساس اراده ملی، حق حاکمیت مردم، استقلال وطن، قانونی شدن کشور، وطن خواهی و وطن دوستی مطرح شد. بطور کلی اصولی چون مشروطیت، وحدت ملی (گریز از تبلیغ اصالت نژاد، نفی تبعیض نژادی و زبانی، پیوند دادن کلیه اقوام کشور، پیوند دادن همه آنان تحت عنوان وطن مشترک، سرنوشت مشترک و دین مشترک)، وطن خواهی و وطن دوستی، استقلال سیاسی از انگلیس و توسعاً بیگانگان و رعایت شریعت مقدس اسلام از خواسته‌های مشروطه خواهان نخستین بود.

ما در این جنبش شعارها خواسته‌هایی را که حاکی از اندیشه ملت خواهی و تئوری تشکیل ملت - کشور است می‌بینیم و می‌توانیم آن را نوعی ملی‌گرایی بنامیم. این جریان بطور پیوسته در تاریخ حیات سیاسی خود شعارهایی چون وطن خواهی (استقلال وطن)، سلطنت مشروطه، وحدت ملی و نوسازی کشور را سر داده‌اند و در قالب احزابی چون حزب وطن و امثال آن شکل یافتند، روشنفکران و نویسندگانی چون محمود طرزی، غبار، فرهنگ، سرور جویا، براتعلی تاج و امثال اینها مبلغ این جریان بودند. این جریان که در آغاز حرکت خود (مشروطه خواهان نخستین) بر رعایت شریعت اسلام تأکید داشتند به مرور زمان بر جدایی دین از سیاست و به تاریکی گذاشتن شریعت محمدی تکیه کردند. البته جریانها و افرادی چون مرحوم علی اصغر شعاع و شهید سید اسماعیل بلخی هم بودند که در عین اینکه خواهان آزادی، استقلال و قانونی شدن کشور بودند و وحدت ملی را برای مردم افغانستان می‌خواستند (یعنی می‌خواستند به وجود آورند و موانع سیاسی و فرهنگی آن را برطرف کنند) در عین زمان بر رعایت شریعت اسلام نیز تأکید می‌کردند.

بطور کلی در این جریان که شامل این دو طیف (مذهبی و غیرمذهبی) می‌شود یک تقسیم بندی قاطع را نمی‌توان اعمال کرد. افراد این جریان را میان تأکید بر رعایت شریعت و همگرایی اسلامی (وحدت اسلامی) تا افرادی که پایبندی و علاقه شدید خویش را به لیبرالیسم غربی و تفکر جدا

دسته می‌باشند. در وضع کنونی گروههای جهادی کشور هرکدام از خواسته های یکی از اقوام کشور نمایندگی می‌کنند و دارای هویت قومی شده‌اند.

پی‌نوشتها:

۱ - در بخش پایانی قسمت دوم آرای ایشان به تفصیل و مستند بحث خواهد شد در اینجا عجلتاً خوانندگان را به سخنرانیهای ایشان که در همین شماره از سراج به چاپ رسیده و همچنین به مجموعه‌ای از مصاحبه‌های ایشان که تحت عنوان فریاد عدالت به چاپ رسیده است ارجاع می‌دهم.

۲ - نگاه کنید به مواد ۶۲، ۵۲، ۶، ۴ پیش نویس قانون اساسی دولت اسلامی موقت افغانستان مصوب ۱۳۷۲ به توسط کمیسیون پنجاه نفره منصوب دولت آقای ربانی تهیه و تصویب شده است. این کمیسیون را دولت آقای ربانی از میان شورای اهل حل و عقد برگزیده بود که همانسال به گونه‌ای ناقص و یکجانبه در کابل از طرف دولت ربانی و حامیان بر گزار گردید.

در ماده ۴ این قانون آمده است: «روش قانونگذاری و تنظیم مجدد زندگانی بر اساس احکام قرآن و سنت مطابق فقه حنفی عیار می‌گردد» ماده ۵۲ می‌گوید: «رئیس دولت (رئیس جمهور) باید مسلمان پیرو مذهب حنفی بوده...» در ماده ۶۲ می‌خوانیم «رئیس حکومت (نخست وزیر) مرد مسلمان پیرو مذهب حنفی بوده...»

در این مواد به دو نکته بسیار مهم که اساس بسیاری از منازعات بوده، در ارتباط با حقوق اساسی ملت بر می‌خوریم:

اول اینکه در این مواد تصریح شده است که زندگانی بر اساس فقه حنفی تنظیم شود و قوانین کشور باید مطابق این فقه عیار گردد. طرف دعوای این ماده روشن است که جامعه اهل تشیع می‌باشد و مضمون صریح آن این است که جامعه مذهبی اهل تشیع (باوجود اینکه خود آقایان هم می‌پذیرند که دین از سیاست جدایی ندارد و این واقعیت را هم می‌پذیرند که مذهب شیعه و مذهب حنفی بلکه در کل دین اسلامی دینی است که در آن بر خلاف ادیان و مذاهب دیگر سیاست و

نگاهدشتن دین از سیاست و عرفی سازی کلیه امور مربوط به حکومت و سیاست نشان می‌دهد (سکولاریزم) می‌یابیم.

اما یک نکته را نباید فراموش کرد که در این نوع از ناسیونالیسم مانند ناسیونالیسم فرهنگی رضاخان، ناسیونالیسم ترک و عرب بر وجه متمایز کننده ملت افغانستان که آن رانسبت به ملل دیگر اسلامی کاملاً تافته جدا بافته قلمداد کند و همگرایی اسلامی را نفی کرده و یا نادیده بگیرد و بر پیشینه تمدنی قبل از اسلام تکیه کرده هویت ملی خویش را در عهد باستان بجوید و آن را در برابر هویت اسلامی و تمدن برخاسته از دامن اسلام قرار دهد نمی‌یابیم. بلکه در میان سران جنبش مشروطیت نخستین و اندیشه ورانی چون محمود طرزی و کلاً جناح مذهبی این جریان امثال علامه بلخی همگرایی اسلامی و احساس مسئولیت در قبال ملل اسلامی چون ملل آسیای میانه، مسلمانان شبه قاره، ملت فلسطین و الجزایر و... را قوی و شدید می‌یابیم. (۱۱)

۴ - ۵ - علی رغم جریان سلطه طلبانه پشتونیزم که از شکل تسلط نظام خانوادگی گرفته تا تسلط نژادی و تبلیغ اصالت نژاد جلوه گری می‌کرد ناسیونالیسم و اگراییانه قومی که خواهان جدایی و انفصال از پیکر کشور باشد به وجود نیامده است. سلطه یک جانبه خاندانی و قومی امیران و شاهانی که به قوم پشتون منسوب بودند مخصوصاً با رنگ و لعاب هیتلری آن حرکت‌های ناسیونالیستی‌ای را باعث شده است که بر وجه متمایز کننده اقوام تأکید می‌کنند و خواهان دفع ستم قومی و زبانی می‌باشند. این جریان بامتناسب با حرکت‌های انحصار طلبانه و شدت و ضعف آن دچار شدت و ضعف می‌شود. بطور کلی طنین هر حرکت انحصار جویانه، در میان اقوامی که به فراموشی سپرده می‌شود آن است که رساتر بر وجه متمایز کننده خویش تأکید کرده به صحنه می‌آیند. این جریان در میان تاجیکان، هزاره ها و ازبکان وجود داشته و دارند. احزابی چون ستم ملی (در میان تاجیکان که معتقداند تضاد اصلی در افغانستان قومی است نه طبقاتی و از قوم پشتون می‌نالند) و تنظیم نسل نو هزاره (در میان هزاره های مقیم پاکستان) از این

دین با هم توأمند) موظف اند در شعونات زندگانی خود در موارد اختلاف فقه جعفری و حنفی بر خلاف مذهب شان عمل کنند.

دوم اینکه بر اساس یک برداشت اجتهادی سنتی از نظام سیاسی اسلام و بدون تحقیق مجدد و بر اساس گرایش تبعیض آمیز مذهبی قشر وسیعی از جامعه افغانستان را که شامل کلیه جوامع غیر حنفی که عمدتاً شیعه می باشند به شمول زنان سراسر کشور از حق انتخاب شدن در دو پست مهم ریاست جمهوری و نخست وزیری محروم کرده است و مفهوم الزامی این ماده از قانون آن است که شیعیان و زنان (مخصوصاً شیعیان که بار سیاسی وسیعی دارند نمی توانند به مقامات بالایی کشور برسند. از اینجا آدمیزاد به یاد حرف دکتر پهلوان می افتد که چگونه ناصحانه و معلمانه! (آنگونه که خود نوشته) به استاد مزاری (ره) می گوید اگر شرایط مناسب شود چرا شیعه به ریاست جمهوری نرسد.

۳ - ریچاردکاتم، ناسیونالیسم در ایران، احمدتدین، تهران انتشارات کویر، صفحه ۳۲ از مقدمه مؤلف

۴ - عنایت، حمید، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، بهاءالدین خرمشاهی، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، ص ۱۹۸

۵ - توتالتر یعنی نظریه جمعی یا قبیله ای و جمع گرا که به قبیله، دولت و کلاً نهاد قدرت این حق را می دهد که به عنوان نماینده جمع و حق جماعت مجازند هرگونه خشونت و تجاوز را را بر ضد شهروندان یک کشور و اعضای یک جامعه اعمال نمایند و از قید هرگونه اصول اخلاقی رها باشند و مشروط به اینکه با این کار نیرومند شوند، ازارکان این نظریه این است که لازم می بیند قدرت و دولت تمامی اعضای جامعه خویش را در تمامی جهات، متحد یکنواخت و مشابه نگهدارد و مطابق آرمانهای جمع گرایانه حاکم سامان بخشد و به اندیشه ها علایق و فرهنگ متنوع و گوناگون امکان بروز نمی دهد.

۶ - چنگیز، پهلوان، در جستجوی ساختارهای نوین منطقه ای، فصلنامه گفتگو، شماره های ۳ و ۴ و ر.ک: ماهنامه کلک، شماره ۵۲ - ۵۱، اهمیت رویدادهای کنونی حوزه تمدنی ما از چنگیز پهلوان

۷ - می توانید آرای دکتر پهلوان را در این زمینه ها به تفصیل در شماره های ۵۲ - ۵۱، ۵۳، ۵۴، و ۵۸ از ماهنامه کلک مطالعه کنید.

۸ - تکیه من بر غایت اخلاقی و عقلانی ایجاد چنین همکاری منطقه ای است که بر زمینه های واقعی و عینی ای که هم اکنون کشورهای منطقه را به هم پیوند می دهد قرار داد نه بر نظربافیهای که اذهان را متوجه گذشته کند و باب منازعات دامنه دار و لاینحلی تاریخی را در اطراف واژه مناقشه انگیز حوزه تمدنی ایرانی بگشاید.

۹ - فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، قم ۱۳۷۱، باب یازدهم و ر.ک سراج التواریخ، تألیف ملافیض محمد کاتب هزاره، ج ۳ بخش ۱ مؤسسه تحقیقاتی و انتشارات بلخ.

۱۰ - فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، و ر.ک:

«جنبش مشروطیت افغانستان»، تألیف عبدالحی حبیبی، چاپ ایران، و ر.ک:

عبدالهادی حائری، سیر آزادی در افغانستان، فصلنامه مطالعات تاریخی، شماره های ۵ و ۶، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، در منبع اخیر منابع دست اول معتناهی که غالباً آثار محمود طرزی است استناد شده و تکه هایی از آنها نقش شده است.

۱۱ - به منابع قبلی مراجعه شود. که در شماره ۱۰ به آنها ارجاع داده شد مراجعه گردد و ضمناً می توانید مطالب مفیدی را در زمینه اندیشه های سیاسی گروه های سیاسی و فرهنگی کشور، سلسله مقالات دانشور ارجمند جناب آقای سرور دانش که تحت عنوان «نگاهی به تاریخچه احزاب و جمعیت های سیاسی و فرهنگی در افغانستان» در چند شماره از میثاق وحدت به چاپ رسیده است مطالعه کنید و همچنین مطالعه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان تألیف برادر پژوهشگر آقای بصیر احمد دولت آبادی نیز مفید می باشد.



استاد شهید مزاری

و

خدمات فرهنگی

بصیر احمد دولت آبادی

آنقدر دانم که آموزش بجا آموختم
نکته‌ی از راه دل زان دلربا آموختم

من ندانم عشق او را در کجا آموختم
زندگانی مکتبی بوده است برارباب دل

«شهید بلخی»

یادآوری:

شاید در زندگی هر فرد اتفاقی رخ داده باشد که پس از آن برای همیشه از اقدام خود ناراضی باشد و آنرا بنام فال بد به حساب آورد، متأسفانه در زندگی نگارنده چنین اتفاقی پیش آمد و آن اینکه، قبل از شهادت استاد شهید مزاری بزرگ به توصیه دوستان و آشنایان زندگینامه‌ی این راد مرد تاریخ وطن تهیه و تدوین شد و در مقدمه آن آمده بود که: ما تا چه وقت زنده خوب و مرده بد نداشته باشیم و برتایید آن شعری از بلخی بزرگ آمده بود که:

عجب کز زنده قدری نیست بلخی در دیار ما

گروه بعد مرگ ما به مشت استخوان گیرد

و اضافه شده بود که: ممکن است کار ما باعث آن شود که سبک تازه‌ای در شرح حال نویسی بوجود آید، زیرا شخصیت‌های حی و حاضر بهتر می‌توانند از خود دفاع کنند و پاسخگوی سوالات مورد نظر باشند تا کسانی که درباره تمجیدات اغراق آمیز و یا توهین‌های نابخردانه، خاموش و آرام زیر خاک خسپیده‌اند.

و برای برآورده شدن همین منظور، زندگینامه تدوین شده قبل از چاپ، علاوه بر نظر خواهی دوستان به خود استاد شهید نیز فرستاده شد تا نظریات خود را درباره کم و کیف آن ارائه دهند. بدبختانه، نه زندگینامه بدست ایشان رسید و نه هم ما موفق به چاپ آن قبل از شهادت شدیم و این حسرت را بدل گذاشت که باز هم تاریخ تکرار شد و ما نظاره‌گر آن بودیم بدون اینکه تغییری در آن وارد ساخته باشیم. ازینرو بارها خود را مورد ملامت قرار داده‌ایم که یککاش زندگینامه استاد تهیه نمی‌شد تا شاید این

حادثه شوم اتفاق نمی افتاد!

لذا در مزار شریف وقتی در سیمینار گرامی داشت واصف باختری شاعر بلند آوازه بلخ در کابل، شرکت جستیم، در مقاله‌ی یکی از نویسندگان آمده بود که ما از ابتکار تشکیل دهندگان سیمینار که برای یک فرد زنده سراسم یاد بود و گرامی داشتی برگزار کرده تشکر می‌کنیم. این جمله نگارنده را به یاد ابتکار شوم خودمان انداخت و مخفیانه با خود گریستم و زیر دل گفتم: ما هم چنین ابتکاری را در نظر داشتیم ولی حیف که بخت هزاره‌ها برگشت!

بهر حال، وقتی برگشتم متوجه شدم که سراج مطالب را روی دست گرفته که می‌تواند ابعاد گوناگون زندگی استاد شهید را به نمایش بگذارد و سهم نگارنده در این تلاش عنوان بالاست که جایش خالی است. هر چند حوادث دلخراش ۲۲ حوت و مشاهدات سفر، تحولات و دگرگونی‌های خاصی ایجاد کرده بود که دیگر حال و هوایی برای نوشتن باقی نمی‌گذاشت با آنهم به ناچار حرف دوستان را به زمین نگذاشته با شتاب چیزک‌های تهیه نمودم هر چند که قابل عرضه کردن نیست ولی جز این هم در توان نبود اینجاست که پیشاپیش از خوانندگان امید عفو دارم که این کوتاهی را بر نگارنده ببخشایند! و این هم مطالب مورد نظر: استاد شهید «مزاری» یکی از نادر چهره‌های دنیای سیاست بود که در عین حال که با غوغای سیاسی و زد و بندهای دیپلماسی سرو کله می‌زد و با مشکلات نظامی دست و پنجه نرم می‌نمود، ارتباط نزدیک و تنگاتنگی با دنیای آرام اما گسترده و عمیقی فرهنگی - فکری داشت. و کار فکری را پایه و اساس تمامی کارها به حساب می‌آورد و خود قبل از این که یک شخصیت سیاسی و یک فرمانده شجاع نظامی باشد، یک شخصیت فکری و فرهنگی دارای خط روشن در تمامی زمینه‌ها بود. او بر خلاف بسیاری از رهبران سیاسی کشور و قدرتمندان نظامی حاضر در صحنه، نه تنها فعالیت‌های فرهنگی را، کار بیهوده نمی‌دانست که آنرا پیشترانه قوی برای مبارزات نظامی - سیاسی به حساب می‌آورد، به فرهنگیان و شخصیت‌های فرهنگی احترام خاصی قایل بود و آنها را به دیده‌ی قدر می‌نگریست. تا جایی که هر فرهنگی که در خدمت استاد شهید رسیده و یا با ایشان مکاتبه داشته است. مورد لطف و تشویق استاد قرار گرفته است. نگارنده که همچون خیلی از فرهنگیان وطن به اثر تشویق و ترغیب ایشان، پا در جاده امور فرهنگی گذاشته، اگر اندک توشه‌ی از این راه برداشته، آنرا مرهون زحمات این مرد بزرگ می‌داند، لذا به پاس قدردانی از زحمات چندین ساله ایشان مطالب مورد نظر را به شکل زیر دسته بندی می‌نماید:

- استاد شهید و تشکلهای فرهنگی - آموزشی

- استاد شهید و تشکلهای فرهنگی - انتشاراتی

- استاد شهید و شخصیت‌های فرهنگی - فکری

۱- استاد شهید «مزاری» و تشکلهای فرهنگی - آموزشی

بدون مبالغه می‌توان استاد شهید «مزاری» را یکی از بنیانگذاران سبک جدید دانش اندوزی و دانش آموزی در کشور فلاکت زده افغانستان به حساب آورد، چرا که او توانست خط روشنی از خود در این زمینه در صحنه تاریخ وطن ترسیم نماید. کسانی که در امور فرهنگی افغانستان تحقیقاتی انجام داده، به این باورند که اولاً شخصیت‌های سیاسی افغانستان در گذشته و حال، توجه چندانی به امور فرهنگی نداشته‌اند؛ ثانیاً آنهايي هم که طرفدار فرهنگ و امور فکری بوده‌اند، نظر به گرایشات قومی - لسانی - مذهبی و منطقوی و شرایط نا مساعد کشور نتوانسته‌اند که خط جامع و روشنی از خود به یادگار بگذارند، بلکه هر کدام در یک بعد فعالیت داشته و ابعاد دیگر را به فراموشی سپرده‌اند و تنها شخصیتی که توانست جامع کمالات انسانی و اسلامی را بطور نسبی از آن خود سازد و در ابعاد گوناگون مسائل فرهنگی - فکری معبری باز کند، استاد شهید «مزاری» بود.

مزاری بزرگ قبل از اینکه در صحنه سیاسی مطرح شود، در صحنه فرهنگی وارد شد، زیرا او این آموزه را از بنیاد گزار نهضت

اسلامی افغانستان شهید علامه بلخی آموخته بود که پس از شکست قیام گفته بود:

«من باید پس از ده سال کار فکری تشکیلاتی و مبارزه فرهنگی به چنین کاری اقدام می‌کردم» (۱)

لذا، او در مبارزات خود اصل مبارزه فکری - فرهنگی را قرار داده بود و سالها قبل از انقلاب در دوران تحصیل در حوزه علمیه قم، در صدد تربیه افراد وطن شد و در این راه کمر همت بست، تا جایی که تمامی آشنایان دوران طلبگی استاد اعتراف دارند که استاد برای آنها جاو شهریه درست کرده است از جمله موحد بلخی می‌گوید:

«ما که از سوریه آمدیم فوراً از سوی ایشان شامل درسهای مدرسه کرمانی‌های قم شدیم که یک کانون مخفی مبارزاتی بود من و آقای رحمانی، شیخ عوض محقق و چند نفر دیگر شامل درسهای این مدرسه شدیم - و آقای افتخاری معروف به رنجبر و آقای اخلاقی (قوماندهان فعلی حزب وحدت در شمال) و عارفی ارزگانی و تعداد دیگر از طلاب شامل مدرسه قدیریه شدند... جلسات تمرین و حفظ آیات قرآن بصورت موضوعی هم در تمامی شبهای جمعه در قم برقرار بود خود استاد هم در این جلسات با حرارت شرکت ورزیده و به آن متعهد بود...» (۲)

علاوه بر شخص نامبرده، باقی علما و طلاب آن دوره خاطرات جالبی از فعالیت‌های فرهنگی تربیتی استاد شهید دارند که مجال بحث و حتی نقل قول آنها در این مقاله نیست و امید است که در جاهای دیگر به این مهم نیز پرداخته شود. اما در پهلوی این اقدامات خدایی و سازنده، اقدامات سودمند و ماندگاری از سوی استاد شهید صورت گرفته که یکی از آنها تشکیل کتابخانه جوادیه ولایت بلخ - مزار شریف - در قم است، در مقدمه اساسنامه این کتابخانه آمده است که:

«در سال ۱۳۵۴ جمعی (شهید غلام سخی توکلی، استاد عبدالعلی مزاری دبیرکل کنونی حزب وحدت اسلامی افغانستان، آقای حاکم زاده، آقای موحد، آقای رحمانی، و آقای علوی آقای حسینی و آقای سجادی) از علمای متعهد و دلسوز ولایت بلخ - مزار شریف - در جهت شروع مبارزه ضد استبدادی و ضد استعماری از راه مبارزه فرهنگی، اقدام به تأسیس و تشکیل بنیاد فرهنگی به نام کتابخانه جوادیه ولایت بلخ - مزار شریف - نمودند، و این کتابخانه به زودترین فرصت توانست تا خود را به عنوان ناب‌ترین منبع تفکر اسلام راستین، برای جوششها و جنبش‌های فکری - انقلابی در بین اقشار تحصیل کرده و با سواد ولایت بلخ مطرح نماید و با ایجاد موجی از امید و آگاهی در صحنه‌های مکتب و مدرسه به سرعت، زمینه یک تحول و انقلاب بنیادی - اسلامی را نه تنها در ولایت بلخ که در بین بسیاری از طلاب و محصلین و اکثر توده‌های روشن ضمیر کشور بوجود آورد.» (۳)

صرف نظر از جنبه‌های مبالغاتی نوشته بالا، از آن چنین نتیجه بدست می‌آید که استاد شهید سهم بسیار عمده در تشکیل کتابخانه جوادیه داشته، البته علاوه بر شخصیت‌های نامبرده تعداد دیگر هم از بنیانگذاران آن کتابخانه بودند که اسامی شان در اساسنامه دوم پاک شده است! بهر صورت این کتابخانه که تاکنون در قم پا بر جا مانده، یادگار فعالیت فرهنگی فکری استاد شهید در دوران تحصیلات ایشان در حوزه علمیه قم می‌باشد.

واما فعالیت در نواحی شمال افغانستان:

پس از تشکیل کتابخانه جوادیه در قم برجسته‌ترین نقش استاد در تشکیل کتابخانه‌ی در مزار شریف و فعالیت بین طلاب مدرسه‌های نواحی شمال کشور است که خود باصراحت می‌گوید:

«تا سال ۱۳۵۵ بدون وقفه درس می‌خواندم... به ناچار درس را ترک کردم و راهی مکه شدم ولی در سوریه ویزای عربستان سعودی برایم داده نشد... از آنجا به عراق رفتم و بعد از چند روزی که معطل ماندم با مقدار کتبی که تهیه کرده بودم عازم ایران شدم کتابهایم گیر رفت و خودم دستگیر شدم، بیشتر از چهار ماه زندانی شدم بعد مرا رد مرز کردند، وقتی از ایران خارج

شدم، رفتم افغانستان در منطقه شمال و در مدارس مزار شریف و چهارکنت یک سلسله برنامه‌های تربیتی با طلاب ریختیم» (۴)

استاد شهید در این دوره تلاش می‌کند که طلاب و قشر با سواد جامعه را با کتاب و کتابخوانی آشنا سازد، اما شرایط آنروز جامعه طوری نبود که کسی به آسانی به کتاب و کتابخوانی گرایش یابد و استاد شهید جهت تشویق طلاب به مطالعه به آنها پول می‌داد تا کتاب بخوانند، با آنها تعداد کتاب خوان زیاد بودند و شاهد مدعای ما گفته خود ایشان در این زمینه است: در تابستان سال ۱۳۶۰ وقتی پیام خون راه اندازی شد، استاد شهید مرا ملزم ساخت که مقاله بنگارم تا در نشریه مذکور به نشر برسد. اتفاقاً اولین مقاله‌ای که نوشتم «جبهه ملی پدر وطن» بود که بدور از رنگ و بوی جبهه و جهاد با حال و هوای دوران تحصیل و شرایط مزار شریف تهیه و تدوین شده بود، محتوای مقاله باعث ناراحتی استاد محقق شد چرا که در مقاله عامل کودتا غفلت مردم و عدم تحرک گروه‌های سیاسی ذکر شده بود و استاد محقق با عصبانیت رو به من کرده گفت: زمانی که طلاب جوان مبارزه می‌کردند شماها در کجا خواب بودید که حالا وجود آنها را نفی می‌کنید؟ جوابی در برابر این اعتراض نداشتم و شاید هم داشتم ولی مقبول نیافتاد، استاد شهید که شاهد بگو مگوی ما بود، خطاب به استاد محقق گفت:

«کجا بود طلاب جوان و علمای مبارز؟ وقتی برای تان کتاب می‌دادم که بخوانید، هر وقت تمام کردید بیایید پول بگیرید، بسیارها کتاب را نخوانده پس می‌آوردند و حتی بدروغ هم نمی‌گفتند که خوانده‌اند...» (۵)

این مطلب را که بسیاری از طلاب رغبت چندانی به کتابخوانی نشان نمی‌دادند، بارها در صحبت‌های استاد تکرار شده و برخی از طلاب آن دوره گاهی هم به این واقعیت بطور شفاهی اعتراف کرده‌اند، با آنها استاد شهید از تلاش خود خسته نشده کتابخانه ایجاد می‌کند که مسئولیت آنرا حاجی غلام رسول چای فروش به عهده می‌گیرد و با دستگیری او از سوی رژیم کمونیستی تیره‌کی کتابخانه از بین می‌رود. استاد محقق که در آن دوره در مزار شریف تحصیل می‌کرده بدون اشاره به مساله کتابخوانی و کتابخانه به آشنایی خود با استاد اشاره می‌کند که تا حدودی تلاشهای استاد شهید را در آن برهه‌ی از زمان روشن می‌سازد:

«قصد کردم که به عتبات مقدسه بروم و در سال ۱۳۵۵ برای تهیه مقدمات سفر و اخذ پاسپورت به مزار شریف مرکز ولایت بلخ آمدم و از قضا با استاد عالیقدر و قافله سالار دلیر مجاهدین استاد عبدالعلی مزاری برخورد و مقصد خویش را با او در میان نهادم، استاد مزاری ضمن تشریح وضعیت مردم و کشور مرا به ماندن و اقامت در داخل کشور، ترغیب کرد و همین برخورد سرآغاز آشناییم به مسائل سیاسی شد و بعد از آن در فکر مطالعه کتابهای سیاسی و آثار عالمان نامداری همچون حضرت امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - و استاد شهید مطهری، مرحوم طالقانی، دکتر بهشتی، دکتر شریعتی و استاد جلال الدین فارسی و... افتادم» (۶)

با وقوع کودتای کمونیستی در افغانستان، تلاش‌های استاد شهید بیشتر گردیده و در فرصت‌های کوتاهی که در نواحی شمال سر می‌زند، علاوه بر کتابخوانی و کتابخانه و کمک به طلاب جوان، جهت تنویر افکار جوانان و عامه مردم، کتابفروشی نیز در شهر مزار شریف واقع در مقابل شفاخانه ملکی دایر می‌کند که مسئولیت آنرا دو تن از طلبه‌های جوان وقت بنام‌های شیخ امین معروف به سمیع و سید مصباح «مزاری» که در آن وقت با استاد کار می‌کردند، به عهده می‌گیرند. این کتابفروشی که به سرمایه استاد شهید بوجود آمده بود از سوی آقای مصباح جهت پیشگیری از دستگیری بسته شده و سالهای سال به همان حال باقی ماند و سرانجام معلوم نشد که سرقتی و کتابهای آن کجا شد؟ شهید سمیع شوهر خواهر استاد شهید بود که در دوران جهاد در ولسوالی چمتال در جنگ با روسها و عوامل آنها زخمی شده به اسارت در آمد و بعد او را زنده زنده سوزاندند و شهید مصباح پس از فعالیت‌های زیاد در گروه‌ها و جبهه‌های گوناگون سرانجام در سال ۱۳۷۳ توسط گروه مسلح و ناشناس در نزدیکی خانه خود در مزار شریف با یاران خود به شهادت رسیدند و سرنوشت کتابفروشی همچنان مکتوم باقی ماند.

- فعالیت‌های فرهنگی - آموزشی استاد در دوران جهاد مسلحانه:

بعد از سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ استقرار استاد شهید در یک منطقه از بین می‌رود، بلکه از آن پس دائم ایشان در سفر بوده، گاهی در شمال کشور، گاهی در کابل، پاکستان، ایران، عراق و سوریه در رفت و آمد بوده است که خود صریحاً در این باره اشاره می‌کند:

«در مدارس مزار شریف و چهارکنت یک سلسله برنامه‌های تربیتی با طلاب ریختم، مشغول اینگونه مسائل بودم که کودتای روسی ۷ ثور بوقوع پیوست گذشته از این که زمینه‌ی کار باقی نماند، تحت تعقیب هم قرار گرفتم، مجبور افغانستان را ترک گفته به نجف رفتم. امام هنوز به فرانسه نرفته بود، مدتی به نجف ماندم و بعداً به سوریه رفتم و از آنجا به پاکستان رفته، وارد افغانستان شدم. وقتی وارد کابل شدم اوضاع خیلی اختناق آلود بود، تعقیب شدید وجود داشت، بسیاری از روحانیون دستگیر شده بودند و برخی هم متواری و فراری بودند از آنجا دوباره به پاکستان برگشتم و ایران آمدم و پس از آن انقلاب افغانستان شدت گرفت. از آن زمان تاکنون (۱۳۶۵) گاهی به داخل و گاهی هم به خارج به سر می‌برم.» (۷)

قدر مسلم این است که با آزاد شدن چهارکنت بدست مردم آزاده آن سامان، فرصت خوبی برای استاد پیش می‌آید تا طرح‌ها و برنامه‌های دراز مدت خود را مورد آزمایش قرار دهد، لذا در سفر اواخر سال ۱۳۵۹ خود به چهارکنت او برنامه‌ها و طرح‌های زنده‌ی را با خود به آنجا برد. گذشته از مسائل دیگر در دو بعد فرهنگی آموزشی و انتشاراتی فعالیت‌های را شروع کرد که ما صرفاً به فعالیت‌های آموزشی - تربیتی آن اشاره می‌کنیم و بعد انتشاراتی در بخش دیگر خواهد آمد.

زمانی که استاد شهید به چهارکنت رسید، تمام نواحی کوهستانی شمال کشور توسط مجاهدین اداره می‌شد و استاد توانست برنامه‌های فرهنگی خود را در پایگاه‌های تابعه در چهارکنت، شولگره، دره صوف، چمتال، دولت آباد و دیگر نواحی شمال کشور گسترش دهد و در کنار برنامه‌های آموزش نظامی، آموختن کتب فارسی و حفظ آیات قرآن کریم و احادیث نبوی را به بی‌سوادان و کم‌سوادان روی دست می‌گیرد. پایگاه اصلی استاد شهید مدرسه نانوايي در قریه آبایی خودش است که زمانی در آن مدرسه درس می‌خوانده و در سال ۱۳۶۰ به کانونی برای ترویج مرام و هدف او تبدیل می‌شود. اگر مبالغه نشود مدرسه نانوايي در آن سال شباهت نیم‌بندی به مدینه آغاز هجرت حضرت رسول اکرم (ص) می‌یابد و برنامه‌های آموزنده و خدایی استاد شهید، خاطره تاریخ شیرین و پربرابر صدر اسلام را در دلها زنده می‌ساخت که چگونه جوانان و نوجوانان مشتاق با خلوص نیت و ایمان کامل پروانه وار گرد شمع استاد شهید جمع می‌شوند و از نور او استفاده می‌برند. شرح کاملی از برنامه‌های سازنده مدرسه نانوايي در کتاب از چهارکنت تا شمیران همراه با استاد مزاری درج شده که به گوشه‌ی از آن اشاره می‌کنیم:

صبح زود با صدای ملکوتی اذان از حجره‌های مدرسه بیرون می‌دویدیم و پس از وضو در جر (آبرفت) پشت مدرسه شتابان به صف نماز می‌ایستادیم. پس از ادای نماز صبح با چورک (سوت) یکی از بچه‌های دلزنده نظامی به صف می‌ایستادیم و با خواندن سوره‌ی از قرآن کتاب آسمانی، الله اکبر گویان به طرف تپه‌های اطراف می‌دویدیم، شعارهای گوناگونی در حال دویش سر داده می‌شد که به کوه و دره پیچیده و با هیبت و صلابت چند برابر انعکاس می‌یافت. سوره‌های کوچک در حالات دوش خوانده می‌شد تا به میدان می‌رسیدیم این وضع ادامه داشت. پس از لول خوردن از بلندی و پستی‌ها تازه نوبت به نرمش و قات و خم شدن می‌رسید که ادای آدمهای تازه وارد را درمی‌آورد.

پس از نرمش که بدن آماده می‌شد، استاد فن روش دفاع شخصی را به بچه‌ها می‌آموخت. پس از ختم برنامه، بر همان حالت دویدن به طرف مدرسه راه می‌افتادیم؛ شعارها و آیات قرآن کریم پشت سرهم تکرار می‌شد و از دور می‌دویدیم که استاد شهید (که همزمان با خروج ما از مدرسه بالای بام مسجد بر آمده بود)، هنوز قدم می‌زند و به افق‌های دور دست نظاره دارد و حرکات بچه‌ها را

کنترل می‌کند. او لحظه‌ای از ما غافل نبود و تک تک بچه‌ها را به نام می‌شناخت و هرگاه کسی در برنامه شرکت نمی‌جست از همانجا صدا زده او را بدنبال دیگران می‌فرستاد. وقتی به مدرسه می‌رسیدیم با نظم خاصی وادای احترام، به دو صف روی صفه مسجد می‌نشستیم و به ترتیب هر کدام چند آیه از کلام الله مجید را قرائت می‌کردیم که استادان فن اشتباهات بچه‌ها را تذکر می‌دادند و خود استاد شهید آرام در گوشه‌ی نشسته، جلسه را نظارت می‌کردند. پس از قرائت قرآنکریم، همانجا چای صبح را که یک قرص نان استحقاق هر فرد بود و در خود مدرسه توسط بچه‌ها پخته می‌شد صرف می‌کردیم سهمیه استاد هم برابر سهمیه دیگران همان یک قرص نان خشک و چای تلخ بود چون شکر را کسی نمی‌شناخت! با تمام شدن وقت صبحانه، همه در مدرسه جمع می‌شدند و استاد شهید روز یک آیه از جزء اول قرآنکریم با ترجمه و تفسیر درس می‌گفت و فردا آنرا از یکایک بچه‌ها با حفظ و ترجمه می‌پرسید. بعد از درس استاد شهید، بچه‌ها به دسته‌های گوناگون تقسیم می‌شدند، گروهی را استاد محقق از کتاب استاد شهید مطهری درس می‌گفت و اگر او نبود، شهید سخیداد علوی یکی از طلاب قدیمی مدرسه این وظیفه را به عهده می‌گرفت. گروه دیگر پای درس آقای محسنی جمع می‌شدند که با استفاده از تخته سیاه و تباشیر درس می‌داد. گروه دیگر کم سوادان بودند که کتب ابتدایی را می‌آموختند و تعدادی هم تازه به خواندن و نوشتن پرداخته بودند.

ظهر یکی از بچه‌ها اذان می‌گفت و همه دوان دوان وضو گرفته در صف جماعت حاضر می‌شدند و پس از ادای نماز، چند مسأله از کتاب توضیح المسائل امام خمینی (ره) خوانده می‌شد و مسائل قبلی پرسیده می‌شد، غذای ظهر را که بازهم نان خشک و چای تلخ بود همراه با استاد مزاری سر یک دسترخوان صرف می‌کردیم و پس از آن استراحت بود و ساعت ۳ بعد از ظهر برنامه تمرین سخنرانی می‌آمد که بچه‌ها صحبت می‌کردند و دوباره نوار آنرا در جمع می‌شنیدند و کسانی که خوب صحبت کرده بودند مورد تشویق قرار می‌گرفتند.

عصر برنامه هیزم چینی بود و شام بازهم نماز جماعت و بعد از آن غذای شب که معمولاً شوربای وطنی بود که به سلیقه ولسوالها پخته می‌شد گاهی شور شور و گاهی بی‌نمک بی‌نمک؛ استاد شهید مزاری چیزی نمی‌گفت، فقط گاهی حاج معلم شهید می‌گفت: ولسوال کیست؟ دیگر نمک نبود و یا می‌گفت چه شور بایی! آدم کیف می‌کند! پس از صرف غذا، نوبت شنیدن اخبار رادیوها می‌رسید که همه مجبور بودند بشنوند و ساعت ۱۰ شب برنامه خواب فرا می‌رسید و در شب هم هر فرد یک ساعت پیره (نگهبانی) یا گزومه (کشیک) داشتند.

این بود فشرده و خلاصه برنامه یک روزه مدرسه نانوائی در زمان استقرار استاد شهید؛ در خزان سال ۱۳۶۰ بعد از جنگ معروف کوبایی‌ها (چون در آن جنگ نیروهای دولت را علیه مجاهدین کماندوهای کوبایی هدایت می‌کردند. به جنگ کوبایی‌ها شهرت یافت) تغییراتی در سیستم آموزشی استاد بوجود آمد و مدرسه نانوائی به جای تنگی شادیان محل اتراق نظامی‌ها شد چون تنگی بدست دولت افتاده بود و فرهنگیان به پایگاه شر شر انتقال یافتند. لذا، استاد شهید جهت برنامه‌های آینده یک تعداد از بچه‌های درسخوان را که استعداد خود را به نمایش گذاشته بودند به ایران فرستاد و خود نیز با حاج معلم در اوائل ماه جدی همان سال چهارکنت را به قصد ایران ترک کرده به کابل رفتند که ما آنها را در ناحیه افشار کابل یافتیم و با هم به هرات آمده، وارد ایران شدیم.

- فعالیت فرهنگی استاد شهید در ایران بعد از پیروزی!

قبلاً از تلاشهای استاد شهید در امور شهریه درست کردن و جا پیدا کردن برای طلاب نام بردیم و اینک می‌پردازیم به تلاشهای ایشان در شرایط بعد از پیروزی انقلاب اسلامی که استاد شهید نیز سهمی به اندازه توان در پیروزی آن داشته است، به همین خاطر چشم امید به مسؤلان نظام جدید می‌دوزد و تا بتواند از این طریق به مردم محروم کشورش کمک نماید و بیش از همه

انتظار دارد که از نگاه فرهنگی کمک‌ها را جذب کند که ثمره آن همیشه گی است، خود در این باره می‌گوید:

«از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی تا بحال (۱۳۶۵) ما به نوبه خود تلاش‌های در این باره داشتیم و سعی بیدریغ نمودیم، تمامی مسئولین ذی ربط را از نزدیک ملاقات کردیم تا جوانان ما را به دانشگاه بپذیرند. در زمان حکومت موقت، وقتی مساله را مطرح کردیم، حرف ز مدارک و اسناد به میان آوردند که با شرایط دانشجویان مسلمان که اکثراً فرار کرده بودند وفق نداشت آقایانی که در راس حکومت موقت بودند آنقدر درک نداشتند و یا درک نمی‌کردند که مساله انقلاب و مبارزه چیست؟ بیشتر غربی فکر می‌کردند و شما دیدید که بعداً دانشگاه‌ها کاملاً تعطیل شد، و تلاش‌های ما به جایی نرسید چون چیزی که وجود نداشت دوییدن برای آن نیز بی‌فایده بود.

به اثر همان تلاش‌ها بود که شهید رجایی - خدا رحمتش کند - زحمات فراوان در این باره کشیدند و مساله دانش آموزان را حل نمودند که این نعمت بسیار بزرگ برای ملت مهاجر ما محسوب می‌گردد. چون دانش آموزان هیچگونه مشکلی از نگاه لسانی به خود احساس نمی‌کنند برخلاف سائر کشورها که دانش آموز مجبور است مدتها وقت خود را صرف یادگرفتن زبان آن کشور کند.

بعد از بازگشایی دانشگاه‌ها، باز هم ما به فعالیت افتادیم چون دو سال دانشگاه تعطیل بوده، تعداد دانشجویان خودشان هم زیاد شده و از نگاه اقتصادی هم به مشکلات روبرو بودند، با آنهمه وعده می‌دادند که هرگاه مشکلات رفع شود و امکانات تهیه گردد، تعدادی از دانشجویان ما را به دانشگاه می‌پذیرند. سرانجام پارسال (۱۳۶۴) برای دانشگاه حدود ۵۸ تن از دانشجویان ثبت نام کردند و قول دادند که سالانه ۵۰ الی ۶۰ نفر از دانشجویان افغانستانی را جذب کنند.

ولی آنچه به نظر می‌رسد و باید به دانشجویان عزیز بگویم این است که زمینه‌ی ایجاد مراکز فرهنگی از برکت بازوان توانمند مجاهدان ما در داخل بوجود آمده زیرا ما سرزمین آزاد شده داریم، هر دانشمند و عالمی که خواسته باشد برنامه ریزی کند، می‌تواند آنجا کانون علم و تخصص بوجود آورد؛ بر فرض اگر امریکا صد نفر را به دانشگاه جذب کرد و یا پاکستان هم همینطور و حتی ایران هم مساله را پذیرفت، این درد ملت ما را دوا نمی‌کند که کسی به این دل خوش کند، بهتر آن است که ما خودکفا باشیم. و شعور انقلابی را با احساسات پاک انقلابی در سرزمین آزاد شده خود به جوانان خود بوجود آوریم. هرگاه مدارس دینی، مدارس مروج دولتی گذشته و دانشگاه بوجود بیاید این چیز موثر خواهد بود.

اگر ما این آرمان را تحقق بخشیدیم و همت به خرج دادیم چه کشورهای همسایه کمک کنند و چه نکنند به هدف رسیده‌ایم، ولی هرگاه خود توانائی را نداشته باشیم، کمک همسایگان در این زمینه به نظر ما چندان موثر نیست. ازینرو از دانشمندان محترم و مسئولین برادرانه تقاضا داریم که درباره آینده انقلاب فکر کنند و در هر رشته برنامه‌ریزی داشته باشند.» (۸)

از گفته‌های بالا خیلی از حقایق روشن میشود که ممکن است تا هنوز بسیاری از مردم ما از آن غافل مانده باشند و آن نقش استاد شهید در راه اندازی برنامه‌های دراز مدت فرهنگی است توضیح این مطلب دیگر لازم نیست چرا که امروزه هر کسی می‌داند که قضیه از چه قرار است و فرجام تلاش‌های استاد در زمینه‌های فرهنگی اگر مختل نمی‌شد به کجاها می‌انجامید بهر صورت، تلاش‌های استاد شهید در زمینه‌های گوناگون فرهنگی به اندازه گسترده است که هرگاه فتوکپی نامه‌ها روزی بیرون داده شود، باب تازه‌ی در این زمینه باز خواهد شد! و اما تلاش‌های آشکار استاد شهید در دوره چهار ساله استقرار در جمهوری اسلامی ایران ازینقرار است:

۱- کانون آموزشی - تربیتی چهار راه غفاری در قم:

این نکته را قبلاً یاد آور شدیم که استاد شهید قبل از سفر سال ۱۳۶۰ خود به ایران، تعدادی از جوانان و نوجوانان را به ایران فرستاده بود که همزمان با ورود خودش اینها نیز از طریق پاکستان وارد ایران شدند، اینها و تعداد دیگر از طلبه‌های بی‌برنامه از هر طرف گرد استاد شهید جمع شدند. استاد شهید برای این جمع منزلی را در چهار راه غفاری قم اجاره کرده با تهیه تمام امکانات رفاهی که در خور شأن طلاب افغانستان است، اساتیدی هم برای آنها پیدا نمودند که علاوه بر دروس حوزه‌وی شیوه نویسنده‌گی، سخنرانی و غیره نیز به آنها آموزش داده می‌شد، همین افراد که آنروز بنام کوچولوها شهرت یافته بودند، اینک نقش اساسی و بارزی را در داخل کشور بازی می‌کنند و حتی برخی از آنها به پست‌ها و مقاماتی نیز رسیده‌اند.

۲- در محور مدرسه حقانی در قم:

استاد شهید در نظر داشت تا برای آینده کشور افراد تحصیل کرده را با تخصص‌های مورد نیاز جامعه، تربیت نماید و این کار از عهده کانون تربیتی - آموزشی چهار راه غفاری نظر به برخی محذورات ساخته نبود، لذا در صدد بر آمد تا تعدادی از طلاب جوان را در مدرسه حقانی که دروس حوزه را تحت برنامه خاصی فرا می‌گرفتند، شامل سازند که پس از تلاش زیاد و دیدن شخصیت‌های ذی نفوذ موفق شد چند تن از جوانان را در این مدرسه شامل سازد و امیدواریهای زیادی داشت که این افراد تربیت شده‌گره از مشکلات کشور و مردم باز نمایند.

۳- مدرسه حجتیه و تلاشهای جنبی استاد شهید:

تعدادی از بچه‌ها که در کانون تربیتی - آموزشی چهار راه غفاری به سر برده و در نظام آموزشی رسمی کشور میزبان شرکت بسته بودند، مصارف شان استاد شهید را به این فکر واداشت که هرگاه خود بداخل افغانستان برگردد، آنها به مشکلات مواجه خواهند شد لذا آنها را جهت خود کفا شدن شامل مدرسه حجتیه ساخت و برای شان منزلی با همکاری مقامات حوزه تهیه نمود تا تعداد دانش آموز تحت پوشش مدارس رسمی نیز بتوانند، با استفاده از این برنامه به درس خود ادامه دهند.

این گروه که آنروز طلبه‌های مبتدی بودند، اینک هر کدام برای خود شخصیت مستقل شده و در رشته‌های گوناگون فرهنگی سهم گرفته‌اند. و دانش آموزان تحت پوشش هم هر کدام در دانشگاه بلغ در رشته‌های گوناگونی به دروس خود ادامه می‌دهند.

۴- در حاشیه مدرسه حضرت قائم (عج) در تهران:

این مدرسه که به همت مبارزان عراقی دایر شده بود، طلاب و دانشجویان خود را از کشورهای مختلف جهان بر می‌گزید، ولی برنامه درسی بیشتر به زبان عربی بود. استاد شهید با هدف این مهم که شاگردان علاوه بر دروس مورد نظر زبان عربی رانیز آموخته و با دنیای اسلام آشنایی گردند، تعدادی از بچه‌ها را در این مدرسه شامل ساخت، این گروه رشدی خوبی داشتند و اکثراً با مسائل فرهنگی از قبیل ماشین تحریر، تکثیر و چاپ با دستگاه پلی کپی و قتواستنل، کارهای هنری، آشنا شدند، شخصیت‌های برجسته فرهنگی و حتی نظامی از این مدرسه بروز کرد که صرفاً به اسامی شخصیت‌های شهید شده اشاره می‌شود برادران شهید ابراهیم شهرستانی، جنرال نعمت الله ابراهیمی دگر جنرال سید علی علوی هر کدام مدتی را در این مدرسه به سر برده بودند.

۵- نهاد فرهنگی - آموزشی باغ فرح زاد:

در ابتدا این مکان، اتراق گاه نظامیان مجروح و خسته بود و بعد به کانون فرهنگی مبدل شد که مسئولین تمامی مدارس ارتباطی آنجا را محل آزمایش نظریات و یافته‌های خود قرار می‌دادند و همینطور افراد نظامی متمایل به درس، شامل برنامه‌های درسی شده و پس از گذراندن دوره مقدماتی شامل مدارس حوزه‌ای و یا مدارس شبانه رسمی می‌شدند. دستاورد این مکان تحویل دادن تعداد عکاس، فیلم‌بردار و افراد وارد در برخی رشته‌های هنری است. در این مکان افراد گوناگون گرد آمده تربیت می‌شدند و حتی تعدادی از جوانان بدخشانی را استاد شهید در هنگام مسافرت خود به پاکستان با خود آورده، مشمول برنامه ساختند که متأسفانه نظر به عدم هماهنگی برنامه این کانون با روحيات جوانان اسماعیلی مذهب، آنها به زودی پراکنده شده دوباره به پاکستان برگشتند.

۶- آموزش جوانان جبهه شهید ذبیح الله:

استاد شهید با افکار بلندی که داشت، زمینه آموزش و تحصیل یک تعداد از طلاب و جوانان سنی مذهب از جبهه شهید ذبیح الله را در قم فراهم ساخت، اما نظر به جو محیط و شرایط، این تلاشها ثمره چندانی در پی نداشت چرا که استادان مسؤول نتوانستند برنامه مطابق ذوق آنها بریزند، در نهایت آنها از درس دلزده شدند.

علاوه بر این مراکز که استاد شهید در بنیانگذاری و تدارک امکانات آنها نقش اصلی را داشته در مراکز و نهادهای زیادی دیگر نیز سهم برجسته در جذب و راهیابی جوانان داشته است و همینطور زمینه رفتن تعدادی از دانشجویان هموطن را به خارج فراهم ساخت تا بتوانند تخصصات لازم و مورد نیاز وطن را بیاموزد که بر شمردن همه‌ی این تلاشها از حوصله این مقاله خارج است و ما صرفاً نهادهای را نام بردیم که تحت نظارت مستقیم استاد و یا توسط شخص ایشان بوجود آمده بود در حالیکه برای راه اندازی مدارس داخل افغانستان و تهیه شهریه طلاب و همینطور دستگیری از خانواده‌های شهدا تلاشهای بیدریغی انجام دادند که هر کدام در جای خود قابل بحث است و امیدواریم روزی تمامی این خدمات ارزنده به ملت مظلوم و عشاق استاد شهید روشن و آشکار گردد.

بهر صورت بارفتن استاد شهید بداخل جبهات در سال ۱۳۶۵ مدارس افغانستان رونقی تازه‌ی یافت و در کنار مدارس سنتی، مدارس تعطیل شده عصری نیز در بسیاری از نقاط کشور از نو فعال شد که به عنوان نمونه می‌توان از لیسه شولگره و مدارس نواحی شمال کشور نام برد پس از تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان که باز هم یکی از شاهکارهای سیاسی استاد شهید است، با آمدن ایشان در خارج به عنوان سرپرست هیأت حزب وحدت، به اضافه فعالیت‌های سیاسی در زمینه‌های فرهنگی نیز تلاشهای سازنده‌ی را انجام دادند که دو طرح آن واقعاً قابل تعمق و بررسی است که یکی مجتمع عالی شهید بلخی بود و دیگری تهیه و تدوین کتب برای مدارس رسمی افغانستان.

- مجتمع آموزش عالی شهید بلخی:

استاد شهید با درک این واقعیت که آینده کشور به افراد متخصص نیازمند است و این افراد هم فقط می‌توانند از دانشگاهها بیرون آیند و متأسفانه در قلمرو حزب وحدت در هزاره‌جات نظر به مسائل گوناگون شرایط ایجاد این مراکز میسر نیست، در صدد بر آمد تا با استفاده از امکانات موجود در خارج و همکاری دوستان انقلاب و مردم افغانستان این خواسته را در ایران جامه عمل بپوشاند و پس از زحمات طاقت فرسا توانست مجتمع عالی شهید بلخی را بنیانگذاری نمایند که مسئولیت درسی آنرا اساتید

دانشگاههای کشور میزبان به عهده داشت و دانشجویان را در رشته حقوق تربیت می نمود، و قرار بود رشته مدیریت دولتی نیز فعال گردد.

این نهاد آموزنده فرهنگی امیدواری های فراوانی بوجود آورده بود که هر گاه ادامه پیدا می کرد می توانست در آینده کشور نقش برجسته ای بازی کند که متأسفانه پس از یک دوره فعالیت خوب نظر به وضعیت شرایط تعطیل شد.

- تهیه کتب درسی برای مدارس رسمی کشور:

استاد شهید دریافته بود که بزودی پس از پیروزی انقلاب بحران فرهنگی در جامعه حاکم می گردد - چنانچه این نظر درست از آب در آمد و امروزه چنین بحرانی وجود دارد - لذا جهت پیش گیری از آن و همینطور جهت اصلاح کتب مدارس هیأتی را تشکیل داد تا کتب جدید برای مدارس کشور تهیه کنند زیرا در دوره جهاد هر گروه مطابق میل و سلیقه خود برای دانش آموزان مواد درسی تهیه کرده در اختیارشان قرار داده بودند.

از قرار معلوم مقداری از این کتب نوشته و آماده چاپ شده بود که استاد شهید بار سفر بست و به جبهات برگشت و این طرح سازنده همچون خیلی از طرح های مفید دیگر عقیم ماند.

- مدرسه خاتم الانبیاء در کابل:

استاد شهید به خوبی می دانست که هر نوع طرح و برنامه و لو مفید و سازنده در بیرون از مرزهای کشور بقاء و دوامی نخواهد داشت چرا که همراه با حوادث دچار نوساناتی می گردد و طبق ضرب المثل معروف «درخت سر زمین مردم کاشتی صدای بتر می آید» اینجا بود که پس از پیروزی همان طرحی را که سالها در سر می پرورانید، پس از استقرار در کابل روی دست گرفت و در صدد تأسیس یک دانشگاه بزرگ اسلامی شد که شرح این ماجرا را به نقل از هفته نامه وحدت چنین می خوانیم:

«سنگ تهاداب مدرسه خاتم الانبیاء قبل از ظهر روز پنجشنبه ۷۲/۸/۱۳ با حضور شخصیت های سیاسی جهادی وزارت دولت اسلامی، نمایندگان احزاب جهادی، مسئولین گروه ها و صدها تن از مردم مسلمان و خداجوی کابل توسط استاد مزاری دبیر کل حزب وحدت اسلامی افغانستان گذاشته شد».

مدرسه خاتم الانبیاء با در نظر گرفتن یک باب شفاخانه مجهز با هفتصد بستر و مسجد بزرگ و منازل رهاشی برای محصلین و یک سوپرمارکت در مساحت ۳۶ جریب (۳۶ هزار متر) اعمار می گردد. این مدرسه با گنجایش بیش از ۷۰۰۰ نفر به سبک مسجد الفیصل که در اسلام آباد پاکستان قرار دارد بدون ستون استوار می گردد که در آن طلاب مذاهب مختلف بدون هیچگونه تبعیض و تعصبی به ادامه تحصیل می پردازند.» (۹)

این بود شمه ای از فعالیت های فرهنگی - آموزشی استاد شهید که انتظار می رود مشروح فعالیت های ایشان در این زمینه در کتاب جامعی که قرار است مرکز تهیه نماید، درج شود. در اینجا بحث را خاتمه داده بعد دیگر از ابعاد شخصیت فرهنگی این رادمرد بزرگ را مورد بررسی و تحقیق قرار می دهیم.

۲ - استاد شهید مزاری و تشکلهای فرهنگی - انتشاراتی

نقش استاد شهید در ایجاد و بنیانگذاری تشکلهای فرهنگی - انتشاراتی به مراتب برجسته تر از تشکلهای آموزشی - تربیتی است، چرا که مراکز آموزشی به نحوی با طرح و برنامه دیگران ارتباط می یافت که تعدادی می توانستند نقش استاد شهید را نفی و یا کم رنگ جلوه دهند. چنانچه در برخی مواقع چنین شده است! ولی در تشکلهای انتشاراتی که استاد بانی و مؤسس آنها بوده چه در

گذشته و چه در آینده هیچ فردی قادر به نفی و یا حتی کم رنگ جلوه دادن نقش این بزرگوار نخواهد شد، چرا که بسیاری ها حتی از ساده ترین مسائل پشت پرده انتشارات مربوط به استاد شهید چیزی نمی دانند و شاید این اولین نبشته ای باشد که نقش استاد شهید را به طور آشکار و برهنه در تأسیس برخی از نشریات به اثبات می رساند. بدون شک این نوشته باز هم در برگیرنده کل ماجرا نخواهد بود بلکه گوشه ای از حقایق کتمان شده پرده برداری می شود، افشای تمامی حقایق به عهده آنهایی خواهد بود که رسالت بزرگ تاریخی را بدوش می کشند!

صادقانه باید اعتراف نمود که بررسی تمامی ابعاد شخصیت فرهنگی استاد شهید نه تنها از عهده یک فرد خارج است که یک جمع هم بدون همکاری تمامی کسانی که با استاد شهید در این زمینه در ارتباط بوده اند، نمی توانند این امر مهم را به انجام برسانند، لذا نگارنده مدعی است که صرفاً در یکی از ابعاد زندگی فرهنگی استاد شهید آنهم در یک برهه ای خاصی از زمان معلومات نسبی دارد که شاید دیگران نداشته باشند. هر چند که ممکن است همین ادعا نیز خود خواهانه و مبالغه آمیز به نظر آید. بهر ترتیب که باشد، از ایجاد پیام مستضعفین و نشریات رسمی سازمان نصر که استاد همچون دیگر شخصیت های رهبری آن در تأسیس و ایجاد آنها نقش داشته ذکر می نماید چرا که مسئولیت آنها به عهده آنهایی اند که با استاد شهید بوده اند و خود صلاح کار دانند که نقش ایشان را چگونه معرفی می کنند و در این نوشتار تنها پرده از روی پرونده های برداشته می شود که استاد شهید شخصاً سازنده و بوجود آورنده آنها بوده است!

۱- نشریه پیام خون:

استاد شهید، پس از استقرار در مدرسه ثانوی چهارکنت در سال ۱۳۶۰ طرح ایجاد یک نشریه را روی دست می گیرند. بدین لحاظ یک دستگاه ماشین تحریر دستی همراه با پلی کپی تهیه می کند که پس از انتقال آنها به مدرسه کار نشراتی شروع می شود و برای آماده سازی یکی از بچه ها به کابل رفته ماشین تحریر را می آموزد و یکی هم کار با پلی کپی را بطور نسبی از دره صوف یاد می گیرد و در اواخر فصل بهار وقتی برای اولین بار می خواستم به مناطق آزاد شده گام بگذارم، شهید عبدالله مرا به موترهای لین کاریز نشانید و با جوانی آشنا ساخت که تازه از کابل آمده و کار با ماشین تحریر را آموخته بود، زمانی که پا به مدرسه گذاشتیم و من اولین بار بود که با استاد شهید روبرو می شدم با باری از کاغذ بود که دم درب مدرسه از اسب پایین کریم ولی سنگینی این بار کاغذ برای همیشه بر دوش نگارنده باقی ماند.

با رسیدن محموله کاغذ به مدرسه، کار نشراتی با کیفیت نه چندان مطلوب آغاز می گردد، ابتدا از بیرون شدن اعلامیه ها شروع می شود و بعد تحت نظارت خود استاد شهید تعدادی از با سوادان و مسئولان ملزم به تهیه مطالب برای نشریه می گردند، از جمله استاد محقق وادار ساخته می شود تا مقاله بنویسد که او هم مقاله خود را تحت عنوان ارتجاع چیست و مرتجع کیست؟ می نویسد اسامی شخصیت های گرداننده نشریه و نویسندگان پیام خون با مشخصات مقالات در کتاب «از چهارکنت تا شمیران همراه با استاد مزاری» ذکر شده و گفتنی است که مراسم تجلیل از شهدا از جمله شهید واحدی، شهدای هفت تیر، نیمه شعبان میلاد منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج) بهانه ای برای انتشار نشریه شد. مشخصات مطالب اولین شماره پیام خون ازینقرار بود:

۱- تجلیل از شهدا

۲- ارتجاع چیست و مرتجع کیست؟

۳- جبهه ملی پدر وطن

۴- ماه مبارک رمضان ایجادگر روح صبر و استقامت

۵- شکست روسیه جنایت کار حتمی است

۶- ماه مبارک رمضان

چنانچه در آغاز بخش گذشته آمده بود که پای نگارنده بدستور مستقیم استاد شهید برای اولین بار با مقاله جبهه ملی پدر وطن به مطبوعات کشور کشیده میشود، در این میدان چنان میخکوب می‌گردد که نمی‌تواند خود را از معرکه بیرون کشد، هرچند که مرگ استاد شهید این بند را پاره می‌کند ولی دیگر چنان به ماندن عادت می‌کند که بی‌حصار هم نمی‌تواند به جایی برود و خود را از صحنه بیرون نکشد! رویهمرفته پیام خون با همان کیفیت که در بالا به آن اشاره کردیم تا چند شماره ادامه یافت و با آمدن استاد شهید به خارج و تحولات اوایل سال ۱۳۶۱ چهار کنت، پیام خون برای مدتی به تعطیل کشیده شد. پس از آن که استاد شهید وسایل فرهنگی به شولگره فرستاد، پیام خون دوباره فعال شد اما در شولگره نه در چهار کنت!

۲- تلاش ناموفق برای ایجاد رادیو:

استاد شهید، پس از سفر سال ۱۳۶۰ خود به ایران، طرحها و برنامه‌های گوناگونی را روی دست گرفت، از جمله تعدادی از جوانان که بدستور خود ایشان از جبهات آمده بودند و در برنامه‌های آموزشی وزارت ارشاد اسلامی شامل ساخته شدند تا عکاسی، طراحی، گرافیک، نقاش و دیگر هنرهای تجسمی را بیاموزند که آنها فقط عکاسی را فراگرفتند و از رشته‌های دیگر خبری نشد، در کنار آن تعداد دیگر در نظر گرفته شد تا با مسائل فنی بی‌سیم و رادیو آشنا گردیده، طریقه راه‌اندازی این وسایل را در مناطق آزاد شده کشور بیاموزند.

برای تهیه رادیو تربیت کادر فنی آن، زحمات طاقت فرسایی را متحمل شد و بسیاری از شخصیت‌ها و نهادها را که انتظار می‌رفت، استاد شهید را در این زمینه کمک کند، ملاقات نمود و بالاخره موفق گردید یک‌دوره از دانشکده مخابرات را اختصاص به جوانان افغانی بدهد که طی سال جاری آنان فارغ‌التحصیل خواهند شد.

اما در خصوص تهیه رادیو تلاشهای آن شهید، با مشکلاتی روبرو شد.

با وجود آن استاد شهید از تلاشهای خود در این راه خسته نشد ولی برای انتقال آن به هزاره‌جات به بن‌بست رسید

بدبختانه پس از پیروزی هم استاد با تمامی عشق و علاقه‌ای که به ایجاد رادیو در هزاره‌جات داشت موفق به ایجاد آن نشد در کتاب «مراکز علمی فرهنگی افغانستان» بحث مفصلی راجع به رادیو و نقش رادیوها در جنگ و انقلاب افغانستان آمده که به گوشه‌ی از آن اشاره می‌کنیم که به تلاش استاد شهید نیز ارتباط پیدا می‌کند:

در جنگ تبلیغاتی افغانستان، برد اصل با رادیو، تلویزیون و ویدئو بود و مطبوعات در قدم دوم قرار گرفت. لذا رادیوهای جهانی از این فرصت جهت تبلیغ مرام خود فوق‌العاده استفاده کردند، غربی‌ها چندین فیلم درباره افغانستان ساختند، برنامه‌های رادیویی شان را زیاد نمودند که خواننده خود به این امر واقف است. احزاب مجاهدین مستقر در پیشاور با استفاده از امکانات کشورهای غربی و عربی هر کدام برای خود رادیویی ایجاد نمودند، از قبیل رادیو حزب اسلامی آقای حکمتیار، رادیو آقای احمدشاه مسعود، رادیو آقای سیاف و دیگران، ولی گروههای شیعه نتوانستند حتی یک رادیو بوجود آورند.

و اما در دوره پیروزی مجاهدین:

سرانجام انقلاب افغانستان به پیروزی رسید و کشور چون گوشت قربانی بین احزاب تقسیم و ترکه شد.

رادیو و تلویزیون کابل در اختیار جمعیت اسلامی قرار گرفت و از آن به نفع گروه خود به خوبی استفاده نمودند. هر چند یک بار در جنگ‌های ۱۳۷۱ تلویزیون کابل از کار افتاد که به کمک جمهوری اسلامی ایران دوباره فعال شد ولی در سال ۱۳۷۲ دوباره تخریب گردید.

۲- رادیو و تلویزیون هرات نیز بدست جمعیت اسلامی (فارسی زبانهای سنی) افتاد که از آن به نفع دولت ربانی و امارت اسماعیل خان استفاده شده و می شود.

۳- رادیو و تلویزیون مزار شریف بدست جنبش ملی اسلامی (بیشتر از یک ها) افتاد که از آن به نفع جنرال دوستم و جنبش استفاده می شود.

۴- رادیو و تلویزیون قندهار بدست افغانها افتاد.

۵- رادیو و تلویزیون جلال آباد نیز بدست افغانها افتاد.

۶- حزب اسلامی آقای حکمتیار در چهار آسیاب نزدیک کابل برای خود رادیو و تلویزیونی بوجود آورد. اما شیعیان (هزاره ها) هم در دوران انقلاب از داشتن رادیو محروم بودند و هم در دوره پیروزی، رادیو و یا تلویزیونی نصیب شان نگردید. دولت کابل در ولایات شیعه نشین هزاره جات (بامیان غور، ارزگان، غزنی، پروان و وردک) رادیو و تلویزیونی بوجود نیاورده بود تا در بعد از پیروزی مجاهدین نصیب هزاره ها میشد...

استاد شهید مزاری گذشته از مساله ایجاد رادیو، درباره ویدئو و ساختن فیلم نیز تلاشهای فراوانی انجام داد و بخاطر همین منظور چندین دستگاه ویدئو و دوربین فیلمبرداری ویدئویی و دوربین سوپر ۸ خریداری نموده به جبهات فرستاد که دوربین سوپر ۸ نظربه شرایط زمانی نتوانست کاری از پیش ببرد و تنها ویدئو و دوربین فیلمبرداری ویدئویی بطور نسبی توانست تحولی ایجاد کند که آنهم زودگذر و مقطعی بود و انتظار استاد برآورده نشد، ایشان سعی داشتند یک گروه موسیقی متعهد و مسئول بوجود آید و در این باره می گفت:

«اگر ما نتوانیم نوار موسیقی خوب و سازنده در اختیار مردم قرار دهیم مردم نوار مبتذل و خراب آنرا می شنوند، باید برای جوانان نوار موسیقی سازنده تهیه کرد.»

به همین لحاظ گروه های سرود را که به شکل ابتدایی وارد صحنه می شدند، مورد تشویق و ترغیب قرار می داد و از آنها حمایت می کرد، هرگاه نظریات استاد شهید در مورد ایجاد گروه موسیقی متعهد و مسئول تحقق پیدا میکرد بحران فکری ناشی از نوار موسیقی را امروز نداشتیم!

۳- مجله حبل الله تلاش ماندگار استاد شهید در تاریخ مطبوعات وطن:

در اواخر سال ۱۳۶۱ و اوایل سال ۱۳۶۲ در کنار دیگر تلاشها، استاد شهید در صدد ایجاد یک نشریه شد که بتواند مطالب را به شکل آزادتر بدور از چهارچوب گروه و حزب بدست انتشار بسپارد. در شناسنامه حبل الله آمده است. که: هر چند در جریان دقیق حرف اولیه آن نبودم.... ولی با آنهم گمان می رود، دقیق ترین معلومات را پس از شهید «مزاری» من درباره مجله داشته باشم. با این مقدمه می پردازیم به سرآغاز تشکیل ارگان نشراتی سید جمال الدین حسینی و ایجاد مجله حبل الله.

بهار سال ۱۳۶۲ بود که ما و حاج معلم حبیب و یکی دیگر از بچه ها بدستور استاد با در نظر داشت صحبت های قبلی که ایشان با مسئولین مجله الشهید انجام داده بودند، به موسسه الشهید واقع در خیابان کشاورز بالاتر از میدان ولی عصر تهران، رفتیم تا صفحه آرایی و دیگر امور نشریه داری را بیاموزیم که آنها هم صادقانه این فن را به ما آموختند که اجرشان با خدای باد، در کنار این کار خود که در شناسنامه حبل الله آمده است ولی گفتنی است که هیات منسجم و با ثبات نویسندگی هرگز در محور حبل الله بوجود نیامد و یکی از عوامل عمده آن این بود که در حبل الله در آن شرایط نه نان بود نه نام فقط خدا بود و خدمت به خلق خدا. البته بعدها اندک نان و نامی هم در حبل الله پیدا شد که ما

به آن فعلاً نمی پردازیم.

پس از شور و مشورت های که در جمع بزرگان صورت گرفت، نام ارگان نشراتی سید جمال الدین حسینی گذاشته شد در حالی که برخی اصرار داشتند که ارگان بنام شهید علامه بلخی باشد و نام نشریه حبل الله انتخاب گردید. در پرونده ی اولیه وزارت ارشاد صاحب امتیاز خود استاد شهید و مدیر مسئول نگارنده قید شده بود که بعدها به پیچ و خم اداری و ضوابط قانونی گیر کرد. لذا پرونده امتیاز بنام حاج آقای سید شهاب الدین شهاب ثبت شد. بهر حال، با تمامی مشکلات که لازمه هر کار ابتدایی است شماره آزمایشی حبل الله در اواخر سال ۱۳۶۲ همراه با اشتباهات فراوان چاپی حتی اشتباه شماره صندوق پستی عاریتی و فرم خاصی از چاپ بیرون شد ولی پخش آن تا بهار ۱۳۶۲ همراه با اشتباهات فراوان چاپی حتی اشتباه شماره صندوق پستی عاریتی و فرم خاصی از چاپ بیرون شد ولی پخش آن تا بهار ۱۳۶۳ بخاطر مسافرت استاد شهید به پاکستان به علت عدم جواز پخش معطل ماند. و شماره (۱) مجله در تابستان ۱۳۶۳ به بازار عرضه شد و تاریخ انتشار حبل الله همان ماه سرطان ۱۳۷۳ در پرونده های مطبوعاتی به شمار می آید. مشخصات مطالب شماره صفر حبل الله از این قرار بود:

۱- امام و مسائل جهانی

۲- گفتاری کوتاه پیرامون سخنان آیت ا.... منتظری.

۳- گذری کوتاه بر شش جدی.

۴- اخبار داخل کشور.

۵- افغانستان در ماهی که گذشت.

۶- وضع مردم شهادت ها و رشادت ها.

۷- گفتگو با سنگر نشینان اسلام (مصاحبه با محمد اکبری).

۸- پیشگامان نهضت جهانی اسلام (علامه شهید بلخی).

۹- پیام یکی از رهبران مجاهدین - ترجمه از نشریه عربی زبان.

۱۰- زندگی نامه شهید عصمت.

۱۱- شهدای انقلاب اسلامی.

۱۳- دین تریاک نیست

۱۴- به مناسبت هفته وحدت

۱۵- نهضت‌های جهانی اسلام

۱۶- گزارشات نهضت جهانی اسلام

۱۷- از سری داستانهای معاصر

۱۸ شعر

از جمله ۱۸ عنوان بالا، مطالب ۹ عنوان آن توسط نگارنده و راهنمایی و حتی دیکته خود استاد شهید تهیه شد که این هم شاید یکی از نادر قضایای تاریخ بخصوص در تاریخ مطبوعات باشد. استاد شهید یکایک مقالات را با حوصله‌مندی می‌خواند و آنها را اصلاح می‌نمود و گاهی می‌شد که یک مقاله را چندین بار سرنگارنده می‌نوشت و هر بار راجع به خط و خطوط آن تذکراتی می‌داد. اینجاست که باید گفت مجله حبل الله به ابتکار شخصی استاد شهید بنیانگذاری شد و تا اخیر تحت حمایت و پشتیبانی مالی و معنوی ایشان قرار داشت و باید خاطر نشان نمود که زحمات و تلاش دیگر مسئولان نیز قابل قدر است ولی جز ایشان فرد دومی مسئول حقیقی و حقوقی آن نمی‌باشد!

۴- پیام نصر:

پیام نصر «نشریه دانشجویان سازمان نصر»، به ابتکار و طرح استاد شهید توسط طلبه‌های جوان که در مدرسه حضرت قائم (عج) تهران معروف به مدرسه عربا درس می‌خواندند، بوجود آمد. اکثریت قاطع محصلین مدرسه مذکور با شور و شوق زاید الوصفی دور این نشریه جمع شده و آنرا بدست نشر می‌سپردند. گردانندگان آن روزی پیام نصر اینک هر کدام شخصیت‌های برجسته فرهنگی‌اند و بخش‌های گوناگون فرهنگی را در داخل و خارج کشور اداره می‌کنند.

پیام نصر، فعالیت‌های جنبی دیگر از قبیل ساختن سرود، فیلم، تأثیر و غیره نیز داشت که پس از رفتن استاد بداخل و تحولات دیگر در درون و بیرون مدرسه و منزل، از فعالیت باز ماند و شماره‌های گوناگون آن یادگار تلاش فرهنگی استاد شهید در این قالب است.

۵- بولتن خبری سازمان نصر افغانستان:

قبلاً اشاره شد که استاد شهید بطور مستمر و مرتب اخبار تمامی رادیوها را می‌شنید و حتی در وقت گرفتاری اخبار ضبط شده رادیوها را گوش می‌داد و از قرار معلوم این عادت را تا زمان شهادت با خود داشتند. در تهران ابتدا رادیوها ضبط می‌شد تا همه بشنوند و بعد استاد دستور دادند که نوارها پیدا شود که با پیاده شدن وسایل تکثیر، به شکل جزوه در آیند.

ازینرو بولتن خبری که در برگیرنده همان اخبار رادیوها بود، توسط محصلین «مدرسه عربا» همان پرسنل پیام نصر راه اندازی شد، تا شماره ۱۶ از کیفیت خوبی برخوردار نبود و بعد از آن علاوه بر اینکه قطع آن از وزیری به رقی تغییر کرد در کیفیت و محتوای آن نیز تغییراتی داده شد. انتشار بولتن خبری با وقفه‌ها و گاهی مرتب تا تشکیل حزب وحدت ادامه یافت و پس از آن تحت نام بولتن خبری حزب وحدت در آمد و سرانجام با بیرون شدن تجلی وحدت، تعطیل شد. زمانیکه نشریات دیگر به سراشیب زندگی خود رسیده بودند، همان بولتن اولیه این بار بنام بولتن خبری ارگان نشراتی سید جمال الدین حسینی مجله حبل الله وارد صحنه شد و فعالیت سودمندی را از خود نشان داد.

مسئولیت تهیه و پخش این بولتن را در مراحل گوناگون همکار فرهنگی مان حاج مصطفی محمدی، مدیر مسئول فعلی حبل

الله به عهده داشتند که با همکاران خود آنرا همیشه زنده نگهداشته‌اند.

۶- پیام خون در خارج:

پس از آن که پیام خون در داخل دچار مشکلات شد و با دوباره فعال شدن باز هم کیفیت چاپی آن بهبود نیافت یکی از برادران پیام نصر با موافقت استاد شهید وظیفه گرفت که پیام خون دور اول و دوم را همراه با رویدادهای جاری کشور سر از نو تایپ و تکثیر نماید. که این کار مدت زمانی طول کشید و سرانجام همچون پیام نصر به تعطیل کشیده شد. مسئولیت این نشریه را حاج حسین حیدری به عهده داشت که بعدها همراه با محمد سجادی یکی از اعضای شورای عالی نظارت حزب وحدت از سوی استاد شهید به روزنامه جمهوری اسلامی جهت کار معرفی شدند.

۷- سلام

نشریه‌ی بود روشنفکری که به همت آقای فاضل (معروف به فاضل رادیو دری) با سرمایه حبیل الله در زمان مسافرت استاد شهید بداخل کشور در مشهد ایجاد شد. وقتی خبر این اقدام فرهنگی به استاد شهید داده شد از این اقدام قدردانی کردند و مسئولان را مورد تشویق قرار دادند.

۸- سحر:

خبرنامه ارگان نشراتی سید جمال الدین حسینی بود که در کنار بولتن خبری سازمان نصر، روزانه منتشر می شد که البته تراژ آن محدود بود و صرف به روزنامه‌ها و خبرگزاری‌ها پست می شد و به تعداد محدود در جاهای دیگر نیز عرضه می شد. مسئولیت این روزنامهچه را آقای تقی واحدی مدیر مسئول فعلی پیام توحید در مزار شریف به عهده داشتند و لازم به یاد آوری است که سحر فقط در تهران پخش می شد.

۹- سراج التواریخ خطی:

استاد شهید علاقه خاصی به تاریخ افغانستان و سرنوشت مردم آن داشت لذا در سفر سال ۱۳۶۵ به داخل، برگزیده‌ی از مطالب سراج التواریخ را پیدا کرده برای چاپ به حبیل الله فرستادند. در سال ۶۹ شخص فرهنگ دوست و با دردی (که برای نگارنده شناخته شده نیست) فتوکپی خطی و قسمت اخیر سراج التواریخ چاپ دولت - جلد سوم را به نحوی از انحاء از کتابخانه ملی افغانستان بیرون کشیده به ایران می فرستد. و آنرا برای بازنویسی و چاپ در اختیار استاد شهید مزاری می‌گذارد که ایشان در ابتدا قصد داشتند این آثار توسط فرهنگیان حزب وحدت کار و توسط خود حزب به چاپ برسد.

اما بعد از مدتی از این نظر منصرف شده، نگارنده و آقایان جعفری و رحمانی را ملزم ساختند که آنرا بازنویسی کرده در اختیار حبیل الله قرار دهیم. البته آقای حمیدی هم در برنامه کاری بود ولی ایشان به نسبت گرفتاریها جز یکی دو جلسه شرکت نکرده از زیر بار شانه خالی کرد و سرانجام با تلاش زیاد قسمت اول آن کتاب گرانها پاک نویسی شده در اختیار حبیل الله قرار گرفت که متأسفانه در چاپ آن کمی عجله شد و بدون توضیحات لازم و مقدمه به بازار عرضه شد.

صفحات که مربوط به سراج التواریخ چاپ شده بود از سوی خود استاد شهید در اختیار انتشارات بلخ گذاشته شد تا دوره سراج التواریخ بطور کامل به چاپ رسیده در اختیار مردم قرار گیرد. استاد در نظر داشتند که کتب نایاب و کم یاب را تهیه کرده تا کثیر نمایند.

۱۰- انکشاف ولایات مرکزی هزاره جات:

استاد شهید در سال ۱۳۶۵ خود بداخل افغانستان بخصوص مناطق محروم هزاره جات، این کتاب را نزدیکی از اهالی محل دیده بطور امانت می گیرند و به شهید نعمت الله ابراهیمی دستور می دهند که آنرا باز نویسی کند که نامبرده کتاب مذکور را باز نویسی کرده با خود به ایران آورد تا ارگان نشراتی سیدجمال الدین حسینی آنرا به چاپ برساند. اما نظر به برخی محذورات، چاپ آن به تاخیر افتاد تا اینکه بعد از پیروزی مجاهدین این کتاب توسط صحافی شهید عبدالخالق با مقدمه آقای طاهری به چاپ رسید.

استاد شهید با وجود گرفتاریها و مشکلات فراوان سیاسی - نظامی به اندازه توان تمامی مجلات روزنامه ها و کتب مربوط به افغانستان را بطور مرتب مطالعه می کردند. به روزنامه ها و مجلات خارجی که درباره افغانستان مطالب داشتند، دستور می داد که جواب داده شود و گاهی خود نقدی را عنوان می کرد و دیکته می نمود تا به نویسندگان و نشریات ارسال شود. ایشان به این مطلب توجه داشتند که باید آثار مربوط به افغانستان از تمامی کتابخانه های دنیا جمع آوری گردد.

یکی دیگر از شیوه های کاری ایشان این بود که تحلیل های گوناگون و عکس های مجاهدین و شهدای انقلاب اسلامی را به نشریات دوست و بیگانه می فرستادند. و تاکید داشتند که فتوکپی تمامی نامه ها و تحلیل ها حفظ شود. امید می رود با چاپ شدن این نامه ها و تحلیل ها از سوی بنیاد استاد شهید باب «مزاری» گوشه دیگر از ابعاد فرهنگی این رهبر محبوب ملت به همگان شناسانده شود. از بحث نشریات را در همین جا خاتمه میدهم زیرا باقی نشریات چه در زمان سازمان نصر و چه در زمان حزب وحدت که توسط ایشان ایجاد شده به نحوی پای دیگران را نیز با خود دارد و ما صرفاً نشریاتی را نام بردیم که استاد شهید خود مبتکر و بنیانگذار آنها بوده اند و یا مستقیماً در ارتباط با ایشان بوجود آمده است.

در بخش بعدی برخورد استاد با شخصیت های فرهنگی خارجی و داخلی را مورد بررسی و ارزیابی قرار میدهم.

۳- استاد شهید مزاری و شخصیت های فرهنگی:

استاد شهید همانطوریکه به کارهای فرهنگی علاقه داشت، شخصیت های فرهنگی را نیز مورد احترام و قدردانی قرار می داد و خود بعنوان یک فرد فرهنگی در هماهنگ کردن شخصیت ها با مجله حبل الله تلاش می نموده بسیاری از مصاحبات با شخصیت ها را خود انجام می داد و یا زمینه ی آنرا فراهم می کرد تا دیگران این کار را انجام دهند. او روابط گرم و بسیار صمیمی با تعداد زیاد از فرهنگیان خارج از کشور داشت. و از اقدامات آنها قدردانی می نمود و بعنوان مثال شیوه فعالیت آنها را گوشزد می کرد که از آنها سرمشق بگیریم متأسفانه بخاطر طولانی شدن مقاله و ترس از قیچی سردبیر محترم از بحث و بررسی ارتباط استاد شهید با شخصیت های فرهنگی معذوریم و به عنوان مثال فقط به چند چهره فرهنگی اشاره کرده بحث بیشتر در این زمینه را به فرصت دیگر موکول می کنیم.

- استاد و شخصیت ها فرهنگی خارج از افغانستان:

۱- صلاح الدین ایوبی اهل ترکیه:

صلاح الدین ایوبی شخصیت فرهنگی - سیاسی ترکیه مقیم جمهوری اسلامی ایران که در کیهان ترکی زبان فعالیت می نمود، یکی از دوستان نزدیک استاد شهید مزاری بود. استاد همیشه از کار او تقدیر می نمود و شیوه فعالیت او را در زمینه فرهنگی بعنوان مثال برای ما ذکر می کرد و یادآور می شد که کار فرهنگی را باید از صلاح الدین بیاموزید برای اینکه با شیوه کار او در جمع آوری مطالب و روش تحلیل های سیاسی و چاپ عکس شخصیت های در مجله آشنا گردیم ما را به خانه او می برد، تاجایی که خود زمینه مصاحبه ایشان را در مجله حبل الله

فراهم ساخت.

آقای ایوبی هم از یاد دادن آموخته‌های فرهنگی خود به ما دریغ نمی‌ورزید، اما مشکل زبان، مانع از آن بود که ما بتوانیم از او استفاده لازم را ببریم.

۲- هانی فحص نویسنده فلسطینی:

ایشان یکی از نویسندگان بلندآوازه فلسطینی و عضو هیات تحریریه مجله‌العالم بود استاد شهید احترام خاصی به این شخصیت فرهنگی داشت و حتی او را چند بار به باغ فرحزاد آورده بود که در یکی از مراسم او سخنرانی کرد و خود استاد وظیفه ترجمانی را به عهده گرفت. در نماز ظهر و عصر، به او اقتدا کرد تا دیگران هم به او اقتدا کنند.

برای آشنایی بیشتر ما را به خانه او برد تا از تجربیات او در زمینه‌های فرهنگی بخصوص نشریات استفاده کنیم که متأسفانه باز هم مشکل زبان مانع از آن بود که ما بتوانیم تمامی گفته‌های او را درک کنیم و از آموخته‌های او چیزی بیاموزیم. او با زبان نیمه عربی و کمی هم فارسی به ما توصیه می‌کرد که در برخورد با حوادث باید عمیق باشیم و سطحی موضع‌گیری نکنیم که فردا دوباره به رد موضع خود نیاز پیدا کنیم!

۳- یوسفی یکی از مسئولان مجله‌الشهید:

ایشان یکی از شخصیت‌های حرفه‌ای فرهنگی عراق بود که در مجله‌الشهید فعالیت می‌کرد و گفته می‌شد که از نگاه حزبی در حزب عمل عراق نیست ولی براساس احساس مسئولیت فرهنگی با آنها کار می‌کند. استاد شهید عملکرد او را مثال می‌زد که باید مثل یوسفی باشید و حزب و گروه مانع فعالیت شما نشود و یک فرهنگی باید هدف بالاتر از حزب و گروه داشته باشد.

این یوسفی بود که ما را به شیوه نشریه‌داری آشنا ساخت و صفحه‌بندی و متناژ مجله را به ما آموخت و تذکر می‌داد که یک نشریه‌چی خوب کسی است که پلی باشد بین خوانندگان و نویسندگان؛ استاد شهید همواره از فعالیت‌های این مرد قدردانی می‌کرد.

استاد شهید و شخصیت‌های فرهنگی کشور:

استاد شهید با توجه به عشق، علاقه و بهاء قایل بودن به کارهای فرهنگی، بیشتر نویسندگان فرهنگی‌های کشور را می‌شناخت و با اکثر آنان رابطه داشت و بسیاری‌شان را مورد محبت و نوازش قرار می‌داد، من جمله می‌توان از این آقایان نام برد:

۱- سرور دانش فرهنگی شناخته شده وطن:

استاد شهید درباره این شخصیت فرهنگی ارادت خاصی داشت می‌گفت: دانش دانش است در هر کجای که باشد. زمانی که آقای دانش با انتشارات بلخ همکاری می‌کرد تا سراج التواریخ را به نشر بسپارد خیلی‌ها از او انتقاد می‌کردند که چرا پیام مستضعفین را گذاشته با دیگران کار می‌کند. استاد به دفاع از آقای دانش می‌گفت: دانش تشنه کار است هر کجا باشد کار خود را می‌کند.

استاد شهید همیشه در برابر دیگران از آقای دانش دفاع می‌کرد و او را فرهنگی ملائم و با حوصله معرفی می‌نمود.

۲- حاج کاظم یزدانی، مورخ معاصر وطن:

استاد شهید پس از چاپ کتاب «پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها» که در جبهات کشور بدستش رسیده بود، نامه‌ی برای این شخصیت فرهنگی نوشته و به خارج ارسال داشت، علاوه بر تقدیر و تشکر از تلاشهای او پیشنهادی هم درباره برخی مطالب و موضوعات کتاب به ایشان ارائه داده بود زمانی که به عنوان سرپرست هیات اعزامی حزب وحدت به خارج آمد، ان شخصیت فرهنگی را مورد لطف و مهربانی قرارداد و در یک جلسه خودمانی که نگارنده هم حضور داشت، استاد شهید با احترام خاصی به طرح‌های استاد یزدانی گوش فرا داده و بعد او را به ادامه کار تشویق کرد.

استاد شهید بارها از سخت کوشی این مرد یاد کرده، از او قدردانی می‌کرد که چگونه در راه اهداف خود سختی‌ها را تحمل می‌کند. استاد شهید می‌گفت، من قبلاً از موضع تند آقای یزدانی راضی نبودم ولی وقتی کتاب تاریخ هزاره‌ها را نوشت من پیشقدم شده به او نامه نوشتم.

۳- حسین شفائی نویسنده مشهور وطن:

مدتها پیش آشنای چندان با این شخصیت فرهنگی نداشتم، اما استاد شهید بارها از او به عنوان یک آخوند خوب نام می‌برد و از ایشان تعریف می‌کرد. یک بار در دیکته یکی از نامه‌ها که ایشان را به نهادی معرفی می‌نمودند بسیار تعریف و تمجید کردند به اندازه‌ای که از نوشتن آن خودداری کرده به شوخی گفتم شما اینقدر تعریف می‌کنید معلوم نیست فردا چه می‌شود، اشخاص موضع ثابت ندارند، فردا به غم می‌مانیم، استاد شهید با عصبانیت گفت: «تو مگر از خدا خط آوردی که تا قیامت افراد یک رقم باشند، اسلام ظاهر را می‌بیند ما به موضع فردای او چکار داریم که چه موضع می‌گیرد» و اضافه نمود: «ایکاش دیگران مثل آقای شفائی تلاش کنند و کتاب بنویسند»

۴- دیگران

استاد شهید مزاری تقریباً تمامی افراد فرهنگی کشور را می‌شناخت و با از بسیاری آنها از نزدیک آشنایی داشت آنها را به حضور می‌پذیرفت و با ایشان مکاتبه می‌کرد که فقط به چند نفر محدود اشاره شد و در آینده امید است که فهرستی از نام فرهنگیان ارتباطی استاد شهید از سوی بنیاد آن شهید سعید انتشار یابد.

در پایان باید یادآوریم شویم که استاد شهید همانطوریکه در صحنه‌های سیاسی - نظامی چهره شناخته شده محبوب و مقاوم

به حساب می‌آمد در صحنه‌های فرهنگی نیز یک شخصیت فعال و با صلاحیت فکری بود، اما نظر به شرایط حاد جبهه و جنگ این بعد از ابعاد شخصیت استاد به مردم نمایانده نشده و مردم ما و جهان بیشتر او را بعنوان یک شخصیت سیاسی می‌شناسند و ازینرو توقع ما از نویسندگان محترم که با استاد شهید از نزدیک آشنایی داشتند این است که این بعد از شخصیت ایشان همزمان با ابعاد دیگر شخصیت ایشان را مورد ارزیابی قرار دهند. چراکه مزاری بزرگ قبل از این که یک فرد سیاسی و یا یک فرمانده نظامی باشد یک فرد فرهنگی بود و هست، بدین لحاظ که مزاری نظامی با سقوط غرب کابل از صحنه حذف شد و مزاری سیاسی با شهادت وی بدست طالبان وحشی به زیر خاک رفت، اما مزاری فرهنگی و فکری هنوز زنده است و جامعه را هدایت می‌کند.

بر پیروان راستین خط مزاری بزرگ لازم و ضروری است که مزاری فکری را به جهانیان معرفی کنند، مزاری سیاسی، نظامی خود در طول سه سال مقاومت در غرب کابل معرفی شده است. ولی مزاری فکری هنوز برای خیلی‌ها شناخته نیست که باید شناسانده شود زیرا فقط فکر مزاری بزرگ می‌تواند جامعه عقب نگه‌داشته شده ما را از بحران فکری نجات بخشد. به امید تحقق افکار بلند مزاری بزرگ در سراسر کشور و جهان.

والسلام ۱۳۷۴/۳/۲۸

پانویسها:

- ۱ - پیام مستضعفین شماره ۵۷ و ۵۸ صفحه ۲۵
- ۲ - حاشیه زندگینامه استاد شهید
- ۳ - اساسنامه و آیین نامه... صفحه ۵ منتشره سال ۱۳۷۰
- ۴ - مصاحبه چاپ نشده استاد شهید در سال ۱۳۶۵ با مجله جبل الله در تربت جام
- ۵ - بر گرفته شده از کتاب منتشر نشده از چهارکنت تا شمیران همراه با استاد مزاری
- ۶ - فصل آزادی صفحه ۲۱۴
- ۷ - مصاحبه چاپ نشده با مجله جبل الله.
- ۸ - مصاحبه چاپ نشده با مجله جبل الله.
- ۹ - هفته نامه وحدت شماره ۱۲۴ و ۱۲۵، ۱۸/۹/۷۲ ق.م.



نگرشی بر اندیشه استاد شهید مزاری

لیاقت علی امینی

کمتر شخصیتی در بستر ممتد تاریخ قد اندیشه و تفکر برداشته است که در دوران حیات مادی و دنیوی خود آنچنان که هست - شناخته شده باشد و دیدگان جامعه، به ژرفای اندیشه و عمق افکار و اصالت خط و متانت راه و طریقت او رسیده باشد. و این امر بعنوان یک سنت اجتماعی در سیر تاریخ بشری در آمده است که این حقیقت را همه ملل اقوام و مرزهای جغرافیایی جهان در صحنه حیات اجتماعی خود تجربه نموده اند. رجال و نوابغ انسانی در زمینه های مختلف تاریخی، فلسفی، ادبی، اجتماعی، مبارزاتی و... در دوره ای از تاریخ پدیدار گردیده و با مرگ خویش، حیات نوین و واقعی خود را در میان جامعه و نسل های انسانی آغاز کرده اند.

استاد شهید مزاری در سلسله اینگونه اشخاص و تحت پوشش این سنت تاریخی قرار داشت که با شهادت خویش، خط سرخ اندیشه مبارزاتی و سیاسی خود را در افق خطر خونبار افغانستان و آسمان اندیشه مردم و نسل های مسلمان آن سامان نمودار ساخت و از میان گرد و خاک همه اتهامات و اهی و ناروا و قضاوت های انحرافی و بی اساس، چهره پاک و بی آرایش خود را نشان داد و در سلسله سرخرویان و سرافرازان تاریخ منزلت گزید.

بررسی ابعاد شخصیتی و اندیشه استاد شهید مزاری، بدون شک از حوصله یک و چندین مقاله و حتی از ظرفیت یک نسل زمانی فراتر و وسیعتر است. تحولات سیاسی و اجتماعی و سیر و حرکت زمانی، می تواند حقایق شخصیتی او را بنمایاند و در معرض افکار اجتماعی قرار دهد. بنا بر این، ما به تناسب یک بررسی کوتاه، گوشه ای از شخصیت سیاسی و اندیشه مبارزاتی آن شهید فرزانه را مورد ارزیابی قرار می دهیم:

اندیشه احیای هویت ملی.

شیعیان سرزمین افغانستان، بعد از سال‌ها محرومیت و انزوای سیاسی با پیدایش انقلاب اسلامی در صحنه‌ای سیاسی - اجتماعی و نظامی این سرزمین تبارز کرده و حضور خود را در عرصه انقلاب اسلامی اعلام نمودند که البته این حضور، یک حضور پراکنده بود. مردم در حلقه‌های مختلف سیاسی و نظامی، مبارزات مسلحانه خود را بر علیه دخالت نظامی و سیاسی نیروهای اجنبی آغاز کردند و در فرصت کوتاه موفق شدند که مناطق هزارستان را از سلطه حاکمیت مارکسیست‌ها آزاد و رها سازند.

گرچند وجود تشکل‌های مختلف برای جامعه‌ای که تازه از درون تاریک محرومیت‌های اجتماعی و تاریخی بیرون آمده، یک امر طبیعی است اما ادامه این روند، عوارض ناخوشایند اجتماعی در میدان‌های سیاسی کشور و سطح جهانی و بین‌المللی در پی داشت، آنچنان که وحدت و انسجام ملی و مردمی را برای همیشه از بین می‌برد که فرجام طبیعی این مسئله، انزوا و سرکوب دوباره شیعیان و تکرار مجدد تاریخ بر سرگذشت این مردم بود. دقیقاً، آنچه را که دشمنان داخلی و خارجی برای این ملت می‌خواستند و با دخالت‌های غیر مسئولانه خود، این روند را تقویت می‌کردند.

استاد شهید مزاری با اندیشه احیای هویت ملی و با مفکوره آینده نگری، وارد صحنه شد. خالصانه و دلسوزانه، تلاش‌های شبانه روزی خویش را برای تقریب افکار و توحید حلقات سیاسی و نظامی شیعیان بکار انداخت و در این راه از هیچ‌گونه ایثار و از خود گذری دریغ نکرد تا موفق شد که گروه‌های گوناگون و دل‌های پراکنده را در محور واحد جمع نموده و از نیروهای پراکنده شیعی، یک توان و قدرت قوی و انسجام یافته بسازد و پایه‌های اجتماعی شان را در سرزمین افغانستان پا برجا و مستحکم نماید.

حاصل همین کوشش‌ها و تلاش‌ها بود که نیروهای یکپارچه شیعی در پوشش «حزب وحدت اسلامی» به رهبری و زعامت مدبرانه استاد شهید مزاری، شوکت و عزت فراموش شده و به عزت رفته هزارستان باستان را در فتح تاریخی «کابل» بنمایش تمام گذاشت و شعاع وجودی و قدرت رزمی این مردم را برای جهانیان اعلام کرد. بر این اساس بود که شیعیان بی‌نشان و گمنام بانشان شهامت و قهرمانی در انظار جهانی مطرح شد. توجه بنگاه‌های خبری و محافل سیاسی به این پدیده معطوف گردید و بعنوان یک ستون اصلی در ساختار سیاسی افغانستان در عرض ملیت‌های پشتون، ازبک و تاجیک قلمداد گردید بطوری که هیچ تصمیم سیاسی و نظامی کشور بدون موافقت حزب وحدت اسلامی، شانس موفقیت و کامیابی نداشت و نمی‌توانست کار ساز برای مشکلات افغانستان باشد.

۲- اندیشه وحدت ملی.

وحدت ملی و سراسری همه اقوام و اقشار مردم افغانستان، یکی از اهداف و آرمان‌های همیشگی استاد شهید مزاری بود. این اندیشه بلند نه بعنوان یک امر تصوری و ذهنی که بمثابة یک طرح عملی در سر لوحه کاری او قرار داشت و بدان اهمیت ویژه و ارزش زیاد قابل بود.

آنچه که در این مقوله اجتماعی می‌توان گفت، این است که وحدت و یکپارچگی ملی در صورتی امکان پذیر است که اعتدال کامل سیاسی، نظامی، اقتصادی و... در میان ملیتهای ساکن یک کشور بوجود آید و اندیشه امتیاز طلبی و روحیه سلطه و برتری جویی بطور کامل از میان برود. در این صورت است که زمینه تحقق عملی این طرح فراهم می‌گردد و گرنه پایه‌های وحدت ملی هرگز استوار نخواهد شد.

در اینجا، طرح این مسئله ضروری است که سلسله حاکمیت‌های تبهکار گذشته تاریخ افغانستان و زنجیره ظلمت‌زای «محمد زابی» بویژه امیر عبدالرحمن جابر و مستبد با اتخاذ شیوه‌های ظالمانه و ضد انسانی، پایه‌های همبستگی ملی را بشدت درهم کوبید و پیوندهای اسلامی و برادرانه مردم مسلمان افغانستان را قربانی هوس‌های حیوانی و بر خوردهای کینه توزانه و تبعیض آمیز ضد انسانی خود نمودند. به جای اینکه اندیشه اخوت و برادری را در جامعه افغانستان پرورش بدهند و پیشرفت‌های علمی و اخلاقی و رشد اجتماعی و صنعتی را در سایه حیات مسالمت آمیز اجتماعی بوجود آورند، تخم کینه و نفرت، عقده و دوئیت را در بستر اندیشه ملی افشانده و دیوارهای از دوری و فاصله را در میان ملیت‌های برادر کشیدند و روحیه تبعیض و بد بینی را در میان آنان تقویت کردند.

با این کار ننگین، پیشینه تاریخی کشور افغانستان را تیره و تار کرده و پیکره همه ملیت‌ها را کوبیده و داغدار ساختند. آنچه که در این میان، بیشترین ضربات اجتماعی و ملی و حیثیتی دیدند، ملیت «هزاره» افغانستان بود. بخش عظیمی از اراضی مسکونی و مایملک شخصی‌شان بغارت رفت، امنیت و امان از آنان بکلی سلب شد، پیر مردان و کودکان، اطفال و زنان در سلسله اسارت غل و زنجیرها در معرض بیع و شرا در آمدند، جوانان و مردان بپا خواسته از دم شمشیرهای تیز و بران گذشتند، بقیه، آواره شهرها و دیارهای نا آشنای دیگران شدند بدینسان، رشته و نظام حیات اجتماعی این مردم از هم گسسته و متلاشی گشت و در طول سالیان متمادی از همه مزایای کشوری و اجتماعی، فرهنگی و علمی و... محروم و در یک انزوای مطلق قرار گرفتند به گونه‌ای که این مردم، جزوی از ساکنین سرزمین افغانستان نیستند و یک پدیده اجنبی و بیگانه‌اند که هیچگونه حق و حقوقی در این کشور ندارند فقط مستحق انجام کارهای پست و حقیراند و بس!

با توجه به این حقایق تلخ تاریخی و نابرابری اجتماعی، استاد شهید مزاری، اهداف عملی خود را در راه اعتدال سیاسی در میان ملیت‌های افغانستان و استقرار عدالت اجتماعی در این کشور اسلامی متمرکز کرد تا تبعیض‌های ناروای ملی - که میراث ننگین حاکمیت‌های نکبت‌بار گذشته است - از جامعه ریشه کن شود و ارزش‌های جهادی و انقلابی در اندیشه ملی و روابط اجتماعی جایگزین گردد و ملیت‌های محروم افغانستان در سایه یک نظام الهی و اسلامی به حقوق خود رسیده و با تشریک مساعی برادرانه در راه اعمار خانه مشترک خویش گام بردارند.

طرح مسئله «ملیت هزاره» از سوی استاد شهید، به منظور دفاع از حقوق غارت شده و محرومیت‌های تاریخی، سیاسی و مذهبی این مردم در جامعه افغانستان و هم سطح ساختن آنها با اقوام و ملیت‌های دیگر بود تا هدف یکپارچگی ملی تحقق یابد، لذا بود که این مسئله را بعنوان یک امر ضروری برای استحکام بیشتر ساختار سیاسی و تشکیلات اجتماعی جامعه افغانستان مطرح کرد و بر این امر تاکید ورزید که همه ملیتهای محروم اعم از هزاره و غیر هزاره این سرزمین، باید از حقوق برابر و مساوی برخوردار گردیده و در یک سطح و سویه ارزشی قرار گیرند تا وحدت و همبستگی ملی به معنای واقعی کلمه در جامعه جنگزده افغانستان بوجود آید.

این نظریه استاد شهید برگرفته از نظریه اجتماعی اسلام است که «عدالت اجتماعی» را بعنوان یک اصل زیر بنایی برای سلامت و امنیت جامعه مطرح می‌کند. روابط اجتماعی و ارتقای سطوح فکری را مبتنی بر اجرای عدالت اجتماعی در همه شئون و امور مردمی می‌داند.

اگر چنین مسئله‌ای در جامعه رعایت شود یعنی افراد و اشخاص مستعد و با شخصیت در جایگاه مناسب ارزشی قرار گیرند و جریان‌های سیاسی و علمی جامعه در مواضع تخصصی خود استخدام گردند و نیز دسته‌های قومی و ملی از حقوق واقعی برخوردار

و به نسبت ظرفیت فیزیکی و وجودی خود در امور کشوری سهمیم گردند، زمینه هرگونه تشنج و اصطکاک از بین رفته و راه آشتی ملی و پیوستگی اسلامی در پیش پای همه افراد و جریان‌های اجتماعی آن جامعه گشوده خواهد شد.

آنچه که بعنوان یک فلسفه سیاسی در اندیشه استاد شهید موج می‌زد، حاکمیت عدالت اجتماعی در جامعه مسلمان افغانستان بود که این امر را بعنوان زیر بنای محکم در ساختار سیاسی و حکومتی افغانستان می‌دانست و بدان، باور عمیق و تزلزل ناپذیر داشت. اگر پذیرش چنین مسئله‌ای در افغانستان محقق نشود، زمینه‌ای بوجود آمدن حکومت اسلامی و فراگیر ملی بطور قطع فراهم نخواهد شد. مشارکت فعال و همه جانبه ملیت‌های ساکن، می‌تواند پایه‌های یک تشکیلات کشوری را استحکام بخشند و اقتدار سیاسی و ملی برای جامعه افغانستان به ارمغان آورند در غیر آن، جریان جنگ و خشونت نظامیگری همچنان ادامه پیدا خواهد کرد و سرمایه‌های ملی و نیروهای انسانی و پایه‌های فرهنگ و سنت‌های مردمی درهم کوبیده و نابود خواهند شد.

برخی عناصر مغرض وعده‌ای کوتاه اندیش از طرح این اندیشه عمیق سیاسی استاد شهید، سوژه تبلیغی ساختند و با یک شیوه سطحی و عامیانه در مقام تبلیغ بر علیه آن برآمدند و با ملعبه قرار دادن افکار عامیانه، چند صباحی به عوام فریبی و تزویر زاهدانه قیام شجاعانه کردند (!) تا چهره این اندیشه را خدشه دار و بامارک «هزاره‌گرایی» به استاد شهید از محبوبیت سیاسی و مردمی وی بکاهد و این مفکوره را یکنوع ارتداد سیاسی و انحراف فکری و موضع ضد دینی قلمداد نمایند، اما عمق و اصالت این مفکوره باعث شد که بعنوان یک طرح بسیار اصولی در مجامع ملی و بین‌المللی جا باز نماید و کم‌کم، مغزهای سطحی نگر را نیز به عمق ژرفای خویش فرا بخواند که طرح این مسئله، نه هزاره‌گرایی است و نه امتیاز طلبی و نه نفی دیگران! بلکه یکنوع مبارزه بر علیه امتیاز طلبی و سلطه‌گرایی ظالمانه اجتماعی است و نفی برتری جویی‌های جاهلانه قومی و نژادی! استاد شهید با طرح این مسئله یکنوع مبارزه با تبعیض و انحصارگرایی را در بطن افکار جامعه بذر افشانی کرد تا ثمرات آن، پایه‌های وحدت ملی را در جامعه افغانستان مستحکم و استوار نماید.

۳- اندیشه تشکیلات حکومتی

وجود حکومت در یک کشور از با اهمیت‌ترین ضروریات و فوری‌ترین نیازمندی‌های یک جامعه است. حکومت، تأمین‌کننده امنیت و بوجود آورنده نظم و انضباط و ایجادکننده روابط سالم در میان افراد، اقشار و ملیت‌های آن جامعه است. اگر حکومتی در یک جامعه وجود نداشته باشد، شالوده اجتماع از بین رفته و یکنوع انارشیزم اجتماعی و هرج و مرج شکننده و ویرانگر بوجود خواهد آمد که همه رشته‌های ارتباطی و سلطه انضباطی و قانونی را نابود و متلاشی خواهد نمود.

اسلام اهمیت خاصه برای نظام حکومتی قایل است و وجود آن را برای ادامه حیات اجتماعی انسان‌ها یک امر حیاتی و ضروری می‌داند. از دیدگاه اسلام، حکومتی قابل قبول و مورد پسند است که دارای مبناهای مشروع و قانونی باشد تا بتواند نیازهای جامعه را برآورده و زمینه ساز ترقی و تکامل گروه‌های انسانی گردد.

یکی از برزگترین آرزوهای استاد شهید مزاری، ایجاد یک حکومتی بود که از خصیصه‌های اسلامی و ویژگی‌هایی بارز و برجسته ملی و مردمی برخوردار باشد آنگونه که بتواند، محور واحد برای آرای مردم و جلوه‌گاه، آمال و آرمان همه ملیت‌ها و اقشار اجتماعی قرار گرفته و پایه‌های صلح و ثبات را در کشور و پیوند های اخوت دینی و همکاری‌های ملی را در میان مردم پایدار نماید و بتواند ارزش‌های انقلابی و جهادی، مذهبی و مکتبی را مشخص و نمودار سازد.

رهبر شهید، قدرت و حکومت انحصاری یک حزب و گروه و یا یک قوم و قبیله را - چه در گذشته‌ها و چه در حال و آینده -

منافی! با مصالح مردم مسلمان افغانستان دانسته و با آن مبارزه آشتی ناپذیر داشت. و باورمند بود که حکومت انحصاری در جامعه افغانستان - که متشکل از اقوام و ملیت‌های مختلف است - بطور یقین کارساز و کار آمد نیست چون گذشته‌های تاریخ، این کشور را به تباهی و سیه روزی و به فقر و بیچارگی گرفتار خواهد کرد. باید فرم حکومت افغانستان طوری پی‌ریزی شود که منافع آحاد مردم این سرزمین در آن تامین شود و نیز در خور فداکاری و جانبازی و جهاد چندین ساله این مردم و شایسته مقام والای شهیدان انقلاب اسلامی این خطه شهیدپرور و شهادت دوست باشد.

استاد شهید با طی مراحل مقدمی، زمینه ایجاد یک حاکمیت صالح و مردمی را فراهم نمود. در مرحله اول، مسئله ملیت «هزاره» را مطرح کرد و در این جهت، موفقیت‌های چشمگیر سیاسی نصیب شد مردمی که نام شان جرم و با فقر و حقارت مقارن و همراه بود و در انزوای کامل سیاسی و اجتماعی سیاسی و فرهنگی و مذهبی قرار داشتند و در محاسبات داخلی و خارجی از چشم و قلم افتاده بودند، توسط پیشوای شهید در عرصه‌های اجتماعی و نظامی افغانستان مطرح می‌شوند و با حضور قوی و نیرومند خود، در مناطق مرکزی و قلب افغانستان و از همه مهمتر در پایتخت کشور، عزت به عزلت رفته و شوکت فراموش شده خویش را به تماشا گذاشته و انظار مجامع ملی و بین‌المللی را به خود معطوف می‌دارند، بطوریکه تمامی دیدگاهها در رابطه با این مردم عوض می‌شود و همه جریان‌های سیاسی و نظامی و کلیه ملیت‌ها و اقوام به این پدیده بعنوان یک واقعیت اجتماعی و یکی از ارکان مهم جامعه افغانستان نگریده و با دیده احترام و نظر متواضعانه بدان نگاه می‌کنند.

بعد از تثبیت این مسئله، زمینه طرح وحدت ملی بوجود می‌آید که طرح این قضیه بر اساس یک تسلسل منطقی، امر لازم و اجتناب ناپذیر است. چرا که افراد، احزاب و حلقات قومی، زمانی که همدیگر را شناختند و واقعیت‌های وجودی و حضور همدیگر را در خانه مشترک درک کردند، طبعاً احساس پیوستگی و روحیه تسالم و تفاهم در میان آنها بوجود می‌آید و خود را نیازمند تعاون و همکاری متقابل در طریق حرکت اجتماعی احساس می‌نمایند و به میزان این حرکت، احساس نیازمندی هم، روزافزوتر و زیادتر می‌شود.

استاد شهید از این فرصت استفاده مطلوب نمود و در این جهت گامهای موثر و سازنده برداشت و دست دوستی و اخوت بسوی همه اقوام و اقشار و تمامی احزاب جهادی و ملی دراز کرد و دست همگان را به گرمی فشرد و با این کار بدبینی‌های را به حداقل رسانیده و راه را برای تعاون اجتماعی و وحدت و یکپارچگی ملی هموار ساخت و همه نیروهای همسو و یکپارچه را بر علیه حاکمیت انحصاری کسانی که مصالح علیای ملی و مردم را قربانی کوتاه اندیشی‌های قدرت طلبی خود نموده‌اند - بسیج کرد و حاکمیت انحصاری را در محدوده ضیق جغرافیایی و انزوای سیاسی و نفرت کامل مردمی قرار داد تا اینکه مجبوراً تسلیم اراده و خواست مردم گردیده و قدرت را به یک تکشیلات مشروع واگذار نمایند.

استاد شهید با این دو صغرا و کبرای معقول و منطقی وصول به نتیجه را - که همانا تشکیل یک حکومت اسلامی بر پایه‌های وسیع ملی و مشارکت همه جانبه عناصر موثر اجتماعی باشد - برای مردم افغانستان نزدیک نمود و در طول سه سال در برابر حاکمیت انحصارگرایانه، مردانه ایستاد و رزمندگان غیور حزب وحدت اسلامی در داخل شهر کابل چون یک پنجه پرقدرت و توانا، گلوی دشمن را بشدت می‌فشردند و صحنه نظامی و سیاسی را بر آنان تنگ و تنگتر می‌کردند تا سرانجام حاضر شدند که قدرت را به یک شورای موقت تحویل دهند. و زمینه انتخابات آزاد، تحت نظارت سازمان ملل و تشکیلات نوین حکومت اسلامی و مردمی مساعد گردد و آرزوی همیشگی استاد شهید که «بزرگترین آرزوی من ایجاد یک حکومت اسلامی است که حقوق

همه ملیتها طبق اسلام به آنها اعاده شود» بر آورده گردد و مردم رنج‌دیده افغانستان، بعد از سالها رنج و عذاب، دوران صلح و صفا و حاکمیت قانون و عدالت اجتماعی را در زندگی خویش شاهد شوند.

استاد بزرگ، پیش از آنکه به این آرزوی خود (تشکیل حکومت اسلامی) برسد، به آرزوی بزرگتر از آن، یعنی «شهادت» نایل آمد و خون سرخ خود را در راه نجات ملیت‌های محروم افغانستان و استقرار عدالت اجتماعی و حاکمیت نظام الهی ایثار کرد و تعهد خود را نسبت به سرنوشت ملیت‌های محروم و جامعه فلاکت‌زده افغانستان و شیعیان مظلوم آن دیار، با خون امضا کرد و از سرمایه حیات و جان خویش در این راه مایه گذاشت که باید مردم مسلمان افغانستان و تاریخ این کشور، این چهره مصمم و فداکار ملی و آرمان بلند صلح طلبی و سلطه ستیزی او را بعنوان یک الگوی زنده و نجات بخش در مسیر نهضت و قیام اصلاحی خود قرار دهند و بدانند که مزاری نه تنها پیشوای شیعیان که پیشوای همه اندیشه‌های آشتی جوی و عدالت‌خواه و متعلق به تمامی ملیت‌های محروم و مردم مسلمان افغانستان است.

شهادت استاد مزاری بدون شک بزرگترین ضربه‌ای بود که به پیکره وحدت ملی و اندام صلح و ثبات در کشور افغانستان وارد آمد و جنبش عدالت‌خواه ملی، در روند رو به رشد و حرکت پیشروانه خود، قدرت و توانایی لازم را از دست داده و گام‌های پیروزی را در صراط ممتد زمانی و طریق پیچیده‌تری سیاسی و نظامی قرار داد.

گروه جهلزده‌ای موسوم به «طالبان» با هویت اجیر پیشگی استعمار بدنام و خونخوار بین المللی و با پشتوانه فتوای مفتیان سبک مغز و عقده آلود داخلی و خارجی، بدون کوچکترین توجه به موازین شرعی و اسلامی و همچنین اصول متعارف بین المللی و انسانی دست به جنایت و خیانتی زد که نظیر آن را در صفحات تاریخ کمتر می‌توان دید و خواند. این گروه گمراه و بی‌درایت، با به شهادت رسانیدن دبیر کل حزب وحدت اسلامی و پیشوای اندیشمند شیعیان و چهره صلح‌خواه و آشتی جوی افغانستان به حیثیت صلح و امنیت لطمه زد و فصل تازه‌ای از منازعات خطرناک سیاسی و نظامی در صفحه خون آلود سرزمین افغانستان گشود و وحشیگری‌های جدید جنگی را در یک جهت نادرست انحرافی سوق داد که معادلات شکل یافته جنبش اصلاحی مردم افغانستان را درهم ریخته و مبنای تازه‌ای در محاسبات مجامع ملی بوجود آورد که این مبنای بی‌بنیاد، هرگز به نفع صلح و به سود مردم افغانستان نیست، بلکه حیات سیاسی کشور و تمامیت ارضی افغانستان را در سراسیمه‌ی ضعف و سقوط تجزیه قرار خواهد داد و زمینه نفوذ سیاه استعمار خون آشام بین المللی را فراهم نمود.

استعمار سیاه می‌خواهد اینبار از مسیر ظلمت و راه تاریک، یعنی جهل یک مشت افراد و اشخاص وحشی و درنده خوی بنام «جنبش طالبان» وارد سرزمین مسلمان افغانستان شود و حاکمیت مجدد استعمار گرایانه خود را در این نقطه حساس جهانی آغاز و یک حاکمیت قرون وسطایی عبدالرحمانی و عاری از هرگونه درک و شعور ملی و اسلامی را در این سرزمین اسلامی بوجود آورده و روشنی اندیشه‌های انقلابی را در تیرگی مغزهای «طالبان» محو و نابود نماید.

شهادت اندیشمند شهید، متفکر روشمند، استاد مزاری در راستای این اهداف پلید استعماری تحقق می‌گیرد و بدینسان یک ستاره نورانی و فروزان از آسمان جهاد افغانستان فرو می‌غلتیده و در ضمیر اندیشه‌ها و زوایای احساس مردم این سرزمین غروب می‌کند تا دل‌ها و قلب‌ها را جادوانه ستاره باران کرده و ظلمت را از فضای اندیشه‌ها بزداید و افکار اجتماعی را در برابر تهاجم فکری بیگانگان بسیج نماید.

شهادت استاد شهید، چهره کریه و زشت گروه غدار طالبان را بر ملا ساخت و هویت پلید وابستگی استعماری آنان را برای مردم مسلمان و بیگانه ستیز افغانستان هویدا و افشا نمود. وسیله‌های تزویر و نیرنگ که گروه موصوف بدست داشتند و رمز موفقیت و

پیشروی آنان محسوب می‌شد و توانستند که با آن وسای در کوتاه مدت زمانی تا دروازه‌های کابل به پیش بتازند، توسط خون سرخ مزاری کاربرد خود را ز دست داد و مرحله اغفال و فریب مردم از آنان گرفته شد. وسائلی که باعث پیشرفت سریع السیر این گروه تا کابل پایتخت کشور گردید عبارتند از:

الف - ماسک طلاب دینی به چهره زدن

در تیرماه سال گذشته بود که نام «طالبان» از رسانه‌های گروهی به گوش‌ها طنین انداز شد که عده‌ای از طالبان از جنوب و جنوب شرقی افغانستان پدیدار گشته و با ایجاد امنیت در منطقه به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهند.

«طالبان» در پیشگاه مردم افغانستان، نام آشنا است مردم این سرزمین، مردم سنتی و مذهبی و سخت معتقد و باورمند هستند. طالبان و روحانیان و مولویان را بعنوان چهره‌های مقدس و قابل احترام می‌شناسند و اینها را همیشه بعنوان پیشوای مسایل دینی و مذهبی و بعنوان پاسداران پارسا از حریم اعتقادات و باورهای باطنی خود می‌دانند.

این گروه هم با این نام و این چهره در صحنه سیاسی و نظامی افغانستان ظهور یافتند که برای توده مردم بویژه مسلمانان سنی مذهب، بسیار قابل قبول و مورد پذیرش و پسند است تا جایی که برخی، مقابله و رویارویی با طالبان دینی را، کار خلاف شرع و دین می‌دانند و می‌گویند که نباید در برابر اینها ایستاد و مقابله مسلحانه کرد. بدین جهت بود که این گروه عنوان «طالبان» را با خود یدک کشیدند و توجه احترام آمیز مسلمانان اهل سنت را بخود معطوف داشتند.

ب - ایجاد امنیت در مناطق تحت تصرف.

این گروه، از بدو ظهور خود، سعی کردند که پدیده‌ای «امنیت» را به هر بها و قیمتی که شده، در قلمرو سلطه خود بوجود آورند و خود را امنیت خواه در نظر مردم افغانستان جلوه بدهند.

ایجاد امنیت، یکی از عوامل عمده موفقیت گروه طالبان به حساب می‌آید چرا که در طول چندین سال بخصوص بعد از پیروزی مجاهدین، مردم افغانستان از هیچگونه نعمت امنیت آرامش برخوردار نبودند و آرزوی همگان، بوجود آمدن یک امنیت در فضای کشور یا حداقل در مناطق مسکونی آنان بود. گروه طالبان بر اساس پلان سنجیده شده سیاستمداران پشت پرده، انگشت عملی روی این مسئله گذاشتند و خود را فرشتگان نجات برای مردم جنگزده و آسیب دیده افغانستان قلمداد کردند.

ج - توزیع پول‌های کلان

این گروه با جیب‌های پر، وارد افغانستان شد تا از این طریق بتوانند نیروی جنگی خود را افزایش داده و مساعدت افراد و عناصر مؤثر سیاسی، نظامی و ملی مناطق افغانستان را خریداری کرده و بسوی خود جلب نماید.

پیشروی‌های که نصیب این گروه گردید و در مدت کم، از قندهار به غزنی و میدان شهر و چهار آسیاب رسید، هیچگاه بخاطر جنگ و مبارزه و تاکتیک‌های نظامی نبوده است که عامل پول، اینها را این چنین پیش راند و ولایات زیادی را تحت کنترل خود در آوردند.

مردم افغانستان مردم فقیر و بیچاره‌ای هستند مخصوصاً بعد از پیروزی مجاهدین، بیشتر دچار فقر و در بدری شدند سیره جنبش طالبان هم این بود که از امکانات پولی بادآورده کلداری و ودلار، هم برای افراد جنگی خود و هم برای کسانی که وجیه و تأثیر

مردمی دارند استفاده کنند این شیوه بهترین شیوه در شرایط فقر زدگی مردم افغانستان است که جنبش طالبان پیشه کرد و بسود سیاسی و نظامی خود، از آن بهره جست.

د - شعار صلح طلبی

گروه طالبان با ادعای اینکه ما خواهان قدرت و چوکی نیستیم مسایل ملیت و اقوام و حزب و جریان برای ما مطرح نیست و با هیچ شخص و جریان و گروهی سر خصومت و دشمنی و کینه توزی نداریم، فقط و فقط برای صلح آمده ایم صلح، شعار اصلی و هدف نهایی ما است. خلع سلاح کلیه گروههای درگیر و حل منازعات جاری کشور در راستای صلح طلبی ما قرار دارد. می خواهیم بدون خونریزی و جنگ، پدیده صلح را در کشور زنده کنیم و میان احزاب متخاصم، مصالحه و آشتی را بوجود آوریم.

با این شعار، وارد شهر کابل گردید و حزب وحدت اسلامی که خواهان صلح واقعی در افغانستان بودند مذاکرات و توافقات خود را با این گروه اعلام کرده و همکاری های همه جانبه را برای ایجاد صلح و پایان جنگ و مخاصمه در کابل با آنان شروع نمودند و براساس توافق و تعهد، قسمتی از غرب کابل را در اختیار آنان قرار دادند، اما این گروه گمراه و غدار، تمامی توافقات و تعهدات را زیر پا گذاشته و با یک نیرنگ و خدعه ناجوانمردانه، منادی واقعی صلح و فریادگر آشتی ملی، پیشوای صدیق شیعیان افغانستان را همراه با چندین تن از رجال برجسته نظامی و سیاسی، به وضع فجیع و شیوه وحشیانه به قتل رساندند. با شعار صلح آمدند و بر مجسمه راستین صلح و امنیت، سبانه یورش بردند و یگانه گوهر گرانها را از دست مردم مسلمان افغانستان ربودند و با نشان دادن چنگ و دندان خون آلود خود، کابوس وحشتناک جنگ مجدد و خانمان برانداز دیگری را به صدا در آورده و کشور مجروح افغانستان را در ارتعاش یک تب کشنده قرار دادند و بدینسان، ماهیت چرکین و آلوده خود را برای مردم افغانستان افشا و رسوا کردند.

استاد شهید مزاری در شرایطی به پیشواز شهادت رفت که با کسبت فضایل انسانی و خدمات بزرگ اجتماعی و ملی، شایستگی این مقام و منزلت ربوبی را دریافته و در معراجی از ارزشهای انسانی نایل آمده بود. او با مرگ شرافتمندانه خویش، شرف شهادت و شهامت، فضیلت پیکار و پایمردی، عزت پارسایی و تعهد، صلابت ایمان و جهاد و کرامت زندگی و مرگ را بعنوان یک اسوه برتر در بلندگاه جاوید تاریخ به تماشا گذاشت و رسالت اسلامی و میهنی خود را به زیباترین شیوه ایفا کرد، با عزت و افتخار در آغوش آرزوهای همیشگی خویش آرمید و رسم ایستادگی و عرضه مردانگی را حتی در اسارت سلسله های زنجیر و تنگنای حلقه های زجر و تعذیب به آزادگان در بند آموخت و با آخرین نفس های گرم و گلرنگ خود، پیام سرخ مقاومت را در اختناق سیاه سلطه و تیرگی جهل و انجماد فریاد کشید و با غرور استوار خود، استواری اراده مردم قهرمان و پیکار جوی خویش را تفسیر و معنا نمود و قامت آسمانی «مقاومت» را با خون سرخ و سیال خود، سرافراز تاریخ کرد.

سلام بر تو که جوانمردانه زیستی و جانانه رفتی و جاودانه تاریخ گشتی!

امروز، شاخه های کهن سرکشیده اند
خورشیدها ربوده و در برکشیده اند.

زانجا که بوسه های تو آن شب، شگفت و رفت
نقش ترا که پرتوی ماه آفریده بود

- پیر پیمانه کش ما که روانش خوش باد
- گفت پرهیز کن از صحبت یمان شکنان

در هیچ جای دنیا به اندازه اینجا نمی توانی بفهمی
امام خمینی یعنی چه؟

(خاطرات یک عکاس و فیلمبردار ایرانی - ۱۲/۲/۷۲) (۱)
خط سرخ و خونینی که از خانه فاطمه و علی (ع) در مدینه
کشیده شد و تا محراب مسجد کوفه تا دشت سوزان و تفتیده کربلا،
و تا دورترین نقطه ها، تا خراسان و افغانستان امروزی امتداد یافت
با خون و پوست محبان این خاندان عجین شده است. و علی رغم
ظلم و بیداد دشمنان دین و ولایت، آتشکده عشق و محبت آل
رسول (ص) در تار و پود این مردم همچنان شعله ور است و تنها
به همین جرم، هر روزشان عاشورا و هر ماهشان محرم است و
فاجعه دلخراش افشار و پس از آن سقوط غرب کابل و شهادت
جانگداز «رهبر شهید، مزاری بزرگ» یکی از نمونه های آن در تاریخ
این سرزمین میباشد. و در این مقال سعی شده تا ابعاد فاجعه در
طی چند بخش بطور مستند بررسی گردد.

بخش اول - ریشه ها و عوامل فاجعه

□ ۱- ریشه های فاجعه

۱-۱- گذشته شیعیان:

از آن روزی که این سرزمین را با اجبار و سرنیزه افغانستان نام
نهادند، همیشه پُر از آه و افغان بوده است و برای شیعیان یک
قتلگاه! جنایت و ستمی که در ۲۵۰ سال بر شیعیان در این
سرزمین رفته است کمتر از ظلم یزیدیان و حجاجیان نبوده و
نیست. بخصوص در دوران سیاه امیر سفاک، عبدالرحمان جابر،
همو که در قساوت و بی رحمی از عبدالرحمانی که محراب مسجد
کوفه را غرق خون ساخت، هیچ کمی نداشت. در ظلم و شقاوت او
همین بس که بیش از ۶۲ درصد شیعیان افغانستان را به جرم شیعه
بودن و به نام رافضی، وحشیانه قتل عام کرد! و هر چه سید، ملا،
کربلانی و زوّار در هزاره جات بودند پس از دستگیری و اسارت به
شهادت رساند. و سپاهیان خونریز او که حتی از پاکستان تحت نام
جهاد با رافضیان راه افتاده بودند، از کشتن اطفال بی گناه دریغ
نمیکردند و برای یک لبخند مستانه، حاضر بودند بچه های خرد
سال شیعه را به هوا انداخته و از زیر پا برچه (سرنیزه)
شکم شان را بدرند. در دوران امارت همین امیر ستمگر،
زنان و دختران شیعه به عنوان برده در بازار کابل و
قندهار عرضه و حتی خارج از افغانستان به فروش می رسیدند
و به عنوان مثن نمونه خروار به گوشه ای از جنایات امیر

فاجعه افشار

و

مقاومت استاد

شهید مزاری

ناصر حسین زکی

جابر مستنداً اشاره می‌گردد:

در دوران عبدالرحمان قتل عام، اعدام دسته جمعی و کشتن اسیران، امر ساده‌ای بود که هر روز به دستور او انجام می‌گرفت؛ از سرهای بریده مردم هزاره کله مناره‌ها ساخته شد، که پس از گذشت یکصد سال از این جنایات، تاکنون زبان‌زد مردم است. و همین امیر بود که بزرگان و رهبران شیعه را پس از اسارت، با دستهای بسته به شهادت می‌رساند. چنانچه «حاجی خان کاکر اسیران خود، یعنی یزدانبخش و برادرش عباس را به بامیان آورده و بعنوان خاین و مجرم به اعدام محکوم ساخت و بالاخره هردو نفر مذکور را به دار آویخت»^(۲) و امیر نه تنها به کشتن سران هزاره پس از اسارت اکتفا نمی‌کرد که حتی «در ماههای جون و جولائی (۱۸۹۰) گروههای ضربتی و تصفیوی ... اقدامات نابودکننده‌ای کرده، شرکت کنندگان شورش را بصورت دسته جمعی اعدام می‌نمودند»^(۳) تا جایی که اوج جنایت و کشتار چنان بالاگرفت که حتی عده‌ای از تاجیکها و ازبکها تحت نام جهاد مقدس در زیر لوای امیر سفاک کمر به غارت، و چپاول و جنایت بردزد و «در سالهای (۱۸۸۰ - ۱۸۹۱) هزاره‌های مناطق شمال شرق هزاره‌جات همیشه تحت حملات و چپاولهای بی‌رحمانه خانها و بیگهای ازبک و تاجیک قرار می‌گرفتند. که اکثراً توسط فتودالهای دو شهر مهم قندوز و سیغان صورت می‌گرفت که با استفاده از تضادهای مذهبی و دینی بنام جهاد علیه غیرمسلمانان (یعنی هزاره‌های کافر و شیعه مذهب) خانهای قندوز و سیغان همیشه به مناطق مذکور هجوم می‌بردند و مزارع‌شان را به آتش می‌کشیدند، مال و منال مردم را بغارت می‌بردند و حتی عده‌ای از مردمان هزاره را از مناطق مذکور بعنوان غلام و برده باخود به اسارت می‌گرفتند»^(۴) در این گونه غارتگریها و چپاولگریهای ظالمانه خان قندز، مراد بیگ، شهرت فراوان حاصل کردند... دختران هزاره که در جریان چپاول به اسارت گرفته می‌شدند بخیث جایزه برای سوارکاران ماهر در مسابقات بُرکشی عطا می‌گردیدند.^(۵) و همچنین «حکام سیغان از خرید و فروش بردگان هزاره چنان سود و منفعت کسب کرده بودند که حمله و دزدی و به اسارت گرفتن هزاره‌ها برای‌شان یک منبع درآمد مالی مهم شمرده می‌شد»^(۶)

امیر جابر برای ریشه کردن شیعیان از افغانستان اقدام به دستگیری و اعدام بزرگان شیعه از جمله روحانیون، سید، ملا، کربلائی و... کرد و با فشار و سرنیزه و با ضبط زمینها و اموال و دارائی شیعیان، آنان را وادار به مذهب حنفی می‌کرد. و به گفته نویسنده تاریخ ملی هزاره «... اقدامات لازم جهت از بین بردن رهبری روحانی شیعه مذهب... در هزاره‌جات اتخاذ گردید... در نتیجه مهاجرات، حبس و اعدام تعداد روحانیون هزاره تقلیل یافتند علمای روحانی نفوذ سابق خویش را از دست دادند و حتی زمینهای زراعتی آنها نیز از طرف دولت ضبط گردید... و برای از بین بردن علمای شیعه مذهب در هزارجات، اقدامات دیگری نیز اتخاذ گردید و کوشش بعمل آمد، جمعیتهای از هزاره‌ها را به قبول مذهب اهل سنت وادار سازند مثلاً در میان هزاره‌های

دایزنگی چندین مسجد با قواعد مذهب حنفی بنا گردید که در رأس آنها قاضی عبدالقیوم خان قرار داشت، قواعد مذهب سنت به هزاره‌ها تعلیم داده می‌شد، بعضی از مسائل دینی نیز به مذهب سنی تعلق پیدا کرد^(۷) ولی هزاره‌ها همچنان پایبند معتقدات خود باقیماندند^(۸) از جمله جنایات وقیحانه عبدالرحمان به اسارت و بردگی گرفتن شیعیان بود تا جایی که «قسمت اعظم شورشیان شکست خورده به بردگی گرفته شدند و صنعتگران مردم شیخ علی را بکابل انتقال دادند و بصورت اجباری در کارخانه‌های بخاری، حدادی، آهنگری و چرمگری وارد کار ساختند»^(۹) و برده‌گیری از شیعیان چنان رونق یافت که «در اواخر قرن نوزده و آغاز قرن بیستم فقط در منطقه قندهار از خرید و فروش بردگان هزاره خزانه دولت شصت الی هفتاد هزار رویه سالانه درآمد داشت، یعنی در بازارهای قندهار و اطراف آن، بردگان به قیمت مجموعی ششصد الی هفتصد و هزار رویه خرید و فروش شده بودند... قیمت یک غلام یا کنیز شصت تا ۱۲۰ رویه بود، یعنی فقط در ولایت قندهار سالانه به تعداد (۷۲۰۰) نفر هزاره از زن و مرد فروخته می‌شدند»^(۱۰) و زمینهای زراعی و سرسبز شیعیان، چون ارزگان، چوره، گیزاب، دایه، و سرزمینهای پهناوری مثل شاه مشهد، گوهرگین، چهارشنبه، بالادشت، خود و... را در اختیار غاصبان و افغانهای مهاجر قرار دادند و «دهقانان قسماً بجنوب ترکستان و قسماً به قندهار نقل مکان داده شدند و در (سال ۱۸۹۳) بعضی از طوایف کوچی افغان را به مناطق و سرزمینهای مردم شیخ علی وادار به کوچ کشی نمودند و در آنجا سکونت دادند»^(۱۱) و پس از به خاک و خون کشیدن و درهم شکستادن مقاومت سرخ شیعیان در اثر ظلم و ستم بیش از حد امیر و نابودکردن مردم و از بین بردن زمینهای زراعی و غصب آنها و «نابود ساختن دست جمعی و تخریب نیروهای انسانی تولید... بعد از سرکوب شدن شورشهای (سالهای ۱۸۹۲ - ۱۸۹۳)... مهاجرت دسته جمعی هزاره‌ها به خارج از افغانستان آغاز شد که اکثر به ایران^(۱۲)، هند بریتانوی^(۱۳) (پاکستان امروز) و سرزمینهای بخارا کوچ کردند... قشر پائین هزاره بدون ترس از مرگ و قسمت ندادن به زندگی به خارج از کشور رفتند»^(۱۴) و در اثر سرکوبی شدید مقاومت مردم که «با سیاست جابرانه امیر عبدالرحمان خان توأم بود و با کشتار دسته جمعی آنها، کوچ دادن جبری‌شان به مناطق دیگر و بالاخره فرارشدن به خارج بعضی از طوایف و قبایل هزاره در هزاره‌جات کاملاً از بین رفتند... مهاجرتهای دسته جمعی هزاره‌ها بخارج، سبب تغییر تقسیم نفوس هزاره در مناطق مختلف آسیای مرکزی گردید، در ایران، هند، بریتانوی، (در سرزمین بلوچستان و دیگر مناطق همسایه و نزدیک به آنها) محلات هزاره نشین مهاجران پیدا شدند»^(۱۵) و در مورد مهاجرت به پاکستان «یکی از شخصیتهای سرشناس مردم هزاره و فرمانده سابق کل ارتش پاکستان، جنرال محمد موسی (که در سال ۱۹۰۸ میلادی در کوئته متولد شد) در باره مهاجرت قبیله خود چنین می‌نویسد: «پدر من» در سال ۱۸۹۰ میلادی به هند (فعلاتاً پاکستان) مهاجرت نمود؛ به اثر اعمال

سیاسی تعدی آمیز عبدالرحمن خان به مردم هزاره که ما به آن تعلق داریم» (۱۶)

در اثر کشتار بی رحمانه و قتل عام امیر جابر نفوس شیعیان در این سرزمین به شدت تقلیل یافت و «... تعداد افراد ملت هزاره کاملاً رو به تنزیل نهاد (مخصوصاً تعداد افراد ذکور) (۱۷) مثلاً در یکاولنگ از مجموع ۱۷۰۰ خانواده فقط ۷۰۰ خانواده باقی مانده بود. طبق اطلاع منابع رسمی قبل از شورشیهای سالهای ۱۸۹۲ - ۱۸۹۳ طایفه بهسود دارای تعداد ۲۰ هزار خانواده بودند ولی بعد از سرکوب شدن شورشیها (نظر به احصایه‌ای که به فرمان امیر عبدالرحمان خان در منطقه در ماه اگست سال ۱۸۹۴ صورت گرفته بود) تعداد آن به (۶۴۰۰) خانواده تنزیل یافته بود یعنی طایفه بهسود در نتیجه شورشیهای مذکور ۶۸ درصد از مجموع نفوس خود را از دست داده بود. (۱۸) و بدینسان به گفته مجله بعث می‌خواستند: «... این مردم محروم را به کلی تحت پوشش اسلام ناپود سازند. طبق همین طرز تفکری فاشیستی و ناسیونالیسم منفی، جنگ علیه مردم هزاره را راه انداختند و ۶۲٪ مردم بعنوان شیعه رافضی به سرکردگی عبدالرحمن خان قتل عام و کودکان‌شان اسیر و برده‌خاندان سلطنتی و وابستگان آنان گردیدند» (۱۹) و پس از آن شیعیان همچنان در افغانستان از همه حقوق و مزیتها محروم بوده و هیچگونه آزادی مذهبی، و سیاسی نداشتند و مذهب جعفری با داشتن بیش از هفت میلیون پیرو در کشور هیجده میلیونی به اندازه فرقه اقلیت هندوهای افغانستان جایگاهی نداشتند! حتی ولایتها و ولسوالیها و مناطقی که صد درصد از شیعیان تشکیل یافته بود، مراکز قضایی بر اساس فقه حنفی بالای شیعیان تطبیق شده و در مدارس و مکاتیب حتی مکتبهای ابتدایی، رسم و رسوم دینی به شیوه فقه حنفی برای شاگردان خرد سال شیعه تعلیم داده می‌شد و تمام دوایر کلیدی به روی شیعیان بسته بود و محصلین شیعه از ورود به مکتب حربی و نظامی محروم بودند. و حتی ظلم و ستم عبدالرحمانیان و تبعیض نژادی، مذهبی، منطقه‌ای و زبانی پس از سقوط خاندان آل یحیی و روی کار آمدن حکومتهای کمونیستی تا سقوط آنها، ادامه یافت و به قول قافله سالار شهیدان، عصاره مقاومت سرخ شیعیان، «شهید مزاری»، «از آن روزی که این کشور اسم افغانستان را بخود گرفته دوصد و پنجاه سال می‌شود... ما در طول دو صد و پنجاه سال از طرف پشتونها و حاکمان پشتون صدمه دیدیم.... شما یک چیز دارید که آن عقیده شما به علی (ع) است و از خاطر این عقیده اگر مارکسیست به این مملکت بیاید شما را می‌کوبد و اگر به اصطلاح مسلمانها هم بیایند شما را می‌کوبند...» (۲۰) و به همین دلیل شیعیان در دوران کمونیستها و حتی پس از آن مورد خشم متعصبان و فاشیستان این سرزمین بود.

۲-۱- شیعیان و انقلاب:

پس از سقوط نظام فاشیستی داوود در سال ۵۷ و روی کار آمدن کمونیستها، اختناق و بیداد در کشور بیش از پیش حاکم گردید و

کمونیستهای ملحد با دید و عینک فاشیستی به دستگیری، و به زندان افگندن علماء و روحانیت شیعه در کابل و سایر ولایات کشور کمر بسته و به خلع سلاح هزاره‌جات اقدام کردند که با تبلیغات علماء و روحانیت مبارز و روشنفکران متدین، قیام مسلحانه در همان آغاز حاکمیت کمونیستها آغاز گردید، بگونه‌ای که در سال ۱۳۵۸ تمامی ولسوالیهای هزاره‌جات و مناطق شیعه نشین از لوٹ کمونیستها پاکسازی و آزاد گردید. و همچنین شیعیان در کابل، پایتخت کشور، پیشا‌هنگ مبارزه علیه کمونیستهای مزدور بودند و برای اولین بار قیام و شورش مسلحانه از چنداول شروع گردید و به دنبال آن تظاهرات خونین و سراسری سوم حوت به عنوان اعتراض بر هجوم ددمناشانه ارتش سرخ و اشغال نظامی تزاریان روس صورت گرفت و کمونیستها بی‌رحم و متعصبان فاشیست هرچه توانستند از شیعیان قربانی گرفتند و زندانهای کابل را مملو از شیعیان کردند. اما شیعیان هرگز از پا نشستند و جهاد و پیکار را در قالب سازمانها و احزاب مبارز ادامه داده و مبارزات نظامی - سیاسی‌شان را روز به روز توسعه بخشیدند و در تمام صحنه‌ها نقش فعالی را بازی کردند تا سرانجام تشکلهای جهادی شیعیان در قالب شورای ائتلاف ظهور کرد و پس از آن با درایت و پشتکار «شهید مزاری» احزاب و تنظیمهای جهادی شیعیان منحل شده و حزب وحدت اسلامی، در ولایت باستانی بامیان، تأسیس و تشکیل گردید. مبارزان شیعه در قالب حزب وحدت رایت خونین جهاد را همچنان به اهتزاز درآورده و به مبارزات خویش ادامه می‌دادند؛ ولی متأسفانه در تمام دوران جهاد، پیشاور نشینان صریح و بی‌ریا حضور شیعیان را در افغانستان همچنان نفی می‌کردند و در هنگام تشکیل دولت موقت مجاهدان، نفوس شیعیان را در افغانستان نادیده گرفته و اعلام کردند که یکی زنها و دیگری شیعیان حق رأی در حکومت و انتخابات را ندارند. ولی عده‌ای دیگر که گویا نزاکت و عرف بین المللی را مراعات کرده - ولی با لگد مال کردن انصاف - اعلام داشتند و گفتند که: «شیعه‌ها در افغانستان دو درصد یا سه درصد هستند... شیعه دو درصدی یا سه درصدی هیچ حق ندارد که در حکومت نقشی داشته باشد» و اینجا بود که مجاهدان پیشاور نشین بعد از سالها مبارزه شیعیان علیه کمونیستها، موجودیت شیعیان را در افغانستان انکار کرده و هرگونه حق حکومتی و مذهبی آنان را در شورای مشورتی و حکومت موقت نادیده گرفتند. و از این پس بود که دوراندیشان شیعه، در صدد برآمدند که به پیشاور نشینان بفهمانند و بقولانند که «بقیه السیف عبد الرحمان» هرگز در این کشور نابود نشده و دو درصد، نفوس افغانستان نیستند، بلکه علی‌رغم کشتار وحشیانه عبدالرحمن و اختناق و فشار و ظلم حکومت ۲۵۰ ساله افغانها، شیعیان در این سرزمین وجود دارند گرچه یکصد سال قبل بیش از شصت و دو درصد ما را قتل عام کردید! و روی این مبنا، با درایت و دوراندیشی «شهید مزاری» حزب وحدت اسلامی، در شهر باستانی کشور، ولایت بامیان بوجود آمد. و شهید شاهد، رهبر مقاومت شیعیان، در دشت آزادگان، در «مسجد امام خمینی» (ره)، به صراحت لهجه - در حالی که مناطق شیعه نشین، غرب و

آخور مثلث شوم فروبرده بودند شاهد فاجعه دیگری در غرب و جنوب غرب کابل بودند.

۱-۳- عدم تحمل حضور قوی شیعیان

شیعیان افغانستان که در نخستین سالهای جهاد، بیشتر ولایات و ولسوالیهای شیعه نشین را از لوٹ کمونیستهای وابسته به روس آزاد کرده بودند علی رغم تبلیغات سوء متعصبان و فاشیستهای وهابی، از توان و قدرت نظامی ویژه‌ای برخوردار بودند، بگونه‌ای که در طول سالهای جهاد، روسها حتی یکبار نتوانستند مناطق آزاد شده شیعیان را باز پس بگیرند، و همین توانمندی شیعیان بود که اوایل سال ۷۱ نیروهای نظامی حزب وحدت و دبیر کل این حزب «شهید مزاری» نقش کلیدی را در سقوط دولت نجیب داشتند و طی یک برنامه حساب شده با شورای نظر در بیست و ششم حمل ۱۳۷۱ پیشروی به سوی کابل را آغاز کردند و در همین روز (۷۱/۱/۲۶) غرب کابل، منطقه شیعه نشین به تصرف نیروهای حزب وحدت اسلامی افغانستان درآمد و نجیب‌الله از تمام پستهای خویش استعفا کرده و سرانجام شهر کابل پس از سالها پیکار و مجاهدت توسط نیروهای حزب وحدت اسلامی افغانستان و سایر مجاهدین در ششم ثور ۱۳۷۱ بطور کامل فتح گردید و دبیر کل حزب وحدت اسلامی «استاد شهید مزاری» از شهر آزاده شده کابل به تمامی مسلمانان جهان، و ملت مسلمان افغانستان این پیروزی را تبریک گفت. و همچنین قرار یک اعلامیه رسمی حزب وحدت اسلامی در ششم ثور ۱۳۷۱ بیش از یکصد نقطه از نقاط مهم و استراتژیک شهر کابل در کنترل حزب وحدت درآمد و ۹۶٪ از نیروهای نظامی و مسلح شیعه تحت فرماندهی این حزب قرار گرفت (۲۲).

حزب اسلامی آقای حکمتیار که دیرتر به کابل رسیده بود در روزهای ششم و هفتم ثور (اردیبهشت) ۱۳۷۱ برای تصرف مواضع نیروهای سایر مجاهدین در داخل شهر کابل تلاش می‌کردند تا سرانجام نیروهای این حزب از وزارت داخله و ارگ ریاست جمهوری و قسمتی از شاروالی کابل توسط نیروهای ائتلاف جنبش ملی - اسلامی و شورای نظر در همین روز بیرون رانده شد. و پس از آن شهر کابل توسط نیروهای حزب اسلامی موشک باران گردید و این درگیری همچنان ادامه پیدا کرد.

شیعیان کابل که تمام آرمانهای خویش را در حزب وحدت اسلامی می‌دیدند با تمام دل و جان از این حزب حمایت کردند. و هر روز که می‌گذشت توان نظامی و حضور نیرومند جوانان مسلح شیعه بیش از پیش قوی‌تر و گسترده‌تر می‌شد. و از سوی دیگر حزب وحدت به قیادت و رهبری «شهید مزاری» توانسته بود شیعیان افغانستان را به عنوان یک طرف قضایای افغانستان که خواهان آزادی و حقوق ملت ستمدیده هزاره می‌باشند، در جوامع بین‌المللی مطرح کرده و با تکیه به بازوان ستبر شیعیان به همه فهمانده و قبولانده بودند که شیعیان در افغانستان وجود دارند و هم اکنون با

جنوب غرب کابل، هر شب و روز از سوی عبدالرحمانیان امروزی گلوله باران می‌گردید - با شیعیان این خطه می‌گوید: «... از آن روزی که این کشور اسم افغانستان را به خود گرفته دوصد و پنجاه سال می‌شود... برادرانیکه در پیشاور نشسته بودند گفتند که شیعه در افغانستان ۲ درصد یا ۳ درصد هستند... شیعه ۲ درصد یا ۳ درصد هیچ حق ندارد که در حکومت نقش داشته باشد... ما در طول دوصد و پنجاه و سال از طرف پشتونها و حاکمان پشتون صدمه دیدیم لذا... اولین هیئت در سال شصت و هفت در پیش مسعود رفت که تو هم ملت محروم هستی و ما هم ملت محروم، بیا که دست بدست هم بدهیم... باز در پنجشیر هیئت فرستادیم تا با آقای مسعود صحبت کند؛ ... دولت ساقط میشود و از حقوق همدیگر دفاع کنیم، قطعنامه‌ای را امضاء کردیم به پانزده ماده و فیصله ما بر این بود که چهار هزار نفر از چایکار حرکت بکنند و چهار هزار یا شش هزار نفر از میدان شهر، ازین چهار هزار نفر چایکار هم یکهزار نفر از حزب وحدت باشد و سه هزار نفر از آقای مسعود.

ما با این تعهد خود عمل کردیم... ولی ایشان وقت که چایکار آمدند قوماندانها جمع شدند و آقای مسعود به عنوان رئیس شورای جهادی. تعیین شد؛ آقای محقق از حزب وحدت بعنوان معاون و جنرال عبدالرشید دوستم به حیث رئیس نظامی این شورا که بیايند و حکومت را بگیرند.

آقای مسعود درینجا فقط این شورا را رسماً اعلام کرد و ریاست خودش را، دیگر هیچ عمل نکرد و گذشته از آن وقتی که تصمیم گرفته شد که وارد کابل شود، راه را بند کرد و ما را خبر نکرد، ... مسعود... راه را بر روی میدان شهر بست و نیروهای ما یک هفته در میدان شهر گرسنه ماند... تا سلاحی که در کابل هست در دست مردم هزاره نیفتد... توافقنامه را هم نقض کرد... حزب وحدت مسئولین بلند پایه‌اش را به کابل فرستاد و خواست خدا هم این بود که شما سلاح داشته باشید و از خودتان دفاع کنید! آری خلاف اراده مسعود... شما مسلح شدید من این همبستگی را و این وحدت ملی را برای شما تبریک می‌گویم...» (۲۱) و پس از این بود که حضور گسترده نظامی شیعیان در پایتخت کشور برای عبدالرحمانیان که شیعیان را یا در قطار زنها قرار داده و حق را از آنها سلب کرده بودند و یا حضور و موجودیت آنان را منکر شده و حق شرکت در حکومت ندادند، تحمل ناپذیر بود. و لذا دشمنان اتحاد مثلث شوم را تشکیل داده و غرب کابل را به خاک و خون کشانیدند تا سرانجام فاجعه ننگین و سیاه افشار را بوجود آوردند و پس از آن فریاد سرخ رهبر مقاومت شیعیان، عصاره مقاومت نهضت شیعه در افغانستان، در یک جنگ خونین سه جانبه - در قتلگاه غرب کابل خاموش گردید و به دست عبدالرحمانیان زیر شکنجه به شهادت رسید و افشار دیگر در غرب کابل پدید آمد، خیانتکاران مزدبگیر که پشت به مردم کرده و سر در

کابل، توسط سلاح ثقلیه شورای نظار و اتحاد سیاف آغاز گردید که طبق آمار تنها در دشت برچی بیش از ۱۸۰۰ خانه مسکونی شیعیان صد در صد و یا بطور نسبی تخریب گردید، در این جنگ دو نیروی مذکور با از دست دادن بسیاری از مراکز و پایگاههای خود شکست سختی را توسط رزمندگان حزب وحدت متحمل گردیدند (۲۴) و جنگهای ویرانگر یکی پس از دیگری به وقوع پیوست و فاجعه ننگین در افشار، محله شیعه نشین بوجود آمد.

یک تن از اعضای شورای عالی نظارت که خود در متن حوادث خونین در کابل حضور داشت در مورد زمینه فاجعه افشار در یک مصاحبه اظهار می دارد که اقتدار و شکوه حزب وحدت برای دولت ربانی یک خفت سیاسی بود و به قسمتهایی از گفته های وی اشاره می شود:

«... این فاجعه وقتی رخ داد که شورای نظار یک شکست سختی را از مجاهدین حزب وحدت اسلامی در جنگ قوس ۱۳۷۱ متحمل شدند، زمینه های جنگ هم این بود که سیاست شورای نظار و جمعیت اسلامی علیرغم تلاشهای حزب وحدت برای صلح و تفاهم... حذف حزب وحدت بعنوان یک قدرت مزاحم بود و تلاش داشتند حزب را از کابل بیرون کنند، البته در جنگهای اتحاد هم جمعیت شریک بود. همزمان با تشکیل شورای قلابی اهل حل و عقد، شورای نظار یک حمله وسیع را علیه حزب وحدت در سیزدهم قوس سال گذشته سازمان دهی کرد، هدف هم این بود که در آستانه تشکیل این شورا، حزب وحدت اسلامی را بعنوان قدرت عمده مخالف شورا از کابل بیرون بکند و با یک ضربه نظامی، شورای قلابی شان را با دست پر در کابل دایر کنند در آن زمان حزب اسلامی یکی از جناحهای عمده مخالف شورای اهل و عقد از کابل بیرون بود و جنبش ملی - اسلامی هم تقریباً بی موضع بود، تنها جناح مخالف شورا که در کابل حضور سیاسی و نظامی عمده داشت حزب وحدت بود لذا شورا که در کابل حضور سیاسی و نظامی عمده داشت حزب وحدت بود لذا شورای نظار طرح ریخت تا ما را ضربه نظامی بزند ولی طرح آنها و تهاجم شان با دفاع قوی نیروهای رزمی حزب وحدت مواجه شدند و آنها نه تنها مواضع حزب وحدت را تصرف نتوانستند بلکه مواضع زیادی را در (همزنگ، سیلو، گردنه باغ بالا و لوای ۳۷ کماندونی خاد از دست دادند که شکست بزرگی بود برای شورای نظار که داعیه دولتمداری را هم داشت و نیروهایش را بعنوان نیروهای وزارت دفاع وارد عمل کرده بود. این شکست برای آنها خفت سیاسی و نظامی را بدنبال داشت و عقده سنگینی را هم برای آنها خلق کرد. و البته به این نتیجه هم رسیدند که از طریق نظامی و تهاجمی مسلحانه نمی توانند حزب وحدت را از صحنه بیرون کنند، مردم ما، در دفاع از خود دست بالا را دارند، این بود که آنها به فکر توطئه افتادند و بدنبال معاملات سیاسی از طریق عواملی که در بین مردم شیعه داشتند برآمدند که متأسفانه درین بازار توفیقی هم داشتند، بعضی از عناصر را خریدند. (۲۵)

حضور گسترده و نیرومند خویش در قلب کشور، مناطق وسیعی از پایتخت را که بیشتر از قلمرو دولت است، در کنترل دارند و بدون توجه به نقطه نظرات شیعیان، هرگز صلح و امنیت در کشور بوجود نخواهد آمد.

حزب وحدت در غرب و جنوب غرب کابل با در دست داشتن مهمترین نقطه های شهر، چون پوهنتون (دانشگاه کابل، سفارت روسیه، وزارت تجارت، قصر دارالامان، قصر تاج بیک، لوای ۳ و چندین مراکز مهم نظامی و پلیسی که از روسها بجای مانده بود، و در اخیر با بدست آوردن تپه های «اسکاد» و ذخائر مهمات و سلاحهای روسها)، چنان از عزت و شوکت و قدرت و اقتدار برخوردار بودند که مناطق تحت کنترل وحدت به مراتب امن تر، پرجمعیت تر، و پررونق تر از مناطق تحت کنترل دولت نام نهاد آقای ربانی بود، و فرستادگان سازمان ملل و هر هیئتی خارجی که وراد کابل می شدند، در غرب کابل برای دریافت نقطه نظرهای شیعیان، در مقر مرکزی حزب وحدت و دبیر کل آن «شهید مزاری» حضور می یافتند. و امنیت آنها فقط در غرب کابل تامین می گردیدند و همچنین نمایندگان سازمان ملل و نمایندگان کشورها. و به همین دلیل احزاب تنگ نظر و قدرت طلب، گروههای متعصب و فاشیست، و هابیون اجیر، در یک اتحاد گردآمده طرح نابودی و حذف شیعیان از کابل را ریختند و چندین جنگ خونین علیه شیعیان را به راه انداختند. و آقای ربانی پس از بدست گرفتن قدرت در نهم سرطان ۱۳۷۱ با نادیده گرفتن خواسته های شیعیان عملاً با حزب وحدت درگیر شدند و نیروهای وابسته به شورای نظار بدست گیریهایی وسیع در سطح شهر کابل علیه شیعیان و مردم هزاره برای زمینه سازی یک جنگ دیگر حزب وحدت اسلامی دست به اقداماتی زدند از آن جمله :

۱- توقیف آقای سید ابوالحسن فاضل نماینده حزب وحدت اسلامی در شورای رهبری با محافظین ایشان هنگام رفتن بسوی دفتر کارش.
۲- توقیف شیخ سلیمان یاری وزیر صنایع سبک و مواد غذایی
۳- توقیف آقای خلیلی در برابر قصر صدارت عظمی (نخست وزیری) هنگام بیرون شدن از نخست وزیر و لگدکوب شدن محافظین ایشان تا سرحد مرگ.

۴- توقیف هیئت صلح حزب وحدت اسلامی به سرپرستی آقای رضائی در منطقه سیلو. قابل ذکر است که این توقیفها همراه با ربودن و چپاول امکانات و وسایل نقلیه بوده است.

۵- و بالاخره شروع درگیریهایی پراکنده علیه حزب وحدت اسلامی و حرکت اسلامی از سوی شورای نظار و نیروهای اتحاد سیاف ضمن دستگیریهای مردم بی گناه (۲۳) و سرانجام جنگ شدید از سوی نیروهای اتحاد سیاف و شورای نظار علیه حزب وحدت اسلامی در طول شبها و روزهای : ۲۷-۲۹ سرطان ۱۳۷۱ و کوبیده شدن مناطق مسکونی شیعه نشین

۴-۱ - خواسته‌های شیعیان

حزب وحدت اسلامی و رهبری آن طرفدار جدی حقوق تمامی ملیت‌های چون هزاره ازبک، تاجیک و پشتون بود و یگانه مدافع حقوق ملیت‌های محروم و آزادی در تمام زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، مذهبی، و داشتن حق و حقوق در دولت به میزان نفوس. و اما خواسته‌های حزب وحدت در مورد شیعیان، عبارت بود از:

۱ - رسمیت بخشیدن به مذهب تشیع.

۲ - سهم بودن در تصمیم گیرها و سرنوشت کشور.

۳ - داشتن حق و حقوق در دولت و در تشکیلات دولتی به میزان نفوس شیعیان و تأمین عدالت اجتماعی و تقسیمات اداری بر معیار نفوس در همه ولایات و ولسوالیها، چنانکه رهبر شهید شیعیان استاد مزاری در مورد حقوق ملیت‌ها در مصاحبه با خبرنگار بی بی سی، موضع صریح حزب وحدت را چنین بیان می‌کند:

«حزب وحدت یک خواسته دارد و آن اینکه حقوق ملیت‌هایی که در افغانستان وجود دارند و در جهاد چهارده ساله سهم داشتند... در حکومت در نظر گرفته شود و مردم تشیع که ۲۵ درصد این جمعیت را تشکیل می‌دهد در همه تصمیم گیرها از جمله تشکیل دولت، شورای قیادی و شورای جهادی است ۲۵ درصد سهم را بدهند و باقی ملیت‌ها را هم به تناسب موجودیت ملی‌شان در غیر این صورت این حکومت برای ما قابل قبول نیست. (۲۶) و در مصاحبه با هفته نامه کابل در تاریخ ۷۲/۹/۲۴ فرمود: «تا وقت نفوس شماری دقیق نشده حزب وحدت اسلامی ۲۵ فیصد نماینده و حقوق خویش را می‌خواهد، (۲۷)»

همچنین استاد شهید در مورد رسمیت مذهب جعفری، در یک مصاحبه تلویزیونی با خبرنگار تلویزیون پیام آزادی در ۷۲/۹/۲۹ فرمودند: «در رابطه با مسئله مذهب ما معتقدیم که هرکه در این مسئله پافشاری می‌کند که مذهب رسمی باید مذهب حنفی باشد، مذهب جعفری که پیروانی در اینجا دارد رسمیت نداشته باشد، این یک تصور غیرعادلانه است...»

شهید مزاری همچنین در پاسخ سؤال دیگر خبرنگار فرمود: «آقای ربانی بما توافق کرد که از نظر تنظیم جمعیت فقه جعفری رسمیت دارد و در تدوین قانون اساسی هم... حمایت کند این توافقنامه نامه را هم حزب اسلامی و هم جمعیت اسلامی داده است و جنبش ملی و اسلامی رسماً در اساسنامه اش منعکس کرده است. (۲۸) ولی آقای ربانی پس از به قدرت رسیدن عملاً توافق را نقض کرد و در پیش نویس قانونی اساسی که زیر نام «اصول اساسی جدید افغانستان» توسط کمیسیون ۵۰ نفره منتصب از طرف دولت وی در ۱۱۴ ماده تدوین و تصویب گردید، در ماده ۴ آن آمده است: «روش قانونگذاری و تنظیم مجدد زندگانی بر اساس احکام قرآن و سنت مطابق فقه حنفی عیار می‌گردد» و در ماده ۵۲ آن می‌گوید: «رئیس دولت (رئیس جمهور) باید مسلمان پیرو مذهب حنفی بوده...» و در ماده ۶۲ آن می‌گوید: «رئیس حکومت

(نخست وزیر) مرد مسلمان پیرو مذهب حنفی بوده...» (۲۹) و بدینسان در حکومت آقای ربانی زندگی بر اساس قرآن و سنتی که مطابق فقه حنفی باشد، باید عیار و سروسامان پیدا کند، و همچنین رئیس جمهور و صدر اعظم از همین مذهب باشد، و شیعیان افغانستان زندگی خویش را در ظل چنین حکومتی، بر اسلوب فقه حنفی عیار سازند!! و به عبارت دیگر طبق قانون دولت آقای ربانی شیعیان به جرم شیعه بودن از این دو پست محروم شده و هرگز نمی‌توانند به ریاست جمهوری و صدر اعظمی برسند هرچند سایر شرایط دینی، عرفی و بین‌المللی برای رسیدن به این دو پست موجود باشد، همانطور که قبلاً در پیشاور برخی از رهبران گروه‌های پیشاور نشین در دوران جهاد برای شیعیان و زنان ساکن در افغانستان حق رأی قایل نبودند!! اما حزب وحدت اسلامی و در رأس آن «شهید مزاری» با پافشاری روی خواسته‌های بر حق خویش مخصوصاً تکیه روی رسمیت یافتن مذهب جعفری در کنار مذهب حنفی و سهم بودن در تصمیم گیرها و سرنوشت کشور بر اساس معیار نفوس، معتقد بود که بدون در نظر داشت حقوق ملیت‌ها صلح و آرامی در افغانستان بوجود نمی‌آید و هیچ ملیت دیگری را ریشه کن نمی‌تواند، و شعار برابری ملیت‌ها، هرگز به معنی دشمنی با یک ملیت و یک برادر نیست. و استاد شهید به صراحت تمام می‌فرمود: «تجربه شده که هیچکس نمی‌تواند ملت و ملت‌هایی را حذف بکند... هیچ مذهب مذهبی را نمی‌تواند حذف بکند (۳۰)... ما حقوق ملیت‌ها را می‌خواهیم و حقوق ملیت‌ها بمعنی برابری و برادری ملیت‌ها است این به معنای دشمنی یک برادر نیست هرکسی در راستای دشمنی در افغانستان گام بردارد فاجعه است و آن کس خائن ملی است. (۳۱) و همانطور که در جهاد همه ملیت‌ها سهم داشتند باید در تصمیم گیری آینده همه ملیت‌ها سهم بگیرند. (۳۲)»

... و حزب وحدت اسلامی به خواسته‌های برحق خویش پافشاری می‌کرد مخصوصاً و در این راستا تلاش‌های زیادی کرد و برای به رسمیت شناختن مذهب تشیع از آقای ربانی قول و تعهد گرفت و همچنین از آقای حکمتیار ولی آقای ربانی پس از به قدرت رسیدن و اقدام به تهیه قانون اساسی برای دولت خود، به هیچ یک از تعهدات خویش عمل نکرد. و علاوه بر پیمان شکنی با همدستی سیاف جنگ‌های خونینی را در غرب کابل علیه شیعیان به راه انداختند و فاجعه افشار را در غرب بوجود آوردند. چنانچه آیه الله شیخ زاده یک تن از اعضای شورای مرکزی حزب وحدت در این زمینه می‌فرماید:

«... افشار و مرکز علوم که مرکز حزب وحدت بود از نظر روانی و سیاسی و تبلیغاتی برای آنها بسیار اهمیت داشت و حتی ما اسنادی داریم که آنها در آن روز تصمیم داشتند که اگر مرکز علوم مقاومت کند، طیاره‌ها با بمبها آماده بوده بمباران و نابود کنند زیرا آنها می‌دانستند که مرکز علوم و مسئولین دلسوز آن قابل خرید و فروش نیستند زیرا حزب وحدت اسلامی امروز بعنوان آرمان شیعیان افغانستان مطرح است و ما البته نه چوکی می‌خواستیم و نه قدرت و تنها روی سه اصل تکیه داشتیم و داریم:

ذی نفع، در قضایای افغانستان همچون روز روشن است، وهابیت با همه مذاهب و فرق اسلامی مخالف است ولی با شیعیان دشمنی خاص و ویژه‌ای داشته و دارد و به همین دلیل بیشترین حملات را متوجه شیعیان کرده‌اند. وهابیت با سرازیر کردن ریال و دالر از طریق مرز پاکستان، توانستند گروه‌های متعصب و فاشیست را به خدمت بگیرند. و با دامن زدن به تعصبات مذهبی و نژادی در افغانستان، زمینه جنگ با شیعیان و ملت محروم هزاره را فراهم سازند. و برای این کار از دیرزمانی زمینه سازی کرده بود، در شورای مشورتی پاکستان و دولت موقت دوم با نادیده گرفتن شیعیان و پامال کردن حقوق مردم هزاره این امر کاملاً مشهود بود چون هم در شورای مشورتی و هم در دولت موقت فقط حقوق افغان و تاجیک در نظر گرفته شده بود و به گفته آقای دولت آبادی درست همان زمان: «جنگ آغاز گردید ولی بخاطر ترس از پلیس پاکستان و... تیراندازی نشد... در همان شرایط که به همه آمده باش جنگ داده بودند نشریه عربی زبان چاپ پیشاور در شماره ۵ و ۶ رمضان و شوال ۱۴۰۹ خود دستور حمله را اینطور صادر نمود:

«برادران ما رهبران مجاهدین، علاقه زیاد نشان دادند که رافضیان و شیعیان را در حکومت اسلامی آینده افغانستان سهم بدهند اما این رافضیان همچنان در گرافه گویی و گمراهی خود غوطه ورنند و روسیه کمونیست و حکومت رافضی و مجوسی ایران و حکومت مزدور کابل آنان را حمایت می‌کنند بل برخی از برادران ما نیز، بعضی از اسماعیلیان کافر و شیعیان رافضی را در صفوف خود جذب کرده‌اند... آیا در دنیا قحط الرجال پیش آمده که شیعیان را در حکومت شرکت دهند؟ و کجاست موقعیت اهل سنت در حکومت ایران؟ چند وزیر دارند و چند نماینده؟ جواب این است که هیچکس از اهل سنت در حکومت ایران شرکت ندارند...» (۳۵)

و هابیها تنها به این گفته هم اعتنا نکرده بلکه قایل شدن هرگونه حق به شیعیان را مساوی با دادن قسمتی از خاک افغانستان به ایران می‌دانند چنانکه وی در این مورد باز می‌نویسد:

«منابع دیپلماتیک می‌گویند که علی اکبر ولایتی در باره دادن ۳۰ درصد کرسیها به سازمانهای شیعی بسیار پافشاری دارد و خبرگزارها نقل کردند که حکومت ایران بر مجاهدین فشار وارد میکند و سفیر ایران در پاکستان نیز به مداخله برخاسته است بگونه‌ای که شیخ سیاف را وادار کرد به اینکه بگوید: شما برای اینکه حکومت ما را برسمیت بشناسید اگر پول می‌خواهید که ما حاضریم تلاش کنیم برای شما پول تهیه کنیم تا ما را به رسمیت بشناسید اما اگر قسمتی از خاک افغانستان را می‌خواهید تا ما را برسمیت بشناسید، این فرصت را هرگز به شما نخواهیم داد شما ما افغانها را بسیار خوب می‌شناسید.» (۳۶)

و بدینسان وهابیت چنان در تعصب و ضلالت غوطه‌ور است که حق دادن به شیعیان افغانستان را سپردن قسمتی از افغانستان را به ایران می‌دانند به دلیل اینکه ایران شیعه است، و شیخ سیاف رجز هم می‌خواند که «شما ما را می‌شناسید» یعنی می‌شناسید که ما حاضریم چون عبد

۱ - به رسمیت شناختن مذهب تشیع

۲ - سهم‌گیری در تصمیم‌گیریها و در سرنوشت کشور

۳ - عدالت اجتماعی و تقسیمات اداری بر اساس معیار نفوس در همه ولایات و ولسوالیها... (۳۳)

و همچنین در این مورد یک تن از شورای عالی نظارت که خود در کابل حضور داشته است، می‌گوید:

«...حزب وحدت در تمام مدتی که در کابل حضور داشته و مسائل سیاسی و اداره افغانستان مطرح بوده خواستار حقش بوده و خواستار این بوده که ما مردمی هستیم در افغانستان که از نظر نفوذ اگر نگویم بالاتر حداقل یک چهارم جمعیت افغانستان را ما تشکیل می‌دهیم. باید ما به حقوق طبیعی مان برسیم و مردمی هستیم که در اثر واحدهای اداری که در زمان سابق بطور ظالمانه درست شده بود باید این واحدها تغییر بکند و معیار نفوس قرار بگیرد و این خواسته‌ها کلاً سبب شد که دشمنان ما و آنهای که موجودیت ما را در افغانستان انکار می‌کردند... آنهایی که در هیچ محافل سیاسی و مذاکرات رسمی حاضر نبودند که ما در آنجا حضور قوی داشته باشیم اینها... نمی‌خواستند که ما به این حق مان بطور طبیعی برسیم لذا جنگ را بالای ما تحمیل کردند و هدفشان این بود که ما را در جنگ تضعیف بکند تا ما در خواسته‌های مشروع مان کوتاه بیاییم. این علت جنگی بود که سیاف و امثال سیاف علیه حزب وحدت تحمیل کرد...» (۳۴)

و بدینسان پافشاری حزب وحدت اسلامی بر حقوق ملیتهای محروم و تکیه جدی روی خواسته‌های شیعیان، بخصوص سهم داشتن در تصمیم‌گیریها و در سرنوشت کشور، بر متعصبان مذهبی و فاشیستهای قدرت طلب و وهابیون اجیر، سخت گران تمام می‌شد و به همین دلیل همواره مترصد ضربه زدن شیعیان در غرب کابل بودند و قدرت توان شیعیان خلاصه شده در حزب وحدت بود و حزب وحدت تحت قیادت و رهبری دبیر کل آن «شهید مزاری» بود لذا دشمن برای نابودی توان و قدرت شیعیان در صدد تضعیف، ترور و نابود کردن رهبری آن شهید مزاری بود، چون دشمن حساب کرده بود که تضعیف و نابودی رهبری، تضعیف و نابودی حزب وحدت است و تضعیف و نابودی حزب وحدت، تضعیف و نابودی توان و قدرت شیعیان است و نابود کردن قدرت شیعیان تن ندادن به خواسته‌های شیعیان است، به همین دلیل دشمنان خارجی و داخلی همه دست به دست هم داده رهبری حزب وحدت را مورد حملات تبلیغاتی و نظامیان حزب وحدت را مورد حملات سنگین نظامی قرار دادند و حتی در مواردی که مسلط بر مناطق مسکونی شدند از کشتن جوانان و مردان غیر نظامی هرگز دریغ نکردند تا مبادا روزی اسلحه به کف بگیرند.

۲ - عوامل فاجعه

۱-۲ - عوامل خارجی

نفوذ و دخالت وهابیت با پشتیبانی وسیع استکبار و کشورهای

الرحمن آستین بالا زنیم و بیش از ۶۲ درصد شیعیان را قتل عام کنیم. و از سرها کله منارها ساخته و گورهای دسته جمعی بوجود آوریم. از کشتن اطفال و زنان و پیرمردان و سوزاندن قرآن حتی دریغ نکنیم!

و بدینگونه فرمان کشتار و قتل عام از سوی وهابیت در همان سالهای پیشین از سوی سردمداران وهابیون صادر شده بود فقط چیزی که بود این بود که در زمان سلطه روسها شرایط ایجاب نمی کرد؛ ولی پس از سقوط رژیم مارکسیستی چند روزی از پیروزی نگذشته بود که وهابیت با علم کردن سیاف، کشتار شیعیان در چنداول، کوته سنگی، قلعه شاده و افشار را شروع کردند.

۲-۲- عوامل داخلی

عوامل داخلی که فاجعه افشار را بوجود آورد می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف- گروههای رقیب: عامل عمده و اساسی فاجعه، احزاب رقیب و گروههای قدرت طلب بودند که تاب تحمل حضور قوی شیعیان را در کابل نداشتند و یا سهم گیری آنها را در دولت بخصوص سهم گرفتن در سرنوشت کشور و در تصمیم گیریهایی که مربوط به آینده و سرنوشت افغانستان می شود هرگز تحمل نمی توانستند و این گروهها در قالب اتحاد سیاف - شورای نظار درآمده و هرروز در غرب کابل دست به جنایت می زدند تا سرانجام فاجعه افشار را با تمام وقاحت و سنگدلی بوجود آوردند.

ب- معامله گران: دشمن که همچون عبدالرحمان خان جابر تصمیم خویش را برای حذف و نابودی شیعیان و ملت محروم هزاره گرفته بودند، با راه اندازی جنگهای خونین و ویرانگر در غرب کابل دریافتند، که فقط از راه جنگ نمی شود به شیعیان ضربه زد، همانطور که عبدالرحمان از طریق جنگ نتوانستند سرزمینهای شیعیان را تسخیر کنند. لذا دشمن استراتژی دیگری را در پیش گرفت، شب و روز در جستجوی افراد ضعیف النفس، معامله گر، و ریال و دالر پرست، بودند، و متأسفانه همچون عبدالرحمان در این استراتژی نتوانستند عده ای افراد خاین و ضعیف النفس را پس از شناسائی به دام بیندازد، و با وعده و وعیدها و سرازیر کردن سیل دالر و کلدالر و ریال، تفرقه در صفوف متحد شیعیان بوجود آورده و حتی در موضع گیری شیعیان این دوگانگی و تفرقه کاملاً ظاهر و هویدا گردید، و با جوسازی و ایجاد بدبینی و اختلاف، عده ای از قوماندانهای شیعیان، اعم از حزب وحدت و حرکت اسلامی آقای محسنی، خریداری کردند، تا در هنگام عملیات روی مقر شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی و نابود کردن مرکزیت آن، سنگرهای خویش را تسلیم دشمن بکنند با این القاء شیطانی که هدف از این عملیات نابود کردن مقر مزاری و باند اوست. و همین بود که در هنگام عملیات غافلگیرانه شورای نظار و اتحاد سیاف سنگرهای فروخته شده در اختیار دشمن قرار می گیرد و عملیات روی مقر استاد شهید مزاری شروع می گردد. و فاجعه افشار در تاریخ کشور پدید می آید. و

در مورد تفرقه و خیانت این معامله گران، آقای سید محمد سجادی، عضو شورای عالی نظارت حزب وحدت این طور اظهار نظر می کند: «آنها به فکر توطئه افتادند و بدنبال معاملات سیاسی از طریق عواملی که در بین مردم شیعه داشتند برآمدند که متأسفانه درین بازار توفیقی هم داشتند، بعضی از عناصر را خریدند بعضی از قوماندانهای را که در بعضی از گروههای شیعه بودند با خود همراه کردند که البته شاید رهبری آنها هم با شورای نظار هماهنگی داشت. سنگر کوه رادار را که سنگر مهم و استراتژیک بود و در واقع نقش حافظ منطقه را داشت، خریدند و متأسفانه کوه زیارت، که سنگر بچه های حزب وحدت بود، قوماندانش قبلاً حمید که شهید شده بود کسی بنام ژنرال صداقت آنجا رفته بود از نقطه ضعفهای او هم استفاده کرده بودند و او را هم خریده بودند، بعد روی بعضی از قطعات نظامی حزب وحدت از جمله فرقه ۹۶ هم کار کرده بودند و آنها را هم خریده بودند این فرقه در ساحه غرب افشار موقعیت داشتند، پولهای کلانی برای قوماندانها داده (۳۷)

و نیز در قسمتی از سخنرانش می گوید:

«حادثه افشار در نتیجه توانمندی نظامی... دولت یا شورای نظار نبود. این نتیجه یک خیانت درونی از سوی کسانی بود که همساز و همنا با جناح بظاهر حاکم در خط تحکیم و تثبیت موقعیت آقای ربانی در بدل ثمن بخشی که از آنها دریافت کرده می کنند صورت گرفت. سنگرهایی که فروخته شد و مورد معامله قرار گرفت... عامل اصلی حادثه و فاجعه بود.... آنها از طریق عواملشان موفق شدند بخزند و نیروهای خود را در آن سنگرها جابجا کنند و بیاوند و بعضی از قوماندانهای را که ضعف نفس داشتند و در بدل پول آنها را وادار کردند که عقب نشینی کنند و سنگرهای خود را رها کنند...» (۳۸)

حضرت آیه الله العظمی محقق کابلی دبیر شورای عالی نظارت حزب وحدت اسلامی، با تأکید در مورد عامل عمده فاجعه افشار، در مورد معامله گران و خیانت آنها در بدل پول چنین اظهار می دارد: عامل عمده اینست که مخالفین ما از شکست دادن حزب وحدت در صحنه نبرد مسلحانه مأیوس شده بودند و لذا چند ماه برنامه ریزی کردند که از راه دیگر ضربه وارد کنند و پولهای زیادی را در اختیار افراد ضعیف النفس گذاشتند تا افراد از سنگرها عقب نشینی کنند و نهایتاً تعدادی از سنگرها مورد معامله قرار گرفت.... خیانت از همان سنگری که بالای کوه افشار بود شروع شد و آن سنگر از حزب وحدت نبود و بعد هم به سنگر حزب وحدت رخنه کردند. خلاصه عامل اصلی، همین خیانت بود که با اخذ پول کلان از طرف بعضی ها صورت گرفت!...» (۳۹)

و همچنین آقای شیخ زاده غزنوی در مصاحبه با هفته نامه گفت:

«.... به صراحت عرض کنم که افشار فروخته شد و ما الآن شاهد و سند زنده در دست داریم و هیچکس هم انکار نمی تواند. ما، در کابل اسنادی داریم که آقای ربانی و مسعود آنقدر پول پخش کردند که در افغانستان اصلاً سابقه ندارد و لیستهای چند صد میلیونی برای قوماندانها موجود است.... برخی از این افراد از حزب وحدت بودند و بعضی از آنها هم

شیعیان، طرح حمله گسترده بر روی پایگاههای حزب وحدت را از ماهها قبل در نظر گرفته بود تا با تسخیر علوم اجتماعی و به شهادت رساندن و یا به اسارت گرفتن دبیر کل حزب وحدت، شهید مزاری - که مظهر مقاومت و تجسم عینی آرمانهای مردم ما بود - بر غرب کابل مسلط شده و با خلق فاجعه و جنایت، بزرگترین مانع را از سر راه قدرت انحصاری، و حکومت متعصبانه حزبی و فاشیستی بردارد و شیعیان را برای همیشه حذف کنند و به این منظور نیروهای مشترک شورای نظار و اتحاد سیاف با همکاری معامله گران تحت فرمان و قوماندۀ ربانی - مسعود - سیاف برای نابودی کامل شیعیان حمله و تهاجم گسترده را بر روی علوم اجتماعی، مقرر «استاد شهید مزاری»، از اول صبح پنجشنبه ۲۲ دلو ۱۳۷۱ - که مصادف با سالروز پیروزی انقلاب اسلامی ایران بود - آغاز کردند. آنچه که قابل تعمق است، انتخاب زمان حمله می باشد. دشمن با این انتخاب، عمق کینه خویش را نسبت به شیعیان به نمایش گذاشت. چون در این روز شیعیان با پیوند فرهنگی و مذهبی که با انقلاب اسلامی ایران داشته و دارند، خواه ناخواه تبارز احساسات از خویش نشان می دادند، نه تنها شیعیان که تمام مردم افغانستان و جهان اسلام در سالروز پیروزی انقلاب اسلامی ایران ابراز هماهنگی کرده و می کنند؛ ولی اینها در همین روز حمله را تدارک دیدند. چنانکه استاد «شهید مزاری» در مصاحبه با خبرنگاران روزنامه هیواد در این مورد فرمودند:

«رابطه فرهنگی ما با ایران مسأله ای است که کسی نمی تواند انکار کند و تمام مردم افغانستان در آن شریک هستند در سالروز پیروزی انقلاب اسلامی ایران، جهان اسلام و ایران هماهنگی هایی دارند. در همین روز ۲۲ دلو (بهمن) اینها سر افشار حمله کردند...» (۴۶)

و این انتخاب زمان، اولین بار نبود که توسط دشمن گزینش می شد، بلکه اتحاد سیاف در ۱۴ جوزای ۱۳۷۱ که مصادف با سالروز رحلت حضرت امام خمینی (ره) بود جنگ خصمانه ای را علیه حزب وحدت شروع نمود در حالیکه در این روز شیعیان غرب کابل می خواستند به مناسبت سالروز رحلت حضرت امام مراسم بگیرند. و استاد شهید در خصوص حمله در این روز در یک مصاحبه فرمود:

«... در ۱۴ جوزای ۱۳۷۱ از طرف اتحاد اسلامی بالای مواضع ما حمله شد آن هم در وقتی که ما با آقای مجددی مشوره کرده بودیم و به توافق رسیدیم... ولی هنوز اعلان نشده بود که این جنگ پیش آمد و این جنگ هم وقتی انتخاب شده بود که می دانید مردم ما با امام خمینی (ره) علاقه داشته... و ما می خواستیم سالروز رحلت امام خمینی (ره) را مراسم بگیریم در زمان حکومت نجیب هم مردم ما این تجلیل را گرفته بود... ولی آنها در همین روز حمله کردند...» (۴۷)

در مورد زمان حمله دشمن به افشار یک روزنامه استرالیایی نوشت «کشتار از روز پنجشنبه آغاز و ساعت ها تا روز بعد ادامه پیدا می کند» (۴۸) همچنین روزنامه جمهوری به نقل از مصیبت دیدگان افشار می نویسد: «از ساعت شش صبح روز پنجشنبه (۲۲ بهمن) محله شیعه

در پوشش وحدت بودند عاملین قضیه بزودی... افشا خواهد شد و شاید دامنگیر افرادی شود که شما حتی در باره آنها گمان هم ندارید... و حتی ما اسنادی داریم که آنها در آن روز تصمیم داشتند که اگر مرکز علوم مقاومت کند، طیاره ها با بمبها آماده بوده بمباران و نابود کنند زیرا آنها می دانستند که مرکز علوم و مسئولین دلسوز آن قابل خرید و فروش نیستند...» (۴۰)

بنا به اظهارات آقای غزنوی دشمن خوب دریافته بود، مرکز علوم و افراد دلسوز آن که استاد «شهید مزاری» در آن مقر و محوریت داشت هرگز قابل معامله نبود و به همین جهت دشمن برای نابودی آن با تمام قوای نظامی، تبلیغاتی و همسو کردن معامله گران به نابودی آن کمر بستند و به تعبیر آقای سجادی آنها «... طرح شان هم این بود که علوم اجتماعی را تسخیر کنند و شخص آقای مزاری را که امروز سمبل مقاومت مردم ما است و مظهر آرمانهای مردم ما است و در واقع فریادگر آرمان مردم است یا به شهادت برسانند و یا اسیر کنند!... و با ایجاد یک جو تبلیغاتی زمینه کوج دادن مردم را از کل مناطق شیعه نشین به بیرون فراهم نمایند. این طرح اینها بود که بعد از سقوط علوم و بعد از اسارت یا کشته شدن آقای مزاری تمامی نیروهای حزب وحدت ضربه روانی می خوردند و نمی توانند مقاومت کنند و این طرح را اجرا کردند». (۴۱) و فاجعه دلخراش افشار را در تاریخ خونبار کشور بوجود آوردند. (۴۲) فاجعه ای که پیشوای شهیدان، استاد «شهید مزاری» در باره اش فرمود: «... صد سال پیش از مردم ما خائنی پیدا شد و علیه مردم ما دست به خیانت زد و مردم ما را به شکست مواجه کرد. بعد از صد سال باز این تاریخ فاجعه تکرار شد...» (۴۳) فاجعه ای که آقای سید ابوالحسن فاضل در باره اش گفت: «... همین قدر می توانم بگویم که مسأله افشار در طول تاریخ تشیع افغانستان هرگز فراموش شدنی نیست و همین جمله را من با خود مردم کابل گفتم که قسم به خون شهیدان و قسم به ناله یتیمان افشار و قسم به اجساد پاره پاره شده افشار و قسم به جنازه های به روی خاک افتاده افشار تا انتقام افشار از دشمن نگیریم و آنچنان سیلی که گردن آنها کج شود نزنیم، هرگز آرام نمی گیریم!!!...» (۴۴) آری فاجعه ای که قلب «استاد شهید، مزاری بزرگ» را چنان مجروح و خونین کرد که در روز اعدام برخی از خائنین افشار فرمود: «... دلم هیچ نمی خواست که بعد از فاجعه افشار صحبت کنم، مگر در آن وقتی که می شد مردم ما این انتقام را بگیرند...» (۴۵)

بخش دوم: کیفیت فاجعه

۳ - وقوع فاجعه

۱- ۳- انتخاب زمان حمله

دشمنان و متعصبان تنگ نظر، با پشتیبانی و دخالت آشکار عوامل خارجی و به خدمت گرفتن عوامل مزدور داخلی، برای نابودی مرکزیت و رهبری حزب وحدت و از بین بردن قدرت و توانمندی

نشین افشار از اطراف مورد حملات سنگین راکت و سلاح‌های سنگین قرار گرفت و تا ساعت ۱۵ ادامه پیدا کرد»^(۴۹) و نیز یک برادر جانباز به نام غلامحسین محمدی که در افشار مجروح شده بود می‌گوید: «... نیروهای دشمن در قسمتهای کوه رادار افشار و جاهای دیگر جابجا شده ساعت پنج صبح درگیری آغاز شد بخشی که حزب در این توطئه ناجوانمردانه غافلگیر شده بود»^(۵۰).

۲-۳- تهاجم از چندین محور

نیروهای دشمن با پخش پول و خرید افراد ضعیف‌النفس چندین سنگر را خریداری و از چند محور پیشروی به سمت علوم اجتماعی، مقر رهبری و فرماندهی حزب وحدت را شروع کردند. سنگرهای خریداری شده عبارت بود از:

۱ - سنگر کوه رادار؛ که سنگر مهم و استراتژیک به شمار می‌رفت و این سنگر نقش حفاظتی منطقه را به عهده داشت؛ سنگر کوه رادار متعلق به نیروهای حزب وحدت نبود متعلق به دیگران بود که با معامله قبلی نیروهای دشمن قبل از شروع عملیات در آن مستقر شدند.

۲ - کوه زیارت؛ که سنگر بچه‌های حزب وحدت و قوماندانش به نام حمید بود که قبلاً به شهادت رسیده بود، دشمن با استفاده از ضعفهای قوماندان جدیدش (ژنرال صداقت) این سنگر را نیز می‌خرد.

۳ - خریدن فرقه ۰۹۶؛ که این فرقه در ساحه غرب افشار موقعیت داشت و در هنگام عملیات قوماندان این فرقه گزارشهای غلط به مقر فرماندهی حزب وحدت می‌داد.

۴ - دانشگاه پلی تخنیک؛ که حرکت اسلامی این مقر را به نیروهای شورای نظار بدون اطلاع دادن به حزب وحدت، به شورای نظار واگذار کرده و شورای نظار در آن موضع می‌گیرد. قابل یادآوری است که دانشگاه پلی تخنیک قبلاً به دست حزب وحدت بود و جهت برقراری صلح آن را به هیئت صلح واگذار کرد که در آنجا نیروهای حرکت اسلامی بعنوان حایل حضور داشتند و متأسفانه این نیروها بدون اطلاع دادن به حزب وحدت آن را در اختیار شورای نظار قرار داده و بدینسان دشمن از محور شرق نیروهای خود را در پلی تخنیک جابجا کردند، و از محور غرب با خیانت قوماندان فرقه ۰۹۶ دست به پیشروی زدند و همچنین از محور کوه رادار تهاجم را شروع کردند که از دو محور (یکی کوه رادار و دیگری پلی تخنیک) نیروهای معامله‌گر متعلق به دیگران راه را برای دشمن باز کردند و از محور سوم معامله‌گران ضعیف‌النفس متعلق به حزب وحدت به دشمن راه دادند. و در این مورد آقای سید سجادی، عضو عالی شورای نظارت حزب وحدت اسلامی در یک مراسمی به تاریخ ۷۲/۲/۳ چنین می‌گوید: «... بعنوان کسی که شاهد قضایا... و از نزدیک در جریان حوادث بوده‌ام ... بعرض می‌رسانم... از سنگرهای مشرف و از استحکاماتی که عوامل آنها تسلیم‌شان کردند به علوم اجتماعی هجوم آوردند...»^(۵۱) وی همچنین در مصاحبه با هفته نامه می‌گوید:

«... دشمن با خریدن بعضی از عناصر ... که در بعضی از گروههای شیعه بودند با خود همراه کردند... سنگر کوه رادار را که سنگر مهم و استراتژیک بود و در واقع نقش حافظ منطقه را داشت، خریدند و متأسفانه کوه زیارت، که سنگر بچه‌های حزب وحدت بود، قوماندانش قبلاً حمید که شهید شده بود کسی بنام ژنرال صداقت آنجا رفته بود از نقطه ضعفهای او هم استفاده کرده ... او را هم خریده بودند... بعضی از قطعات نظامی حزب وحدت از جمله فرقه ۰۹۶ ... را هم خریده بودند این فرقه در ساحه غرب افشار موقعیت داشتند... آنها قبل از عمل متأسفانه در کوه رادار - که سنگر حزب وحدت نبود و معامله شده بود - مستقر شدند و بر نیروهای ما در کوه افشار، اشراف پیدا کردند همینطور در دانشگاه پلی تخنیک مستقر شده بود دانشگاه پلی تخنیک را حزب وحدت در جنگهای قبلی گرفته بود اما بر اثر میانجیگری احزاب آن را به هیئت صلح واگذار کرده بود و در آنجا نیروهای حرکت اسلامی بعنوان حایل حضور داشتند اما آنها بدون اطلاع در اختیار شورای نظار گذاشته بودند و شورای نظار در آنجا موضع گرفته بود. از منطقه غرب افشار هم شورای نظار پیشروی داشت، قوماندان فرقه ۰۹۶ که خیانت کرده بود به مقر فرماندهی حزب وحدت گزارشهای غلط می‌داد. بدین ترتیب از دو محور دیگران برای دشمن راه باز کردند و از محور سوم هم از داخل نیروهای حزب وحدت خیانت شد در نتیجه علوم اجتماعی - مقر حزب وحدت - در محاصره تنگ قرار گرفت و ساختمان زیر آتش سنگین. در علوم اجتماعی نیروی جنگی نبود، صرفاً مرکز سیاسی - اداری بود»^(۵۲).

وی در قسمتی دیگر از مصاحبه‌اش می‌گوید:

«... آنها نیروهای خود را در کوه افشار قبلاً جابجا کرده بودند، از گردنه باغ بالا پراکنده آورده بودند و در شرق علوم اجتماعی در پلی تخنیک جابجا کرده بودند، از غرب هم از فرقه قرغه آمدند که سد دفاعی هم فرقه ۰۹۶ حزب وحدت بود و قوماندان آن فرقه عوض غرجی بود که این آدم بعلت معامله، دفاع نکرد و آنها بدون مانع پیش آمدند...»^(۵۳)

همچنین آیه الله شیخ زاده غزنوی در مورد معامله‌گران و واگذاری سنگرها به دشمن در یک مراسم بیان داشت:

«... وقتی که افشار محاصره می‌شود من فکر می‌کردم که فرقه ۰۹۶ لوای چند است کجا اصلاً تصور نمی‌کردم چند هزار نفر نیرو داشتیم، اکثر از مسئولین و شخصیت‌های ما خارج از علوم اجتماعی است کارته سه کارته چهار است، دشت برچی، سه - چهار نفر داخل علوم است، شهید حیدری که ۲۴ ساعت کار و تلاش می‌کرد... اینجانب در یک بلاد و استاد مزاری در یک بلاد دیگر بود. فشار طوری شد که از این بلاد به آن بلاد رفتن بسیار مشکل بود، ساعت هم ۱۱ هست همین جنرال‌ها همین افسران همین کسانی که کارشناس نظامی بود یکی پس از دیگری بدون اینکه ما را خبر کند اینها مرکز اوپراتیفی را خالی کردند... خوب بچه‌های زخمی آمدند گفتند: ما را برسانید مرکز اوپراتیفی که مرکز تصمیم‌گیری و فرماندهی بود خالی شده بی سیمها ویل مانده افسران بلند

ترک کند، می فرمودند: «ما می مانیم و مقاومت می کنیم تا نیروهای کمکی از قطعه های دیگر نظامی حزب وحدت برسند»، بعد از دقایقی دوباره قوماندانها آمدند که ماندن شما صلاح نیست ما وضعیت را می دانیم، باز ایشان قبول نکرد، بعد من بیرون رفتم و وضعیت را بررسی کردم دیدم وضعیت خوب نیست، همه چیز تغییر کرده و همه تمام شده و سنگری نمانده که مقاومت کند، نیروها در حال گریز هستند در آن لحظه برای ما لحظات تلخ و سنگینی بود و دو راه داشتیم: یک راه این بود که می ماندیم و کشته می شدیم که این راه، حماسه تاریخی و ارزشی بود اما الهام این بود که استاد مزاری یک فرد نیست، او تجسم یک ملت است و خدای نخواستہ از بین رفتن او تمام شدن و پایان یافتن موجودیت مردم ما و ملت ماست، آرمان مردم ما در همین جا دفن خواهد شد، پس راه دوم را در پیش می گرفتیم و آن، ترک علوم بود بهر نحو ممکن چون و لو علوم را از دست می دادیم اما «استاد» را داشتیم و بودن ایشان خود پایگاه مقاومت و تکیه گاه مردم بود، حال در هر کجایی که باشد؛ لذا همه رفتیم و گفتیم که علوم سقوط کرده است باید برویم و هیچ مجال استدلال و صحبت به ایشان ندادیم، موثر آمده شده بود، وقتی خارج شدیم؛ حتی یک نفر در دروازه علوم نمانده بودند موثر حامل ایشان را هدف قرار دادند، چندین راکت شلیک شد اما امدادهای غیبی بود که ایشان را حفظ کرد و آسیبی ندید و از آن صحنه بیرون شدند» (۵۶)

برادر جانبازی نیز در این مورد می گوید: «استاد مزاری با اصرار زیاد دوستان یازده و نیم علوم را ترک نمودند...» (۵۷) و بدینسان استاد شهید با اصرار بیش از حد یارانش، و بدون دادن مجال استدلال به ایشان، علوم اجتماعی را بدون اختیار ترک می گویند، تا از نقطه دیگر جلو تهاجم دشمن را سد کنند و به گفته آقای سجادی «...آقای مزاری در آخرین لحظه های سقوط علوم با کمکها و الطاف الهی از آنجا بیرون شدند. اما آیا آنها (دشمن) به هدف خود رسیدند؟! نه! در همین نقطه متوقف شدند، نیروهای ما که از نظر روانی تضعیف هم شده بودند استحکامات دفاعی خود را تقویت کردند و خطوط دفاعی را مستحکم کردند و محورهای دهمزنگ تقویت شد، پنج حمله آنها را نیروهای ما در همزنگ سرکوب کردند» (۵۸) و بدون شک وجود شهید مزاری و تلاش و پایداری آن روحیه تضعیف شده نیروهای در حال گریز را تقویت دادند و هجوم گسترده و وسیع دشمن را در همان نقطه متوقف کردند. در مورد تلاش و جدیت استاد شهید، آقای شیخ زاده غزنوی در یک مصاحبه اش گفت:

«... شخصیت آقای مزاری و دلسوزی و جانفشانی شان محرز است و هیچکس نمی تواند انکار کند در همین شب و روزها نه شب آرام است و نه روز و این یک واقعیت است و من خدا را گواه می گیرم و من در باره روحیه ایشان تعجب می کنم که چقدر پُرکار است... وجود آقای مزاری در کابل ضروری و اشد ضرورت است و بیش از این را خود دانید» (۵۹)

پایه رفتند دیگر کسی نمانده ما را مستقیماً از کوه یخچال زدند. خدا نکند که یک مجمع و نیرو شکست بخورد. نیرو زیاد داشتیم، هرچه قدر عذر می کردیم، بر نمی گشت! سرها پائین می رفت. اینست که ما، در افشار شکست نظامی نخوردیم» (۵۴)

۳-۳- مقاومت

در اثر خیانت افراد معامله گر، نیروهای دشمن به سمت مقر «استاد شهید» پیشروی می کنند، افراد معامله گر گزارشهای غلط به حزب می دهند و حزب وحدت که کاملاً غافلگیر شده بود، هیچکاری نمی توانستند. نظامیان با ایمان پس از مقاومت اکثراً شهید و دستگیر شدند. در پرورشگاه که فرقه ۹۷ بود مقاومت می کنند، در این مقاومت، ۳۰ الی ۴۰ نفر از بچه ها شهید می شوند و حدود ۲۰ نفر هم به چنگال دشمن اسیر می گردند. مقاومت از شرق نیز صورت می گیرد. بچه های لوای ۷۲ سخت ترین مقاومت را از خویش نشان می دهند؛ ولی متأسفانه دیر شده بود و مقاومتها کارساز نبود. کوههای مشرف همه به تصرف دشمن درآمده علوم اجتماعی و محورهای مقاومت، از کوههای مشرف زیر آتش شدید قرار گرفته بود و از سمت پلی تخنیک نیز دشمن در حال پیشروی بود، علوم اجتماعی، که فقط مرکز سیاسی - اداری و مقر استاد شهید بود، بدون دفاع مانده و در حلقه محاصره قرار گرفت» (۵۵)

۴-۳- استقامت شهید مزاری:

سنگرهای فروخته شده یکی پس از دیگری به تصرف دشمن درآمد. و نظامیان به دلیل خیانت قوماندانهای معامله گر در بی تکلیفی بسر برده و نمی دانستند چه بکنند! علوم در محاصره شدید دشمن قرار گرفته و نیروها از استاد شهید کسب تکلیف می کردند. و اینجا بود که استاد شهید، مقاومت در برابر دشمن را به نحوی هدایت می کردند و نظامیان جان برکف حزب وحدت همچنان به مقاومت خویش ادامه می دادند تا ساعت ۱۲ ظهر فرارسید و متأسفانه تمامی سدهای مقاومت در هم شکست و حلقه محاصره علوم اجتماعی بسیار تنگ گردید؛ اما استاد شهید همچنان شجاعانه پایداری و مقاومت نشان می دادند و حاضر نبودند علوم اجتماعی را ترک گویند، و در برابر اصرار قوماندانها مبنی بر ترک علوم، می فرمود: «ما می مانیم و مقاومت می کنیم، تا نیروهای کمکی برسد و...» و در این خصوص آقای سجادی که در همان زمان در کنار استاد شهید قرار داشت، در مصاحبه اش چنین می گوید:

«...اول صبح که جنگ شروع شد من خدمت ایشان رفتم و همانجا بودم، ایشان بنحوی جنگ را هدایت می کرد و نظارت داشتند، نیروها از ایشان کسب تکلیف می کردند فرمانهای عقب نشینی یا پیشروی را ایشان صادر می فرمودند. تا ساعت ۱۲ ظهر، وقتی علوم کلاً محاصره شد و همه سدهای مقاومت شکسته شده بود، جناب آقای بهرامی و دیگر قوماندانها آمدند که شما باید علوم را تخلیه کنید ولی ایشان حاضر نبود علوم را

۵-۳- شایعات عوامل دشمن

همانطور که حمله و پیشروی دشمن توسط خیانت و معامله افراد ضعیف النفس انجام گرفت پس از سقوط علوم باز عوامل زرخیر دشمن از توطئه و خیانت دست برنداشتند، همه بطور وسیع و سازمان یافته در هر گوشه و کنار شهر به شایعه پراکنی دست زده و شایعاتی گوناگونی پخش می کردند و می گفتند؛ حزب وحدت سقوط کرده و دبیر آن اکنون به اسارت درآمده است و حتی بعضیها شایع می کردند که مزاری کشته شده و دولت ربانی بر همه جا مسلط شده است و با شما مردم کاری ندارد. و بدینسان ستون پنجم دشمن به انحاء گوناگون سعی می کردند تا روحیه مردم را از بین ببرند و روحیه تسلیم و ذلت پذیری را بوجود بیاورند. چنانکه آقای سجادی در سخنرانش گفت:

«... البته عوامل آنها زیاد شایعه کردند در سطح شهر که مرکز حزب وحدت سقوط کرده و دبیر کل حزب وحدت اسیر شده و بعضاً هم شایع کردند که کشته شده و دولت با شما مردم کاری ندارد و اما ممکن است جنگ شود و سیاف بیاید، بهتر است شما کوچ کنید و بیرون شوید و مسائلی از این قبیل اما با هوشیاری مردم و حضور فعال آنان در صحنه و تلاش پیگیر و همه جانبه مسئولین حزب وحدت اسلامی این طرح خنثی شد» (۶۰)

□ ۴- هجوم به مناطق مسکونی افشار

۱-۴- عقب نشینی نیروهای حزب وحدت

نظامیان حزب وحدت تا بعد از ظهر از مناطق مسکونی افشار دفاع می کردند و نظامیان این حزب تا آخرین توان پایداری نشان می دادند و با اینکه علوم زیر آتش شدید قرار داشت نظامیان مخلص حزب از میان آتش و خون مهمات به سنگرهایشان میبردند تا جایی که طبق گفته یک برادر جانباز او در ساعت سه بعد از ظهر برای بردن مهمات از علوم اجتماعی در سنگر هنگام بازگشت از علوم مورد اصابت گلوله دشمن قرار گرفت (۶۱) و بعد از ساعت سه نیروهای حزب وحدت اسلامی عقب نشینی کردند و نیروهای شورای نظار و اتحاد سیاف وارد کوچه های بی دفاع افشار شدند (۶۲)

۲-۴- نیروهای مهاجم:

نیروهای مهاجم که منطقه مسکونی افشار را مورد حمله قرار دادند متشکل بود از:

۱- نیروهای ملاعزت قندهاری که اکثراً در حال مستی و جنون دست به کشتار و جنایت زدند، چنانکه آقای شیخ زاده غزنوی گفت: «... برای نیروهای ملاعزت قندهاری یکصد لک، معادل ده میلیون افغانی بعنوان پول «چرس» و «چیلیم» آنها داده تا در حال مستی جنگ و جنایت کنند!» (۶۳)

۲- نیروهای اتحاد سیاف که آنها با تمام توان و قدرت در ارتکاب

جنایت افشار دست داشتند و در فیلم مستند فاجعه افشار، زنها با حزن و اندوه از جنایات بی شرمانه آنها پرده برداشته و همه فریاد می زدند: «سیاف، قندهاریها، ملاعزت بودند، گفتند سلاح بدهید...» (۶۴)

۳- نیروهای شورای نظار عامل فاجعه افشار بود و نیروهای سیاف شریک جرم آنها، که به گفته آقای سجادی آنان تحت امر مسعود بودند. (۶۵) و در یک کلام «در عملیات دشمن نیروهای شورای نظار بود، نیروهای ملاعزت بود که وابسته به شورای نظار است البته اندکی استقلال برای خودش قایل است و نیروهای اتحاد سیاف» (۶۶)

و بدینسان نیروهای مهاجم پس از شکستن سدهای مقاومت و بی دفاع ماندن افشار کینه توزانه به مناطق مسکونی افشار هجوم آورده و مردمان بی دفاع را مورد غارت، چپاول، کشتار و جنایت قرار دادند، و قساوت و بی رحمی چنان به اوج رساندند که حتی اطفال، پیرمردان و زنان را مورد جرح، کشتار، قتل و تجاوز قرار دادند.

۳-۴- رحم نکردن به همه قشرهای اجتماعی

نیروهای مهاجم پس از مسلط شدن به افشار تنها بر شیعیان ظلم و ستم نکردند بلکه همه قشرهای اجتماعی که در افشار باقی مانده بودند با کمال بی رحمی رفتار کردند، همانطور که هزاره ها را مورد قتل، غارت و جنایت قرار دادند، به تاجیکها، پشتونها و سایر طوایف نیز رحم نکردند و از نظر دسته بندی سیاسی، در حین ارتکاب قتل و تجاوز بین وحدتی و حرکتی، حزب اسلامی و حتی جمعیتی - که در افشار ساکن بودند - هیچ فرقی نگذاشتند. و به گفته آقای سجادی «این در حالی بود که همه مردم آن ساحه طرفدار حزب وحدت نبودند... در آنجا هزاره ها بودند، تاجیکها بودند، پشتونها بودند و دیگر قشرهای اجتماعی بودند، از نظر سیاسی هم وحدتی بود، هم حرکتی، هم جمعیتی و هم طرفداران حکمتیار ولی وقتی آنها مسلط شدند بر هیچکس رحم نکردند، قتل عام کردند، نسل کشی راه انداختند...» (۶۷)

دشمن حتی به کسانی که دولت را طرفدار خویش می دانستند و بر اساس این پندار منطقه را ترک نگفته بودند، رحم نکردند همانطور که آقای سجادی گفت: «... کسانی که طرفدار آنها و دلگرم گفته های آنها بودند، متأسفانه افشار را در جریان جنگ ترک نکردند با این تصور که وقتی حزب وحدت می رود اینها به ما کاری ندارند... اما وقتی که اینها آمدند وارد افشار شدند، به هیچ کسی رحم نکردند، نه به شیعه و نه به سنی و نه به هزاره و نه قزلباش و نه تاجیک و نه به افغان، خانه ها را چور و چپاول کردند و آتش زدند، به نوامیس مردم تجاوز کردند، جوانان شان را به قتل رساندند...» (۶۸)

همچنین آیه الله محقق در یک سخنرانش نیز در این

یک پرستار جوان بنام شهلا گفت. ۱۲ نفر که راکت‌هایی را در شانه داشتند در خانه را شکستند ابتدا به خواهرم و بعد به من تجاوز کردند. پدرم سعی کرد که مانع تجاوز آنها شود، او را کتک زده و شکنجه کردند. آنها یکی از پاهای پدرم و دو دستش را قطع کردند در همین هنگام سگی با یکی از قوماندانها همراه بود دست‌های پدرم را جلو آن سگ انداختند در روز شنبه بعد از ظهر کشتار خاتمه یافت اما نیروهای اتحاد سیاف همچنان خانه به خانه بدنبال غارت اموال مردم می‌گشتند. یک زن دیگر بنام معصومه می‌گوید من به چشم خود دیدم که چهار نفر از همسایه ما را در جلو چشم ما سر بریدند. در مسجد تایمینی دختر جوانی را دیدم که به شانه پناهندگان تکیه کرده بود و پدر و مادر این دختر راکشته بودند.

حدود سه صد خانوار که در مسجد تایمینی پناه برده‌اند، در شرایط بدی زندگی می‌کنند مثل بقیه آوارگان در شهر کابل که نه آب است و نه برق و نه سوخت. (۷۴)

طبق نوشته این روزنامه، پس از آنکه نیروهای اتحاد سیاف و احمدشاه مسعود به افشار مسلط می‌شود دست به تجاوز و غارت می‌زنند و کشتار را از روز پنجشنبه آغاز کرده و ساعت‌های زیادی به قتل و جنایت ادامه می‌دهند و بعد از روز شنبه کشتار و قتل عام خاتمه یافته ولی غارت اموال و دارائی مردم همچنان ادامه داشته است. و نظامیان وحشی دست به این نوع جنایتهای زده‌اند:

۱- شکستن دروازه‌های خانه‌ها

۲- تجاوز به زنان و دختران

۳- بریدن اعضای بدن پدران و انداختن در جلو سگهای قوماندان.

۴- بریدن سرهای مردان در جلو چشم بستگان

۵- کشتن پدران و مادران در جلو چشم دختران.

۶- آواره و بی‌خانمان کردن هزاران نفر

۲-۵- روزنامه جمهوری اسلامی:

در مورد جنایت افشار روزنامه جمهوری اسلامی

(مورخه چهارشنبه ۲۸ بهمن (دلو) ۱۳۷۱ برابر با ۲۵ شعبان ۱۴۱۳ / شماره ۳۹۷۶ سال چهارم) تحت عنوان جنایات تکان دهنده نیروهای شورای نظار و اتحاد سیاف علیه شیعیان در کابل، چنین می‌نویسد: «نیروهای وابسته به شورای نظار و اتحاد سیاف جمعه گذشته با حمله به محله شیعه نشین «افشار» در کابل بعد از کشتار دسته جمعی جوانان، به حدود ۵۰ تن از دختران و زنان این محله تجاوز کردند.

شاهدان عینی گفتند نیروهای وابسته به این دو گروه حتی پسران ۱۳ و ۱۴ ساله را برای استفاده‌های جنسی به اسارت گرفتند.

به گفته آنها ۶۰۰۰ خانوار ساکن محله افشار کشته، اسیر، آواره و بی‌خانمان شده‌اند.

زن ۳۰ ساله‌ای که قرآن پاره شده‌ای را نیز در دست داشت گفت: این قرآن شریف را برای شفاعت مقابل نیروهای سیاف گرفتم که فرزندانم

باره که جنایتکاران به هنگام تسلط بر افشار بر هیچکس رحم نکردند همانطور که قبلاً در چنداول به حرکتی وحدتی رحم نکردند، گفت:

«... در چنداول حرکتی هم بودند وحدتی هم بودند ... در افشار هم حرکتی وجود داشت و هم وحدت به هیچ کس رحم نکردند و فجایع را براه انداختند! این از آثار طواغیت است!...» (۶۹)

«... در افشار افراد وحدتی بودند، حرکتی بودند و بیطرف بودند، بر هیچ کس رحم نکردند! حرکت که به دولت پیوسته بود و رابطه‌شان با دولت خوب بود چرا رحم نکردند!...» (۷۰)

۴-۴- هجوم و جنایت

مهاجمان سنگ دل پس از تسلط بر افشار برای قتل و غارت و جنایت وارد کوچه‌های افشار شدند و برای اولین بار پس از هجوم به خانه‌ها و منازل مردم دست به کشتن افراد جوان زدند و آنها را در منازل‌شان به شهادت رساندند (۷۱) و حتی پیره مردان را در کوچه‌ها و خیابانها شهید کردند، زنان را به اسارت گرفته و مردان را با سرنیزه سر بریدند. مثله کردند، چشمها را از حدقه بیرون آوردند، صورتها را پست کردند، قطعه کردند، اعضای بدن مردان را جلو چشم فرزندان زنده از بدن جدا کرده نزد سگهای خویش انداختند. (۷۲) به کشتن اطفال هشت ساله و به شهادت رساندن زنها دسته زده و صورتهای‌شان را پوست کردند (۷۳) و تا چند روز متوالی به کشتار، قتل و غارت و تجاوز تخریب منازل ادامه دادند. و وحشیانه داخل منازل شده و از هیچ جنایتی در مورد زنان بی‌دفاع دریغ نکردند، دختران، زنان، و پسران نوجوان را برای استفاده‌های سوء سنگر به سنگر کشانده و جنایاتی بدتر از صربها را مرتکب شدند.

□ ۵- عمق فاجعه به روایت شاهدان عینی:

۱-۵ روزنامه استرالیایی

یک روزنامه استرالیایی تحت عنوان شیعه‌ها قربانیان شکنجه و تجاوز در مورد عمق فاجعه از زبان شاهدان عینی چنین می‌نویسد: «کابل - حدود صد نفر زن در بیرون از دفتر سازمان ملل در کابل روز شنبه دست به اعتراض زدند آنها خواهان این بودند که برادران و شوهرانشان که به اسارت گرفته شده‌اند را برگردانند، آنها از تجاوز و غارت اموال و کشتار بیرحمانه در افشار یک قسمت از پایتخت افغانستان سخن می‌گفتند:

تجاوز و غارت بعد از آن صورت گرفته است که منطقه افشار مجدداً توسط نیروهای اتحاد سیاف که از طرف عربستان سعودی حمایت می‌شود و نیروهای وزیر دفاع احمد شاه مسعود، از نیروهای حزب وحدت شیعه پس گرفته می‌شود.

کشتار از روز پنجشنبه آغاز و ساعت‌ها تا روز بعد ادامه پیدا می‌کند. براساس گزارش شاهدان عینی که در یک مسجدی در منطقه تایمینی پناه برده‌اند این اظهارات را بیان کردند...

را نکشند ولی آنان تیری به قرآن زدند و بچه‌هایم را کشتند و به من تجاوز کردند.

زن حدود بیست ساله‌ای که خود و طفل شش ماهه‌اش با سر نیزه‌ای نیروهای سیاف مجروح شده بودند گفت نیروهای وابسته به شورای نظار و اتحاد سیاف طی چند روز که در اسارت آنها بودم بارها به من تجاوز کردند و چون به حال مرگ افتاده بودم مرا رها ساختند.

گزارش دریافتی از کابل حاکیست حدود هزار نفر از مصیبت دیدگان آواره محله افشار کابل، روز دوشنبه به مسجد سیده زینب (س) پناه بردند.

یکی از افراد این گروه که خود را کارمند وزارت بهداشت معرفی کرده است در یک گفتگوی به تشریح حادثه اخیر پرداخت.

وی گفت از ساعت شش صبح روز پنجشنبه (۲۲ بهمن) محله شیعه نشین افشار از اطراف مورد حملات سنگین راکت و سلاح‌های سنگین قرار گرفت و تا ساعت ۱۵ ادامه پیدا کرد.

به گفته وی در هر ثانیه حداقل یک راکت به مناطق مسکونی اصابت می‌کرد در این مدت کسی قادر به حرکت و بیرون آمدن از زیرزمین‌ها نبود.

بعد از ساعت ۱۵ نیروهای حزب وحدت اسلامی عقب نشینی کردند و نیروهای شورای نظار و اتحاد سیاف وارد کوچه‌های افشار شدند و از همان دقایق اول افراد جوان را در منازلشان به قتل رساندند و میانسالها و پیرمردان را وادار کردند همراه آنان بروند.

این شاهد عینی ادامه داد: با تاریک شدن هوا نیروهای متجاوز از محلات خارج شدند و حلقه محاصره تنگی بوجود آوردند و صبح روز بعد یعنی جمعه مجدداً وارد منازل شدند این بار اسارت زنان و دختران نیز آغاز شد.

وی گفت: حدود ۵۰ نفر از زنان و دختران ما را بردند آنها را سنگر به سنگر برای استفاده جنسی می‌گرداندند. نیروهای شورای نظار و اتحاد سیاف حتی پسران نوجوان ۱۳ و ۱۴ را برای استفاده‌های جنسی به اسارت گرفته‌اند.

بنا به اظهار شاهدان جنازه‌های زیادی در داخل و اطراف مسجد جاغوریها و پرورشگاه وطن و کوچه زیارت بلخی انباشته شده است و امکان دفن آنها بعد از چند روز میسر نیست.

این شاهدان اظهار داشتند: در اثر تخریب خانه‌ها تعداد زیادی زیر آوارها مانده بودند و ساعتها صدای ناله آنها به گوش می‌رسید اما کسی نبود به داد آنها برسد که در نتیجه در زیر خاک جان دادند.

شاهد دیگری می‌گفت: زیر زمین پرورشگاه وطن مملو از زن و بچه غیر نظامی بود و نیروهای شورای نظار و اتحاد سیاف با اطلاع از این امر با راکت مستقیم از کشته‌ها پشته می‌ساختند.

پسر مهاجر ۸ ساله‌ای گفت: تعداد شش مرد را که پاهایشان به درخت آویزان شده و سرهای آنها با سرنیزه بریده شده بود دیده است.

زن ۳۰ ساله دیگری که او نیز طفلی یکساله در دست داشت گفت: در

منزل ما سه مرد و سه پسر نوجوان بود که پدر شوهرم و برادر شوهرم را در مقابل چشمان ما با سر نیزه کشتند و برادرهایم را به اسارت بردند.

مصیبت دیدگان جملگی می‌گفتند صدای مظلومیت ما را به گوش دنیا برسانید تا فکری بحال ما شود.

این عده از اینکه جنازه‌های وابستگان آنها هنوز بر روی زمین مانده است بسیار نگران و مضطرب بودند و می‌خواستند به نوعی به آنها کمک شود تا بتوانند جنازه‌ها را دفن کنند.

مصیبت دیدگان از مجامع بین المللی خواستند برای آزادی اسرا به آنها کمک کنند (۷۵)

طبق نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، دشمن به جنایتهای وحشتناکی از این قبیل دست زدند:

۱- تهاجم وحشیانه شورای نظار و سیافیان از ساعت ۶ صبح روز پنجشنبه ۲۲ (بهمن) و دست زدن به حملات سنگین تا ساعت ۳ بعد از ظهر.

۲- فرود آمدن در هر ثانیه حداقل یک راکت به مناطق مسکونی.

۳- ورود نیروهای شورای نظار و اتحاد سیاف به کوچه‌های افشار و هجوم وحشیانه به منازل مردم و دست زدن به کشتار جوانان.

۴- تجاوز به دختران.

۵- به اسارت بردن پسران ۱۳ و ۱۴ سال برای استفاده جنسی.

۶- کشته، اسیر، آواره و بی‌خانمان شدن ۶۰۰۰ خانوار ساکن محله افشار.

۷- تیر زدن به قرآنهایی که به عنوان شفیع در برابر نیروهای سفاک قرار می‌گرفت.

۸- کشتن بچه‌ها در برابر چشم مادران و تجاوز به مادران.

۹- مجروح کردن اطفال شش ماهه با سرنیزه در پیش چشم مادر.

۱۰- بردن دختران و زنان سنگر به سنگر برای استفاده جنسی.

۱۱- بارها تجاوز به زنان اسیر و افتادن آنها بحال مرگ.

۱۲- آواره شدن و پناه بردن یک‌هزار تن از مصیبت دیدگان افشار به مسجد زینبیه

۱۳- جان دادن صدها انسان در زیر آوارها.

۳-۵- فیلم مستند افشار

بعد از فاجعه افشار، فیلم مستند افشار که از هزاران زن و مرد

آواره و مصیبت دیده افشاری تهیه شده بود و در آن شاهدان عینی

فاجعه، نحوه و کیفیت فاجعه را بازگو می‌کنند تا حدی پرده از ماهیت

سیاه و رسوای متعصبان و فاشیستهای جنایتکار بر می‌دارد. نگارنده سه

بار این فیلم را از اول تا آخر مشاهده نمود است؛ اولین بار در شهر

مقدس قم که مصادف با شبها و لیالی «قدر» (ماه رمضان) بود و به شدت

تحت تأثیر قرار گرفتم و همان زمان یادداشت‌هایی برداشتم که از نظر شما

می‌گذرد:

امشب، یکشنبه ۲۳ حوت ۱۳۷۱ مصادف با بیستم ما مبارک

صفحه تلویزیون را پُر کرد، خانه‌های ویران شده که با زمین یکسان گشته بود در تصویر دیده شد، پس از آن تعداد زیادی از زنان و اطفال شیون کنان و بر سر زنان، در حال کوچ و فرار دیده می‌شدند، لحظه‌ای بعد تصویر عبدالرحمن جلاد به عنوان سمبل جنایت در صفحه تلویزیون آمد و تصاویر آقایان ربانی - سیاف - مسعود یکی پس از دیگری روی صفحه ظاهر گشت که این بار جنایت نه در ارزگان و حجرستان بلکه در کابل نه یک قرن قبل بلکه همین چند روز پیش، نه به دست کمونیستها و بی‌خدایان بلکه به دست کسانی که خویش را حامیان سنت و قرآن، رهبران جهاد خوانده و داعیه حکومت اسلامی و برقراری دین محمدی را دارند!!

... زنی که طفلش را در بغل داشت در تصویر ظاهر گردید، از دیدن آن قلب هر سنگدلی پاره می‌شد!! تاریخ جنایت از ۲۲ - ۲۵ دلو ۱۳۷۱ روی تصویر آمد، و پس از آن تصاویری از زنان و کودکان نالان و پریشان جلو چشمان ظاهر شد، در میان آنها، یک پسر بچه‌ای که چشمش را کور کرده بودند دیده می‌شد!! در تصویر جمعیت زیادی از زنان آمدند که همه با دو دست بر سر و روی و سینه می‌زدند و نوحه و ماتم سرمی‌دادند. در میان آنها زنی قرآن پاره پاره و ورق ورق شده را روی دست گرفته بود. گاهی قرآن را به یک دست می‌گرفت و با دست دیگر بر سینه و صورت می‌زد و فریاد می‌کشید: «... نگاه کنید آقا این قرآن است، این قرآن خدا است، مسلمانان.. همین حالا...» زنان دیگر در اطراف او شیون و افغان می‌کردند، همه با دو دست به صورت و چشمهای شان زده و داد و فریاد می‌زدند: ... خجالت بکشید، کسانی که قرآن را پاره پاره می‌کنند، ورق ورق می‌کنند... ما این حوادث را دیدیم، هرگز فراموش نمی‌کنیم... به همکاری همین جلادی که روی تخت نشسته است،

زن دیگری در میان انبوه زنان روی تصویر آمد، همه فریاد می‌کشیدند «... سرهای شان را بریدند، حلال (ذبح) کردند، شیعه مذهب به خاک و خون شده است، صدای شان را بکجا برساند، مردهای شان را حلال کردند، زنان بی‌شوهر، مادران بی‌فرزند شدند، جوانان مردم را به خون کشیدند... هزاره، سید ازی (ازین) خاک نیست... نگاه کنید، این چه حال است! چرا در کنج مسجد جای ما باشد؟! همه ازین خاک است جنازه آنجا افتاده است نمی‌گذارد بردارد. همه به صورت روی شان زدند و جیغ و فریاد کشیدند...»

در همین حال مردی با محاسن تقریباً بلندی از دل پردرد فریاد می‌کشید: «کشورهای شرق، غرب ما را ببینید! اگر مسخره می‌کنید، می‌خندید... جوان را پیشروی مادرش حلال میکنند!! به نام شیعه، زن را کله بریده است... مه جریان را قصه کنم: ... ساعت ۱۲ بود پیاده در داخل خانه‌ها شدند. دروازه را تک تک میکنند جوانه پیش مادر حلال می‌کند به نام شیعه، مشاهده کنید، زن را کله بریده است. زبان ما گفته نمی‌تواند، از جامعه ملل، کشورهای همسایه تقاضا می‌کنیم... از حقوق انسانی دم می‌زند... زنها در کلینیک است، از هر فامیل ۵۰ فیصد (پنجاه درصد) از بین رفته است!!»

رمضان ۱۴۱۳ است، هیئت مجاهدان با دو طیاره در دو نوبت (اول آقایان ربانی و دوم محسنی)، (دوم آقایان نواز شریف، حکمتیار و نمایندگانی حزب وحدت: خلیلی و فاضل) از عربستان وارد تهران شده و جداگانه مورد استقبال رسمی آقای رفسنجانی قرار گرفتند و از تلویزیون جمهوری اسلامی ایران به بینندگان نشان داده شدند.

حزب وحدت اسلامی - دفتر قم در راستای برنامه شبهای قدر، قرار است فیلم حوادث و جنایت افشار را همین امشب (یکشنبه ۲۳ حوت ۱۳۷۱)، به نمایش بگذارد.

در مورد فیلم افشار چیزهایی شنیده بودم و می‌خواستم جریان فاجعه را از نزدیک از زبان مهاجران افشار بشنوم با اینکه قرار گفته‌ها جاهای حساس فیلم قبلاً سانسور شده بود تا احساسات شیعیان بیش از این جریحه‌دار نگردد!

بعد از افطار و نماز عشاء مثل صدها مهاجر دیگر در برنامه شرکت کرده بودم. کوچه آیت الله مرعشی نجفی تا حسینیه خوزستانها، از جمعیت موج می‌زد، از لای جمعیت تا جلو دروازه مسجد به زحمت رفتم، جوانی بالای دروازه ایستاده بود و صدا می‌زد: «برادران هجوم نیاورید، مسجد جا نیست هر کس سرچایش بایستد تا»

با خود گفتم: هر طور شده باید فیلم را ببینم، لذا مثل دهها و صدها نفر دیگر به دروازه فشار می‌آورم و سعی داشتم تا هر طور شده به درون مسجد راه یابم. با زحمت طاقت فرسا که نزدیک بود استخوانهایم خرد شود خود را به در مسجد رساندم، سخنرانی آقای شفق بهسودی، عضو شورای مرکزی حزب وحدت شروع شده بود.

فشار جمعیت نزدیک بود همه را خرد کند از این به بعد بود که با فشار جمعیت به پیش می‌رفتم.

... خودم را به کناره دیوار مسجد رساندم و به سخنرانی گوش می‌دادم سخنرانی در حال تمام شدن بود، قلم و کاغذ را بیرون کشیده همانجا به یادداشت مطالب پرداختم، سخنرانی تمام شد. از بلندگو اعلام گردید که به خاطر تنگی جا، فیلم در پارکینگ عمومی، پیش دفتر حزب وحدت به نمایش گذاشته می‌شود، با اعلامهای پیاپی عده‌ای مسجد را ترک کردند، ولی عده‌ای همچنان در مسجد باقی مانده بودند تا سرانجام بار دیگر اعلام گردید، به خاطر کثرت جمعیت که هرگز این قدر پیش‌بینی نمی‌شد، فیلم هم پیش دفتر و هم در مسجد به نمایش گذاشته می‌شود و دوستان به مسجد هجوم نیاورند و جلو دفتر جای وسیع است. دروازه مسجد را با هزاران زحمت بستند.

تلویزیون روشن شد. همه تلویزیون را چهار چشمه نگاه می‌کردند، اولین بار آم حزب وحدت، در صفحه تلویزیون آمد، و بعد از آن عبارت «بار دیگر تاریخ تکرار می‌شود... صف اندر صف به رگبار بسته میشود...»

مرد دیگری داد می‌زد: «کجا بروند؟! همه را چور کردند!! جهان که داد از حقوق بشر می‌زنید بیائید افغانستان! گروه وهابی در این قرن ۲۰ چکار می‌کند؟! خجالت بکشید ای سیاف وهابی... در تاریخ چه ظلم شده است؟ مال مردم، ناموس مردم در امن نیست؟! زن دیگر فریاد می‌زد: «مردها را به درختها آویزان کردند... جوانها را به کوهها بالا کردند...»

بار دیگر زنها با شیون و گریه روی صفحه تلویزیون ظاهر شدند در میان آنها دختر جوانی دیده می‌شد که دستش را روی سینه‌اش گرفته بود... وهابیان بی‌مسلك سینه او را بریده بودند. او شرم داشت از اینکه جای بریدگی را نشان بدهد!! ... زنها می‌خواستند جای بریدگی را نشان دهند؛ ولی او از نشان دادن - در حالیکه دو دستش را روی زخمهای سینه‌اش گذاشته بود - ممانعت می‌کرد... زنها می‌گفتند: «باید ببینید اینا چیه؟» زن دیگری می‌گفت: «خودم به پیش چشم خود دیدم دو جوان را سینه هایش را بریدند...»

تلویزیون گوشه دیگر از جمعیت زنها بی‌پناه را نشان دادند، زنی با صورت خویش در گوشه‌ای خفته بود. زن دیگری داد می‌زد: «از برای خدا به داد مردم برسید، دلها یک پارچه خون است، این (اشاره به زن خفته) زخمی افتاده است، این زن را جوانایش را پیش چشمش حلال کرده است، خانه‌اش را چور کرده است؟!»

زن دیگری در میان انبوه زنان دیده می‌شد او طفل کوچکی در بغل داشت و چیزهایی می‌گفت و به طفلش اشاره می‌کرد بعد بچه‌ای خردسالش را روی دست بالا کرد تا به جمعیت نشان دهد، گردن طفل (که با نوک بر چه سوراخ شده بود) روی بازوی طفل خم شد بگونه‌ای که قلب هر سنگدلی را کباب می‌کرد. در گوشه دیگر فیلم سربریده یک زن مشاهده می‌شد، گلوی بریده روی صفحه تلویزیون را پر کرده بود، چشمها خون آلود دیده می‌شد و گیسوها آغشته به خون بود، مردی از موهای سربریده گرفته و به حالت آویزان به مردم نشان داده و در مورد آن توضیحات می‌داد، انبوه زنان فریاد می‌زدند و اوایلا می‌کردند، غلغله و هیاهو بر پا کرده بودند بگونه که تشخیص کلمات مشکل بود.

بعد از این تصاویر زنی پیش چشمها ظاهر شد که می‌گفت: «فکر کنید این (اشاره به قرآن ورق ورق شده تیرخورده) این چیه این چیه...؟ کلمات نامفهوم بود، خجالت بکشید این قرآن است.. ای بی‌شرفها اینها چه گناهی دارند؟ سید، هزاره از این خاک نیست مظلومیت ما را به کشورهای دیگر برسانید... زنها را کله بریده است زبان یاری نمی‌کند، صدای ما را برسانید به داد ما برسید از سازمان ملل تقاضا میکنم زنها در کلینیک است...»

زنها ییادی یکی یکی گریه و شیون کنان صحبت می‌کردند. زن دیگری در حالیکه قرآن پاره پاره را در دست داشت آب چشمانش را پاک می‌کرد، قرآن ورق ورق را نشان می‌داد و فریاد می‌زد:

«خانه‌ام را در دادند (آتش زدند) ... زنها فریاد می‌زدند، سیاف، قدهارها، ملا عزت بودند، گفتند سلاح بدهید، گفتم ندارم، مامور دولت هستم، گفتند: تو خواهر ما هستی... اینها (اشاره به زنها دیگر) برای ما حلال است. به مرد عربی که ایستاده بود اشاره کردند و گفتند: این گفته اگر در شکم مادر اولاد باشد نکاحش در هفت آسمان برای ما بسته شده است. فریاد زد: «یا امام زمان! یا امام حسین...» چهار راکت آمدند فرار کردند!! زن دیگر در تصویر آمد و گفت: کمرم ای رقم شده است، گوشم را پاره کردند، طلایم را بیرون کردند، شش مرد آمدند، این خانم دیده که مرا برد. می‌گفتند: حلال است نکاح شان در آسمان بسته شده است. قرآن را آتش زدند گفتم: حلال است نکاح شان در آسمان بسته شده است. قرآن را آتش زدند گفتم: امام... دوستدار تو بودم چرا این طور می‌کنی؟ ... می‌گفتند: شیعه‌ها حق ندارند، !! ما جعفری هستیم، مذهب خود را می‌خواهیم... گریه همه جا را گرفت. همه داد می‌زدند یا امام زمان...»

مردی داد می‌زد: «مرد را حلال کرده بین چاه انداختند!!»

... مردان و زنان در حال شیون و ماتم بودند. زنی فریاد می‌زد:

«... قرآن را بردم، گفتند: نمی‌شناسیم. گفتم خواهرت هستم... گفت خواهر نداریم. فرزندم کارگر بود او زیر چادرم بود، قرآن را پیش کردم... پسرم را بردند، شوهرم را بردند... دوباره زن دیگری می‌گفت: دخترهای جوان را ... برای خدا قرآن شریف را پیش کردم که خواهر دارید؟، مادر دارید؟... از برای خدا این مسلمانیه؟»

کلمات زنها نامفهوم بودند از بس که شیون و ناله بودند... همه فریاد می‌زدند: «به این کابینه لعنت. دختری سینه‌اش را بردند...» در گوشه‌ای از فیلم زنی خوابیده بود و بچه‌ای در بغل داشت می‌گفت:

«خانه‌ای ما را چور کردند...»

زن دیگری که قرآن پاره پاره را در یک دست گرفته و با دست دیگرش اشکهایش چشمش را پاک می‌کرد، داد می‌زد: «صدای ما را به گوش جهانیان برسانید... این مسلمانیه؟ نمی‌خواهیم دیگه!»

صحنه‌های فیلم بسیار تکان دهنده بود، و همه را تحت تاثیر قرار داده بود، مخصوصاً هنگامی که ورقهای تیرخورده و پاره پاره شده قرآن روی صفحه می‌آمد و همچنین حلقوم بچه‌ای چند ماهه‌ای که با سر نیزه زخمی شده بود. و هنگامی که سر بریده یک زن روی صفحه تلویزیون آمد از همه بیشتر تاثر و حزن‌آور بود. مردی در حالیکه سر بریده یک زن را از میان چادری بیرون می‌آورد داد می‌زد: «این کله سیاسره (سر خانم) است! اینا غریب است، اثنی عشری است مردم تماشا کنید! این کله آدم است! کله مسلمان است! مردم مردم! مردم! ...»

جهانیان تماشا کنید!! دوباره آن مرد سربریده زن را میان پارچه قایم کرد... زنها همه بر سر می‌زدند...

به خاطر شیون زیاد، کلمات زنها نامفهوم بودند و در آخر فیلم با نمایش قرار دادن مجدد صحنه‌ها، گزارشگر در مورد فیلم توضیحاتی به

این مضمون دادند:

آوارگانی که از افشار در جای دیگر آمده است می‌گفتند:

«این بچه ۷ سال سن دارد می‌گفت: از خانه بیرون آمدم روی کوچه راه می‌رفتم، افراد سیّاف ۶ نفر از شیعیان را دستگیر کرد و از پاهای شان به درخت آویزان کردند، درگوشه قایم بودم حدود نیم ساعت طول کشید تا سرهای شان را با برچه (سرنیزه) جدا کردند...»

جوان دیگر در این اردوگاه به نام محمد علی می‌گفت: «۱۳ تا از بچه‌های نوجوان را سیافیان و افراد شورای نظار برای استفاده جنسی دستگیر کرده به کوهها بردند یکی از آنها را خودم شاهد بودم که ۱۴ ساله بود. آنها با حالت گریه به ما نگاه می‌کردند و التماس می‌نمودند، ولی کاری از دست نمی‌آمد تا آنها را به سنگرها بردند، آنها به دختران و جوانان شیعه رحم نمی‌کرد.

این خانمی که مشاهده می‌کنید می‌گوید: با ۳ تا بچه‌ام در زیرخانه بودم مرا از زیر زمین بیرون کشید، قصد کشتن سه جوانم را داشت قرآن را به عنوان شفاعت برداشتم اما آنها آتش زدند و دستم را سوزاندند و ۳ جوانم را با نوک برچه سر بریدند. و بعد خودم حالم را دریافت نکردم!... افراد سیّاف می‌گفتند: «شیعه‌ها مهدورالدم است، زنان آنها حلال است، و باید ریشه آنها کنده شود...»

این خواهران گریان و نالان می‌گویند: «از خانه ما مردی باقی نمانده است». این مادری که طفل در دست دارد می‌گوید: چهار مرد مسلح وارد خانه ما شد. قرآن را پیشروی شان شفیع آوردم که مردان ما را نکشید زنها با گریه قرآن آوردند که مردان ما را نکشید، آنها با بی‌توجهی ۶ نفر را با برچه سر بریدند و کینه‌های خود را به نمایش گذاشتند.

...خانمی که در برابر مهاجمان تمکین نکرده بود دژخیمان گلولی پسرش را با نوک برچه زخمی می‌کند در این گیرودار مجاهدی پیدا می‌شود و نیروهای سیّاف را به جهنم اصل می‌کند، دوباره محاصره شدیم مجاهد راه فرار را نشان داد نمی‌دانم برادر مجاهد کجا شد و بدینسان این خانم مؤمنه جان، با پسر بچه زخمی‌اش نجات پیدا می‌کند. خواهری می‌گوید: دو روز با بچه‌ام گرسنه زیر زمین مخفی بودم و از راه کوه خود را به اینجا رساندم.

خانمی می‌گفت: از موی سفیدی ما دریغ نکردند...»

در آخر، فیلم پیکرهای کفن پوش شهدا را در یکی از مساجد کابل نشان می‌داد و همه از گل پوشیده بودند و سیل جمعیت در اطراف پیکرها دیده می‌شدند و همچنین شهید مزاری، آیه الله العظمی محقق و آیه الله صادقی ترکمنی در میان جمعیت دیده می‌شدند. شهداء به سمت یکی از قبرستانهای کابل که در دامنه کوه واقع شده بود، در میان سیل مردم بر روی دستها تشییع شده و به خاک سپرده شدند.

هر بیننده‌ای که شمه‌ای از کرامت انسانی و روحیه بشری در نهاد خویش می‌داشت بخوبی در می‌یافت که مدعیان حکومت اسلامی در کابل چگونه حقوق انسانی و کرامت بشری را با مرتکب شدن جنایات

تکان دهنده پامال کرده و می‌کنند، و جا دارد که دنیا ماهیت این قسی‌القلبها را بشناسند و آنهایی که از حقوق بشر دم می‌زنند و انسانهای آزاده‌ای که اگر دین ندارد حد اقل احساس انسانی و بشری دارد اعمال سیاه و رسوای این مدعیان دروغین اسلام و اسلامیت را محکوم نمایند و اعلام انزجار از دشمنان انسانیت و بشریت کنند.

۴-۵- خاطره یک فیلمبردار:

خاطره‌ای که پیش روی شما قرار دارد، نوشته یک عکاس و فیلمبردار ایرانی است که تا جایی پرده از چهره کسانی که به نام حکومت و دولت اسلامی همراه با متحدینش به جان شیعیان افتاده و با لگد مال کردن حریت و کرامت انسانی فاجعه شرم آور را در تاریخ کشور پدید آورده است، بر می‌دارد. فاجعه و جنایاتی که هرگز از فاجعه بوسنی کمی ندارد:

«... اینجا آسمانش بر خلاف آنچه مشهور است، با آسمان جاهای دیگر یکرنگ نیست، توفیر آسمان غرب کابل با مرکزش بقدر تفاوت زمین تا آسمان است... جان، یادت هست در بوسنی مردم چقدر مظلوم و بی‌پناه بودند؟ اینجا هم مردمش مظلومند و بی‌پناه، غرب کابل مثل شهری طاعون زده، خلوت است و بی‌روح. ولی در عوض، به فاصله یک کیلومتری آن، زندگی آرام و بی‌دغدغه جاریست. درست مثل رودخانه کابل. در اینجا کوچه‌ها خلوت و ساکتند. مردم بیچاره را به اسارت می‌برند شرم دارم که بگویم با زنان به اسارت گرفته شیعه چه می‌کنند! برایت بگویم که سر پیرمردان شیعه را مثل گوسفند بریده‌اند؟. برایت بگویم که سینه‌ام سخت سنگینی می‌کند از این همه نامردی و نامردی‌ها؟! با جعفریان چه مکافات‌ها که ندیدیم تا رسیدیم به اینجا؛ به حوالی «آمودریا» جایی که سردارانش تازه شروع کرده‌اند به تکرار عاشورا. راستش را بخواهی نمی‌دانم از کجا برایت بگویم. از خانواده‌هایی که قتل عام شدند و حالیه فقط یک دختر بچه یتیم بی‌سرپرست از ایشان باقی مانده؟ چه بگویم؟. از بیرحمی این قوم هزار چهره! کابل دیگر کابل دو سال پیش نیست. شده عین بیروت سال ۱۳۶۱ هر طرفش را گروهی و گروهی قرق خودش کرده و همگی هم کمر بسته به نابودی همدیگر. راستی امروز ۲۴ روز است که آقا مرتضی رفته پیش خدا! چقدر مردانه رفت یادش بخیر.

... جان، از این شهر دیگر چیزی باقی نمانده. بخصوص غرب کابل که منطقه شیعه نشین پایتخت است. دلم سخت گرفته و درست و حسابی شده‌ام عین اسبهای وحشی و سرکش مسابقات «بزرکشی» دلم می‌خواهد به زمین و زمان ناسزا بگویم آخر می‌دانی؟ ظلم و بیداد هم حدی دارد. باور کن قلبم قاصر است که برایت بنویسد با زنان و کودکان مسلمان چه کرده‌اند!، چه حرمت‌ها که هتک نشد و چه خون‌ها که سفک نگردید... اینجا سخت جای خالیست که باشی و ببینی چقدر جای خالی «ولایت مطلقه» محسوس است اینجا است که آدم می‌فهمد امام (ره) که بود در هیچ جای دنیا، به اندازه اینجا نمی‌توانی بفهمی «امام خمینی»

یعنی چه؟ و چه اکسیری است این کیمیایی ولایت و چقدر این مردم بلزده از جور بی ولایت ها به آن محتاجند دلم گرفته خوش بحال کسانی که رفتند. ترا به خدا دعا کن در آن دست «آمودریا» اتفاقی بیفتد که سخت دلتنگم. در اینجا با اکثر مردم که صحبت می کنیم، از سران احزاب دل خوشی ندارند. سران حزبها هم که وضعشان معلوم است بقول آیه شریفه: «کل حزب بمالیدیههم فرحون»! در اینجا حضرات سران و امراء سوار همان چارچرخه هایی می شوند که بعضی از وطنی های خودمان هم سوار می شوند. باور نمی کنیم این را که می نویسم چند روز پیش صحنه ای دیدم که اگر ندیده بودمش، باور کردنش برای خودم هم میسر نبود. دو عراده تانک ۷۲.۲ جلو افتاده بودند و دو تانک هم از پشت سر، حضرت بنز سوار را اسکورت می کردند. اگر بخواهم از فضای کلی کابل جنگزده برایت بنویسم، جان کلام، بحران زده است و هر لحظه امکان دارد که توپها و پرتابه های موشکی که شهر، بویژه بخشی غربی شیعه نشین آن را مثل نگین انگشتر به حصار کشیده اند، بقول افغانیها: سرفه شان بگیرد و کپه کپه شان شروع بشود! در غرب کابل نمی توانی حتی یک دیوار خشت و گلی پیدا کنی که گلوله خمپاره تویی نمیشب نشده باشد. در اینجا اسلحه دست هر کور و کچلی دیده می شود. دوستی می گفت حتی هفتاد درصد بچه مدرسه ایها کابل هم تفنگ بدوش کشیده اند و تو خود بخوان حدیث....

دیگر چه برایت بنویسم؟ از کجا؟ از مردم مظلوم محله شیعه نشین افشار که بدست گروه وهابی... آواره شده اند و حالیه توی مساجد نیمه ویران بیتوته میکنند؟

از وضع بچه های کوچولویی که جزام گرفته اند و یا در تب مالاریایی می سوزند؟ از چه بگویم؟ از دردی که در سینه دارم، یا از دردهایی که مثل باران بر سر این مردم بیگانه می ریزد؟ اینجا از فرط فت و فراوانی سلاح نمی دانند چه کنند و در عوض توی «سارایوو» مردم برای دوخشب فشنگ کلاش و چار تا گلوله آربی چی دست به دهان مانده اند. از وضع حجاب و اجرای موازین ارزشی اسلام هم چیزی ندانی بهتر است. زنهای اینجا، همان زنهای عروسکی دوران کمونیستها هستند و خیابانهای «مکرویان» جولانگاهشان (۷۶) فقط تک و توکی یک جوراب توری مانند نازکی روی سرشان کشیده اند. قشر «الیت» و نور چشمی جامعه انگار به انگار جنگی بوده و نهضتی. همچنان که در دوران «خلق» و «پرچم» عیشش براه بود، در این آشفته بازار هم سرش گرم آخور خودش است! البته تحت توجهات عالیّه بازار هم سرش گرم آخور خودش است! و البته تحت توجهات عالیّه بعضی زعماء اینجا! دو سال است که مدارس گرفتار تعطیلی اجباری شده اند و بچه مدرسه ای ها، توی این دو ساله، حاجی تیله بازهای ماهری شده اند که بیا ببین!

.... بس کنم بقول ملای دلسوخته روم؛ پس سخن کوتاه باید، والسلام!

کابل - رضا ۷۲/۲/۱۲

ولی افسوس دیری نگذشت که دشمنان داخلی و خارجی، با طرح وسیع و گسترده به جان شیعیان هجوم آورده و حلقه محاصره غرب کابل را تنگ تر از نگین انگشتر کردند، شورای نظار، چندین روز متوالی غرب کابل را مورد حملات سنگین هوایی و زمینی خویش قرار دادند و گروهبان غدار و خیانتکار موسوم به طالبان، با استفاده از فرصت پیش آمده، از پشت بر شیعیان تاختند و غرب کابل عملاً در یک جنگ سه جانبه کشیده شده و شیعیان بار دیگر مورد کشتار بی رحمانه قاتلان افشار و طالبان خونخوار قرار گرفتند و دبیر کل حزب وحدت اسلامی، حامی حقوق ملیتهای محروم، فریاد عدالت و صلح و ثبات، اسطوره جهاد و مقاومت، قلب تپنده شیعیان مظلوم، شیعه و پیرو علی «استاد عبدالعلی مزاری» در راستای مقاومت و دفاع، به چنگال طالبان خونخوار و عهدشکن، زیر شکنجه به شهادت رسیدند و فاجعه بزرگتر از زمین و آسمان در غرب کابل بار تکرار گردید، و پس از آن گورهای دستجمعی شیعیان یکی پس از دیگری کشف شده و فاجعه به وقوع پیوست. و با عروج خونین استاد شهید، مزاری بزرگ، غرب کابل برای همیشه از حرکت باز ایستاد و تمامی عدالت طلبان و آزادیخواهان عزا دار گردیدند و بار رفتن او قلبها باز ایستاد و آرمانها بر باد رفت. و اینک بر وارثان خط خونین او است، که راه سرخش را دامه ادامه داده و رایت خونینی که در غروب غرب کابل به زمین افتاد، بدوش کشند و تا رسیدن به اهداف و آرمان رهبر شهید، که آرمان همه محرومین و زنجیر بدوشان است لحظه ای از پا نشینند و با تداوم راه سرخ رهبر، روح پرفتوحش را شاد نمایند.

والسلام

پانویسها

۱. روزنامه کیهان ۷۲/۲/۲۲
۲. مولف تیمورخان / مترجم عزیز طغیان. چاپ ایران به نقل از تاریخ ملی هزاره ص ۱۵۵.
۳. کتاب آرشیف سیاست خارجی روسیه (میز آسیای مرکزی) به نقل از تاریخ ملی هزاره ص ۱۷۷.
۴. کتاب مسافرت به بخارا قسمت ۱-۲، چاپ مسکو سال ۱۸۴۹، مولف: برنس، کتاب زراعت و جغرافیایی ممالک آسیایی، چاپ روسیه ۱۸۶۷، مولف: ریتز به نقل از تاریخ ملی هزاره ص ۱۶۳
۵. تاریخ ملی هزاره ص ۱۶۳.
۶. کتاب حکایات سفر در بلوچستان و افغانستان و پنجاب ۱۸۵۲ ۱۸۳۸، چاپ لندن ۱۸۴۲، مولف: ماسون و کتاب مسافرت با افغانستان،

فارس و ترکستان و بلوچستان، چاپ لندن، سال ۱۸۵۶، مؤلف: فریه
کتاب زندگی امیر دوست محمد خان، چاپ لندن ۱۸۴۶ مؤلف:
موهن لال. کتاب مسافرت به بخارا قسمت ۱ - ۲، چاپ مسکو ۱۸۴۹،
مؤلف: برنس به نقل از تاریخ ملی هزاره ص ۱۶۳
۷. کتاب سراج التواریخ جلد ۳ (سالهای ۱۹۱۲ - ۱۹۱۴) مؤلف:
فیض محمد و به نقل از تاریخ ملی هزاره ص ۲۵۸
۸ کتاب سراج التواریخ جلد ۳ (سالهای ۱۹۱۲ - ۱۹۱۴) مؤلف:
فیض محمد به نقل از تاریخ ملی هزاره ص ۲۵۸
۹. سراج التواریخ جلد ۳، سالهای ۱۹۱۲ - ۱۹۱۴، مؤلف: فیض
محمد و کلیات ریاضی، ۱۹۰۶، مؤلف: محمد یوسف ریاضی. به نقل
از تاریخ ملی هزاره ص ۱۷۷
۱۰ کتاب سراج التواریخ جلد ۳ (سالهای ۱۹۱۲ - ۱۹۱۴)
مؤلف: فیض محمد و . کتاب افغانستان، ترجمه روسی سال ۱۹۰۸،
مؤلف: هامیلتون به نقل از تاریخ ملی هزاره ص ۲۶۵
۱۱ سراج التواریخ جلد ۳، ص ۱۹۱۲ - ۱۹۱۴، مؤلف: فیض
محمد. به نقل از تاریخ ملی هزاره ص ۱۷۷
۱۲ هزاره‌ها در ایران اکثراً در استان خراسان ساکن هستند و به نام بربری
یاد می‌شدند اما خود هزاره‌های ایران از این خوششان نمی‌آید، محمد
حیات خان در کتاب خود به نام حیات افغان صفحه ۴۵۵ تا صفحه
۴۶۰ در سال ۱۸۶۵ میلادی می‌نویسد:
اهل ایران هزاره‌ها را بربر و مملکت‌شان را مُلک بربر می‌گویند
و در اواخر عهد قاجاریه که ایران از لحاظ جمعیت اندک به شمار
می‌رفت و کثرت جمعیت باعث قدرت و شکوه یک کشور محسوب
می‌شد و از طرف دیگر هزاره‌های مشهد که پایندی شدید به مذهب
تشیع داشتند سد محکمی در برابر تاخت و تاز ترکمنها و ازبکها بودند
درست در همین زمان دولت وقت افغانستان مدعی تابعیت هزاره‌های
خراسانی گردید دولت ایران آنها را تابع ایران می‌شمرد و تابعیت
افغانی‌شان را انکار نمود، رضاه‌شاه پهلوی برای اینکه به کلی از طرف
افغانستان خاطر جمع شوند نام هزاره‌ها را از بربری به خاوری تبدیل
نمودند نام اخیر سبب شد که هزاره‌ها خود را جدا از قوم هزاره‌خویش
احساس کنند در حالیکه آنها جزئی از همان ملت هزاره‌هستند. به نقل از
تاریخ ملی هزاره ص ۲۴۹
۱۳ هزاره‌ها در اکثر مناطق مهمی پاکستان ساکن هستند که از جمله:
کراچی، لاهور، حیدرآباد، اسلام‌آباد، سانگر و غیره. به نقل از تاریخ
ملی هزاره ص ۲۴۹
۱۴ کتاب راپور قونسولگریهای روسیه به وزارت خارجه ۱۸۹۸ و
کلیات ریاضی، سال ۱۹۰۶، مؤلف: محمد یوسف ریاضی. به نقل از
تاریخ ملی هزاره ص ۲۴۹

۱۵. باید یاد آوری کرد که او آخر قرن نوزده در مناطق همسایه به
افغانستان هیچ حوزه هزاره نشین موجود نبود - فقط در ایران ۳/۷ هزاره
فامیل هزاره موجود بودند که از آنجمله سه هزاره فامیل بعد از سال
۱۸۵۷ به ایران مهاجرت کردند. (تاریخ ملی هزاره ص ۲۷۳)
۱۶ مجله بعثت / سال دوم / سال ۱۳۷۳ / شماره ۴ و ۳ / ص ۱۷
۱۷. کتاب ماموریت من در باره امیر، چاپ لندن، سال ۱۸۹۵ مؤلف:
گری) به نقل از تاریخ ملی هزاره ص ۲۶۱
۱۸ نقل از تاریخ ملی هزاره ص ۲۶۱
۱۹ مجله بعثت / وابسته به انجمن فرهنگی بعثت
۲۰ سخنرانی استاد شهید در مسجد امام خمینی دشت آزادگان - کابل /
شنبه ۱۹ / ۱۰ / ۱۳۷۱
۲۱. سخنرانی استاد شهید در مسجد امام خمینی (ره) واقع در دشت
آزادگان در روز شنبه ۱۹ / ۱۰ / ۱۳۷۱
۲۲ علی زاده / افغانستان در سال ۷۲ / هفته نامه وحدت / شماره
مسلسل ۹۰ و ۹۱ سال سوم حمل ۱۳۷۲
۲۳ علی زاده / افغانستان در سال ۷۲ / هفته نامه وحدت / شماره
مسلسل ۹۲ سال سوم ۲۶ حمل ۱۳۷۲
۲۴ علی زاده / افغانستان در سال ۷۲ / هفته نامه وحدت / شماره
مسلسل ۹۲ سال سوم ۲۶ حمل ۱۳۷۲
۲۵. سید محمد سجادی / هفته نامه وحدت
۲۶. مجله حبل الله شماره‌های ۹۲ - ۹۴
۲۷. مصاحبه استاد شهید با هفته نامه کابل، به نقل از فریاد عدالت.
۲۸. خبرنامه وحدت / شماره ۳۳۴ - ۳۳۶ - کابل به نقل از فریاد
عدالت / مجموعه‌ها مصاحبه استاد شهید. ص
۲۹. اصول اساسی دولت اسلامی افغانستان / کابل مهرماه ۱۳۷۳ به
نقل از مجله سراج / شماره اول ص ۳۳
۳۰. مصاحبه با هفته نامه حرم ، به نقل از فریاد عدالت ص ۳۴۲
۳۱. مصاحبه با تلویزیون آزادی / ۱۶ / ۱۱ / ۷۲ به نقل از فریاد
عدالت
۳۲. فریاد عدالت ص ۳۴۲
۳۳. جوابهای شیخ زاده غزنوی به سؤالات مردم / هفته نامه وحدت /
مسلسل ۹۰ - ۹۱، سال سوم / پنجشنبه ۱۹ حمل ۷۲ - ۱۶ شوال
۱۴۱۳ برابر ۱۸ اپریل ۱۹۹۳)
۳۴. سجادی / هفته نامه وحدت / مسلسل ۱۰۰ / سال سوم ۱۳
جوزا ۱۳۷۲
۳۵. بصیر احمد دولت آبادی / ابعاد فرهنگی جنگ افغانستان / مجله
بعثت سال دوم شماره جوزا - سرطان ۷۳ شماره ۳ و ۶ ص ۸ - ۹

۳۶. بصیر احمد دولت آبادی / ابعاد فرهنگی جنگ افغانستان / مجلهٔ بعثت سال دوم شماره جوزا - سرطان ۷۳ شماره ۳ و ۶ ص ۸ - ۹

۳۷. مصاحبهٔ سجادی / هفتهٔ نامهٔ وحدت

۳۸. سید محمد سجادی / هفتهٔ نامهٔ وحدت، شماره مسلسل ۹۵ - سال

سوم - ۱۶ ثور ۱۳۷۲ - ۱۳ ذیقعدة ۱۴۱۳

۳۹. آیه الله محقق دبیر شورای عالی نظارت حزب وحدت اسلامی در پاسخ به سؤالات مردم. / هفتهٔ نامهٔ وحدت - مسلسل ۹۰ - ۹۱

پنجشنبه - ۱۹ حمل ۷۲ - ۱۶ شوال ۱۴۱۳

۴۰. مسلسل ۹۰ - ۹۱، سال سوم پنجشنبه ۱۹ حمل ۷۲ - ۱۶ شوال

۱۴۱۳ ۱۸ اپریل ۱۹۹۳

۴۱. سید محمد سجادی / هفتهٔ نامهٔ وحدت، شماره مسلسل ۹۵ - سال

سوم - ۱۶ ثور ۱۳۷۲ - ۱۳ ذیقعدة ۱۴۱۳

۴۲. سخنرانی استاد شهید / هفتهٔ نامهٔ وحدت، مسلسل ۱۳۰، سال

چهارم، ۲۸ دلو ۷۲، برابر با ۶ رمضان ۱۴۱۴

۴۳. سخنرانی استاد شهید / هفتهٔ نامهٔ وحدت، مسلسل ۱۳۰، سال

چهارم، ۲۸ دلو ۷۲، برابر با ۶ رمضان ۱۴۱۴

۴۴. سخنان سید ابوالحسن فاضل در میان جمعی از مردم در قم / هفتهٔ

نامهٔ وحدت شمارهٔ مسلسل ۱۱۳ / سال سوم پنجشنبه ۱۱ سنبله

/ ۱۳۷۲ / ۱۴ ربيع الاول ۱۴۱۴

۴۵. سخنان استاد شهید مزاری در روز اعدام خائنین افشار / هفتهٔ نامهٔ

وحدت، مسلسل ۱۳۰، سال چهارم، ۲۸ دلو ۷۲، برابر با ۶ رمضان

۱۴۱۴

۴۶. استاد شهید مزاری / فریاد عدالت ص ۲۱۳

۴۷. استاد شهید مزاری / فریاد عدالت ص ۲۰۶ - ۲۰۵

۴۸. روزنامهٔ استرالیا مورخ ۱۷ فبري ۱۹۹۳ ص ۱۲ اخبار جهان. به

نقل از هفتهٔ نامهٔ وحدت شمارهٔ مسلسل ۸۸ / ۲۰ حوت - ۱۳۷۱

۴۹. روز نامهٔ جمهوری (چهارشنبه ۲۸ بهمن / ۱۳۷۱ ۲۵ شعبان

۱۴۱۳ / شماره ۳۹۷۶ سال چهارم

۵۰. گفتگو با غلامحسین محمدی / هفتهٔ نامه، مسلسل ۱۰۵ / ۱۸

سرطان ۱۳۷۲

۵۱. سید محمد سجادی / هفتهٔ نامهٔ وحدت، شماره مسلسل ۹۵ - سال

سوم - ۱۶ ثور ۱۳۷۲ - ۱۳ ذیقعدة ۱۴۱۳

۵۲. مصاحبهٔ سجادی / هفتهٔ نامهٔ وحدت

۵۳. مصاحبهٔ سجادی / هفتهٔ نامهٔ وحدت

۵۴. سخنرانی در مراسم شهید حیدری / هفتهٔ نامهٔ وحدت

۵۵. رجوع شود به مصاحبهٔ سجادی / هفتهٔ نامهٔ حزب وحدت

۵۶. مصاحبهٔ سجادی / هفتهٔ نامهٔ وحدت

۵۷. هفتهٔ نامهٔ وحدت، مسلسل ۱۰۵ / ۱۸ سرطان ۱۳۷۲

۵۸. سید محمد سجادی / هفتهٔ نامهٔ وحدت، شمارهٔ مسلسل ۹۵ - سال

سوم - ۱۶ ثور ۱۳۷۲ - ۱۳ ذیقعدة ۱۴۱۳

۵۹. مسلسل ۹۰ - ۹۱، سال سوم پنجشنبه ۱۹ حمل ۷۲ - ۱۶ شوال

۱۴۱۳ ۱۸ اپریل ۱۹۹۳

۶۰. سید محمد سجادی / هفتهٔ نامهٔ وحدت، شمارهٔ مسلسل ۹۵ - سال

سوم - ۱۶ ثور ۱۳۷۲ - ۱۳ ذیقعدة ۱۴۱۳

۶۱. هفتهٔ نامه، مسلسل ۱۰۵ / ۱۸ سرطان ۱۳۷۲

۶۲. روز نامهٔ جمهوری (چهارشنبه ۲۸ بهمن / ۱۳۷۱ ۲۵ شعبان

۱۴۱۳ / شماره ۳۹۷۶ سال چهارم

۶۳. شیخ زادهٔ غزنوی / هفتهٔ نامهٔ مسلسل ۹۰ - ۹۱، سال سوم پنجشنبه

۱۹ حمل ۷۲ - ۱۶ شوال ۱۴۱۳ ۱۸ اپریل ۱۹۹۳

۶۴. فیلم مستند افشار

۶۵. مصاحبهٔ سجادی مسلسل

۶۶. مصاحبهٔ سجادی / هفتهٔ نامهٔ وحدت

۶۷. مصاحبهٔ سجادی مسلسل

۶۸. سید محمد سجادی / هفتهٔ نامهٔ وحدت، شمارهٔ مسلسل ۹۵ - سال

سوم - ۱۶ ثور ۱۳۷۲ - ۱۳ ذیقعدة ۱۴۱۳

۶۹. سخنان آیه الله العظمی محقق در خاتون آباد / هفتهٔ نامهٔ وحدت -

مسلسل ۹۰ - ۹۱ پنجشنبه - ۱۹ حمل ۷۲ - ۱۶ شوال ۱۴۱۳

۷۰. سخنرانی آیه الله العظمی محقق کابلی، قم مسجد اهل بیت

(۱۳۷۲/۱/۱۳) به نقل از هفتهٔ نامه - مسلسل ۲۶ سال سوم پنجشنبه

۲۶ حمل ۳۷۲

۷۱. روز نامهٔ جمهوری (چهارشنبه ۲۸ بهمن / ۱۳۷۱ ۲۵ شعبان

۱۴۱۳ / شماره ۳۹۷۶ سال چهارم

۷۲. روزنامهٔ استرالیا مورخ ۱۷ فبري ۱۹۹۳ ص ۱۲ اخبار جهان. به

نقل از هفتهٔ نامهٔ وحدت شمارهٔ مسلسل ۸۸ / ۲۰ حوت - ۱۳۷۱

۷۳. سخنان استاد در روز اعدام خائنین افشار / هفتهٔ نامهٔ وحدت،

مسلسل ۱۳۰، سال چهارم، ۲۸ دلو ۷۲، برابر با ۶ رمضان ۱۴۱۴

۷۴. روزنامهٔ استرالیا مورخ ۱۷ فبري ۱۹۹۳ ص ۱۲ اخبار جهان. به

نقل از هفتهٔ نامهٔ وحدت شمارهٔ مسلسل ۸۸ / ۲۰ حوت - ۱۳۷۱

۷۵. روزنامهٔ جمهوری اسلامی / چهارشنبه ۲۸ بهمن / ۱۳۷۱ ۲۵ شعبان

۱۴۱۳ / شماره ۳۹۷۶ سال چهارم

۷۶. این محدوده همواره در تحت کنترل دولت آقای ربانی بود که

صحنهٔ جولانگاه بی حجابان است.



تذکر:

آنچه در پی می خوانید مصاحبه ای است کوتاه با تنی چند از خانواده و بازماندگان استاد شهید یعنی مادر و خواهر و همسر ایشان که با دلی داغدار و خونین، گوشه هایی از خاطرات تلخ و شیرین و وضعیت خانوادگی استاد شهید را بیان کرده اند.

این مصاحبه در اولین روزهای شهادت استاد انجام شده که نه ما فرصت بیشتری داشتیم و نه خانواده استاد حال و هوای بیان همه جزئیات را و به همین جهت بسیار کوتاه و مختصر است و امید داریم که در آینده تفصیلات بیشتری در دسترس قرار گیرد.

ضمن عرض تسلیت مجدد به خانواده و کلیه بستگان استاد شهید مخصوصاً مادر و همسر و خواهر ایشان، از خواهران متعهد و پرتلاشی که در تهیه و تنظیم این مصاحبه کمک و همکاری کرده اند، صمیمانه سپاسگزاری می کنیم.

متن مصاحبه با مادر استاد شهید عبد العلی مزاری
رهبر فقید شیعیان افغانستان

س: ببخشید مادر! لطفاً بعنوان اولین سوال برای ما و خوانندگان عزیز از دوران کودکی رهبر شهیدمان بگوئید.

ج: بسم الله الرحمن الرحيم البته الان درست بخاطر نمی آورم تمام آن چیزها را برایتان بگویم فقط آنچه را که یاد دارم به شما می گویم، شهید عبد العلی فرزند من می باشد که سه تا از بچه هایم بنامهای حاج غلام نبی که بزرگتر از عبد العلی بود و سلطانعلی برادر کوچکشان و خدیجه خواهرش در طول جهاد ۱۴ ساله کشور ما شهید شدند و عبد العلی چهارمین شهید از فرزندانم و پنجمین شهید خانواده می باشد چون پدرش هم بدست منافقین به درجه رفیع شهادت نائل شده است.

مصاحبه کوتاه

با خانواده

(مادر، خواهر و همسر)

استاد

شهید مزاری

قیامت مرا شفاعت کنند.

(مادر رهبر در حالیکه اشکهایش را از ما پنهان می کرد رو بسوی آسمان کرد و آهی کشید. دستهایش می لرزید و با همان دستان لرزان با گوشه دستمالش مرواریدهای دیدگان را پاک کرد و بطرف عکس رهبر نگاه کرد و گفت: (فرزندم کاش تو مرا دفن می کردی و در عزایم می نشست) البته بسیار آهسته می گفت تا کسی متوجه نشود چون وضعیت جسمی و روحی ایشان را مساعد ندیدیم فقط یک سوال دیگر را مطرح نمودیم و به گفتگویمان خاتمه دادیم.)

س: مادر! توقع شما بعنوان مادر رهبر شهیدمان از مردم و مسئولین حزب وحدت اسلامی چیست؟

ج - من از مسئولین و مردم می خواهم که راه و روش رهبرشان را ادامه دهند و نگذارند که خون به ناحق ریخته اش پایمال شود. البته مردم و مسئولین خودشان صاحب اختیار هستند و بهتر می دانند که چه کنند و چه نکنند ولی من خودم حسابم را با طالبان و دیگر قاتلین فرزند مظلومم نزد امام زمان و جد امام خمینی صاف می کنم.

(که در این حال مادر استاد شروع به گریستن می کند و با حسین یا حسین می گوید، که جمع خانه هم طاقت نمی آورند و همگی بر مظلومیت بزرگ رهبرشان اشک می ریزند و به یاد مظلومی سرور شهیدان حسین بن علی می گریند.)

و ما هم با تشکر مجدد از مادر پیر و فرسوده رهبر بزرگوارمان منزلشان را ترک می گوئیم و با دلی پر از درد و اندوه که در فراق رهبر چنین شده است و با خود و خدایمان پیمان می بندیم که قلم را بعنوان یک اسلحه بر زمین نگذاریم و بدین طریق با دشمنان اسلام و رهبرمان به مبارزه ای بزرگ برخیزیم انشاء...

شهید عبدالعلی هنوز سن زیادی نداشت که پدرش او را نزد کربلایی عبدالاحمد برای یادگیری قرآن می فرستاد که بعد از یادگیری قرآن و سن مناسب او را به مدرسه فرستاد تا درس بخواند، به درس و مدرسه بسیار علاقه داشت طوریکه شبها را تا صبح به یادگیری درسش می گذراند و در روشنائی مهتاب بالای پشت بام کتاب را به دست می گرفت و درس می خواند. از همان دوران کودکی به دنیا دلبنده بود و دنبال غذای خوب نبود و قتیکه از مدرسه می آمد بدون اینکه چیزی بگوید دو تا نان را در میان دستمالی می بست و بطرف باغ برای آبیاری و کمک به پدر و برادر می رفت، او کسی نبود که دیگران را آزار و اذیت کند. هیچ وقت مرا ناراحت نمی کرد با اینکه کودکی بیش نبود.

س: ما آلان شاهد هستیم که استاد فقط یک دختر ۴ ساله دارند چرا شما زودتر از اینها به ایشان پیشنهاد ازدواج نکردید؟

ج - ما خیلی به او اصرار کردیم مخصوصاً پدرش بعد از ترخیص عبدالعلی از عسکری خیلی گفت ولی او خودش قبول نمی کرد و همیشه جوابش یک لبخند بود و اینکه می گفت. تا افغانستان پیروز نشده من زن نمی گیرم چون من هیچ وقت در خانه نیستم و نمی خواهم یک سیاه سر بیچاره را اسیر خود کنم. من نمی توانم که بنشینم و کار کنم و نیازهای یک همسر را بر آورده کنم.

س - احساس شما که اکنون همسر شهید و مادر ۴ شهید هستید چیست؟

ج - چون خوشحالی هر پدر و مادری خوشحالی فرزندانهاست می باشد و من هم که میدانم، فرزندانم و همسر من به آرزویشان که همان شهادت بود و رسیده اند و خوشحال هستند بسیار خوشحال هستم خوب آنها همه مال خدا بودند و خدا آنها را برد و من راضی به رضای خدا هستم. من که از بی بی زینب و حضرت زهرا زیاد نیستم هر ۴ فرزندم و همسر را برای خدا قربانی کردم انشاء الله که خدا قبول کند و آنها روز

سختی فراوان گذراندیم تا اینکه یک هیئت صلحی که تشکیل شده بود از شیخهای بزرگ منطقه از ایران آمدند و با هر طور ممکن ما را به مزار شریف منتقل کردند و این در حالی بود که از تنها مرهم دردهایمان یعنی استاد مزاری بی خبر بودیم و دشمنان دوست نما با دادن خبرهای گوناگون درباره ایشان ما را شکنجه روحی میدادند. وقتی که به مزار شریف آمدیم منافقین فرزندان ما را از من جدا کردند و گفتند باید تنها همراه خانواده پدرم بروم و مدتی را در دوری از فرزندانم سوختم که بعد از مدتی دخترم را به هر زوری که بود خانواده پدرش برایم آوردند ولی محمد هاشم را از من جدا کردند و این جدایی درد دوری پدرش را برای من بسیار زیاد می کرد. در مزار شریف برای گذراندن زندگی همراه با همسر برادرم که مثل من آواره بود گلیم بافی را شروع کردیم تا دستمان پیش هر کس و ناکس دراز نشود.

بعد از چند سال ماندن در مزار شریف و آوارگی نزد استاد به شولگره آمدیم که با دیدن استاد غمهای تمام عزیزانم را می توانستم حل کنم و حدود یکسال و نیم را آنجا ماندیم که بعد از استاد ما را همراه با پسر عمویم و تنی چند از یارانش عازم ایران کرد که در بین راه هم از ناحیه منافقین مشکلات زیادی داشتیم. در ایران که آمدیم وضعی تقریباً خوبی یافتیم چون پسر عمویم آقای جویا بلافاصله ما را تحت پوشش بنیاد شهید قم در آورد و بچه ها را برای تحصیل به مدرسه ثبت نام کرد که قصد اصلی استاد از سفر ما به ایران همین بود.

مدتهایی را در دیار هجرت و دور از برادرم استاد مزاری و دور از فرزندم محمد هاشم با سختی بسیار زیادی گذراندیم که حدود ۶ ماه بعد از آمدن ما استاد همراه با هیئتی به ایران آمدند که بار دیگر با دیدن یکتا غمخوارم دردهای تنهائیم را سعی کردم به دست فراموشی بسپارم.

بعد از چند وقتی فرزندم نیز رسید و آنزمان بود که از حضرت معصومه و خداوند رحیم بسیار تشکر کردم که حاجاتم را بر آورده نمودند.

بدلیل اینکه یتیمانم سرپرستی داشته باشند با عمومی

مصاحبه با خواهر استاد شهید عبدالعلی مزاری رهبر فقید شیعیان افغانستان

س: خواهش می کنیم مختصری از زندگی شخصی خودتان برای ما و خوانندگان عزیز بفرمائید.

بسم الله الرحمن الرحيم : من کبری مزاری فرزند حاجی خداداد که در چهارکنت متولد شدم و تا سن ۱۹ سالگی را در خانه پدر گذراندیم و بعد از آن پدرم مرا روانه خانه بخت کرد که همسر فرزند حاج گل احمد بنام محمد امین معروف به استاد سمیع بود که حاصل این ازدواج سه فرزند بنامهای محمد هاشم و جلال الدین و صفیه می باشد که البته جلال الدین ۵ ماه بیشتر در این دنیا زندگی نکرد. فرزند بزرگم یعنی محمد هاشم ۶ ماهه بود که جنگ تحمیلی دست نشاندگی شوروی علیه مردم افغانستان شروع شد (سال ۵۷) و در این جنگ برادر جوانم بنام سلطانعلی که خیلی با هم انس داشتیم شهید شد و بعد از ایشان خواهرم خدیجه نیز شهید شد و از همان ابتدای انقلاب تا به امروز آب خوش از گلوی ما پایین نرفته است.

وقتی که نیروهای دشمن (کمونیستها) به خانه و کاشانه ما حمله کردند ما آنجا را ترک گفته و به مناطق دیگر رفتیم و مدت ۴ سال را در داغ عزیزان سپری کردم و باید عرض کنم که هنوز داغ آنها از دل نرفته بود ما آواره بودیم که همسر و پدر و برادر بزرگم بنام حاج غلامنبی (در سال ۶۱) شهید شدند و درد فراق آنها صد چندان شد. وقتی که خبر شهادت آنها را شنیدیم بدلیل اینکه در میان یک عده کور دل و از خدا بی خبر بودیم نمی توانستیم گریه و ناله کنیم و می گفتند کفرها برای کفرها گریه می کنند و به ما لقب بیوه زنان را داده بودند و هر روز مورد تمسخر و ریش خند قرار میدادند وقتی بچه هایمان از منزل خارج میشدند با سنگ و چوب با فحش و دشنام وارد خانه می کردند. در همان اوضاع و احوال بود که دخترم صفیه بعد از پدرش بدنیا آمد و یک یتیم دیگر بر یتیمانمان اضافه شد و درد ما فراوانتر شد. مدت چند سال را در میان همان منافقان با

بچه‌ها به پیشنهاد استاد ازدواج کردم.

س - ببخشید بعد از دیدن آن مشکلات اولین دیدارتان در شولگره با استاد چگونه بود؟

ج - وقتی که استاد ما را دیدند دنیایی از غم را در چهره داشتند ولی نگاهش را به زمین دوخته بود و تمام دردهای دیدگانش را تحویل زمین میداد و به دخترم صفیه که با گریه سراغ پدر را می‌گرفت می‌گفت: صفیه جان من جواب تو را چه بدهم.

س - برخورد استاد با شما بعنوان یک خواهر چگونه بود؟

ج - استاد برای من یک همراه و همدم بود، البته فرصت و وقت زیادی نداشتند ولی بعضی اوقات آنقدر صمیمانه در کنارم می‌نشست و صحبت می‌کرد که بهتر از هر خواهری برای من بود وقتی که از بی‌سرپرستی و دردهای دنیایشان شکوه می‌کردم با لبخندی مهربان می‌گفتند شما هنوز هیچی نشده‌اید طوری نشده‌است. من می‌گویم شما باید برنامه حضرت زینب (س) را داشته باشید از این دردهایت کم ناله کن. این جواب همیشگی‌اش برای من بود و همان لبخندش مرا آرام می‌کرد.

س - با توجه به اینکه شما فرزند شهید و همسر شهید

و خواهر شهید هستید الان چه احساسی دارید؟

ج - من خدا را شکر می‌کنم که این قربانیان را قبول کرد و خوشحال هستم، من زیاد تراز بی‌بی زینب نیستم و اکنون که یک پسر بنام محمد هاشم از شهید استاد سمیع دارم آرزو می‌کنم که چون پدرش شود چون آرزوی پدرش همین بود و مدام می‌گفت من آرزو می‌کنم که خداوند بمن یک پسر بدهد تا در راه خدا شهید شود من با اینکه این عزیزان را در دنیا از دست داده‌ام در انتظار دیدارشان در آن دنیا هستم و آرزو می‌کنم که همه‌شان شفیع من باشند و برای من جایگاهی کنار حضرت زهرا و بی‌بی زینب درست کنند.

س - پیام شما به تمام زنانی که چون شما عزیزانشان را

از دست داده‌اند چیست؟

ج - من کوچکتر از آن هستم که برای خواهران بزرگوارم پیام بدهم ولی بعنوان یک خواهر کوچک و همدردشان خدمتشان عرض می‌کنم که در کنج خانه‌هایشان نشینند و گریه و زاری نکنند باید آستینها را بالا زده و کمر همت ببندند و با تربیت فرزندان سالم و خوب راه شهیدان از صدر اسلام تاکنون را ادامه دهند و زینب گونه پیام رسان عاشوراهاى افغانستان باشند و با گوشه‌نشینی دشمنان را شاد نکنند.

س - یک سوال الان به ذهن ما رسید اینکه آیا در زندگی از استاد برای ما یحتاج زندگی کمک خواستید یا نه؟

ج - بلی همان سالی که تازه از مزار شریف به شولگره آمده بودیم من به ایشان گفتم که برادرم مقداری پول بمن بدهید تا برای یتیمانم خوراک و پوشاک تهیه کنم که استاد لبخندی زد و گفت. مگر شما پیر و کور هستید خودتان کار کنید و شکم اولادهایتان را سیر کنید. من پول ندارم این کالايم را که می‌بینید دوستان برایم تهیه می‌کنند. و من به استاد گفتم شما که تمام وقتتان را صرف کارهای مردم می‌کنید مگر تنها ندارید، گفت من برای خدا کار می‌کنم نه برای مردم و تنهای دنیایی ندارم و شما دعا کنید که خدا تنهای مرا بدهد.

س - یکی از خصوصیات بارز استاد بنظر شما چه بود؟

ج - سخت‌گیری در خرج کردن بیت المال و نیز مهربانی و دلسوزی نسبت به خانواده‌های بی‌سرپرست به نظر من از ویژگیهای بارز ایشان بود البته بهتر است برایتان بگویم تمام زندگی ایشان برای من و امثالم درس بود.

س - انتظار شما از مسئولین حزب وحدت اسلامی چیست؟

ج - من از تمامی مسئولین این حزب عاجزانه می‌خواهم که نگذارند خون سرخ و بناحق ریخته رهبرشان پایمال شود و تا نابودی کامل تمامی قاتلین استاد و یارانش از پای نشینند و به تنها آرزوی آن شهید بزرگوار که استقلال کامل افغانستان و احقاق حقوق پایمال شده مردم شیعه و بخصوص هزاره بود جامه عمل بپوشانند البته این تنها وظیفه مسئولین حزب

مادری را در حق این طفلان معصوم ادا کنم و از آنجائیکه بچه‌ها بمن علاقه داشتند و به چشم مادر نگاه می‌کردند با طلب یاری از تنها یاریگر نیازمندان قبول کردم.

حاصل ازدواجم با حاج غلام نبی برادر بزرگ سلطانعلی سه فرزند بنامهای حسن و حسین (دوگانه) و خدیجه بود که البته خدیجه بعد از شهادت پدر بدنیا آمد.

س - در همین جا ما از ایشان می‌پرسم مگر چند سال با حاج غلام نبی زندگی کردید که ایشان شهید شد؟

ج - قریب ۲/۵ سال با حاج غلام نبی زندگی کردم که بعد از این مدت ایشان همراه با پدرشان بدست منافقین کوردل بطور بسیار بدی (سال ۶۱) به شهادت رسیدند که ما تا امروز از دیدن پیکرهای چاک چاک آنها محروم هستیم.

خدیجه در سن یکسال و ۴ ماهگی بدلیل بیماری که درمان نشد البته کسی را نداشت که پیش طبیب برود پیش پدر شهیدش رفت.

۴ سال را دور از خانه خودمان و در میان یک مشت مردم جاهل و از خدا بی‌خبر ماندیم که داغ عزیزان از دست رفته‌ای که حتی برای‌شان عزادای نمی‌توانستیم و گریه هم بر ما حرام شده بود از یکطرف و رنج آوارگی از طرف دیگر مارا می‌آزرد ولی همه اینها به سختی آن نمی‌رسد که آن مردم ما را بسیار مورد تحقیر و تمسخر قرار میدادند و به نام خانواده کفر مارا می‌شناختند به استاد مزاری لقب کافر را داده بودند و حتی نزدیکترین فامیلهای مادر استاد بصورت پیر و رنج‌دیده ایشان تف می‌کردند و بعضی‌هایشان می‌گفتند کاش زن حاجی خداداد بجای آن کافر یک سگ بدنیا می‌آورد تا از گله‌اش پاسبانی کند و هزاران فحش و ناسزای دیگر که من خود از ذکر آنها شرم دارم که چگونه به مردمی به این ابهت و بزرگی آنها بی‌شرمانه چنان سخنان ناروایی را نسبت میدادند البته جایی تعجب است که یکی از همانهاییکه استاد مزاری را کافر و بی‌دین تلقی می‌کرد و قاتل برادرش بود و قتیکه در جنگ با استاد مزاری اسیر و زخمی می‌شود و استاد به معالجه ایشان می‌پردازد و مثل یک انسان با او رفتار می‌کند و به گفته خود آن

وحدت نیست وظیفه همه مردم است چون استاد برای جمع خاصی و یا حزب کار نمی‌کرد، استاد برای مردم و برای حق کار می‌کرد و ادامه راه او هم وظیفه همه مردم حق طلب است.

مصاحبه با همسر استاد شهید عبدالعلی مزاری رهبر فقید شیعیان افغانستان

س - بعنوان اولین سوال از خدمتان اگر مانعی ندارد یک مختصری از زندگی خودتان برای ما و خوانندگان ارجمند بفرمائید.

ج - بسم الرحمن الرحیم . من حلیمه فرزند حاج گل احمد که ۲۰ سال اول زندگی را در کنار پدر و مادرم سپری کردم و بعد از آن با سلطانعلی مزاری ازدواج نمودم که ثمره این ازدواج دوپسر (دوگانه) بنام حسین و حسن بود که حسن دو روز بیشتر عمر نکرد و حسین شش ماهه بود که جنگ تحمیلی شوروی علیه مردم افغانستان شروع شد و پدر حسین طی این جنگ از ناحیه پا زخمی شد که بعلت نبودن داکتر و دارو در اثر خونریزی شدید بعد از سه ماه (سال ۵۸) شربت شیرین شهادت را سرکشید و درست یک هفته بعد حسین ۹ ماهه نتوانست داغ بی‌پدری را تحمل کند و به دیدار پدر رفت.

زندگی بسیار برایم تلخ شده بود نمی‌دانستم چه کار باید بکنم و یک سال را با غم هجران دو عزیزم سپری کردم که پدرم آمد و گفت بیا برویم ولی پدر شهید سلطانعلی بمن خیلی علاقه داشت و می‌گفت اگر تو از خانه من بروی داغ سلطانعلی بر من چند برابر می‌شود خواهش می‌کنم بمان و با اصرار ایشان و نیز وصیتی که همسر شهیدم در آخرین لحظات زندگیش کرده بود که پدرم را تنها نگذار با پدر نرفتم و به پیشنهاد و پافشاری زیاد پدر همسر شهیدم با برادر بزرگ سلطانعلی که همسرش فوت کرده بود سه تا اولاد کوچکش بی‌مادر شده بودند ازدواج کردم. البته در ابتدا اصلاً نمی‌توانستم قبول کنم چون واقعاً مسئولیت سنگینی بود و فکر می‌کردم نمی‌توانم از عهده این مسئولیت سنگین بر آیم و با خود و خدایم می‌گفتم: من چگونه می‌توانم وظیفه سنگین

گوناگونی می آوردند روزی می گفتند، مزاری کشته شده و روز دیگر می گفتند بخاطر کارهای بد مزاری کشور ایران و بدستور آقای خمینی او را بزنند انداخته اند و هزاران خبر دیگر که جراحات ما را صد چندان می کرد.

آنان هر کاریکه خودشان می پسندیدند برای آزار ما می کردند و ما باید بدستور آنها تمام کارهایمان را انجام می دادیم، یادم می آید که خبر رسید پدر پیرم سخت بیمار است و من برای دیدار ایشان به محل سکونتشان رفتم که هنگام برگشتم به من گفتند تو دیگر حق نداری که پیش بچه های خود بروی تو باید همین جا بمانی ولی من انقدر گریه و زاری کردم که پدر بیمارم به شوهر خواهرم گفت هر طوریکه شده باید مرا برگرداند که ایشان هم با هزاران مشکل دستور پدرم را اجرا کردند وقتی که به مزار نزد فرزندانم رسیدم ناگهان روزنه های امید بسویمان باز شد با خبر شدیم که آقای مزاری در شولگره بسر می برند و پیغام داده که می خواهد ما را ببیند دیگر سراز پا نمی شناختیم. و بر خلاف همیشه بدون اینکه به آنها تکیه به نظر خودشان سرپرستی ما را بر عهده داشتند چیزی بگوئیم دست بچه ها و مادر پیر استاد مزاری را گرفته و بسوی تنها امید حرکت کردیم.

وقتی که به آنجا رسیدیم همه بی تاب می کردیم تا زودتر ایشان را ببینیم ولی بر اثر کارهای زیاد، استاد مزاری آنروز بدیدار ما نیامد البته فرزند کوچکم حسن که عمو را هیچ ندیده بود، قبلاً یعنی روز قبل از دیدار ما با استاد پیش ایشان رفته بود وقتی که از حسن پرسیدم عمو را چگونه شناختی؟ گفت از چشمانش فهمیدم که عمو من است.

وقتی که استاد وارد شد ابهت و مردانگی اش همه را گرفت و برای احترامش همگی بلند شدیم ولی ایشان سعی کرد از این کار ما جلوگیری کند چون تواضع و خضوع یکی از صفات بارز ایشان بود وقتی نشستند یک نگاهی عمیق به طفلان یتیم برادر و دختر یتیم خواهر و مادر پیرش انداخت چشمانش لبریز از اشک بود ولی سعی می کرد از ما نهان کند. بغض گلویمان را گرفته بود ولی از آنجائیکه قبلاً با

مرد استاد اول غذا به زندانیان میدادند و بعد خودشان آنچه را که باقی می ماند میل می کردند. اعتراف به غفلت و بی خبری خودش می کند که چطور در چهل غرق بوده و می گوید بخدا قسم اگر ما یکی از نفرهای مزاری را بگیریم حتی یک دقیقه دوام نمی آوریم و او را بابتدترین وضع می کشیم ولی او با من با اینکه قاتل برادرش بودم به گونه ای رفتار کرد که حضرت علی (ع) با اسیران می کرد.

منافقان ما را به گفته خودشان گروگان گرفته بودند و می گفتند تا مزاری را دستگیر نکرده ایم شما باید اینجا بمانید و ارتباط ما را با تمامی دوستان و آشنایان قطع کرده بودند. این دوره برای ما بسیار سخت گذشت، ولی خوب ما تحمل می کردیم و تسکین دردهای ما این بود که باور داشتیم این رنجها را برای خدا می کشیم آخر ما از کوچکی آموخته بودیم که عده مسلمان نما امام حسین را به شهادت رساندند و اهل و عیالش را اسیر کردند و به آنها هم طعنه نامسلمانی می زدند خوب این روش همه اهل باطل دنیا پرست است.

خوب چهار سال گذشت تا اینکه یک هیئتی از ایران که شیخهای کلان منطقه بود برای برقراری صلح آمدند و با آنها صحبت کردند تا اجازه دهند که ما به مزار شریف منتقل شویم. سرانجام اجازه دادند و ما را به مزار شریف بردند که در آنجا نیز تحت نظر دشمنان دوست نما بودیم چون مردی در خانه نبود باید هم مرد می بودم و هم زن آستین را بالا زدم و شروع به گلیم بافی جهت سیر کردن شکم فرزندان یتیم و بی سرپرستم کردم که خواهر استاد مزاری که همسر برادرم بودند و او نیز چون من همسرش را در راه خدا از دست داده بود و دو تا فرزند یتیم داشت بر اثر دخالتهای بی مورد دشمنان دوست نما او مجبور شده بود فرزندان را ترک گفته و پیش ما بیاید که با هم گلیم بافی را شروع کردیم و شب و روز کار می کردیم که ۳ سال را اینگونه در مزار سپری می کردیم و این در حالی بود که از حال و سلامتی استاد مزاری که تنها نقطه امید خانواده و بخصوص مادر پیرش بود بی خبر بودیم و دشمنان هر روز جهت نمک پاشیدن روی زخمهای دردناک ما خبرهای

حدود ۶ ماه از زندگی من و ایشان می‌گذشت که تصمیم گرفتند ما را به ایران بفرستند چون می‌گفت بچه‌ها باید ایران بروند و درس بخوانند و با سواد شوند.

سرانجام ما را همراه با پسر عمویش محمد عظیم و شهید سید علی علوی (یار باوفای رهبر که پس از ۱۵ سال هم رکابی، سرانجام در رکاب رهبر نزد خدا رفت) و حاجی سبحانی و عباس که از یاران استاد بودند راهی ایران کرد که در بین راه مشکلات بسیاری وجود داشت که یک عده از منافقین به محض اینکه فهمیدند خانواده استاد عازم ایران شده‌اند بدنبال ما راه افتادند که در یک روز در بین موترا خود ما پرسیدند شما خانواده مزاری را می‌شناسید و میدانید از کدام راه می‌روند؟ و ما گفتیم نه.

سال ۶۸ وقتی وارد ایران شدیم ما را به شهر قم که پسر عموی استاد، آقای جویا همراه خانواده‌اش بود آوردند که آقای جویا بعد از مدتی ما را در بنیاد شهید قم ثبت نام کرد و اینگونه مقداری از مشکلات ما حل شد.

۶ ماه را در دیار هجرت و دور از استاد سپری کردیم که بعد از آن ایشان همراه با هیئت بلند پایه‌ای وارد ایران شدند که ایشان بعد از یک ماه اقامت در تهران به قم آمدند.

فضای خانه باورود ایشان رنگ و بوی تازه‌ای گرفت و فامیل و دوستان در شور و شعفی بسیار فرو رفتند و استاد بعد از دو روز اقامت در کنار خانواده دوباره به تهران رفتند یک روز وقتی که وارد اتاق شدند مقداری پول را روی طاقچه گذاشتند و بعد لبخندی زدند و گفتند از من نپرسیدی که این پول برای چه می‌باشد گفتم نه! بعد خودشان گفت ۲۵ هزار تومان پول محصول همان گندمهایی می‌باشد که در شولگره کشت کرده بودم و ۵ هزار تومان آنرا تو بگیری چون من تا امروز برای هیچ چیزی نخبریده‌ام حتی یک پیراهن و بقیه‌اش را خرج خانه کن. بعد من خنده‌ای کردم و گفتم مگر من از تو پیراهن خواسته بودم؟ که حال پول می‌دهی گفت نه ولی خوب بگیری شاید اولین و آخرین پول باشد که من به تو می‌دهم.

هم قرار گذاشته بودیم که گریه نکنیم تا درد استاد را زیاد نکنیم تمام تلاشمان را در جلوگیری از سرازیر شدن اشکهایمان بکار بستیم ولی دختر کوچک برادرم شهید محمد امین معروف به استاد سمیع طاقت نیاورد و گریه کرد و مادرش او را بیرون برد و استاد از ما علت گریه صفیه را جویا شد و من با سختی جواب دادم که چون مادرش به صفیه گفته بود که پدرت پیش مامایت هست حالا که شما را دیده می‌گوید پس پدرم کجاست؟ که استاد با صدایی مهربان گفت بگوئید انشاء... من از پایگاه عکس پدرت را می‌آورم و بعد رو بمن کردند و گفتند زنان برادرانت و خواهرت چطور هستند چون دو تا از برادرانم شهید شده بودند و نیز همسر خواهرم گفتم خوب هستند و بعد گفتند من مقداری پول برای رفع نیازشان اگر به شما بدهم می‌توانید به آنها برسانید. گفتم بله و سپس ایشان به هر خانواده‌ای مبلغ ۵ هزار روپیه دادند.

بعد از این دیدار مادوباره به مزار برگشتیم و بعد از دو ماه برای همیشه پیش استاد رفتیم. در آنجا نیز خودمان باید خوراک و پوشاکمان را تهیه می‌کردیم و استاد به گفته خودشان یک قیران هم نداشت تا خرج خانواده بی سرپرست برادر را تأمین کند.

بعد از قریب یکسال با اصرار و پیشنهاد عمه استاد با ایشان زندگی مشترک را شروع کردم که البته این عمل هم برای استاد بسیار گران بود و هم برای من ولی وقتی خداوند صلاح بداند بندگان را باید شاکر باشند.

با اینکه پایگاه تا خانه مسیر چندانی نداشت ولی استاد برای دیدار خانواده شاید ماه یکبار می‌آمد و تمام وقتش را وقف جبهه و مردم می‌کرد و هیچ علاقه و دلبستگی به دنیا و خوشگذرانیهایش نداشت و همین طور از مال دنیا هیچ نداشت وقتی که با من وصلت نمودند یک تابکر را که یکی از مردم هزارستان به ایشان هدیه کرده بودند فروخت و از پول آن فطریه روزه‌اش را که سه ماه را طبق عادت همیشگی شان روزه می‌گرفتند پرداخت و با بقیه آن مقداری گندم خرید و در زمینی کشت کرد تا خانواده از حاصل آن استفاده کند.

اولاد داشته باشی که حالا داری. دیگر چرا ناراحت هستی؟! و بعد خدا حافظی کرد و رفت برای همیشه

س - خبر شهادت استاد را چگونه شنیدید؟

ج - روز دوشنبه پس از شنیدن دستگیری ایشان همگی نیت روزه نذر کردیم و صبح همراه با دختر ۴ ساله اش پیاده بطرف جمکران که مسجد حضرت صاحب الزمان (عج) می باشد براه افتادیم و بعد از ظهر برگشتیم شب من و دختر استاد و دختر برادرش برای ختم بطرف خانه یکی از فامیلها براه افتادیم وقتی وارد خانه شدیم صدای شیون و ناله بلند بود خواهر استاد و فرزندان عموی ایشان به سرو صورت می زدند و گریه می کردند واز آنجا فهمیدم که چه خاکی بر سرم شده است و زینب را در آغوش کشیدم و به چشمان منتظرش نگاه کردم که بعد از این جواب این دیده های لبریز از انتظار را چه بدهم؟

س - با توجه به مشکلاتی که در زندگی داشتید اکنون که همسر یک رهبر شهید هستید چه احساسی دارید؟

ج - من بسیار خوشحال هستم که همسر من که به تنها آرزویش شهادت بود رسیده است و افتخار می کنم که مثل مولایش مظلومانه جام شیرین شهادت را نوشید ولی بر در بدری خود و مادر پیرش اشک غم می ریزم و بر چشم انتظار زینب گریه می کنم و از روح آن بزرگوار می خواهم که بار دیگر مرا در سرپرستی یتیمان از جمله یتیم خودش یاری کند.

س - توقع و انتظار شما بعنوان همسر شهید و خواهر

شهید از مسئولین حزب و حدت و مردم چیست؟

ج - من فقط این را می گویم که خط مزاری خط انبیاست پس نباید خط مزاری از بین برود که اگر اینگونه شود اسلام نابود شده است.

س - استاد چند سال در ایران ماندند؟

ج - درست یادم نمی آمد احتمالا یکسال و نیم که دوباره به افغانستان رفتند همان طور که گفتم باز هم می گویم که استاد مرد دنیا نبود و تمام زندگی اش را وقف خدمت به مردم کرده بود این مدت را که در ایران ماند بخاطر یک سری کارهایی بود که باید در ایران انجام می شد نه بخاطر اینکه در کنار خانواده باشد.

س - وقتی که به استاد خبر دادند خداوند به ایشان یک

دختر عطا کرده اولین چیزی که گفتند چه بود؟

ج - ایشان خدا را شکر کردند و گفتند من از خدا خواسته بودم که اولین فرزندم دختر باشد و نامش را زینب بگذارم که در همان حال یکی از دوستان به استاد می گوید شما از شنیدن نام دختر ناراحت نشدید؟ که استاد خندید و گفت برای چه ناراحت شوم مگر بین بندگان خداوند فرق است هر چه را که خداوند صلاح بداند ما شکر می کنیم. خاطره ای که اینجا باید بگویم این است که برای اولین بار از استاد خواستم تا برای دخترش لباس بخرد، استاد کمی سکوت کرد و گفت: پول شخصی ندارم لباسم را (که بری خودشان قابل استفاده نبود) پاره کرده یک چیزی درست کن و من هم همین کار را کردم فقط بخاطر یک یادگاری بماند که همان تنها میراث از پدر به دخترش مانده است.

س - از آخرین دیدارتان با رهبر ما بگوئید؟

ج - شب بود که استاد عازم شدند. بر خلاف همیشه که سعی می کرد زیاد احساساتش را بروز ندهد بی اختیار دستانش را در دو دستم قرار داد و یک نگاه عمیقی کرد بدون اینکه کلمه ای و یا جمله ای بگوید که من هیچ وقت مفهوم آن نگاه هایشان را درک نکردم بمن که اشک در چشمانم نمایان گشت گفت دیگر برای چه ناراحتی؟ آرزو داشتی که از من یک



س - مهمترین مشخصه‌های تفکر سیاسی استاد مزاری چه بود؟

ج - بسم الله الرحمن الرحيم. ربنا افرغ علينا صبراً و ثبت اقدامنا وانصرنا على القوم الكافرين. قبل از هر چیز این ضایعه بزرگ و جبران ناپذیر یعنی شهادت افتخار آمیز دبیر کل حزب وحدت اسلامی، رهبر محبوب و سازش ناپذیر مقاومت محرومان افغانستان، استاد عزیز شهید مظلوم مزاری بزرگ را به محضر مبارک ولی عصر (عج)، مراجع و حوزات علمیه و جنبشهای اسلامی و ملت مسلمان و سنگرداران عزت آفرین خود و به همه دوستان و برادران و خواهرانی که احساس می‌کنند پدر دلسوز و مرشد و پیشوای بزرگ خود را از دست داده‌اند، تسلیت و تهنیت می‌گویم. این ضایعه آنقدر سنگین و جانسوز بود که برای ملت مسلمان ما یک فاجعه ملی و یک عزای ملی محسوب می‌شود و هیچوقت فراموش هم نخواهد شد. من که تا هنوز هم که در آستانه اربعین شهادت استاد قرار داریم هرگز باورم نمی‌شود که استاد مزاری در میان ما نباشد اما چه باید کرد که واقعیتهای هرچند تلخ و غیرقابل قبول هم باشند، خود را بر انسانها تحمیل می‌کنند و از طرف دیگر طبق تعبیر معروف «خورشید هرگز با غروب خود زیان نمی‌بیند»، استاد مزاری هرچند که بسیار زود از آسمان مردم ما غروب کرد اما یقین داریم که اندیشه و مرام و آرمان و راه او هرچند قوی‌تر، عمیق‌تر و باصلابت و استحکام بیشتری با طلوع نوین خود جامعه ما را روشن نگه خواهد داشت زیرا او یک فرد نبود بلکه یک ملت بود و یک مکتب و یک اندیشه.

تبیین تفکر سیاسی استاد کار بسیار دشواری است و هنوز بسیار زود است که ما بتوانیم شخصیت آن رادمرد بزرگ را در قالب تحلیل و بصورت منظم و سیستماتیک ارائه بدهیم. هرچند ایشان با عملکرد صریح و روشن و شجاعانه و انقلابی خود برای تک تک مردم از عامی و کارگر گرفته تا تحصیل کرده و دانشمند شناخته شده است و به تعبیر برخی از دوستان، حزب وحدت اسلامی افغانستان و تشیع و هزاره افغانستان بدون نام «مزاری» در جهان شناخته شده نیست و هرکس که با حزب وحدت اسلامی و شیعیان افغانستان کم و بیش آشنائی داشته باشد، استاد مزاری را هم می‌شناسد اما در عین حال اگر

مصاحبه

با حجة الاسلام

والمسلمین

آقای سرور دانش

در باره شخصیت

استاد شهید مزاری

بخواهیم در قالب اصول و مشخصه‌ها سخن بگوئیم درباره تفکر سیاسی استاد شهید از نظر فرم و محتوا فعلاً می‌توانیم از چند اصل کلی نام ببریم:

اول اینکه تفکر سیاسی استاد یک تفکر انقلابی بود. سیاست به معنای متداول عصری آن برای ایشان ارزشی نداشت و هرگز از شیوه‌های ارتجاعی یا محافظه‌کارانه یا سازش و معامله پیروی نمی‌کرد. موضع و منطق قوی و انقلابی و صریح و روشن داشت و مبارزه همچون یک اصل فطری در هستی او عجین بود و هیچوقت سیاست و قدرت برای ایشان یک هدف نبود بلکه از آن بعنوان یک وسیله برای وصول به اهداف و آرمانهای انسانی و الهی استفاده می‌کرد.

دوم اینکه استاد شهید برای تحقق این اهداف به سازماندهی و تشکیلات سیاسی - نظامی به عنوان یک ضرورت حیاتی برای مبارزه با دشمن و خدمت به مردم، اعتقاد راسخ داشت و تشکیلات را یک اصل و ضابطه اجتناب ناپذیر در موفقیت مبارزه می‌دانست و بهمین جهت همه اعمال و مبارزات سیاسی ایشان از آغاز تاکنون در قالب تشکیلات بوده و همین اکنون حزب وحدت اسلامی افغانستان میراث عظیم و گرانبهایی است که از آن شهید بزرگوار برای ملت و مردم ما به یادگار مانده و وظیفه همه است که در حفظ و تحکیم و تقویت آن از تمام همت و تلاش خود کار بگیرند.

سوم اینکه در جهت اجتماعی تفکر استاد، اصل «مردم گرایی» به عنوان یک اصل بنیادی و زیربنائی مهم تلقی می‌شد و اصولاً هم در تفکر دموکراسی امروز جهان و هم در اندیشه سیاسی اسلام، نقش عمده و محوری از آن مردم است و همین مردم است که هم بستر حرکت سیاسی - اجتماعی هستند و هم تمام تلاشها و مبارزات برای تأمین حقوق و آسایش و رستگاری مردم انجام می‌شوند. استاد فقید عشق سوزان و ملتهب به توده‌های مردم داشت و هدف اصلی مبارزات خود را در احقاق حقوق غصب شده ملت خود می‌دانست و این یک شعار نبود، ایشان در عمل ثابت کرد که واقعاً احترام عمیقی به مردم خود دارد.

ایشان در یک سخنرانی خود که چند روز قبل از شهادت خود، در غرب کابل ایراد کردند این اعتقاد خود را چنین اظهار داشتند:

(من هیچ منافعی غیر از منافع شما ندارم، اگر من می‌خواستم روی منافع شخصی خود فکر می‌کردم در این دو سال و هشت ماه هم در کنار شما نمی‌نشستم و این را هم برای شما اطمینان می‌دهم که کمک و یاری از خداست و از خدا هیچ وقت نخواستیم که من بدون شما در جایی بروم، شما را در معرکه بگذارم و خودم جان خود را نجات بدهم، نه این را از خدا نخواستیم، خواستیم که در کنار شما خونم اینجا بریزد و در بین شما کشته شوم و در خارج از کنار شما هیچ زندگی برایم ارزشی ندارد و از خدا خواستیم که در زندگی خود حقوق شما را هم از همه بگیرم، آن روزی که حقوق شما را گرفتم، آنروز از خدا می‌خواهم که برای ما توفیق بدهد که در بین شما شهید بشوم.)

چهارم اینکه ایشان به «وحدت ملی» در افغانستان اعتقاد راسخ داشت و می‌گفت برای اقوام و ملیتهای ساکن در کشور هیچ راهی جز این نیست که به «وحدت ملی» خود بیندیشند اما از آنجا که در یک جامعه کثیرالملیه و با ترکیب تعدد قومی و مذهبی، وحدت ملی بدون تساوی حقوق یک مفهوم ذهنی پوچ بیش نخواهد بود، ایشان «عدالت اجتماعی» را مکمل وحدت ملی و تحکیم کننده آن می‌دانست زیرا در کشوری که در میان اقوام ساکن آن، «تبعیض و ستم» حاکم باشد و حاکمیت سیاسی در انحصار عده بخصوصی باشد، سخن گفتن از وحدت ملی بیهوده است پس برای تأمین «وحدت ملی» بناچار باید به «عدالت اجتماعی» تن داد تا هیچ زمینه‌ای برای تفرقه و اختلاف و بدبینی و خصومت وجود نداشته باشد و لذا ایشان معتقد بود که در هر طرحی و راه حلی از سوی هر کسی که در افغانستان مطرح شود باید حق شیعیان افغانستان بعنوان یک چهارم کل جمعیت کشور در نظر گرفته شود وگرنه هیچوقت صلح و امنیت و وحدت ملی در افغانستان حاکم نخواهد شد و از همین جهت در همان آخرین سخنرانی خود راجع به گروهک غدار و رسوای موسوم به طالبان می‌فرمایند: (ما طرفدار جنگ نبودیم و الآن هم نیستیم ولی حقوق برای مردم خود می‌خواهیم، هرکسی که بیاید این حقوق را که حق مسلم مردم ما است که در تصمیم‌گیری مملکت شریک باشیم و یک چهارم برای ما سهم بدهد عاشق قیافه هیچ کس نیستیم و با او مذاکره می‌کنیم و مسائل راحل می‌کنیم) و باز هم

فرمودند:

(اگر طالبان مذاکره را قبول کردند، حق دادند برای مردم ما، ما جنگ نداریم، وقتی هم که حق مردم ما در این مملکت تأمین شود، به سرنوشت خود شریک باشیم، هیچ سلاح کار نداریم ولی اگر کسی بیاید به ما حق ندهد و سرنوشت ما معلوم نباشد، این سلاح بعنوان ناموس شیعه و هزاره است و کسی این سلاح را زمین نمی‌گذارد و به کسی هم تحویل نمی‌دهد).

استاد شهید در راه این حق طلبی شهید شد و با شهادت خود این لکه ننگ را بر جبین دشمنان مردم ما ثبت کرد که آنان هرگز به «وحدت ملی» و منافع مردم افغانستان نمی‌اندیشند. نکته‌ای که در این رابطه قابل ذکر می‌دانم این است که گویا برای توجیه دولت آقای ربانی چنین تبلیغ می‌شود که گویا حزب جمعیت و شورای نظار تا آخرین روزها تلاش داشته که حزب وحدت و استاد شهید مزاری را با خود همسو بسازد اما ایشان نمی‌پذیرفتند ولی طبق اظهارات شاهدان عینی که در کابل حضور داشتند در یکی از آخرین روزهای قبل از جنگ اخیر، استاد شهید، دو نفر را برای مذاکره فرستاده بودند و از آقای ربانی خواستار شده بودند که شما فقط اعلام کنید که ما شیعیان را بعنوان یک چهارم به رسمیت می‌شناسیم و برای شان حق قائل هستیم، و ما هم دیگر با شما جنگ نداشته و بلکه در یک جهت با شما همکاری خواهیم کرد اما جواب آقای ربانی این بوده که ما فردا جواب خواهیم داد که در فردای امروز شدیدترین جنگ و تهاجم سه روزه خود را بر غرب کابل شروع کردند و با این عمل خود زمینه ورود طالبان به کابل و شهادت استاد را فراهم ساختند. استاد شهید همانطوریکه اظهار می‌کردند واقعاً عاشق قیافه هیچ کسی نبودند و به هر کسی که حق مردم ما را به رسمیت می‌شناخت احترام قائل بودند اما واقعاً نه دولت نام نهاد آقای ربانی و نه گروهک طالبان هیچوقت حاضر نشدند که این حق را به رسمیت بشناسند بلکه آنان از استاد شهید می‌خواستند که تسلیم شود و تسلیم منفورترین واژه در قاموس سیاسی و اعتقادی استاد بود و هرگز تسلیم شدن را نمی‌پذیرفت و سرانجام حاضر شد که قهرمانانه شهید شود اما ننگ تسلیم را قبول نکند. استاد شهید برای تحقق «وحدت ملی و عدالت

اجتماعی» در افغانستان از هر طرح و پیشنهاد استقبال می‌کرد. یکی از طرحهای بسیار بجا و مفید ایشان طرح فدرال در افغانستان بود. با اینکه عده‌ای آگاهانه یا ناآگاهانه در مقابل این طرح ایستادند و آن را مخالف وحدت ملی و تمامیت ارضی و بر ضرر مردم تلقی کردند. اما استاد شهید در طرح آن هیچ غرضی جز این نداشت که از این راه بهتر می‌توان عدالت و تساوی حقوق را رعایت کرد و به وحدت ملی مردم افغانستان جامه عمل پوشانید که البته در این رابطه فرصت بیشتری لازم است تا بطور درست این موضوع تحلیل شود.

پنجم اینکه ایشان با اعتقاد به اینکه اسلام یک مکتب مبارز و انسان ساز و نجاتبخش است، سیاست و مبارزه را در چوکات اصول و ارزشهای دینی و دستورات شریعت اسلام ارزیابی می‌کرد و با ایمان به اینکه دین از سیاست جدا نیست، حکومت اسلامی را بعنوان بهترین شکل حکومت برای افغانستان و جهان مطرح می‌کرد و در این رابطه بدون شک اندیشه امام خمینی (قده) را بهترین الگو برای تبیین و اجرای نظام اسلامی می‌دانست و لذا ایشان معتقد بود که با استقرار حکومت اسلامی در افغانستان، می‌توان عدالت و مساوات و اخوت اسلامی را نیز برقرار ساخت.

البته در تفکر سیاسی استاد شهید مشخصه‌های دیگری نیز وجود دارد که باید در فرصت مناسب دیگر ارزیابی و تبیین شود.

س - نقش و موقعیت استاد شهید را در نهضت‌های

بین الملل اسلامی چگونه بررسی می‌کنید؟

ج - بین الملل گرایی و اندیشه فراملیتی از ویژگیهای دیگر تفکر سیاسی و مبارزاتی استاد مزاری بود. ایشان معتقد بودند که مسلمانان در هر سرزمین و کشوری که باشند امت واحده هستند و باید روزی این مرزهای جغرافیائی و قومی درهم شکسته شود و حکومت واحد اسلامی جهانی تشکیل گردد بزرگترین دلیل بر این تفکر استاد این است که ایشان اولین عمل سیاسی و مبارزاتی خود را در ایران و در ارتباط با نهضت و اندیشه انقلابی امام خمینی (قده) آغاز می‌کند و در زمان شاه معدوم از ایران به عراق می‌رود و خدمت امام (ره) می‌رسد و از آنجا کتابها و پیامهای امام را با خود می‌آورد و سپس در ایران توسط ساواک دستگیر و زندانی می‌شود و در مدت چند ماه

در زندان شدیدترین شکنجه‌ها را متحمل می‌شود و در همانجا با شهید رجائی رئیس جمهور شهید ایران آشنا می‌گردد که خاطرات بسیار جالبی را از آن دوران نقل می‌کردند. ایشان همچنین با سائر شخصیت‌های مبارز ایران مخصوصاً شخص مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه‌ای از همان سال‌های پیش از انقلاب ارتباط و آشنائی خاصی داشت و این ارتباط را لازم و ضروری می‌دانست.

استاد شهید مزاری در یکی از مصاحبه‌های خود در سال ۱۳۶۵ در باره نهضت‌های اسلامی چنین فرمودند:

«طبق مبانی اسلام، اسلامی یک امت واحد است و دارای رهبری واحد که همان اولوالامر باشد که در قرآن آمده. در شرائط اولوالامر از نظر فقه شیعه و سنی اگر درست بررسی شود، چندان اختلافی نیست. گمان می‌کنم که کسی از مسلمانان پیدا نخواهد شد که به امت واحد اسلامی معتقد نباشد. بحث در این است که در شرائط کنونی که استعمار و دشمنان اسلام سرزمین‌های اسلامی را تکه و پاره نموده و ملت‌ها را از هم جدا ساخته، راه تطبیق دادن رهبری واحد چیست و چگونه توان امت واحد بوجود آورد؟ کسانی که در این باره فکر می‌کنند و این همه پراکندگی را مشاهده می‌کنند، با این همه تعدد ملت‌ها و کشورها، این نظر برای‌شان محال جلوه می‌کند که یک شخص بیاید رهبری این همه جوامع پراکنده را به عهده گیرد و ملت‌ها هم از او اطاعت کنند گرچه این مسئله از نگاه مذهبی کاملاً حل شده است زیرا در گوشه‌ای از این جهان یک جمهوری اسلامی بوجود آمده و یک حکومت اسلامی روی کار است، ملت‌های مسلمان تحت قیادت این رهبری بپاخیزند و اسلام را گسترش دهند و با مبارزه و پشتکار حکومت‌های غیر اسلامی را ساقط ساخته و امت واحد اسلامی تشکیل دهند. در زمان حضرت علی (ع) چند کشور بزرگ اسلامی وجود داشت که تحت اداره یک حکومت بود مانند مصر، ترکیه، ایران، عراق، شام و جزیره العرب که هرکدام به عنوان یک ولایت از حکومت مرکزی اطاعت می‌کردند و لذا تشکیل امت واحد اسلامی محال نیست. رهبری واحد و تشکیل امت واحد در شرایطی میسر خواهد بود که نظام‌های وابسته به استعمار از سرزمین‌های اسلامی دور ریخته شوند و مرزهای ملیت و قومیت از بین برود»

همانطور که از بیانات ایشان پیدا است، امت واحد اسلامی و رهبری واحد اسلامی جزء اعتقادات و آرمان‌های استاد شهید بوده است و از این رو ایشان عقیده داشتند که باید نهضت‌ها و جنبش‌های اسلامی ارتباط و پیوند ناگسستنی با هم داشته باشند و همانطور که سرنوشت مشترک دارند، باید دست بدست هم بدهند تا بدور از قومیت و ملی‌گرایی مجد و عظمت اسلام را دوباره بازگردانند و لذا ایشان شخصاً با سران و مسئولین این نهضت‌ها از فلسطین و لبنان و عراق و ایران و ترکیه و پاکستان و بحرین و عربستان سعودی، ارتباط تنگاتنگ داشت و همیشه در تلاش بود که در محافل و مجالس افغانی از شخصیت‌های آنها برای سخنرانی دعوت کند و یا مصاحبه‌های آنان را در نشریات گروه‌های افغانی به چاپ برساند تا از این طریق آشنائی و شناخت بیشتری بین این نهضت‌ها حاصل شود. در آخرین سفری که ایشان به ایران داشتند و در یک مناسبتی که سران گروه‌های اسلامی لبنان به ایران آمده بودند، شهید سعید با همه آنان دیدار داشت و مسائل لبنان و افغانستان و جهان اسلام را مورد بحث قرار داد و از آن جمله با علامه شیخ سعید شعبان رهبر جنبش اسلامی لبنان و یکی از شخصیت‌های اندیشمند و مبارز اهل سنت و همچنین با علامه آیه الله سید محمد حسین فضل الله و حجة الاسلام موسوی دبیر کل شهید حزب الله لبنان ملاقات کردند و این سخن استاد شهید را همه به یاد دارند که خطاب به شهید موسوی فرمودند: «چرا شما گروه‌های اسلامی لبنان با هم اتحاد نمی‌کنید؟» آقای موسوی در جواب گفت که خطوط و تفکرات ما مختلف است و لذا اتحاد امکان ندارد. استاد شهید باز در جواب ایشان فرمودند: «ما هم در افغانستان وضعیت شما را داشتیم ولی وقتی در عمل اقدام کردیم و گروه‌های کوچک را منحل و حزب وحدت را تشکیل دادیم، آنچه را که ناممکن می‌دانستیم، ممکن شد و در عمل تطبیق گردید پس شما هم باید چنین کنید».

در یک کلام باید گفت: استاد شهید مزاری از شخصیت‌ها و رجال پیشتان نهضت بین الملل اسلامی بوده و با ارتباط وسیع و گسترده خود، نقش فعالی در ارتباط و همبستگی جنبش‌های اسلامی داشتند و اگر زنده می‌ماندند در آینده این نقش را بصورت بهتر و زنده‌تر و عملی‌تر ایفا می‌نمودند اما با کمال

سال آشنائی و تماس و ارتباط مستقیم و غیر مستقیم با ایشان و با اینکه در بسیاری اوقات این بحثها پیش می آمد و از ایشان نظر می خواستم، حتی برای یکبار هم بخاطر ندارم که از ایشان سخنی شنیده باشم که از آن بوی قومیت و ناسیونالیسم هزارگی به معنای نژادگرایی آن استشمام شود و اصولاً مخالفت و مبارزه با ملی گرایی و نژادگرایی یکی از مشخصه های بارز تفکر ایشان بود که همیشه هم آن را مطرح می کرد، در یکی از مصاحبه های شان فرمودند:

«استکبار جهانی برای ضربه زدن به اسلام و تضعیف مسلمانان، مسأله ملی گرایی را در جوامع مسلمین بوجود آورده اند تا با پارچه پارچه کردن امت اسلام، بهتر به مقاصد شوم شان نایل آیند.... ما نظر به اعتقادات اسلامی مان به هیچ وجه مسأله ملی گرایی را قبول نداریم و با این پارچه پارچه شدن سرزمین های اسلامی نیز موافقت نداریم که یک جا بنام کردستان و یکی را بنام بلوچستان و یا پشتونستان قبول کنیم و بنام ترک و فارس و هزاره و افغان خط و مرز قائل گردیم، ما معتقدیم که مسلمانان امت واحده اسلامی اند از هر ملیت و نژاد که باشند باید تحت لوای اسلام و مکتب و عقائد اسلامی جمع شوند و بر عکس، کفر هم یک امت است، فرقی ندارد که از چه نژاد و قومی هستند.»

از بیانات مذکور بخوبی دیدگاه و نظر ایشان در باره ناسیونالیسم بدست می آید و این واقعاً یک اتهام نابخشودنی است که دشمنان خارجی و داخلی سعی داشتند که ایشان را بعنوان یک هزاره گرا و مخالف اقوام و قبائل دیگر معرفی کنند و برخی هم تلاش داشتند که ایشان را یک فرقه گرا و یک شیعه متعصب و سرسخت و مخالف اهل سنت قلمداد کنند در حالیکه ایشان نه «فرقه گرا» بودند و نه «هزاره گرا» و یا طرفدار ناسیونالیسم هزارگی بلکه ایشان در ساحه داخل افغانستان طرفدار «وحدت ملی» و در ساحه خارج افغانستان طرفدار «امت واحده اسلامی» بودند و از همین رو فرقه گرایی و نژادگرایی را محکوم کرده و معتقد بودند که تا این دوگرایش ریشه کن و یا تعدیل نشوند نمی توان در افغانستان از صلح و امنیت سخن گفت.

اگر استاد مزاری شعار احقاق حقوق مردم شیعه و هزاره افغانستان را مطرح می کردند، بخاطر تعصب مذهبی یا

تأسف که دشمنان کوردل و کسانیکه در گنداب فاشیزم و نژادگرایی غوطه ورنده اجازه نداند که این مجاهد بزرگ راه مقدس خویش را ادامه بدهد، او در واقع شهید بین الملل اسلامی است و بردوش همه نهضت های اسلامی حق بزرگی دارد.

س - جایگاه استاد را در میان رهبران انقلابی دنیا با کدام یک از آنها مقایسه می کنید؟

ج - در این مورد من واقعا نمی توانم کسی را مشابه ایشان معرفی کنم جز اینکه بگویم مزاری قهرمان، فرزند راستین امام علی (ع) و شاگرد مکتب امام حسین (ع) و یک پیرو و طرفدار جدی خط سیاسی و مبارزاتی امام خمینی (ره) بود و براستی وقتی آخرین روزهای حیات ایشان و محاصره شدید غرب کابل از سوی دشمنان بد طینت و خبیث را تصور می کنم این کلمات جاویدانه امام حسین بر زبانم جاری می شود که: «الا و انّ الدّعی ابن الدّعی قد رکّزنی بین اثنتین، بین السّله و الدّله و هیّاه من الدّله یا بی الله لنا ذلک و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت...» و همچنین وقتی مقاومت بی نظیر ایشان در میان خون و آتش و موشک و بمباران و اصرار ایشان بر ماندن در کابل و در کنار مردم را با آن شجاعت و مردانگی بی نظیر در ذهنم تصور می کنم، آن داستان حضرت امام خمینی (ره) بیاد می آید که در زمان جنگ تحمیلی عراق و در شدت موشک و بمباران به ایشان نامه نوشتند که طبق اطلاعات دقیق وزارت اطلاعات، محله جماران محل اقامت شما توسط دشمن بمباران می شود و شما اجازه دهید که امنیت شما گرفته شود. حضرت امام (قده) در پائین همان نامه در جواب آنان یکی از اشعار عرفانی خود را نوشته بودند که از شدت اشتیاق وصال معشوق و دیدار یار حکایت می کرد و گویا جواب داده بودند که چنین مرگی برای ایشان یک آرزو است و هرگز قصد گریز از آن را ندارند.

استاد مزاری هم ارادت و علاقه خاصی به امام خمینی (ره) داشتند و هم در عمل و رفتار خود امام (ره) را یک الگو برای خود می دانستند.

س - تفکرات سیاسی استاد چه نسبتی با ناسیونالیسم هزارگی داشت؟

ج - هیچ نسبتی نداشت. من تقریباً در طول ۱۶ یا ۱۷

معامله‌گران هستم و اگر خائن و معامله‌گر از هر قشر و هر طائفه و هر مردمی باشد، هیچ مراعات ندارم»

بنا بر این آنچه در تفکر استاد از برجستگی خاصی برخوردار بود، دفاع از حق و ظلم ستیزی و مبارزه با تبعیض و محرومیت بود و طبیعی است که در جامعه افغانستان، مظهر و سمبل محرومیت و مظلومیت، مردم مسلمان و متدین هزاره است اما واقعاً از بس که جامعه افغانستان یک جامعه بی حساب و کتاب و گرفتار هرج و مرج و تابع زر و زور و تزویر است، یک‌عده از عناصر دغل و زیرک برای اینکه چهره فاشیستی و راسیستی خودشان شناخته نشود، همچون دزدان و جیب‌برها همراه با خود صاحب مال فریاد برمی‌آورند که: آهای مردم! دزد! دزد! دزد را بگیرید!

س - ویژگیهای رهبری استاد را در چه ابعادی جستجو می‌کنید؟

ج - قسمتی از این ویژگیها را در تفکر سیاسی و مبارزاتی استاد شهید باید جستجو کرد که بخشی از آنها را در پاسخ سؤالات قبلی مطرح کردیم. قسمت مهم دیگر خصلتهای شخصی، اخلاقی و رفتاری خاصی بود که از ایشان یک رهبر شایسته و لایق و تقریباً منحصر به فرد در افغانستان ساخته بود و در واقع همین نوع ویژگیهای بارز شخصی است که یک فرد را رهبر جامعه می‌گرداند چون رهبری واقعی و حقیقی چیزی نیست که حتی از طریق انتخاب مردم و یا انتصاب از طرف کسی و جمعی حاصل شود. رهبری مجموعه‌ای از اوصاف شایسته و خجسته‌ای است که در اثر تلاش و خودسازی و اراده قوی در وجود کسی تحقق پیدا می‌کند و استاد شهید مزاری بزرگ از این نوع اوصاف بسیار فراوان داشت، فراوان فراوان!

ساده زیستی بیش از هرچیز دیگر در زندگی شخصی ایشان جلوه داشت. اصلاً در فکر ذخیره و اندوخته شخصی نبود. در غذا و لباس و لوازم زندگی بسیار بی‌تکلف بود و به حد اقل ممکن قناعت داشت و در طول سالهای مدید اصلاً بخاطر ندارم که ایشان بعنوان مثال از لوازم شخصی و منزل و فرش و اثاث خانه و یا حتی از لباس خوب یا ساعت و کفش خوب و یا ماشین خوب و... سخنی به میان آورده باشد و در مصرف بیت المال هم بسیار سخت گیر بود و اجازه نمی‌داد که

نژادگرایی نبود بلکه بدین جهت بود که این مردم در طول تاریخ افغانستان مظلوم و از حقوق سیاسی و فرهنگی و اجتماعی خود محروم بوده‌اند و مبارزه با ستم و تبعیض در سرلوحه تعالیم عالیۀ اسلام قرار دارد و از طرف دیگر نمی‌توان نام بردن از قومی را نژادگرایی نامید بلکه بر عکس اینکه نام قومی را نبریم و توهین و تحقیرش کنیم قوم‌گرایی است. هدف استاد مزاری - همانطوری که در ملاقات با رهبر فرقه اسماعیلیۀ افغانستان بیان کرده بودند - این بود که پس از این در افغانستان، هزاره بودن و از هزاره سخن گفتن یک ننگ و عار حساب نشود و هزاره‌ها همچون اقوام دیگر افغانستان سربلند و آبرومند برخوردار از حقوق مساوی با دیگران زندگی نمایند. استاد شهید در یکی از سخنرانیهای اخیر خود با اشاره به اینکه در افغانستان شعارها مذهبی اما عملکردها نژادی است فرمودند:

«مشکل افغانستان هم بر سر این مسأله است. اگر اقوام ساکن در افغانستان، هویت و شخصیت و حقوق همدیگر را نفی نکنند، اگر کسی در این جا ظلم نکند، حق دیگری را ضایع نکند، دیگر مشکلی وجود ندارد. تمام جنجالها و درگیریها بر سر همین مسأله امتیاز طلبی و حذف همدیگر است. این امتیاز طلبی یکدفعه در چهره مذهب است، یکدفعه در چهره نژاد است...»

استاد شهید مزاری در همین سخنرانی با اشار به تبلیغات برخی از مغرضین فرمودند:

«آقای محسنی در صحبت اخیری که کرده است ما را لقب محارب و متجاوز داده و در بیانیه خود گفته که اینها مخالف سیدها هستند! شما این حرفهای او را شنیدید اما ما این قبیل تبلیغات را به نفع جامعه افغانستان و به نفع جامعه تشیع نمی‌دانیم که کسی بنام هزاره، سید، قزلباش، بلوچ و تاجیک چیزی را مطرح کند و نفاق اندازی نماید و هرکسی هم که این مسأله را دامن بزند من یقین دارم و اعلان می‌کنم که مزدور بیگانه است. این موضع ما است. از نظر تشکیلاتی هم شما میدانید که این حرف آقای محسنی که گویا من مخالف سیدها هستم تا چه حد راست است. فعلاً مسئول عمومی نظامی من سید است. رئیس ارکانش هم سید است و در دفتر سکرترم نیز سید است. بلی درست است که مخالف خیانتکاران و

دولتهای خارجی بعنوان یک معیار عمده و اصلی تکیه می‌کرد و همیشه تذکر میداد که اگر ما در فکر و عمل خود استقلال نداشته باشیم نمی‌توانیم حقوق خود را از دیگران بگیریم و می‌گفت ما از دوستان خود فقط همکاری می‌خواهیم و نه وابستگی و از همین جهت بود که ایشان در تشکیل حزب وحدت اسلامی برخلاف همه گروههای جهادی شیعه و سنی، مقر و مرکز آن را در داخل کشور و در مرکز بامیان قرار داد. ایشان در تمام طرحها و برنامه‌های خود کسی نبود که دیکته‌های دیگران را تکرار کند. البته از همه نظر و مشورت و کمک و همکاری می‌خواست اما خود تصمیم می‌گرفت.

تدین و پابندی استاد شهید نسبت به احکام و مقررات مذهبی در حد بسیار عالی بود. طبق نقل خانواده ایشان، استاد مزاری از همان دوران نوجوانی به مراسم عزاداری امام حسین (ع) عشق و علاقه فراوان داشت و از همان سالهای اول طلبگی خود تا سالهای اخیر ماههای رجب و شعبان و رمضان را بطور متوالی روزه می‌گرفت. استاد شهید نسبت به افراد لایبالی و کسانی که نسبت به مقدسات مذهبی بی‌تفاوت و یا هتاک بودند، حساسیت و نفرت خاصی داشت و هرگز اجازه نمی‌داد افراد پیرامونش نسبت به واجبات و تکالیف دینی کاهل و بی‌توجه باشند.

همین باورهای ایمانی و خصلتهای عالی اخلاقی باعث می‌شد که استاد شهید نسبت به تعهدات در مقابل افراد و یا گروهها پابندی خاصی داشت و هیچگاه قول و قرار خود را زیر پا نمی‌گذاشت و از افراد بدقول و عهد شکن سخت ناراضی بود و همین پابندی به تعهد و پیمان بود که استاد با جمعی از یارانش توسط گروه بی‌تعهد و عهد شکن و غدار طالبان بطرز فجیع و مظلومانه به شهادت رسیدند و در واقع قربانی ایمان و تعهد خود شدند.

این اوصاف مثبت و نیک و بسیاری از ویژگیهای دیگر که جزء خصلتهای شخصی استاد شهید بود بیش از هر چیز دیگر در رهبری ایشان، ظهور و تبارز داشت.

س - **تداوم خط رهبری و آرمانی استاد را چگونه باید تضمین کرد؟**

ج - البته من که بر این عقیده هستم که این ضایعه هرگز جبران پذیر نبوده و جای خالی ایشان هیچوقت پُر نخواهد شد؛

خانواده ایشان چیزی از بیت المال استفاده کند و حتی خود ایشان در دوره طلبگی خود از شهریه حوزه و سهم امام (ع) استفاده نمی‌کرد.

قاطعیت بی‌نظیرش به او جلوه مردانگی و برازندگی خاصی بخشیده بود و در بیان مواضع و اهداف و طرحهای خود صریح و تزلزل ناپذیر بود و همین خاصیت موجب اعتماد و اطمینان بیشتر انسان نسبت به ایشان می‌شد.

در همه امور فردی و اجتماعی و سیاسی خود نظم خاصی را مراعات می‌کرد. هیچ وقت ندیدم که ایشان وقت را به هدر داده و یا به بطالت بگذرانند و یا مثل افراد زیادی، وقت گرانهای خود را در تفریح و مهمانیها و مجالستهای بیهوده بگذرانند. در شبانه روز بیش از ۱۶ و ۱۷ ساعت کار میکرد و دائماً در تحرک و تلاش بود و کمتر دیده شده که ایشان بیش از ده روز یک جای اقامت داشته باشد و بیشتر وقت ایشان در مسافرت و دیدارها و ملاقاتها و مذاکرات سپری می‌شد و با استقامت و حوصله عجیبی، مسائل مطروحه را پی‌گیری می‌کرد و هیچگاه از جلسات و مذاکرات هفت و هشت ساعته اظهار خستگی نمی‌کرد و اصلاً آثار خستگی در ایشان دیده نمی‌شد و سعه صدر ایشان در تحمل ناملائمات و پذیرش سلیقه‌ها و افکار متفاوت بی‌نظیر بود و حاضر بود برای تحقق اهداف والای خود نسبت به خبیث‌ترین و پلیدترین افراد هم گذشت و اغماض نشان دهد.

طراحی و برنامه ریزی خصوصیت دیگر ایشان بود، برای هر معضله سیاسی و اجتماعی و فرهنگی طرح و نظر داشت و هیچگاه بدون طرح مشخص و برنامه سنجیده شده اقدام نمی‌کرد، هیچوقت ندیدم که با ایشان مشکلی را مطرح کنی و حتی در مسائل جزئی و شخصی از ایشان نظر بخواهی و او بگوید «نمی‌دانم»، در هر مورد پیشنهاد و طرح و نظر داشت و افراد را راهنمایی میکرد و مخصوصاً در بحرانها و مواقع خطرناک ایشان منتظر اوضاع و احوال نمی‌ماند و فوراً موضع خود را بطور صریح ارائه می‌داد.

خاصیتی که در تفکر سیاسی استاد شهید بسیار بارز و مؤثر بود «استقلال فکری» بود ایشان با هر نوع وابستگی به دیگران مخالف بود و حتی در مسأله وحدت در بین گروههای سیاسی، روی استقلال و عدم وابستگی آنان به قدرتها و

و خط مشی روشنی ندارند.

بهر حال اگر فرهنگیان متعهد ما از سلاح «قلم» و مجاهدان دلیر ما از رسالت «سلاح» و مسؤولان سیاسی ما از تدبیر و درایت کار بگیرند و مستقلانه عمل کنند، تداوم خط رهبری استاد شهید را می توان تا حدی تضمین کرد.

س - رهبری آینده حزب را چگونه می بینید؟

ج - اگر مسئولین و رهبران سیاسی - نظامی حزب وحدت اسلامی افغانستان به چند مسأله توجه کنند می توان باز هم آینده حزب را درخشان و مثبت و مؤثر ارزیابی کرد: در تحکیم و تقویت وحدت مردم و وحدت صفوف تشیع توجه شود و مسؤولانه در این رابطه عمل گردد و استقلال فکری و سیاسی حزب همچون گذشته حفظ شود و در همین شرائط حساس و بحرانی، تحرکات و ابتکارات سیاسی - نظامی نشان داده شود و هزاره جات و مناطق شیعه نشین از هر جهت تقویت و مورد توجه قرار گیرد و در حفظ حضور فعال اقشار مختلف مردم در صحنه همچون چند سال اخیر تلاش شود و برای برخی از آنها و نارسائیهای درون تشکیلاتی حزب راه حل سنجیده شود که بدون شک می توانیم آینده خوبی را انتظار بکشیم.

آنچه که فعلاً بسیار مایه امیدواری است بیداری و آگاهی مردم و وحدت و فشرده گی صفوف ملت ما مخصوصاً بعد از شهادت مظلومانه و جانسوز استاد مزاری است و شاید همین هم از برکات خون پاک و بناحق ریخته شده آن شهید باشد و من شخصاً امیدوار هستم که در اثر حضور فعال مردم و تلاش و ایثار و فداکاری جوانان متعهد و آگاه جامعه ما بیش از پیش بسوی وحدت و یکپارچگی و عزت و اقتدار و سربلندی حرکت کند و همین آرزوی استاد شهید عبدالعلی مزاری بود که برای همیشه راهش پر رهرو و یادش زنده و جاویدانه باد.

والسلام

اما در عین حال برای اینکه اهداف و آرمان استاد در جامعه ما همیشه زنده باشد و این خط که خط عزت و آزادی مردم ما است همیشه ادامه پیدا کند باید در چند محور تلاش جدی صورت گیرد:

اول فرهنگیان و روشنفکران و قلم بدستان ما پس از این تا آنجا که در توان دارند از سلاح «قلم» کار بگیرند و زندگی و اندیشه و اهداف استاد شهید و کارنامه عظیم و میراث گرانبهای سیاسی و مبارزاتی ایشان را تدوین و تبیین کنند و لحظه لحظه وقایع سالهای اخیر را آنچنانکه واقع شده در تاریخ ثبت نمایند و متین و استوار با تحلیل منطقی و معقول، مظلومیت مردم و شرارتهای دشمنان را ترسیم کنند و دهها مقاله و جزوه و کتاب تهیه نمایند.

دوم اینکه سنگرداران مجاهد ما باید اسلحه خود را برای یک لحظه که شده از خود جدا نکنند زیرا به تعبیر استاد شهید سلاح ناموس مردم ما است و باید همیشه مواظب آن باشند و شهادت مظلومانه این راد مرد بزرگ هم اثبات کرد که در افغانستان هنوز هم از منطق و تعقل خبری نیست و باید از زور و قدرت کار گرفت و گرنه با هر مکر و دغل بازی، مردم مظلوم را سر به نیست خواهند کرد.

سوم اینکه در حفظ تشکّل سیاسی و تقویت و تحکیم آن به عنوان ممثل اراده مردم باید تلاشهای جدی از طرف همگان مخصوصاً مسؤولان و رهبران سیاسی جامعه صورت بگیرد که فعلاً حزب وحدت اسلامی افغانستان تبارز این تشکّل سیاسی در جامعه شیعیان افغانستان می باشد.

چهارم اینکه سعی شود استقلال سیاسی و تشکیلاتی جامعه ما حفظ شود و به هیچگونه وابستگی به قدرتها و دولتهای خارجی و یا دسته ها و ائتلافها و گروههای داخلی تن داده نشود و این واقعاً یکی از شیوه های مخصوص استاد شهید بود که در عین سهم شدن در دسته بندیها و ائتلافهای سیاسی و نظامی، هیچوقت تا مرز وابستگی به آنها پیش نمی رفت و استقلال خود را در همه ابعاد حفظ میکرد و همین امر باعث شده بود که برخی در صحت موضع گیریهای استاد تردید کنند غافل از اینکه صرف شرکت در یک ائتلاف به معنای از دست دادن استقلال خود نیست و آنانی که با سهم شدن در یک ائتلاف استقلال خود را از دست می دهند، از اساس، سیاست



س - جناب آقای سجادی با تشکر از شما که این گفتگو با ما را پذیرفتید لطفاً برجسته‌ترین خصلت‌ها و ابعاد شخصیتی استاد شهید مزاری را بیان فرمائید؟

ج - بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين ضمن تشکر از برادران بزرگوار که در شرایط حساس و خطیر عمومی مسئولیت بزرگ هدایت و جهت دهی فکری و فرهنگی نهضت اسلامی افغانستان و مقاومت خونبار جامعه تشیع این کشور را بر دوش گرفته‌اند و پیش از همه به ارواح مطهر شهداء و مخصوصاً روح بلند و ملکوتی سیدالشهداء نهضت اسلامی افغانستان استاد شهید عبدالعلی مزاری درود می‌فرستم و برای آن عزیز سفر کرده و یاران صدیق و با وفایش، استاد شهید ابوذر غزنونی، استاد شهید خادم حسین اخلاصی، استاد شهید ابراهیمی، برادر مجاهد و یار همیشه همراه استاد شهید دگر جنرال حاج سید علی علوی و جنرال حاجی جان محمد ترکمنی علو درجات مسئلت می‌نمایم.

بررسی ابعاد شخصیتی استاد شهید و بیان برجسته‌ترین خصلتها و منشهای فکری و مبارزاتی آن بزرگ طبیعتاً از عهده من بر نمی‌آید و خود را خیلی کوچکتر از این می‌بینم که در رابطه با این ودیعه الهی و نعمت بی‌کرانه که خداوند برای مردم ما و ملت ما عنایت کرده بود و متأسفانه ما آنگونه که باید نتوانستیم شکران این نعمت را بجا بیاوریم مطالبی را برای شما عرض کنم ولی از باب اینکه ما لایدرک کله لایترک کله می‌توانم به این نکته اشاره کنم که استاد شهید مزاری شخصیتی بود متعالی و اسوه حسنه برای جهاد و مبارزات اسلامی کشور ما و مقاومت خونین و سرافراز جامعه تشیع افغانستان که در همه ابعاد برجستگی داشت و شاخص بود او پیش از همه یک شخصیت اعتقادی و فکری بود که با تمام وجود در اسلام

مصاحبه با

حجة الاسلام

والمسلمین آقای

سید محمد سجادی

پیرامون شخصیت

استاد شهید مزاری

و تفکر ناب اسلامی و به تعبیر امام راحل اسلام ناب محمدی ذوب شده بود و در پی آن بود که همانگونه که ارزشهای اسلامی و اعتقادی را در وجود و شخصیتش تجلی داده بود و خود تجسم عینی اسلام بود در جامعه و در میان ملت خود نیز اسلام را بعنوان یک ایدئولوژی و یک تفکر انقلابی و امت ساز و جامعه ساز پیاده کند و در این راستا مبارزات خویش را شروع کرد و بدون کمترین انحراف به این سو و آن سو در این خط ادامه داد و به نقطه کمال و اوجش رساند.

او در ضمن اینکه یک عنصر اعتقادی و ایدئولوژیک بود و در عین حال در عرصه مبارزاتی با الهام از همین اندیشه و تفکر نقش اول و محوری داشت و پیشاپیش همه مبارزین و انقلابیون در همه عرصه‌های مبارزات اسلامی شرکت داشت و یک شخصیت انقلابی و مبارز به تمام معنی و با تمامی خصلت‌های انقلابی و مبارزاتی که برازنده و بایسته یک مجاهد و مبارز مسلمان و انقلابی است بود.

در عین حال او یک شخصیت عرفانی و کاملاً پیوسته بحق بود که شاید این بعد از شخصیت او برای مردم و ملت ما کمتر شناخته شده باشد او در حالیکه یک عالم به تمام معنی و یک مجاهد به تمام معنی بود، یک عارف کامل و واصل بود که آثاری این عرفان را در سور و گدازهای شبانه او و در اتکاء و توکل بی‌مرز و کامل او بحضرت حق در همه مراحل زندگی و مخصوصاً در دشوارترین لحظات زندگی می‌توانستیم بخوبی مشاهده کنیم و همین پیوستگی بود که از او استوانه شکست ناپذیر مقاومت در برابر همه فشارها و دشواریها ساخته بود که همچون کوه در برابر همه عواصف و شرایط می‌ساخت و کوچکترین تزلزلی در اراده و در مسیری که حرکت می‌کرد برایش پیش نمی‌آمد و بصورت مطمئن و متکی به حضرت حق و حمایت‌های حضرت حق و امدادهای او لحظاتی سخت و دشوار مبارزه را پشت سر می‌گذاشت.

اهل تظاهر و ریا نبود و بهمین دلیل هم شاید این

وجه از شخصیت او برای مردم و ملت ما پوشیده باشد ولی مقاومت او سرسختی و صلابت او و بی‌هراسی او در برابر تهاجم‌ها و فشارهای که از هر سو بر او وارد می‌شد ریشه در همین عرفان و ایمان بی‌انتهاء و بی‌مرز خالصانه او بحضرت حق داشت که همان گونه که خود تسلیم مطلق او اراده او بود اطمینان عمیق و مطلق به امدادها و عنایات حضرت حق نیز داشت و از اراده و خواست و مقدرات او با آغوش باز استقبال می‌کرد.

و همین ایمان و اندیشه مبارزاتی، اعتقادی و اسلامی او بود که از او رهبر و پیشوای ساخته بود که تمامی شرایط رهبری انقلابی و مبارزاتی در تفکر سیاسی و انقلابی اسلام را دارا بود او هم دانش دینی لازم برای رهبری جامعه و امت خویش را داشت و هم مدیریت لازم و توان تصمیم‌گیری در لحظات سخت و در مراحل دشوار و بحرانی مبارزات اسلامی و مخصوصاً در سالهای سخت مقاومت جامعه شیعی علیه توطئه‌های بین‌المللی استکبار جهانی و مزدوران داخلی و انحصار طلبان را داشت و هم هوشمندی و زیرکی خاصی را که متأسفانه بسیاری از رهبران ندارند او داشت او می‌توانست حوادث را با سرعت پیش بینی کند و با آمادگی به استقبال آنها برود و در بسیاری از موارد آنها را مهار کند و عمق توطئه‌ها را با سرعت در می‌یافت.

و از سوی دیگر قدرت بسیج و سازماندهی فوق العاده داشت و همانگونه که شما در جریانید که او در مدت کمتر از سه سال توانست در شهر کابل حزب وحدت را به یک قدرت عظیم و بی‌بدیل و تعیین کننده در عرصه معادلات سیاسی - نظامی کشور تبدیل کند و یک اردوی منظم و قوی و نیرومند و همیشه آماده برای دفاع از حریم تشیع را با حداقل امکانات سازماندهی کند و بعنوان مظهر اقتدار جامعه شیعه و هزاره در شهر کابل پایتخت کشور و علیرغم فشارها و توطئه‌های گوناگون سیاسی - نظامی بمیدان آورد.

اسلامی افغانستان که بعنوان رهبر جریان عدالتخواهی کشور و رهبر جامعه شیعیان افغانستان تبارز کرد و مردم و ملت ما بصورت یکپارچه و متحد و بدون کمترین تردید از این رهبری حمایت کردند.

س - نقش استاد شهید را در وحدت ملی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج - شما میدانید که افغانستان کشور کثیر الملّیه است که اقوام و مذاهب و جریانات سیاسی مختلف زندگی می‌کنند و با توجه به این تعدد ملیتی و اختلاف مذهبی حکام و نظامهای ستمگر در طول تاریخ این کشور ادامه سلطه و حاکمیت خویش و بهره‌گیری مطلق و یکجانبه از امکانات مادی این کشور را در سایه تشدید تضادهای قومی و مذهبی جستجو کرده و باز دوباره از این تضادها استفاده کرد و حاکمیت ضد مردمی خود را ادامه داده و حکومت‌شان را بگونه تضمین کرده‌اند.

در دهه‌های اخیر و بخصوص ودروان جهاد چهارده ساله که مردم بصورت یکپارچه علیه تجاوز روسها بپا خواستند و مقاومت بزرگ اسلامی را علیه این تجاوز سازمان دادند باز هم استعمار روس و حکام وابسته به آن برای ادامه سلطه و تضمین بقای حاکمیت استبدادی مارکسیستها در افغانستان بر این تضادها بیشتر دامن می‌زدند و هر چند در دوران جهاد موفق شدند که ملت را در برابر هم قرار دهند اما در آستانه پیروزی جهاد میراث شوم را بر جای گذاشتند و او برانگیختن احساسات قومی و تشدید تضادهای ملیتی در جامعه اسلامی افغانستان بود که متأسفانه این میراث را شورای نظار و جمعیت به اصطلاح اسلامی حفظ کرد و در طول سه سال اخیر بیشتر از گذشته به این تضادها دامن زد و اصولاً سیاست جمعیت و شورای نظار مسعود سیاست تفرقه بیانداز و حکومت کن در میان مردم و مجاهدین ما بود که با استفاده از همین سیاست، مسعود در همان آغازین روزهای پیروزی تلاش

او براساس همین ایمان و اعتقادش از شجاعت کم نظیر و یا می‌توان گفت در افغانستان بی نظیری برخوردار بود آنچه را که بنفع شیعه و بنفع ملت و مردم افغانستان میدانست و به آن اعتقاد داشت بی‌پروا عمل می‌کرد و با دقت و سرعت تصمیم می‌گرفت و بپای تصمیماتش می‌ایستاد و ملاحظه کسی یا جریانی را نداشت او منافع مردم و کشور و ملت خود را مقدم بر هر ملاحظه دیگری میدانست و وقتی به این نقطه می‌رسید که مصالح مردم ما در آن است علیرغم مصلحت سنجی‌ها و فشارهای دیگر تصمیم می‌گرفت و این شجاعت را داشت که در افغانستان به اعتقاد ما بی نظیر بود.

و مجموعه این خصلتها و منشا علاوه بر ساده زیستی و مردمی زندگی کردن او بود که از او رهبری ساخت که در عمق جان مردم و ملت خود نفوذ داشته باشد، او برخلاف سایر رهبران و شخصیتها در افغانستان تنها رهبری بود که زندگی ساده و مردمی در حد پائین‌ترین فرد جامعه شیعی افغانستان و هزاره‌های مظلوم و محروم این کشور داشت و با آنکه امکانات سرشاری در اختیار او بود ولی حداقل امکانات و زندگی شخصی را هم در اختیار نداشت و این نکته را هم اشاره کنم که او اصولاً کمترین حب و علاقه دنیای نداشت و همانگونه که مولا و پیشوایش امام علی علیه السلام و پیشوای نهضت جهانی اسلام حضرت امام خمینی رحمه الله علیه علاقه دنیایی نداشت دنیا را به تعبیر امامش سه طلاقه کرده بود او نیز چنین بود و همین گسستن از علایق دنیایی بود که او را به دریای بی‌کرانه مردم و حمایت‌های بیدریغ مردم پیوند داده بود رابطه عمیق رهبری و مردم را در میان جامعه تشیع و علیرغم عقده‌ها و حسادتها و کینه توزیهای عده حسود که وجود و حضور مزاری را با این وسعت و عظمت در میان مردم و محبوبیت او را نمی‌توانستند مشاهده و تحمّل کنند بوجود آورد.

و مزاری نه تنها بعنوان دبیر کل حزب وحدت

کرد که اتحاد سیاف را بعنوان یک جریان وابسته به ملت پشتون علیه حزب وحدت اسلامی افغانستان بسیج کند و او را تجهیز و تدارک کرد و جنگ خونینی را علیه ملت مسلمان هزاره و شیعه و حزب وحدت اسلامی بعنوان کیا جریان سیاسی مربوط به این مردم تحمیل کرد و جنبش ملی اسلامی افغانستان را که بعنوان زبان سیاسی برادران مسلمان ازبک ما در عرصه حکومت و سیاست افغانستان تبارز کرده بود علیه برادران حزب اسلامی بسیج کرد و از حساسیتی که در گذشته وجود داشت حداکثر بهره‌برداری را در جهت بیرون راندن حزب اسلامی از شهر کابل برد.

و بدین ترتیب میان ملیت هزاره و پشتون از یک طرف و ازبکها و پشتون از طرف دیگر تخم کینه عمیق را کاشت و تصور مسعود نیز این بود که با اتحاد، حزب وحدت و هزاره‌ها را از کابل بیرون می‌کند و با ازبکها، پشتون‌ها را و در نهایت اتحاد را از کابل بیرون می‌کند و توسط تاجیکها ازبکها را نیز بیرون می‌کند.

نتیجه این سیاست استعماری تشدید اختلافات و تضادها میان هزاره و پشتون از یکسو و پشتون و ازبک از سوی دیگر بود و با تحمیل جنگهای خونینی که شورای نظار و جمعیت اسلامی علیه حزب وحدت اسلامی بصورت مستقیم تحمیل کرد تضاد را میان ملیت هزاره و تاجیک را از سوی دیگر تشدید کرد و فاصله‌های عمیقی میان این برادران هم‌کیش و هم‌سرنوشت بوجود آورد.

در خنثی سازی این طرح و در واقع تجزیه اقوام افغانستان و ایجاد تضاد میان آنها استاد شهید مزاری نقش اول و محوری را داشت او با درک سیاست‌های مسعود و جمعیت، در برابر این سیاست تجزیه و تفریق ایستاد. و به این اکتفا نکرد که مذاکرات وسیعی را هم با جمعیت و هم با حزب اسلامی و هم با جنبش ملی

اسلامی افغانستان شروع کرد، و هیئتهای متعددی فرستاد، و طرح تقسیم عادلانه قدرت و تشریک همه اقوام و ملیتها را در تبیین سرنوشت سیاسی کشور و تصمیم‌گیریها را ارائه کرد و اصولاً طرح مذاکرات چهارجانبه میان جمعیت، حزب، جنبش ملی اسلامی و حزب وحدت اسلامی افغانستان را بعنوان یگانه راه حل مشکل سیاسی افغانستان و مهار بحران این کشور برای اولین بار او مطرح کرد که اگر جمعیت آقای ربانی و مسعود این طرح را همانگونه که در اول امضاء کردند و بعداً شکستند، قبول می‌کردند و تن به این واقعیت میدادند که در افغانستان با این پیچیدگی شکل نمی‌گرفت و طومار حیات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی مردم ما را درهم نمی‌پیچید.

اما استاد شهید ما از تلاش و مبارزه در جهت حل مشکل افغانستان و مشکل تضاد ملیتی در افغانستان باز نایستاد و تلاش خود را بی‌وقفه و مسئولانه ادامه داد و موفق شد که میان ملیت مسلمان و مؤمن ازبک و برادران پشتون ما تفاهم، دوستی و فضای برادری بوجود آورد. حزب اسلامی را در کنار جنبش و هر دو را در کنار حزب وحدت اسلامی افغانستان و در نهایت شورای عالی هماهنگی انقلاب اسلامی افغانستان را سازمان دهد که در این جریان از برادران تاجیک ما نیز شخصیت‌های بزرگ و عمده نظیر استاد توانا که خود رهبر جمعیت اسلامی بحساب می‌آید حضور دارد.

او اگر چه موفق نشد که مسعود و ربانی را به این جریان و مجموعه بیاورد و متقاعد کند که بقیه جریانها و ملیتها را نیز با آنها تفاهم کنند بخش عظیمی از مردم افغانستان را از بحران عظیم تضادهای قومی و تشدید آن نجات داد فاصله‌های عمیق را کم کرد که میان پشتون و هزاره بود و

نابرابری‌های اجتماعی و مذهبی را بر پشت و پهلوی خویش تحمل کرده‌اند، تاریخ دو صد ساله افغانستان گواه است که شیعیان افغانستان علیرغم نقش بزرگ که در دفاع از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی این کشور داشته و در همه فراز و نشیب‌ها دوشا دوش سایر برادران مسلمان خود حرکت کرده‌اند و در مبارزات بزرگ استعماری افغانستان علیه انگلیسها نیز نقش پیشتاز و محور را داشته‌اند اما از کمترین امتیاز و حتی حق طبیعی و انسانی خود در کشور برخوردار نبوده‌اند و علاوه بر فشارهای عند نظامی و اقتصادی که بر این مردم اعمال می‌شده است، مذهب و هویت ملی این مردم نیز بصورت مطلق و بی مرز مورد تهاجم گسترده حکام ستمگر و عوامل آنها قرار می‌گرفته است بگونه که مذهب شیعیان و هویت ملی آنها و موجودیت فیزیکی شان قاجاق بود و این مسئله نوعی خود گریزی و پنهانکاری ننگین و شکننده را بر مردم ماتحمیل کرد. در سالهای جهاد ضد روس نیز جامعه شیعه بزرگترین نقش را در ایجاد حرکت‌های مسلحانه علیه تجاوز روسها و آزادی مناطق شیعه نشین داشت، در صورتیکه مناطق دیگر بگونه درگیر بودند و نتوانستند ساحات خود را از لوٹ وجود کمونیستها و اشغالگران آزاد کنند اما مردم شیعه و جامعه هزاره مناطق مرکزی افغانستان را بصورت کامل در اختیار خود گرفت و از وجود مزدوران کمونیسم بین الملل پاکسازی کرد و در برابر چندین تهاجم عظیم و سنگین ایستاد و تهاجمات روسها را درهم شکست و بدون اینکه کمترین امکاناتی را از خارج دریافت کند با امکانات اولیه خود این مناطق را حفظ و اداره کرد.

اگر منصفانه برخورد شود و می شد این مقاومت برای شیعه و جامعه هزاره بزرگترین امتیاز و عامل برای جذب امکانات جهانی و بین المللی بود که در آن روزها بیشترین حساسیتهای را نسبت به اتحاد شوروی متجاوز داشتند و بدنبال این بودند که هر حرکتی که علیه روسها شروع و هر دستی که علیه روسها بلند شود او را حمایت

فاصله‌های میان ازبک و هزاره را بکلی از بین برد و فاصله‌های میان مردم پشتون و ازبک را در حد بالای کاهش داد و میان جریانهای روشن فکری تاجیک که از انحصار طلبی مسعود و ربانی بیزار بودند و نفرت خود را بارها از آنها اظهار داشته‌اند نیز پیوند عمیق با سایر برادران مسلمان شان در کشور ایجاد کرد و این شعار همیشگی استاد ما بود که خیانت شورای نظر را به حساب برادران مسلمان تاجیک خود نمی‌گذارم و بدنبال حل عادلانه قضیه افغانستان هستیم و بر همین اساس استاد ما عدالت اجتماعی که شرکت همه اقوام و ملیتهای افغانستان را در حاکمیت سیاسی کشور مبنا و پایه اساسی وحدت و تفاهم ملی میدانست که بدون آن و بدون مشارکت همه اقوام امکان پذیر نیست و در این رابطه گامهای اساسی و بلندی برداشت و تفکر انحصار حاکمیت را در بسیاری از جریانها درهم شکست و موانعی زیادی را در این راه برداشت و اما متأسفانه جمعیت اسلامی زیر بار نفرت که این بحران با حضور جریان استعماری و وابسته و پشتون سالار طالبها بار دیگر و مخصوصاً با شهادت استاد شدت بیشتری بخود گرفته است اما باز هم استاد و پیشوای جریان عدالتخواهی کشور، در حقیقت مظهر وحدت ملی ما نیز هست او نه تنها امروز به عنوان رهبر جامعه شیعه و مردم مسلمان هزاره مطرح است که برادران ازبک و جریانهای روشن فکری تاجیک، و برادران پشتون ما با احترام عمیق به او می‌نگرند و محبوبیت او را در درون دارند و این مسئله و در دوران حیات او نیز مشهود و متجلی بود.

س - پیرامون نقش استاد شهید در اقتدار و عظمت

تشیع توضیحاتی بفرمائید؟

ج - شما میدانید که مردم ما و شیعیان افغانستان در طول تاریخ ستمبار کشور از محرومیت مضاعف و چندین برابر بقیه اقوام افغانستان برخوردار بوده‌اند و به یک تعبیری همیشه شلاق ستم و تبعیض و بی عدالتی و

کند اما دنیا و جریانهای که بنحوی خط و ربطهای جهانی و بین‌المللی را در دست داشته و هدایت می‌کردند و امکانات را در افغانستان سرازیر می‌کردند با جهاد و مقاومت بزرگ مردم ما برخورد ظالمانه و کتمان گرانه داشتند بگونه‌ای که نقش جامعه شیعیان را در جهاد افغانستان بصورت بیش‌رمانه انکار کتمان می‌کردند، این برخورد را هم دنیا و هم جریانهای پیشاورنشین داشتند که بنحوی با شبکه‌های حامی خارجی ارتباط داشتند. اما واقعیت این بود که شیعیان در دفاع از افغانستان و در دفاع از تمامیت ارضی نقش اول را داشتند اگر آمار شهدا شیعه را با آمار شهدای برادران اهل تسنن مقایسه کنیم با در نظر گرفتن تناسب جمعیت شیعه نسبت به جمعیت کل کشور، شهدای ما بیشتر از سایر شهدایند زندانیان ما بیشتر از سایر زندانیان است آوارگان ما بیشتر از سایر آوارگان است. و این به این معنا است که بیشترین فداکاری را مردم شیعه در دفاع از افغانستان و در جریان جهاد افغانستان داشته و از طرف دیگر بیشترین محرومیت را هم مردم شیعه داشته شما می‌دانید که پنجشیر که یک منطقه بسیار کوچک و محدود بود و مسعود هم در بسیاری از موارد با روسها سازش میکرد و اصولاً آتش بس داشت، و آنچنان که باید مقابله هم نمی‌کرد و دفاع هم نمی‌کرد، بیشترین امکانات را از سوی محافل بین‌المللی دریافت کرد و جبهات دیگر هم چنین، اما مناطق وسیع، بزرگ و استراتژیک هزاره‌جات که در حقیقت دژ دفاع فولادین جامعه افغانستان که در برابر روسها بود و آزاد بود و بصورت مطلق حاکمیت مجاهدین در آنجا جریان داشت از این امکانات محروم بود و این بی حساب نبود و تصادفی هم نبود و این ناشی از یک طرح و تبانی بین‌المللی در جهت تشدید و تداوم این محرومیت و تحمیل این محرومیت و در نهایت انهدام موجودیت ملی و مذهبی جامعه شیعه در افغانستان بود، بعد از پیروزی نیز این جریان تشدید پیدا کرد و شما شاهد بود که در

پیشاور وقتی که حکومت موقت تشکیل شد، صبغت‌الله مجددی برای مدت دو ماه و ربانی برای مدت ۴ ماه تعیین شد و قدرت سیاسی تقسیم شد مردم ما و ملت ما و جامعه شیعه نایده گرفته شد و قتی که از آنها سوال شد که حق شیعه چه می‌شود و مسئله حزب وحدت بعنوان یگانه نماینده جامعه شیعیان افغانستان چه میشود گفتند حرف شما را در کابل می‌زنیم. و این سخن معنی دار بود و شما دیدید که در کابل علی‌رغم آن که ما توان آن را داشتیم که آقای مجددی را به کابل راه ندهیم و جلوی کاروان او را بگیریم و سد کنیم. ولی این کار را نکردیم و ما در دولت نبودیم ولی از آقای مجددی استقبال کردیم و حزب وحدت اسلامی افغانستان و استاد شهید ما برای حل مشکل افغانستان و برای ابراز جایگاه حزب وحدت در حاکمیت سیاسی افغانستان خط مذاکره و تفاهم را دنبال کرد اما جمعیت و اتحاد سیاف با دستور عربستان سعودی جنگ خونین و سنگین و همه جانبه را علیه مردم آغاز کرد این بیانگر تداوم و تشدید خط محرومیت و محکومیت جامعه شیعه در افغانستان بود.

در آن زمان مردم ما آمادگی نداشت، در کابل راههای تدارک تجهیز مردم بسته بود استاد شهید در کابل مستقر شد و بر مذاکره و تفاهم حل مسالمت آمیز مشکلات و اختلافات تکیه و تاکید می‌کرد اما در برابر تهاجم جمعیت و مسعود و اتحاد سیاف مقاومت بزرگ ملی و مردمی و مذهبی را سازماندهی کرد در آن روزها روزهای سخت و دشوار تنها مردم کابل و شیعیان قهرمان فداکار و ایثارگر کابل بودند و استاد شهید ما که بعنوان محور و مرکز تصمیم‌گیری و عمل مردم در علوم اجتماعی و بعدها در کارته ۳ مستقر بود، عمل کردند و دفاع کردند بعد در این دفاع پیروزمند هم شدند گذشته از فداکاری مردم حضور همه جانبه مردم و قهرمانی مردم کابل رهبری قاطع، سازش ناپذیر و شجاعانه استاد شهید ما

واقعيت است و يك قدرت است و بنابراين بايد خواسته‌های اساسی مردم هزاره و شيعه در نظر گرفته شود و جناب آقای حكمتيار اين واقعيت را سرانجام قبول كرد و او رسميت مذهب شيعه را قبول كرد. او تغيير واحدهای اداري ظالمانه گذشته را پذيرفت، او تصميم گيري متناسب همه اقوام افغانستان و از جمله مليت مسلمان و قهرمان هزاره را در تصميم گيريهای سياسی پذيرفت. و نقش حزب وحدت را بعنوان يگانه نماينده ملت پذيرفت و امضاء كرد و سرانجام ربّانی هم بفشارهای كه بر او وارد شد عليرغم تمايل خود باز هم اين خواستها را قبول كرد. تغيير واحدهای اداري را امضاء كرد شركت در تصميم گيري مشترك را قبول كرد و رسميت مذهب شيعه را در يك سند جداگانه امضاء كرد و هر چند در آن قرار داد اصلي امضاء نكرد. و اين ناشی از واقع بينی و واقع نگري آقای ربّانی و مسعود نبود بلكه ناشی از قدرت تعيين كننده و حضور قوی حزب وحدت اسلامي و جامعه شيعه در معادلات قدرت بود، و شما می دانيد كه اين دستاوردها، دستاوردهای بسيار بزرگ و بلندی برای جامعه شيعه و جامعه هزاره و حزب وحدت اسلامي افغانستان بعنوان يگانه تشكيلات سياسی مربوط به اين مردم بود كه حاصل مقاومتهای استاد، حاصل تلاشهای استاد و حاصل رهبريهای خردمندانۀ استاد شهيد ما بود و هر چند در اين زمينه سخن زياد است و ما بيشتر از اين پراكنده گویی نمی كنيم.

سؤال: استاد شهيد از سوی دشمنان خارجي و داخلي از يك طرف متهم بود كه ايشان يك عنصر متعصب مذهبي و فرقه گراست و از طرف ديگر متهم بود كه طرفدار اندیشه ناسيوناليزم قومي و هزارگی است شما از ديرزمان ايشان را می شناختيد و با اندیشه های ايشان آشنائی داشتيد. اندیشه ايشان را در اين رابطه چگونه میديد؟

بلى، همانطور كه در پاسخ اولين سؤال عرض كردم، استاد شهيد ما مبارزات خود را، و تلاشهای خود را در جهت نجات مردم خود و كشور خود براساس اندیشه و

بزرگ ترين نقش را در اين پيرويها داشت، تجارب دفاعی و مبارزاتی ملت در اين مرحله، استاد شهيد را به فكر تشكيل و تنظيم يك اردوی ملی و منظم و مقتدر انداخت و او همپای دفاع قهرمانانه و فداكارانه از مردم و جامعه شيع و در مجموع جريان عدالت خواهی كشور موفق شد اين اردو را سازماندهی كند فرقه های منظم، لواهای منظم، غندهای مستقل منظم و در نهايت قل اردوی منظم و كاملاً سازمان يافته و آماده دفاع از حريم تشيع و جامعه شيعی افغانستان شكل گرفت و غرب كابل به عنوان يك قدرت بزرگ و تعيين كننده در معادلات سياسی نظامی تبارز كرد و بعد از اين تبارز سياسی نظامی بسياری از محاسبات بين المللی نيز در رابطه با جامعه شيعی افغانستان مورد تجديد نظر قرار گرفته و در هم ريخت.

محافل بين المللی روی حزب وحدت و جامعه شيعه حساب باز كردند اگر يك هيأتی برای حل بحران افغانستان به افغانستان می آمد و با ربّانی و حكمتيار مذاكره می كرد به كارته ۳ هم می آمد. و با استاد شهيد ما نيز مذاكره می كرد و نظرات و ديدگاههای حزب وحدت اسلامي را به عنوان يکی از قدرت مندترين جريانهای سياسی و نظامی افغانستان می گرفت و می رفت: و من شاهد بودم كه بارها و بارها از سوی سازمان ملل، سازمان كنفرانس كشورهای اسلامي، كشور اسلامي سودان، كشور اسلامي پاكستان، كشور جمهوري اسلامي ايران، كشور عربستان سعودی و ساير كشورها و سازمانهای جهانی و بين المللی در مقرر حزب وحدت اسلامي حضور می يافتند و با استاد شهيد ما گفتگو می كردند و مذاكره می كردند و نظرات حزب وحدت را می گرفتند و در همه اين مذاكرات سياسی حزب وحدت حرف اول را می زد اگر حزب وحدت مخالفت می كرد، اين مخالفت كل مذاكرات را با بحران مواجه می ساخت، شما می دانيد كه پيش از اين تحولات طرح خواسته های اساسی شيعه برای خيلى ها غير قابل تصوّر بود اما استاد ما موفق شد در عمل هم آقای حكمتيار را بقبولاند كه شيعه يك

تفکر اسلام ناب محمدی (ص) و تشیع سرخ علوی آغاز کرد و در همین چهارچوب هم ادامه داد. او معتقد بود که اسلام، یگانه مکتبی است که می‌تواند زندگی فردی و اجتماعی بشر را به سوی کمال مطلوب و در جهت ساختن انسان آرمانی و نمونه شکل دهد و در این راستا حرکت می‌کرد. شما اگر از شعارهای محوری که از سوی استاد شهید ما در رابطه با حل بحران کشور، در رابطه با آینده سیاسی کشور و در رابطه با ساختن جامعه اسلامی و انقلابی افغانی مطرح شده دقت کنید کاملاً متوجه خواهید شد که او همه این شعارها را با الهام از تفکر و اندیشه اسلامی خود و اندیشه اسلام انقلابی و اسلام محمدی خود گرفته بود، و در همین چهارچوب او عدالت اجتماعی را بعنوان یگانه مبنای تفاهم ملی و وحدت ملی در افغانستان میدانست و دوستی و برادری ملیتهای مسلمان افغانستان را باز در چهارچوب عدالت اجتماعی و در راستای تحقق عدالت اجتماعی و تحقق عدالت اجتماعی را زمینه ساز تشکیل حکومت اصیل اسلامی در افغانستان میدانست ایشان معتقد بود که در افغانستان باید یک حکومت اسلامی تشکیل شود که در این حکومت اسلامی حقوق همه مردم افغانستان تأمین شود. کرامت انسانی مردم افغانستان تضمین شود. و برادری و برابری در جامعه افغانستان تحقق پیدا بکند. و همه این شعارها و سخنها برخاسته از همان اندیشه بالایی مکتبی و اسلامی استاد بود.

و همین گرایش اسلامی و همین باور اصیل و عمیق اسلامی استاد ما بود که دشمنان خارجی ما را و استکبار جهانی و عوامل منطقه‌ای و ملی آنها را به حساسیت در برابر استاد شهید مان واداشته بود و حساسیتی که نسبت به استاد شهید ما داشتند بیشتر ناشی از این قضیه بود که او طلایه دار اصلی جریان مبارزاتی اسلامی در افغانستان و عنصر اصلی و محوری تفکر تشکیل حکومت عادلانه و اصیل اسلامی در افغانستان بود.

و بر همین اساس و با توجه به اینکه استاد شهید ما وابسته به مردم شیعه و ملیت هزاره بود حساسیتهای مذهبی را علیه او بر می‌انگیختند و جریانهای فرقه گرا و متعصب مذهبی و وهابی را علیه او بسیج می‌کردند و سازماندهی می‌کردند. و از سوی دیگر استاد ما را بعنوان یک رهبر فرقه گرای شیعی و بعضاً هم وابسته به ایران تبلیغ می‌کردند و مطرح می‌کردند و این ناشی از همان عنادی بود که اینها نسبت به استاد شهید ما داشتند که در بین جریانهای فرقه گرا و در بین متعصبین مذهبی از او بعنوان یک چهره مذهبی متعصب فرقه گرا و تجزیه گرا تبلیغ می‌کردند و از سوی دیگر در میان محافل اسلامی و در میان مجموعه‌های اعتقادی و اسلامی تلاش داشتند که چهره او را و خط او را بصورت وارونه جلوه دهند و از او بعنوان عنصر ناسیونالیست، قوم‌گرا و بعضاً فاشیست، تصویر کنند و او را مطرح کنند. که ما در اینجا، این را به اطلاع همه برادران می‌رسانیم و شهادت می‌دهیم که استاد ما در این زمینه به همان پیمانه که در برابر فرقه گراها و در برابر جریانهای وابسته به دستگاه استکبار جهانی، همچون وهابیت مقابله می‌کرد در برابر جریانهای ناسیونالیزم و جریانهای فاشیسم و جریانهای تجزیه گرا نیز مقابله می‌کرد و حساسیت داشت و به افشای آنها هم می‌پرداخت.

اینکه استاد ما مربوط به جامعه شیعه بود و اینکه استاد ما مربوط به جامعه قهرمان و کفر شکن و عدالت خواه هزاره بود، این هم یک واقعیت بود و اینکه بیشترین حمایت را مردم ما و ملت ما کرد یک واقعیت بود. و اینکه او در جهت تطبیق عدالت اجتماعی و تئوری تأمین حقوق اقوام و ملیتهای افغانستان بر اساس تفکر عدالت خواهانه اسلامی تلاش می‌کرد نیز یک واقعیت بود، اما اینکه تفکر قومی داشته باشد، اندیشه ناسیونالیستی داشته باشد، باز هم تهمتی بود که از سوی جریانهای استعماری و جریانهای وابسته به استعمار به ایشان زده می‌شد.

استاد ما همیشه می‌گفت اینکه ما عدالت اجتماعی

را می‌خواهیم، اینکه تأمین حقوق همه اقوام و ملیتها را مطرح می‌کنیم، این به این معنی است که این شعارها در متن اسلام نهفته وقتی که ما می‌خواهیم عدالت اسلامی را در جامعه پیاده کنیم. و قتیکه می‌خواهیم حکومت اسلامی را در جامعه تحقق ببخشیم که یکی از پایه‌های حکومت، عدالت است در تطبیقش طبیعی است که مسأله اقوام مطرح می‌شود.

سهم‌گیری متناسب اقوام در همه امکانات و بهره‌مندیها مطرح می‌شود. و این حرف هیچگاه به معنی گرایشهای قومی نیست. و نخواهد بود و حق خواستن برای یک ملت و دفاع از حق یک ملت مظلوم، این در متن ایدئولوژی ماست.

امام علی (ع) می‌فرمایند: کوناللطالم خصماً و للمظلوم عوناً استاد شهید ما اگر مسئله تأمین حقوق ملیتهای محروم را مطرح می‌کرد در این چهار چوب و در این راستا بود.

اگر او مسئله تطبیق عدالت اجتماعی را مطرح می‌کرد و در عالم تطبیق، طبیعتاً مسئله اقوام مطرح می‌شد در راستای خط کوناللطالم خصماً و للمظلوم عوناً بود.

و این برخاسته از همان تکلیف و اعتقادی بود که ایشان داشت خوب، مظهر ظلم و ستم، حاکمان مستبدی بوده که در چهره‌های برخی از اقوام، البته اینها ظاهر می‌شد. و شاخص‌های مظلوم باز هم همین اقوام مستضعف و از جمله ملت هزاره و جامعه شیعه بود. این یک واقعیت بود.

دفاع از مظلوم و حق خواهی برای مظلوم به معنای قوم‌گرایی نیست. بلکه مبارزه با قوم‌گرایی، مبارزه با فاشیسم، مبارزه با ناسیونالیزم است.

استاد ما در خط مبارزه با اندیشه‌های قومی و ناسیونالیستی حرکت می‌کرد او همیشه می‌گفت که ما باید انحصار حاکمیت قومی را

بشکنیم. ما باید تبعیضات گوناگون نژادی را در جامعه افغانستان از بین ببریم. ما باید این روحیه را در بین مردم خود از بین ببریم که هیچ ملتی از انتصاب خود به ملت خود ننگ نکند خجالت نکشد. این بسیار فرق می‌کند با تفکر ناسیونالیستی که مبتنی بر تفوق نژادی و ملیتی است. استاد ما هیچگاه دنبال این خط نبود و با این خط مبارزه کرد. و به همین دلیل بود که هم از سوی ناسیونالیستهای و فاشیستهای هزاره همیشه این گلایه را و این ناراحتی را از استاد ما داشتند که اطرافیان استاد شهید، دوستان نزدیک استاد شهید را همه یا اکثراً سادات تشکیل می‌دهند ولی برخی از حضرات متأسفانه، استاد شهید ما را ظالمانه متهم می‌کردند که او ضد سید است و با سادات و یا با قزلباشها و یا با دیگران مخالف است.

در حالیکه شما شاهد بودید که استاد ما در میان مجموعه‌ای که خود رهبری می‌کرد معیارش، صلاحیت، لیاقت، پاکی، تقوی و جهاد و مبارزه و اخلاص در مبارزه بود. برای او مهم نبود که این عنصر هزاره است و یا از اقوام دیگر است. او اصولاً طرح یک چنین مسائلی را خیانت می‌دانست و جنگ زرگری که امروز دستگاه در بین مردم ما راه انداخته، اینها را خیانت می‌دانست، و بارها می‌گفت که این جنجالهای فرعی را که در بین مردم ما امروز اینها انداخته و مردم ما را باز هم می‌خواهند تجزیه کنند، بنام سید، بنام قزلباش، بنام هزاره و بنام بلوچ و بنام عناوین دیگر. این باز یک توطئه است.

و امروز من فکر می‌کنم که کل مسایل روشن شده، اندیشه‌های استاد در قالب سخنرانیها، در قالب مصاحبه‌ها مشخص است که ما توصیه می‌کنیم به همه برادران خود و برای مردم خود و دوستان خود که معیار حرکت خود را و

معیار برخورد های خود را با همه جریانها، اندیشه های استاد شهید ما بگیرند که در قالب سخنرانیها و مصاحبه های او که میراث جاودانه فکری استاد شهید ماست، تدوین شده و هم انشاء الله تدوین خواهد شد.

سؤال: استاد شهید مسلماً در رابطه با آینده کشور، دیدگاهها و طرحهای بلندی داشتند. از این دیدگاهها بفرمایید.

در رابطه با آینده کشور استاد شهید ما طرح مشخصی داشت، و این طرح را در صحبتهایش در سخنرانیهای بارها و بارها مطرح کرد. این طرح روی اصل تأمین حقوق مردم افغانستان، عدالت اجتماعی و اصل وحدت ملی استوار بود.

او می گفت که ما وقتی می توانیم حکومت اسلامی در افغانستان تشکیل دهیم که این حکومت بر قاعده عدالت اجتماعی استوار باشد. و همه مردم در او سهم داشته باشند. و تمامی جریانها در او شریک باشند، و هیچ ملیتی و قومی و مذهبی احساس محرومیت نکند و بر وحدت ملی استوار باشد. و وحدت ملی هم باز در صورتی امکان پذیر است که کل اقوام افغانستان به صورت متناسب و در حدی که هستند در اداره کشور در تصمیم گیریهای مربوط به کشور سهم داشته باشند. بر این مبنا او فدرالیسم را یگانه راه معقول و منطقی و ممکن برای تأمین حقوق ملی افغانستان و مشارکت همگانی مردم افغانستان در تعیین سرنوشت سیاسی و حاکمیت ملی و وحدت استوار ملی و

در نهایت تشکیل یک حکومت اصیل اسلامی می دانست او معتقد بود و مطرح می کرد که اگر ما بخواهیم این بحران موجود را حل کنیم و تمامی مردم افغانستان را در یک واحد ملی متشکل بسازیم و روح اخوت و برادری و اسلامی در میان مردم افغانستان حاکم کنیم. و عنادها و تضادها را بکلی مهار کنیم و تبعیضها و محرومیتها را از بین ببریم، و انحصار حاکمیت را بشکنیم، راهش اینست که این مجموعه که عمداً مجزای از هم زندگی می کنند و حکومت می کنند و هر جریانی یک بخش از افغانستان را در کنترل خود دارد و مستقلاً اداره می کند اینرا به هم پیوند دهیم، و یک جمهوری فدرالی و اسلامی را در افغانستان تشکیل بدهیم. که هم وحدت ملی ما و حاکمیت ملی ما و استقلال ملی ما و تمامیت ارضی ما تضمین شده و تأمین شده، و هم همه مردم افغانستان در تعیین سرنوشت سیاسی و در اداره کشور سهم گرفته اند و مشارکت دارند.

این طرح استاد ما، در رابطه با آینده سیاسی افغانستان بود که هر چند با مخالفتها و با موانع جدی روبرو بود و به اعتقاد ما هم اگر افغانستان بخواهد به سوی ثبات به سوی آینده روشن همراه با یک حاکمیت ملی و استقلال سیاسی نسبی و بسوی وحدت ملی پیش برود راهش همین چیز است یا همین طرحی است که استاد شهید ما ارائه می دهد.

والسلام



(سخنرانی اول)

**خواسته‌های ما، شرکت در تعیین سرنوشت خود،
رسمیت مذهب ما و تأمین عدالت اجتماعی است.**

یادآوری:

بتاریخ ۱۳۷۱/۱۰/۱۶ بمناسبت سالروز ولادت پیشوای متقیان و اسوه عدالت و رادمردی علی بن ابیطالب (ع) رهرو صدیقش استاد شهید مزاری سخنرانی مبسوطی ایراد فرمودند، در آن محفل که با حضور هزاران تن از مردم غیور غرب کابل در مسجد امام خمینی دشت آزادگان برپا شده بود استاد شهید روی محورهای، تجلیل از شیعیان علی، جنگ چنداول، خواسته‌های اساسی شیعیان، تحریم شورای حل و عقد و دور نمای سیاسی نظامی کشور صحبت فرمودند.

بسم الله الرحمن الرحيم

«جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً»

به اجازه اساتید، بزرگان، ریش سفیدان و شما مردم قهرمان و غیور که قهرمانی و رشادت‌تان را در این ایام تاریخی و سرنوشت ساز ثابت کردید و مقاومت‌تان را برای جهانیان آشکار ساختید، می‌خواهم صحبت‌هایی را خدمت شما در این مجلس پرشکوه بعرض برسانم.

مسئله اولی که می‌خواهم بعرض برسانم بمناسبت این روز بزرگ تاریخی است که عید پر عظمت جهان تشیع به حساب می‌رود و شما این افتخار را دارید که پیرو شخص الهی و جهانی همچون علی علیه السلام هستید.

مطلب دوم درباره جنگ است. مسلماً شما درباره این جنگ تحمیلی اخیر مطالب مفصلی را از مسئولین شنیده‌اید ولی یک سری مسائلی که من لازم می‌بینم تا با شما عزیزان در میان بگذارم و توضیح بدهم، مخصوصاً جنگی که در چنداول پیش آمد و علت آنکه چرا چنداول را می‌زنند؟

سخنرانی‌های

استاد شهید مزاری

رهبر حزب

وحدت اسلامی

افغانستان

که انقلاب علی را با انقلاب کبیر فرانسه مقایسه می‌کند، می‌گوید که چه ظلمی کردم در تاریخ، چه گناهی را مرتکب شدم، نابخشودنی، که دریا را آوردم، اقیانوس را آوردم با این جوی کوچک مقایسه کردم. این حرف از پیروان علی نیست بلکه از کسی است که نه خدای علی را قبول کرده است، نه پیغمبر علی را قبول کرده است و نه خود علی را، ولی درباره‌اش این طور می‌نویسد! لهذا درباره‌ی علی صحبت کردن جا دارد، منتها آن کس باید غیر از ما باشد و ما باید درباره‌ی شیعیان علی که صرف بخاطر «شیعه علی بودن»، این همه ظلم و ستم و فشار جنگ را تحمل کرده‌اند صحبت کنیم... و ما مفتخریم از اینکه پیرو کسی هستیم که می‌گوید: مرگ در زیر لحاف ذلت است و این افتخار برای ما بس است، یا پیرو پسر عزیزش، امام حسین هستیم که می‌گوید: «حیات عقیده است و جهاد» و حیات انسانی را برای این می‌داند که باید آدم عقیده داشته باشد و در راه آن عقیده جهاد کند. آن عقیده چیست؟ ولایت علی است که شما دارید و در راه این عقیده جهاد کردید. من فکر می‌کنم که همین افتخار بزرگ برای ما و شما کافیت که پیرو علی و حسین هستیم؛ بگذار هر چقدر که دشمن می‌تواند برای این عقیده و بخاطر این پیروی بر سر ما فشار بیاورد و ما را نابود کند، باز این افتخار ما خواهد بود!

اگر ما پیروی علی را داشته باشیم، و پیرویی امام حسین را داشته باشیم، معتقدیم که مسلماً پیروزیم و جاودانه خواهیم ماند!

این افتخار بزرگی است که مردم تشیع و مردم هزاره افغانستان داشتند. در آن وقتی که پیروی از علی جرم بود و در زمان خلفا هر کس مجبور بود که باید علی را لعن و طعن بکند، اما در کتابهای تاریخ که موجود است، می‌نویسد که شیعیان افغانستان و مردم هزاره این لعن و طعن را قبول نکردند و دیدیم که یک پول بسیار سنگین را در آن وقت قبول کردند که بدستگاه خلفا تحویل بدهند ولی لعن علی را قبول نکنند. من در اینجا افتخار می‌کنم به بازوان پرتوان شما

مسئله سوم، مسئله وضعیت فعلی کشور، موضع حزب وحدت اسلامی و سرنوشت آینده است که اگر وقت و فرصت اکثفا بکند این موضوعات را خدمت شما عزیزان توضیح خواهم داد.

اولاً خدمت شما عزیزان مجاهد و سلاح بدوش یک تذکر می‌دهم و ضمناً یک تشکر از شما می‌کنم. مسئله قابل تذکر این است که این همه احساسات و شور و شوقی را که شما نشان می‌دهید، ما لیاقتش را نداریم؛ ما کوچکتر از آنیم که ملت ما، مجاهدین ما برای ما احساسات نشان می‌دهند. اما آنچه را که قابل تشکر و قدردانی می‌دانم این است که این احساسات علامت بیداری و زنده بودن شما است، این یک زندگانی نوین است که امروز جامعه ما بخودش می‌بیند و بعد از پنج یا شش جنگ این حیات جدید است که به ملت ما دست داده است و من از آن تشکر می‌کنم. امروز روز با سعادت و بزرگی است؛ در همچو روزی بود که مولای متقیان به دنیا آمد، مردی که شما مردم قهرمان افتخار پیرویش را دارید و لذا لازم می‌دانم که این روز را به پیشگاه شما مسئولین محترم و مردم شجاع و مقاوم تبریک عرض نمایم. اما این مرد کیست؟ مصداق اکمل و اصلح این آیه شریفه‌ای که خدمت شما تلاوت کردم، یعنی حضرت علی (ع) چرا که پیغمبر (ص) می‌گوید که «علی با حق است و حق با علی است».

لذا حق است که اینجا بگوئیم «جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقاً». آری در همچو شبی وقتی که علی به دنیا آمده است حق به دنیا آمده است و باطل از میان رفته است. حالا من چگونه از علی صحبت کنم؟ مسلماً که علماء، بزرگان و شما عزیزان علی را بیشتر از من می‌شناسید. برای دوستی علی و محبت علی بود که شما این همه زجر و ستم را به پوست، جان و استخوان و مال و ناموس تان تحمل کردید. لهذا در مورد علی صحبت کردن و آنهم از طرف من ناچیز که نمی‌توانم برای علی چیزی بگویم، شاید حرف درستی نباشد. درباره‌ی علی‌ای که نه تنها دوستانش بلکه آن مرد مسیحی این حرف را می‌نویسد، جرح جرداق مسیحی وقتی

تنها شصت و دو درصد مردم ما را از بین بردند؟ چرا؟

این سؤال است که برای همه ما و شما است و این ذهنیت برای ما و شما بوجود آمده که پشتون بر سر ما ظلم کرده و درین مورد جای شک هم نیست که دو صد و پنجاه سال سر ما و شما حکومت کردند... ازین جهت اقداماتی را که حزب وحدت تا حالا کرده بود و بسیار طولانیست ولی با آنهم لازم است که شما مردم در جریانش قرار بگیرید. من نمی‌توانم همه جزئیاتش را بیان کنم ولی فهرستش را می‌گویم:

احزاب سیاسی که تشکیل شد همه ما تا سال شصت و هفت برای نوع حکومت در افغانستان فکر می‌کردیم، ولی وقتی که در سال شصت و هفت با وساطت جمهوری اسلامی ایران در زمان حیات امام رحمت الله علیه، میان ائتلاف ۸ گانه و اتحاد ۷ گانه که تصمیم گرفته و اعلان شد که برادر بزرگوار ما آقای خلیلی که اینجا تشریف دارد، در آن روز سخنگوی ائتلاف بود. اینها قطعنامه امضاء کردند که مردم تشیع یک چهارم سهم داشته باشند و این را همه‌تان از رادیوها شنیدید و به رادیوها گوش دادید، و من معتقدم که بحمدالله مردم ما از هر وقت و زمان دیگر کرده مسایل سیاسی را خوبتر و بیشتر دنبال می‌کنند و حتی باید این مسئله را بگویم و بپذیرم و این از طرف خودم است که هیچ جسارت به مسئولین دیگر ندارم و عاجزانه می‌گویم که از نگاه سیاسی و از نگاه درک اوضاع، شما مردم قهرمان به مراتب از ما مسئولین کرده جلوتر هستید.

من درباره خودم این حق را می‌دهم که این اعتراف را در پیش شما مردم بکنم و هیچ نظر جسارتی به مسئولین ندارم....

بهر حال شما در جریان قضیه هستید که برادرانی که در پیشاور نشسته بودند گفتند که شیعه‌ها در افغانستان دو درصد یا سه درصد هستند و از کل رادیوها اعلان شد که شیعه دو درصد یا سه درصد هیچ حق ندارد که در حکومت نقش داشته باشد و این حرف عقلایی است و غیر عقلایی نیست! در اینجا بود که ما فکر کردیم پس ما که تا حالا در سرو

مجاهدین و شما مردم که از عقیده و ایمان تان دفاع می‌کنید و مسلماً اگر شش جنگ را ارزیابی کنیم شما هیچ گناهی نداشته‌اید غیر از اینکه شیعه علی و پیرو علی بوده‌اید.

□ پیمان شکنیها مکرر

من شاید این مسئله را در صحبت‌های دیگر هم خدمت عزیزان و سروران روشن کرده باشم و حالا هم خدمت تان می‌گویم که ما به هیچ وجهی طرفدار این شش جنگی که بر سر ما تحمیل شده نبودیم و خدا را هم شاهد می‌گیریم که هر جنگی که بر سر ما تحمیل شد روز اول اعلامیه آتش بس را من یکطرفه امضاء کردم و اگر هیئت عادی بوده یا هیئت صلح بوده، من همواره پذیرفته‌ام و قبول کرده‌ام ولی شما همیشه شاهد بودید که این آتش بس و این اعلامیه را امضاء کردم ولی این هیئت‌ها هیچ کاری را از پیش نبردند.

در این جنگ اخیر هم، همه شاهد بودید و مسئولین هم این مسئله را توضیح دادند که جنگ با فرقه هشتاد (نیروهای اسماعیلیه) بود، یعنی شورای نظار یا به اصطلاح وزارت دفاع با فرقه هشتاد درگیر شده بود و بعد از این درگیری که برادر عزیزمان جناب حاج آقای خلیلی در آن جلسه دیگر مفصلاً توضیح دادند، چرا بیش از پنجصد نفر از مردم ما را اسیر گرفتند؟

در این رابطه من لازم می‌بینم که یک مقداری این جنگ را برای شما باز کنم: از آن روزی که این کشور اسم افغانستان را بخود گرفته دو صد و پنجاه سال می‌شود، و دولتی که تشکیل شده و حکومتی که درینجا در طول این دو صد و پنجاه سال بوده برای ما بسیار ناگوار بود، و ما بسیار فشار دیدیم و ذهنیت ما هم بر این بود که در رأس حکومت قوم پشتون قرار داشته و بقیه را به عنوان فارسی زبان فشار داده‌اند. و زمانی که عبدالرحمن تصمیم گرفت که حکومت مرکزی را بوجود بیاورد، همه حکومت‌های محلی با این مسئله مخالفت کردند: از شمالش مخالفت کردند، از جنوبش مخالفت کردند از غربش مخالفت کردند و از شرقش مخالفت کردند؛ ولی چرا

صورت می‌زدیم که دولت در افغانستان تشکیل بدهیم و آن دولت وابسته نباشد، حکومت ناب اسلامی باشد و وقتی که ما، در افغانستان موجودیت نداریم، این حرف بی‌خود است، باید امروز از موجودیت خود در افغانستان دفاع کنیم، ما باید اول برای این برادران اثبات کنیم که ما در افغانستان هستیم و روی این مسئله بود که حزب وحدت تشکیل شد.

وقتی که حزب وحدت تشکیل شد، اولین کاری را که در دست گرفت این بود که هیئت‌های متعدد بفرستد تا با قوماندانهای داخل تفاهم بکند. چون رهبرها در پیشاور امتحان شده و امضا گرفته شد و اعتراف کرده که شما در افغانستان نیستید! حالا برویم سراغ قوماندانها که آیا آنها هم ما را می‌گویند که «شما در افغانستان نیستید» و یا اینکه می‌گویند که بلی شما مردم هستید و در انقلاب سهم داشتید، موجودیت داشتید و دارید.

روی آن مبنایی که برای شما در مقدمه صحبت‌هایم گفتم که در بین همه این روحیه بود که ما در طول دو صد و پنجاه سال از طرف پشتونها و حاکمان پشتون صدمه دیدیم لذا با این باور و با این ذهنیت اولین هیئت در سال شصت و هفت و در پیش مسعود رفت که تو هم ملت محروم هستی و ما هم ملت محروم، بیا که دست بدست هم بدهیم. فهرست این را برایتان می‌گویم، مسعود در ظاهر استقبال کرد و قرار گذاشته شد که هیئت دوم را ایشان بفرستند که تا سال هفتاد و یک نفرستاد. وقتی که در سال هفتاد و یک همه بر این مبنا رسیده بودند که انقلاب به شکل نظامی‌اش در افغانستان پیروز نمیشود و سازمان ملل طرح داده بود و دولت‌های همسایه پذیرفته بود و رهبران مجاهدین هم پذیرفته بودند تا نماینده‌ای را که در دولت بی‌طرف معرفی می‌کنند، معرفی کنند و همه هم معرفی کرده بودند؛ در اینجا جرقه‌ای از شمال شروع شد و جنرال‌های شمال با این حزب سیاسی شما تماس گرفتند، سیزده تا جنرال نامه نوشتند که اگر حزب وحدت از ما حمایت بکند ما دولت را سرنگون می‌کنیم، علیه این دولت قیام می‌کنیم...

برادرهای ما در بامیان احساسات نشان می‌دادند که ازین حرف خوب و از این کرده طرح بهتر چیست؟ و می‌گفتند که بلافاصله موافقت بکنیم و آنها مزار را ساقط کنند و بیائیم کابل.

ولی ما واقعاً تشویش داشتیم؛ تشویش ازین بود که مردم ما در کابل است، مردم ما در کابل سلاح ندارند، اگر ما مزار را ساقط بکنیم و سمنگان و بغلان را هم اگر ساقط بکنیم در کابل مردم ما قتل عام می‌شوند. روی این مسئله هشت روز بحث کردیم، مسئله دومی که ما اقدام کردیم این بود که روی همان سنت تاریخی باز در پنجشیر هیئت فرستادیم تا با آقای مسعود صحبت کند؛ به عنوان اینکه تو نمایندگی از یک ملت محروم می‌کنی و ملت ما هم محروم است، بیائیم دست بدست هم بدهیم دولت ساقط می‌شود و از حقوق همدیگر دفاع کنیم، قطعنامه‌ای را امضاء کردیم به پانزده ماده و فیصله ما بر این بود که چهار هزار نفر از چاریکار حرکت بکند و چهار هزار یا شش هزار نفر از میدان شهر، ازین چهار هزار نفر چاریکار هم یک هزار نفرش از حزب وحدت باشد و سه هزار نفر از آقای مسعود.

ما با این تعهد خود عمل کردیم و این سنت تاریخ را رعایت نمودیم با ایشان دست دادیم، ولی ایشان وقتی که چاریکار آمدند قوماندانها جمع شدند و آقای مسعود به عنوان رئیس شورای جهادی تعیین شد؛ آقای محقق از حزب وحدت بعنوان معاون و جنرال عبدالرشید دوستم بحیث رئیس نظامی این شورا که بیایند و حکومت را بگیرند.

آقای مسعود درینجا فقط این شورا را اسماً اعلام کرد و ریاست خودش را دیگر هیچ عمل نکرد و گذشته از آن وقتی که تصمیم گرفته شد که وارد کابل شود، راه را بند کرد و ما را خبر نکرد؛ نیروهای آقای دوستم بین میدان شهر و کابل فاصله داشت. مسعود با فشار راه را بر روی میدان شهر بست و نیروهای مایک هفته در میدان شهر گرسنه ماند. تمام هم و غم آقای مسعود این بود که سلاحی که در کابل است در دست مردم هزاره نیفتد که فردا برای ما درد سر ایجاد نکند. توافق

این حرف آقای مسعود بود. این چهار جنگ را شما در زمانی که آقای ربانی به قدرت رسید، سپری کردید. به آقای مجددی که ملت ما، مردم ما این همه احساسات نشان می‌دهد فقط بخاطر یک حرف حق است که از او شنیده که گفت: در جنگ، سیاف متجاوز بود، این مردم مظلوم است، باز هم سر اینها تجاوز می‌کند. این را مجددی در بیانیۀ رسمی‌اش ایراد کرد و به این خاطر است که بین مردم ما محبوبیت دارد و در پیش مسئولین ما احترام دارد، این مسئله بود که در این دوران پیش آمد.

در دورانی که آقای ربانی رئیس جمهور بود، مسئولین حزب وحدت با تلاش و با اخلاص رفته با ایشان مذاکره کردند و توافقنامه امضا نمودند ربانی به این مسئله تعهد کرد که کسانی که با شما مخالف است با ما هم مخالف است حضور وسیع شما را در دولت دیده نمی‌تواند، لهذا حق شما در این که با من توافق کردید نیست بیشتر از این است؛ ولی شما این را در بین مردم اعلان نکنید به رادیوها اعلان نکنید من به ملت شما این حق را می‌دهم، امضا کرد و این امضا در پیش آقای فاضل است و وقتی که ما بدولت پیوستیم و به پاکستان و ایران رفتند، ایشان هیچ برگه‌ای نداشتند غیر از اینکه افتخار بکنند که حزب وحدت به دولت پیوسته و بهایش را هم از پاکستان گرفت و هم از ایران، اما وقتی که برگشت این تعهدات را عمل نکرده، نصفش را هم عمل نکرد! ولی ما چون مردمی هستیم که تعهد کردیم که این را افشا نمی‌کنیم و این نوشته را بیرون نمیدهیم لذا با همه تخلفش بیرون ندادیم...

□ چندانول را می‌کوبند چون پایگاه علی است.

و اما آمدیم که جنگ چرا بوجود آمد و چندانول را چرا زدند؟

آیا چند اول پایگاه نظامی حزب وحدت بود؟
آیا چندانوال در شش روز جنگ با حزب وحدت رابطه داشت؟

برایش مهمات می‌رسید؟ غذا می‌رسید؟ سلاح

نامه را هم نقض کرد؛ از پیشاور دعوت کرد که بیایند و حکومت را تحویل بگیرند! خوب از این مسئله می‌گذریم مسئولین حزب وحدت در بامیان نشستند و فکر کردند که، چه کار کنیم؟ مردم ما در کابل است اگر سلاح در دست اینها نرسد چطور می‌شود، اینها که در طول تاریخ هم فشار مذهبی را دیده‌اند و هم فشار نژادی را: چهار نفری هم که در دولت بودند بیچاره‌ها مثل مار می‌تیدند، پیغامی می‌دادند که از برای خدا بیایید که این امکاناتی را که ما برای نجات مردم خود گرفته‌ایم از دست ما نرود. خوب، حزب وحدت مسئولین بلند پایه‌اش را بکابل فرستاد و خواست خدا هم این بود که شما سلاح داشته باشید و از خودتان دفاع کنید! آری خلاف اراده مسعود و خلاف تصمیم مسعود، شما مسلح شدید و من این همبستگی را و این وحدت ملی را برای شما تبریک می‌گویم.

بعد چهار تا جنگ که در اینجا پیش آمد همانطوریکه آنروز دیگر برادرمان جناب آقای خلیلی توضیح داد، ما سند داریم، و شما سلاح بدوشان هم می‌دانید که اگر شصت درصد دست آقای مسعود را در این جنگ‌ها که سر ما تحمیل شد اثبات نکنیم چهل در صدش را سند واضح داریم. مسئله ده بوری را هیچکدام شما فراموش نمی‌کنید که آقای مسعود قومانده داد و قندهاریها سر شما حمله کرد. در این چهار جنگ مسعود نقش فوق العاده داشت. وقتی که در میدان شهر نیروهای ما محاصره بود، آصف دلاور آن روز لوی درستیز بود، با او مطرح شد که شما مگر با حزب اسلامی جنگ ندارید؟ امروز که نیروهای ما محاصره است شما یک یا دو هلیکوپتر بدهید که ما فرماندهان خود را بیاوریم. آصف دلاور گفت: چرا، بیایید ما از خدا می‌خواهیم، ما تعهد کرده‌ایم که از ملت شما حمایت بکنیم. ولی وقتی که پیش آقای مسعود رفتند، گفت نه، این به نفع نیست!

این دوستی بود که ما هم فکر می‌کردیم و شما هم فکر می‌کردید! گفت اگر شهدای‌شان مانده ما موتر می‌فرستیم تا بیاورند، جنگ گسترده می‌شود، حزب اسلامی از ما می‌رنجد...!

می‌رسید؟ چه بود؟

شما همه می‌دانید که صرف یک پایگاه سی، چهل نفری برای دفاع مردم چنداول بود که رابطه‌اش در روز اول قطع شد... پس چنداول را چرا زدند؟

چنداول، چنداولی است که در سال ۱۳۵۸ بعد از آنکه سایه کمونیستها در همه این مملکت انداخته شد تمام رهبرانی که امروز رهبر جهادی‌اند، فرار کردند، آنچنان وحشت در این مملکت حکمفرما شده بود که باورش نمی‌آمد که کسی بتواند در مقابل این حکومت با حمایت اتحاد جماهیر شوروی که پشتش ایستاده بود، قیام بکند، ولی چنداول شجاع این پایگاه علی (ع) بیست دوم سرطان ۱۳۵۸ قیام کرد آنروز برای این رهبران غیر از بوریا چیزی وجود نداشت که بالایش بنشینند و از این خون چنداول بود که صاحب همه چیز شدند، چنداولی که آنروز همه رادیوها گفتند، تاریخ هم نوشته کرد که دوازده هزار کشته و دستگیر داشت. چنداول آن روز محاصره شد و تمام پایگاههای خلق و پرچم در آنجا توسط مردم ما خلع سلاح گردید و بیش از دو صد میل سلاح به غنیمت درآمد، آن روز هم وارد چنداول شدند و کمونیستها مسجد صادقیه را زدند که پایگاه مذهبی و سیاسی شیعیان اینجا است. آن روز تمام جا را محاصره کرده بودند و یک هفته مردم ما را بعنوان بینی پوچوقان دستگیر می‌کردند؛ این همان چنداول است. امروز فقط لفظش تغییر کرده است امروز می‌گویند که قلفک چپات. امروز لفظ طعنه زنان مدرن شده‌اند!

بلی انگیزه اینکه اینها چنداول را می‌کوبند این است که اینجا پایگاه علی است و شیعیان علی از اینجا حرکت کرده است. در تاریخ کابل نیز مشخص و معروف است که پایگاه شیعه چنداول است، ازین جهت است که باید چنداول را بزنند آن روز که همه مثل موش فرار کرده بودند و یکی هم در این مملکت نشسته نمی‌توانست، چنداول دوازده هزار کشته داد. حالا که حکومت اسلامی است به پاس اینکه این مردم را احترام می‌کرد و یک مقرری انقلابی، برایش تعیین می‌کرد،

متأسفانه در این جنگ با توپ و تانک همان طور کوبیدند و چنداول را همانطور - مثل کمونیستها - زدند. مسجد جعفریه را خراب کردند، مردم را زیرآوار کردند، برای اینکه «اینجا درم سال هزاره‌هاست»!!

آری، فرق نمی‌کند، تاریخ تکرار می‌شود. شما یک چیز دارید که آن عقیده شما به علی (ع) است و از خاطر این عقیده اگر مارکسیست به این مملکت بیاید شما را می‌کوبد و اگر به اصطلاح مسلمانها هم بیایند شما را می‌کوبند و شما این افتخار را دارید که پیرو علی هستید و از حیثیت‌تان دفاع می‌کنید.

من از طرف حزب وحدت و مسئولین حزب وحدت دست پرتوان شما مجاهدین چنداول را می‌بوسم، شما در تاریخ، در تاریخ تشیع فراموش نمی‌شوید، شما پنج روز بدون اینکه کدام کمک بشما شود از حیثیت و آبرو و ناموس شیعه دفاع کردید و کسی را نگذاشتید که وارد آن شود، درست است که چنداول خراب شد ولی مهم نیست، شما افتخار آفریدید. من معتقدم که شما مردم باقی‌االی بشتابید و چنداول را آباد کنید، چون اینجا مقر افتخارات تشیع است. از آن روزی که در کابل شیعه، شیعه بود، مقرش در چنداول بود؛ کسی در سر نپروراند و در خیال نیاورد که از چنداول جای دیگر برود! این قربانگاه شماست و این میعادگاه شماست! آن را آباد کنید. آن روزی که شیعه قیام کرد و در کابل حماسه آفرید و کس دیگری نبود که مثل آنها کاری بکند، همه شکر می‌کشیدند، آن روز افتخار می‌کردند اما امروز درمسال گفته می‌کوبند امروز شما را هزاره گفته بگیرد، فرق نمی‌کند! ما این افتخار را داریم و بسیار مفتخریم و بسیار خوشحالیم.

همانطوریکه در اول خدمت‌تان عرض کردم خدا را شاهد می‌گیرم و شما را هم شاهد می‌گیرم که طرفدار جنگ نبودم و نیستم و بعد از این هم نخواهم بود؛ ولی این افتخار را دارم و می‌کنم که تعهد گذاشته‌ام از مردم خود دفاع کنم، این تعهد را به شما سپرده‌ام که تا آن روزی که زنده‌ام، از شما دفاع کنم. من تعهد کرده‌ام که از مردم خود دفاع کنم و حتی

عزیزم هیئت فرستادم که جلو جنگ گرفته شود، مسئولین هم درینجا حضور دارند، حرفی که بسیار جالب است که من معتقدم درینجا تاریخ دو صدوپنجاه سال دارد عوض می‌شود. این مسأله است که برادرهایی که با ما و شما همسو بودند و ما هم با همین همسویی چهارده سال یا اقلش از سال ۶۷ و ۶۸ که خدمت‌تان گفتم، با آنها راه رفتیم وقتی که نیروهای فرقه ۵۳ (قوای ژنرال دوستم) با نیروهای وزارت دفاع درگیر شده، هیئتی از طرف آقای ربانی و مسعود پیش آقای حکمتیار رفتند و در آنجا گفتند که جنگ واقعی فعلاً پیش آمده اینجا منافقین با ملحدین یکجا شده و با اسلام می‌جنگد!! منافقین یعنی شما هزاره‌ها!! و ملحدین یعنی نیروی شمال! به هر حال از حکمتیار می‌خواهد که بیا درین جنگ وارد شو! این نامه را نورالله عماد به آقای حکمتیار نوشته و این نامه که حالا درپیش ما است به همین عبارت که برای شما می‌گویم، می‌باشد.

خوب در مقابل چه شد؟ اینجا است که می‌گویم چرا

تاریخ عوض شده؟

آقای حکمتیار جواب می‌دهد که من وارد جنگ نمی‌شوم. می‌گوید شما باید بی‌طرف باشید، می‌گوید: که همچو تعهدی هم ندارم. ولی بر خلاف آقای حکمتیار خودش پیش بی‌سیم آمده با من صحبت کرد که تکلیف ما چیست؟ اجازه می‌دهید که ما به حمایت از شما در این جنگ وارد شویم؟ من گفتم: نه، ما نمی‌خواهیم جنگ گسترده شود، ما هیئت‌های صلح فرستادیم و آتش بس اعلان شد، شما وارد نشوید! شما ازینجا تا آخر بخوانید که آیا باور دوصد و پنجاه ساله ما و شما که چهارده سال همسویی نشان دادیم، درست است یا این عملی که اینها کردند؟

البته این را هم برای شما بگویم که نیروی پنجاه و سه با ما هیچ تعهدی نداشت که به کمک ما بیاید، دو ساعت پیش سه نفر واسطه از طرف آقای ربانی آمده بود که جنگ را صلح بکند، با اینکه سه روز پیش اعلامیه آتش بس را به امضاء جناب آقای خلیلی قبول کرده بودیم که آنها از رادیو پخش نکرده بودند، هیچ تعهدی نداشت. هیچ پیمانی هم نداشت

اگر یک مرمی هم داشته باشم برای دفاع مردم می‌دهم، حالا اگر کسی، یا کسانی بیاید و تبلیغ کند، مرا جنگ طلب بگوید هیچ باکی ندارم! من این افتخار را دارم و شما این افتخار را به من دادید! ما این تعهد را بشما سپردیم که جنگ را آغاز نمی‌کنیم ولی اگر کسی بر سر حیثیت مردم ما تجاوز کند دفاع می‌کنیم و جواب می‌دهیم، چنانچه که در این شش تا جنگ جواب دادیم.

همان طوریکه در اول خدمت شما عرض کردم که شما ازنگاه سیاسی پیش هستید و درک می‌کنید و می‌فهمید، حالا هم از شما تقاضا می‌کنم که بین خادم و خائن فرق بگذارید. کسانی بودند که به نام دفاع از شما خیانت کردند با دشمن شما ساختند، توافق کردند، ولی از شما دفاع هم نکردند؛ حالا هم جوسازی‌هایش را قبول نکنید بین خادم و خائن‌تان فرق قائل شوید که چه کسی برای شما خدمت می‌کند و چه کسی خیانت؟

من این افتخار را دارم و این افتخار هم افتخار بسیار بزرگی است، تعدادی از مسئولین جهاد رفتند و با برادران تسنن ما نشستند و گفتند که حق هزاره را از شما نمی‌خواهیم بیائید با من کنار؛ ولی با حزب وحدت که مسئولش فلانی است و او حق هزاره‌ها را می‌خواهد، هیچ وقت شما جور نمی‌آئید! بلی من این افتخار را دارم و با این افتخار خود به شما مردم تعهد کردم که حق شما را می‌خواهم و تعهد کردم که در رابطه با حقوق سیاسی و مذهبی شما مردم هیچوقت وارد معامله نشوم و خیانت نکنم. حالا هم این حرف را بشما می‌گویم و تعهد می‌سپارم که با این بیداری که به شما می‌بینم امیدوارم که در آینده هیچ کسی نتواند سر شما معامله کند و حق شما را ضایع نماید، جلو همچو نفر را هم انشاء الله با بازوان پرتوان شما می‌گیرم!

در جنگ اخیری که پیش آمد، چیزی را که مطمئناً شما در جریان نیستید، لازم است بگویم و آن اینکه وقتی جنگ پیش آمد پنج روز شما را کوبیدند و شما خوب می‌دانید که ما این جنگ را گسترش ندادیم و مرتب به همه قوماندانهای

شده‌اند!!

آری، ما چون پیروان علی هستیم از ره علی می‌رویم علی را یکی ضربه زد؟ علی را کی کُشت؟ خوارج بود! و در آن روز که پیغمبر علی را در جنگ عمرو بن عبدود می‌بیند می‌گوید: «کل اسلام به سوی کل کفر رفت» و علی در آنجا افتخار نمی‌کند ولی در جنگ با خوارج افتخار می‌کند و می‌گوید: «من بودم که چشم فساد را از جامعه بیرون کردم».

این فکر خوارج است و این خطرناک است که مردم ما باید متوجه باشد. هرکس که با مقدس‌نمایی و شب‌نمازی این طور فکر بکند و از مردم ما دفاع نکند، خائن است. امروز مسئله‌ای را که باید برای شما بگویم و افشا بکنم این است که مواظب باشید که امروز از وحدت شما می‌ترسند... امروز شما هیچ چیز ندارید غیر از وحدت و همبستگی، این وحدت و همبستگی را رهبران احزاب بوجود نیاوردند. ما اینجا پیش شما اعتراف می‌کنیم که بعنوان حزب وحدت این وحدتی را که شما در این شش جنگ اثبات کردید ما بوجود نیاوردیم؛ مسئولین دیگر که اصلاً راضی نبودند، خودتان می‌دانید در جنگ اول که شما دفاع کردید گفتند که این جنگ جنگ بی‌مفهوم و بی‌معناست! این را شما بوجود آوردید، شما مردم! چون دشمن مشترک بعنوان هزاره و شیعه، شما را میزد و شما هم دفاع کردید. مسئله خطرناکی که درینجاست و در تاریخ مردم ما هم تکرار شده و باز هم تکرار می‌شود، مسئله نفاق است. دشمن از رویارویی با شما عاجز شده است، دشمن تمام توان خود را برای کوبیدن شما بخرج داد ولی امروز دوتا ریاست را فعال کرده و پول هنگفتی را درینجا صرف می‌کند برای اینکه بین حزب وحدت و حرکت اسلامی نفاق ایجاد کند، قوماندانهای وحدت را بخرند برای این منظور پول مصرف می‌کند این توطئه، توطئه خطرناک است.

مردم قهرمان هزاره در زمان عبدالرحمن هفت سال جنگید و برای عبدالرحمن نامه نوشتند که اینقدر نامرد هستی که وقتی مرز جغرافیایی افغانستان را مشخص می‌کنی؛ یک طرف را هزارستان نمی‌گویی و می‌نویسی که اینجا یک طرف

تباری هم نبود که نیروهای ۵۳ به کمک ما بیاید، در این جای شک نیست که آنها یک ملت محروم هستند و ما هم یک ملت محروم هستیم و رابطه ما خوب است ولی این شورای نظار بود که جلو راه آنها را کمین زد و دوازده نفرشان را کشت و آن هم پس از آنکه آنها قبول کرده بودند که بیایید و هیئت صلح شوید و بین دو نیرو فاصله شوید. همان بود که این مردم قهرمان و شجاع در ظرف دو ساعت شصت و شش قرارگاه شورای نظار را گرفتند و هفتصد نفرش را اسیر کردند، در همان وقت با ما تماس گرفتند که شما آتش بس را قبول کردید ما چه کار کنیم؟ دل ما برای چنداول می‌سوخت و با آنکه آتش بس را قبول کرده بودیم، و از رادیو اعلان شده بود، گفتم اگر بتوانید چنداول ما را از محاصره خلاص کنید؛ نیروهای ما از این طرف می‌آیند. گفتند خوب است. و اگرچه آقای دوستم ما را از پیشروی منع کرده است ولی شما که می‌گوئید، حرفی نداریم! نیروهای شما از آن طرف حرکت بکنند و ما هم می‌آئیم. متأسفانه ما که نیروها را قومانده کردیم که باید چنداول از محاصره خلاص شود و با مردم تشیع و منطقه حزب وحدت وصل شود، آن شب بعضی از دوستان کارشکنی کردند و این را نگذاشتند که عملی شود. تحلیل‌شان هم این بود که کمونیست‌ها حاکم می‌شوند! یعنی نیروهای شمال که برای شما و کمک شما آمده کمونیست‌هایند!!

اگر خدا این لطف را نمی‌کرد و نیروهای شمال درگیر نمی‌شد به هیچوجه نیروهای وزارت دفاع به اصطلاح آتش بس را قبول نمی‌کرد. از این برادران از این دوستان بایست پرسیم که آیا سیاف اگر حاکم می‌شد، زندگی مرفهی را برایتان بوجود می‌آورد؟! نیروهای شمال که دین خود را به مردم و انقلاب اداء کرد، و در حالیکه تمام رسانه‌های بین‌المللی و سیاستمداران و حتی خود مجاهدین به این نتیجه رسیده بودند که راه نظامی دیگر نقش ندارد و باید راه سیاسی جستجو کرد و حکومت بی‌طرف را قبول کرد آنها آمدند و حکومت را سرنگون کردند، حالا آنها نیروهای مارکسیست شده‌اند و آقای سیاف که شش تا جنگ را سر ما تحمیل کرد، اسلامی

هند است و یک طرف روسیه است و یک طرف ایران آنها این غیرت و این قدرت و این شجاعت این غرور را در مقابل عبدالرحمن داشتند و او هم عاجز آمده بود لهذا از حيله کار گرفته یک سری از سران هزاره را خریده از یک سری علمای متعصب تسنن از شصت نفر آخوندشان فتوی گرفتند!

امروز هم دشمن که از رویارویی با این مقاومت و شهامت عاجز آمده است و می‌خواهند که از این راه شما را بشکنانند، مواظب باشید، تعهد بسپارید که یکی هستید هر کس بیاید در بین شما مسئله گروه، قوم، نژاد، تفرقه را تبلیغ نکند، جلوش را بگیرید.

□ دولت، خواسته‌های ما و دورنمای آینده:

این شورای حل و عقدی را که حزب وحدت، سرنماینده‌هایش که باید براساس نفوس بیاید پافشار می‌آورد و شاید بیش از بیست روز سر این مسئله فشاری شد و قبولانند که نماینده بر اساس نفوس بیاید، چرا آمد، تحریم کرد؟ این سؤال پیش همه شما مطرح است که می‌گوئید چرا؟ این شورا غیر مشروع است که درباره‌اش باید خدمت شما عزیزان توضیح بدهم و بگویم. اول وقتی که نماینده‌های هفت تنظیم جهادی در کمیسیون مرکزی حل و عقد اعلامیه دادند و از تخلفات زیادی که از طرف حکومت در این شورا، صورت گرفته پرده برداشتند و این سند موجود است غیر از نماینده سیاف و جمعیت اسلامی هفت تنظیم دیگر نوشتند بعد ما که آن همه پافشاری می‌کردیم، چرا تحریم کردیم؟ برای این مسئله حالا خدمت‌تان مطالبی را عرض می‌کنم.

بار اول پیش از اینکه دوره چهل و پنج روزه آقای ربانی تمدید شود ما، در جای پیر گیلانی جلسه داشتیم و پنج حزب در آنجا حضور داشتند. حرکت اسلامی، حرکت انقلاب جبهه نجات ملی - محاذ ملی و حزب وحدت، البته همان طوریکه خدمت شما عرض کردم که بخاطر یک حق گفتن آقای مجددی، ایشان برای حزب وحدت و مردم حزب وحدت احترام خاصی دارند.

شما عادت مرا بلد هستید؛ در این پنج، شش ماه هم دیدید که من زیاد در این جلسات نمی‌روم و علاقه هم ندارم. آقای مجددی به من تلیفون زد که جلسه است که بین ما و پیر جلسه هست، شما هم بیائید. من با توجه به احترامی که به ایشان داشتم، رفتم. گفتم که آنجا یک تشکیلات مفصلی را در خانه پیر راه انداخته‌اند. از حرکت اسلامی چهار، پنج نفر و از حرکت انقلاب دو نفر از محاذ هشت نه نفر، از نجات هم همین طور هشت نه نفر، از حزب وحدت من تنها رفته بودم، خوب اینجا بحث شده زمان آقای ربانی تمام شد، و مجلس حل و عقد هم دایر نشده باید در شورای قیادی که دایر می‌شد نظریات همه رهبران مراعات می‌گردید. همه صحبت می‌کردند ولی من صحبت نکردم، چون اول اینها گفته بودند که صحبت میان افراد محدود است حالا در این مجلس با این همه کمیت آن چگونه می‌شود صحبت کرد؟ آقایان از من خواهش کردند که لااقل یک حرف بزنم و نظریاتم را بگویم، بعد که اصرار زیاد شد گفتم که به نظر من شوری باید عادلانه تشکیل شود، سوء استفاده از قدرت و بیت المال مردم صورت نگیرد. باید کسی که در مدت دو ماه یا چهل و پنج روز حکومت را در دست می‌گیرد که شوری را دایر کند، این شخص برای ریاست جمهوری در شورای حل و عقد کاندیدا نباشد تا از پول مردم بر علیه مردم استفاده نشود و از قدرت دولت نیز استفاده نشود، و شورای عادلانه دایر گردد. این طرح را وقتی ما در آنجا ریختیم همه قبول کردند. اول پیر گیلانی اعتراض کرد که من برای آینده کاندید هستم و از این دوره تو مرا محروم می‌کنی! گفتم: چیزیکه به نفع مردم هست این است بهر حال آنها قبول کردند، فردایش هم جلسه شورای قیادی دایر می‌شد. جلسه شورای تصمیم‌گیری و شورای عالی نظارت را تشکیل دادیم و آقای فاضل را توجیه کردیم که فیصله این طور شده ایشان هم گفتند، بسیار خوب.

این اول مسئله بود! ولی درینجا آقای سیاف با فعالیت‌هایی که داشت و تعهدی که از ربانی علیه ما گرفته بود در جلسه شورای قیادی با زبردستی این شرط را از بین برد و آقای

ربانی را ۴۵ روزه کاندید کرد. با اینهم در آنجابه اتفاق همه اعضا نوشته شده بود که بعد از ۴۵ روز اگر شورای حل و عقد دایر نشد، ربانی به یک روز دیگر هم تمدید نشود. این را همه امضا کردند. بعد از اینکه این مسئله پیش آمد، کمیسیون دایر شد، نماینده‌ها تعیین شد، لایحه هم در شورای قیادی مصوبه شد.

درینجا آقای ربانی پولی را که در این راستا مصرف کرد، دوازده میلیارد و چهل میلیون است!!! و این پول از وزارت مالیه بیرون شده، بدون آن پولی که از وزارت دفاع و امنیت و وزارت داخله در این راستا کشیده شده و برای تبلیغ مورد استفاده قرار گرفته است... متأسفانه یا خوشبختانه این پولی را که مصرف کرده تا فلان آخوند را بدهد، فلان قوماندان را بدهد، فلان ولایت را بدهد، که آیت الله صادقی با خود ربانی صحبت کرده بود که دو نوع پول در دست شما هست، یک نوع پول مشروع که سهمیه برای ولایات هست و برای ولسوالی‌ها هست، این پول را به همه دادید ولی به مناطق حزب وحدت و مناطق شیعه نشین نداده‌اید و یک نوع پول غیر مشروع در اختیار شما هست که باز هم به همه احزاب داده‌اید ولی به حزب وحدت نداده‌اید!!!

این صحبت‌هایی بود که پیش از مجلس حل و عقد شده بود و در اینجا من که خوشبختانه می‌گویم به این جهت است که به حمد الله ملت ما همانطوریکه در طول تاریخش سربلند و پاک است که به هیچ معامله‌ای و به هیچ خیانتی چه داخلی و چه خارجی دخالت نداشته است در اینجا باز هم از این امتحان سربلند بیرون آمدند و سندی برای مردم ما وجود ندارد که در این خیانت تاریخی که ربانی مرتکب شده، کسی از او پول گرفته باشد یا به عنوان اینکه کسی خودش را فروخته باشد. این افتخار خوشبختانه برای ملت ما هست.

دو سه قلم گرفته‌اند که البته اینجا هم دو نکته وجود دارد:

یک نکته این است که دولت و آن کسی که به نفعش می‌خواهد استفاده کند، چقدر به مردم ما بی‌اعتنا برخورد کرده

و یک نکته دیگر در این طرفش نهفته است که این ناکس و این شخصی که خود را فروخته چقدر ارزان فروخته است. برای کسی که در لوگر بیشتر از سی نفر مجاهد ندارد، جناب آقای ربانی چهارصد میلیون افغانی برایش داده، ولی این نفری که از طرف ملت ما پول گرفته هشت میلیون پول گرفته! از طرف آقای ربانی بسیار توهین است به مردم ما و از این طرف هم بسیار بی‌ننگی! بعد از اینکه خودت را می‌فروشی، چرا قیمت نمی‌فروشی که ارزان می‌فروشی؟! (خنده حضار) و از این جهت ما شورای حل و عقد را نامشروع می‌دانیم و باور داریم که داود و حفیظ الله امین، ببرک و نجیب اینها هم در افغانستان لویه جرگه دایر کرده‌اند و مردم را آورده‌اند و هیچکدام با این قدر افتضاح نبود. و کسانی هم که خوش کرده رفته بودند قول گرفته بودند که آقای ربانی از آنها حمایت کند و در آینده مذهب شیعه را به رسمیت بشناسد. ما چون با برادران حرکت تفاهم داشتیم و تفاهم ما این بود که ما عاشق قیافه کسی نیستیم، سه چیز در این مملکت در آینده می‌خواهیم:

یکی رسمیت مذهب ما.

و دیگر اینکه تشکیلات گذشته ظالمانه بوده باید

تغییر کند.

سوم اینکه شیعه در تصمیم‌گیری شریک باشد (تکبیر

حضار)

این برادرها رفته‌اند در آنجا و آقای ربانی هم لفظاً تعهد سپرده که ما این کار را با شما می‌کنیم و ما هم خوشحال بودیم که یکی از گروه‌های شیعه رفته در کنار آقای ربانی و مشروعیت مذهب شیعه را در آنجا می‌گیرد. و این خواست ما است و هیچ ناراحتی‌ای هم نداریم با اینکه همین گروه در اول تعهد کرده بود که نرود! ولی ما هم با ائتلاف دیگری هستیم روی همین رابطه رسمیت بخشیدن به مذهب تشیع کار می‌کنیم. ولی آنها را همانقدر هم نگذاشتند که حرفشان را بگویند به محض اینکه یکی از علما مطرح کردند که نماینده‌های شیعه و سنی که در اینجا آمده‌اند در آینده

ده نفر تحویل بدهند و آنها از بین‌شان یک نفر را انتخاب بکنند که تا یک شورای حل و عقد عادلانه دایر شود یا زمینه انتخابات فراهم شود که مردم خودشان زعیم آینده‌شان را تعیین کنند. این حرف ماست و این را جلسه هم کردیم نشستیم بحث هم کردیم قطعنامه هم صادر کردیم و در رادیوها هم گفتیم. ولی آقای ربانی چون از اول تصمیم داشت که به هیچ قیمتی این قدرت را به دیگران تحویل ندهد لهذا امروز حکومتش را تشکیل داده و خود او خود را رئیس جمهور اعلام کرده و امکان دارد کشورهای خارج هم به رسمیت بشناسد، هیچ حرفی نیست. ما عاشق قیافه هیچ کسی نیستیم، حقوق ملت خود را می‌خواهیم هرکس که این حقوق را برای ملت ما قائل شود، ما دست او را می‌فشاریم.

این دوران هفت ماه هم ثابت کرد که خیالی را که ما می‌کردیم که اینها به ما نزدیک هستند درست نبوده، و اینها نزدیک نیستند، و اینها هم ما را به عنوان یک ملت نیرومند در صحنه تحمل نمی‌کنند لهذا حرفی را که در اینجا خدمت شما عزیزان تذکر بدهم این است که از راه مذاکره سیاسی با گروهها می‌نشینیم حقوق ملت خود را خواهانیم و عدالت اجتماعی را در جامعه می‌خواهیم و انحصار طلبی را نفی می‌کنیم هرکس که باشد ولی از اینکه اینجا افغانستان است طرف مخالفت سیاسی را هیچگونه تحمل ندارد. او برای جنگ تصمیم می‌گیرد چنانچه جنگ پیشین را او تصمیم گرفت. در جنگ پیشین هم کاری نکرده بودیم فقط پنج تا از رهبران را هماهنگ کرده بودیم که حالا شورای حل و عقد دایر نشود چون پول خورده شده خیانت شده مناطق مختلفی این مسأله را رد کرده باید یک حکومت عبوری موقت دیگر بیاید پنج گروه در اینجا هماهنگ شده بودند و اینها جنگ را بر ملت ما تحمیل کردند و از وزارت دفاع هم اعلامیه دادند که کودتا را خنثی کردیم!

لذا از این جهت شما رزمندگان عزیز و ملت قهرمان و شجاع و همیشه در صحنه باید در آماده‌باش کامل باشید که ما طرفدار جنگ نیستیم و جنگ طلب هم نیستیم اما امکان دارد

حقوقشان را می‌خواهند سروصدا شد و بلند گو را هم قطع کردند و از رادیو هم پخش نکردند. این هم از تعهد اینها با آن برادران!! این وضعیتی است که آقای ربانی پانزده یا بیست روز غیر قانونی خلاف مصوبات و امضایش ریاست را در اختیار داشت، در پلچرخی که رهبران جمع شدند که قدرت را تحویل بدهد اما تحویل نداد، در همان شورائیکه دایر شده بود که دوران چهار ماهش تمام شده بود در آنجا هم هرچه آقای مجددی گفت: بگو که من ریاست را به شورای قیادی تحویل می‌دهم. آقای ربانی این کلمه از دهانش بیرون نشد که من ریاست را تحویل می‌دهم در شورای حل و عقد هم که دایر شد جناب آقای هادی که آنجا رفت پافشاری کرد که حالا که شوری دایر شده شما بیایید در اینجا بگوئید که من ریاست را به شورای حل و عقد تسلیم کردم و شورای حل و عقد یک کسی دیگر را انتخاب کند یا مرا انتخاب کند. این را ربانی نگفت و حتی در جای خودش هم گفته بود که آقای مجددی شهامت نداشت شجاعت نداشت که قدرت در دستش بود و تحویل داد، اما من این شجاعت و شهامت را دارم که به هیچ وجهی ریاست را رها نمی‌کنم! لهذا از این جهت اگر شورا دایر می‌شد یا نمی‌شد، قدرت در دست آقای ربانی بود و تحویل نمی‌داد و این شورا هم شورای قلابی است و هیچ ارزشی قانونی ندارد و کل رسانه‌های خبری هم این را منعکس کردند که یک شورای نمایشی است حتی سه صد نفر از قندهار و جاهای دیگر را که اعتراض می‌کردند از هوتل بیرون شدن نگذاشت. لهذا از این جهت ما این شورا را قلابی می‌دانیم و این ریاست را ریاست مشروع نمی‌دانیم. منتهی این مسأله به عنوان اعلان جنگ نیست این نظر ما است این حق مردم ما است که باید در اینجا در سرنوشتشان برای حکومت آینده سهم داشته باشند، این حق را طلب داریم ولی به هیچ وجه این اعلام جنگ نیست و جنگ نمی‌کنیم و جنگ طلب هم نیستیم و مشروع هم نمی‌دانیم در این مسأله حرف منطقی با ایشان داریم که بیایند این قدرت را به شورای قیادی که نماینده همه تنظیم‌ها است و نماینده مردم شمال باشد به

حضور شما را تحمل نکند و اینها جنگ دوباره را سر شما تحمیل کند و این جنگ دوباره را که تحمیل می‌کند مسلماً تنها نیستید چون در پنج جنگ دیگر که بودید شما را به عنوان یک حزب تنها فکر می‌کردند و جنگ را تحمیل می‌کردند حالا پنج شش تا گروه امضا کردیم که این شورا شورای عادلانه نیست قدرت را باید به شورای قیادی تحویل بدهد و این اعلامیه را به رادیوها هم دادیم ولی اینها به خاطر اینکه به حکومت کردن اصرار دارند امکان دارد با این گروهها بجنگند و از اینکه این احتمال وجود دارد، شما که تا حالا مردانه ایستادید و از حیثیت، آبرو و ناموس‌تان دفاع کردید، برای آینده، هم باید آماده باشید، (تکبیر حضار) و هیچگونه اعتباری نیست. در آن وقتی که حزب اسلامی با نیروهای شمال وارد کابل شد خود آقای ربانی به آقای فاضل تلفون زدند و آقای مسعود به آقای کاظمی که ما و شما همسو هستیم بیائید شما پادرمیانی کنید و میانجی شوید و ما حرف شما را قبول داریم که شما اختیار دارید. این مسأله بعد از جنگ شما با شورای نظار بود که حتی حزب وحدت، هنوز خون مردمش از سرکها خشک نشده بود، این عزیزان شب با من تماس گرفتند که ربانی یک چنین حرفی می‌زند تلفون‌ها خراب بود و سنت عجیب هم این است که وقتی جنگ می‌شود بلافاصله تلفونهای ما خراب می‌شود! به هر حال بعد گفتم که فردا بروید از آقای ربانی کتبی امضا بگیرید، چون آقای ربانی به امضایش هم بند نیست حالا قولش که هیچ! بعد این برادرها در حالی که سه روز از جنگ تیر شده بود خطر جان‌شان هم موجود بود رفتند و آقای ربانی به خط مبارکش نوشتند که حزب وحدت اختیار دارد که با حزب اسلامی - نیروی شما و جمعیت مشکل افغانستان را حل بکند. این خط را به من دادند و ما هم گرفتیم. و با اینکه همه علیه حزب اسلامی تبلیغات کردند که اینها با ملیشه‌ها مخالفند و با نیروی شمال نمی‌نشینند و حرف نمی‌زنند ولی حزب اسلامی اعلان کرد که به خاطر اینکه حزب وحدت پادرمیانی کرده ما قبول داریم آقای ربانی این قول را هم خورد و قبول نکرد (خنده حضار) این وضعیت مملکت است

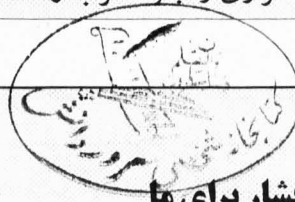
اما در آینده اگر شما دست مخالفین را در بین‌تان راه ندهید و وحدت‌تان را حفظ کنید و به حرف این و آن گوش نکنید و پیرو علی و امام حسین (ع) باشید که می‌گوید: «حیات عقیده و جهاد است». هیچکس شما را شکست داده نمی‌تواند و همان طوری که برادر ما آقای خلیلی گفته بود ما هم این مسأله را تکرار می‌کنیم که امروز زندگی نوین برای شما است. زندگی سیاسی جدیدی است. امروز بحمدالله با بازوان پرتوان مجاهدین شما با حضور شما در صحنه و دنبال کردن حوادث توسط شما انشاء الله که در سیاست آینده کسی شما را حذف کرده نمی‌تواند و شما هستید و جایگاه خاص‌تان را در آینده دارید و من هیچ این مسأله را نفی نمی‌کنم که این دشمنان قسم خورده شما امکان دارد باز با شما بجنگند ولی شما با پیمودن راه علی و حسین از این امتحان بیرون می‌آئید و راه سیاسی و جایگاه سیاسی‌تان را در آینده می‌گیرید، مطمئن باشید و هیچ ناراحتی نداشته باشید (تکبیر حضار) از اینکه وقت عزیز شما را گرفتم و صحبت طولانی شد و شما خسته شدید و روز زمستان است باز یکبار دیگر از تمام مسئولین محترم که اینجا آمدند و زحمت کشیدند و اهالی که این همه جوش و خروش و احساسات برای ولادت علی (ع) که رهبرشان و پیرشان و پیشوایشان است نشان دادند تشکر می‌کنم از بخش فرهنگی حزب وحدت هم تشکر می‌کنم و از خواهرانی که اینجا آمدند و در این جلسه شرکت کردند و شعر و مقاله خواندند از مجاهدینی که زحمت کشیدند و امنیت گرفتند، تشکر می‌کنم.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

وضعیت فعلی کشور و توافقات اسلام آباد است این مطالب را اگر وقت برایم یاری کرد خدمت شما عزیزان و پدران و برادران و ریش سفیدان به عرض میرسانم.

دلم هیچ نمیخواسته که بعد از فاجعه افشار صحبت کنم. مگر در آن وقتی که میشد مردم ما این انتقام را بگیرند از دشمنان. ولی امروز چرا حاضر شدم که با شما مردم صحبت کنم، علت اصلی اش این است که عاملین و خائنین این فاجعه دستگیر شده بود و خواستم این را برای شما توضیح بدهم و در این جا در محضر شما آنها را به جزای اعمالشان برسانیم. فقط این چیز باعث شد یایم برای شما صحبت بکنم. موضوع دیگر اینکه ما مدت ۲۵۰ سال باوری را که داشتیم، قضیه افشار و چنداول روشن می‌کند که این باورها هم اشتباه است.

آن باور این است که ما در طول ۲۵۰ سال باور داشتیم که ظلم را که فقط یک خاندان جاه طلب بالای مردم ما می‌کرد تعمیم میدادیم و فکر می‌کردیم همه پشتون‌ها بالای ما ظلم کرده و ظلم می‌کنند و ما در آینده آن وقت به حق و حقوق خود میرسیم که در کنار فارسی زبان‌ها باشیم و از فارسی زبان‌ها دفاع کنیم با این‌ها همسنگر و هم موضع باشیم در حق و حقوق خود میرسیم. قضیه افشار و چنداول این باور را هم باطل کرد، خط بطلان کشید. ما اگر در صد سال پیش شاهد مسئله‌ای بودیم که پسران ما را می‌گرفتند می‌فروختند و مردم ما را سر می‌بریدند و می‌کشتند و برده درست کرده بودند و کنیز. ولی بعد از صد سال و چهارده سال مبارزه و همسنگری عین مسئله تکرار شد و بدتر از آن. اینجا که اطفال هشت ساله ما را کشتند و آنها را فروختند و زن‌ها را کشتند و صورتشان را پوست کردند. اما از دست کی؟ از دست کسی که چهارده سال مبارزه کرده و شعار میدهد که حکومت اسلامی را برقرار کرده‌ام. از کسانی که استاد علوم الهی و سیاسی و اسلامی است این عمل انجام می‌شود. ولی این باور را برای ما اثبات می‌کند که این باور، باور اشتباه بوده است. قدرت طلبی و انحصار طلبی، یک تعدادی که خلاف مسیر اسلامی و انسانی رفتار می‌کنند این متعلق به این نژاد و آن نژاد نیست و ما امروز باید تجدید نظر کنیم. درست است که عبدالرحمن ۶۲ فیصد مردم ما را از بین برده است ولی عبدالرحمن و خاندان عبدالرحمن از بین برده است نه همه پشتون‌ها. و ما امروز باید این مسئله را باور کنیم که این جنایت که در چنداول و افشار به وجود آورده نه همه تاجیک‌ها. و اینجاست که در



(سخنرانی دوم)

فاجعه افشار برای ما

درس است

یاد آوری:

این سخنرانی در هشتم ماه ثور ۱۳۷۲، روز اعدام دوتن از خائنین فاجعه افشار و سالروز سقوط رژیم نجیب ا... در کابل صورت گرفته بود در آن قائد شهید موضوعات: عدم پیروزی واقعی مردم افغانستان، بطلان تفکر ضد پشتون، عمق فاجعه افشار و نقض خائنین را شکافته است.

بسم الله الرحمن الرحيم

با تشکر از برادران عزیز که زحمت کشیده‌اند این جا تشریف آورده‌اند برای روز تاریخی که هم در جهان تاریخی است هم برای مردم افغانستان که باید از این روز تجلیل بکنند. در این شرایط سخت که برادران فرهنگی حزب وحدت زحمت کشیده‌اند این جلسه را فراهم نموده‌اند و از برادران که سرود و مقاله خوانده‌اند و ما استفاده کردیم از همه این عزیزان تشکر می‌کنم.

مسئله‌ای که امروز روز تاریخی است چه از نگاه جهان و چه از نگاه مردم افغانستان فرق می‌کند. از نگاه جهان که امروز مسلماً روز پیروزی مردم افغانستان به شمار می‌آید ولی از نگاه مردم افغانستان فکر می‌کنم امروز روز پیروزی ظاهری است. روز پیروزی واقعی مردم افغانستان امروز نیست. لهذا برای شما مردم چند دقیقه‌ای که زحمت میدهم و وقت عزیز شما را میگیرم می‌خواهم در باره چند موضوع خدمت شما صحبت کنم. یکی درباره این روز تاریخی و یکی هم چرا امروز روز پیروزی واقعی مردم افغانستان نیست. اینکه در رابطه با یک سال که بنام به پیروزی رسیدن انقلاب می‌گذرد برای شما چه چیز به وجود آمده است. مسئله دیگر فاجعه افشار است و مسئله‌ای که این فاجعه با اینکه چقدر دردناک است اما برای ما و شما درس که از این فاجعه گرفتیم و سه باور را که ملت ما داشت و آن سه باور عوض شد فکر می‌کنم یک پیروزیست و مسئله اخیریکه خدمت شما باید به عرض برسانم مسئله

باورهای گذشته خود تجدید نظر بکنیم باید با واقعیت‌ها و حقیقت‌های جامعه برخورد کنیم و از این درس بگیریم.

من معتقدم در اینجا در طول تاریخ گذشته افغانستان حکومت ملی و اسلامی به وجود نیامده. اما یک خاندان و تعداد قدرت طلب بالای مردم ظلم کرده است. اگر ما در اینجا بیاییم یک حکومت اسلامی که مردم ما میخواهند به وجود آوریم که در آن حق همه ملیت‌ها تعیین شده باشد، این باور باور درستی میباشد. ولی سلسله تاریخ و قتیکه آورده بود بالای ما هم قبولاند. اینجا برای شما واضح میگویم در افغانستان دشمنی ملیت‌ها فاجعه بزرگی است. در افغانستان برادری ملیت‌ها مطرح است. حقوق ملیتها یعنی برادری ملیتها. دو برادری که در یک خانه زندگی می‌کنند چطور برایشان حق قائل اند که در این خانه من هم حق دارم آنهم حق دارد این برادری است نه دشمنی، بلی این عناصر قدرت طلب و جاه طلب است که در این مسئله به عنوان نژاد و غیره استفاده می‌کنند برای سیادت شان. اما این مسئله تاریخی است که خدمت شما بگویم چرا با شما دشمنی دارند و جای تأسف است که کسیکه خود را استاد الهیات میگوید و به این گونه مقابل مردم ما برخورد می‌کند. آقای ربانی بعد از جنگ افشار و قتیکه به پاکستان میرود با قاضی احمد حسین این مسئله را مطرح می‌کنند. ببینید این باورهای غیر اسلامی سر از کجا در می‌آورند. به قاضی احمد حسین میگوید که این مردم بسیار مردم جانی است. شما را میگویند. چرا جانی است؟ در حالیکه از روزیکه اینها به نام اسلام به کابل حاکم شده‌اند هشت جنگ بر علیه شما انجام داده است. میگوید این‌ها از اولادهای چنگیزخان هستند که در بامیان جنگ کرده‌اند ۷۰۰ سال پیش. این را جناب آقای ربانی برای قاضی احمد حسین در پاکستان میگوید. بعد از قضیه افشار زمانیکه اشتباه‌شان در دنیا بالا می‌شود و جنایت‌شان در دنیا منعکس می‌شود که چقدر اینها برسر ما جنایت کرده‌اند. آنگاه آقای ربانی مثل تاریخی میزند که شما مستحق این جنایت و مستحق این ظلم هستید چون اولاده چنگیزید.

این آقای ربانی که در مصر تحصیل کرده و در دانشگاه کابل الهیات درس میداد، اول این آدم بیسواد از تاریخ خبر ندارد که شما بومی‌ترین مردم افغانستان هستید قبل از اینکه چنگیز در افغانستان حمله کند شما اینجا بوده‌اید و شما علیه چنگیز در بامیان مقاومت کردید. این آدم بیسواد اول که از

تاریخ بی خبر است و باز هم آنوقت ما از آقای ربانی باز خواست می‌کنیم بر فرض این باور تو راست بود اینها اولاده چنگیز بود و اولاده چنگیز هم در بامیان جنایت کرده. آیا تو کدام منطق اسلامی و الهی داری که هفت صد سال بعد انتقام آن را از افشار و چنداول میگیری و این با کدام منطق اسلامی و انسانی سازگار است؟ اینجا است که چرا با شما دشمنی دارند و چرا تمام فکرش اینست که شما را از بین ببرد چون این باور تاریخی را دارند روی این باور تاریخی شما را می‌کشند. لهذا ما در این جا اشتباه کرده بودیم عمل یک دسته‌ئی را به نام یک قوم می‌کشاندیم و از این‌ها حمایت می‌کردیم اما این اشتباه را مرتکب شدیم. این مسئله بود که در اینجا در رابطه با افشار این باورها را روشن کرد که در آینده گول این باورها را نخوریم.

اما مسئله امروز که من حاضر شدم که وقت شما را بگیرم که در محضر شما جرئت کردم که بیایم صحبت کنم و آن یک باور تاریخی دیگر هم بود که اینجا فرق کرد.

□ تعهد کرده‌ام که به شما خیانت نکنم

صد سال پیش از مردم ما خائنی پیدا شد و علیه مردم ما دست به خیانت زد و مردم ما را به شکست مواجه کرد. بعد از صد سال باز این تاریخ فاجعه تکرار شد ولی اینجا این بار یک پیروزی نصیب شما شد و آن اینست که این خائنین شناسایی شدند و این خائنین را بحمدالله اکثریت ایشان را گرفتیم. من برای شما مردم تعهد سپرده‌ام که از شما دفاع کنم و به شما خیانت نکنم و دست خیانت کاران را بگیرم بحمدالله در اینجا حزب وحدت اسلامی موفق شد که این خائنین را شناسائی بکنند و اکثریتشان را دستگیر بکنیم و چند تن از این‌ها پرونده‌ایشان تکمیل شده و بعد از اثبات جرم و اعتراف و طی مراحل شرعی حکم صادر شده امروز شما شاهد جزا دادن‌شان هستید. این قضیه در تاریخ گذشته نشده بود و آن کسانی که برای ملت ما خیانت کرده آنها به در بار مزدور بود، جا داشت، روی ریاست داشت و مردم ما را از بین برده بود ولی بحمدالله این خائنین موفق به این کار نشدند که بعد بالای خون مردم ما و ناموس مردم ما معامله کند و مردم ما باز هم زیر ظلم بمانند. این جا است که همین برای شما اطمینان میدهد که هم اینها را امروز در محضر شما حکمشانرا صادر کرده به این جا اعدام انقلابی می‌کنیم. والسلام



(سخنرانی سوم)

هر کس حق کس دیگر را نادیده بگیرد**در مقابلش می‌ایستیم.**

تذکر:

بتاریخ ۱۳۷۲/۱۲/۳ در مسجد مدرسه محمدیه کابل رهبر شهید استاد مزاری «قدس سره» در محفل تجلیل از قیام خونین سوم حوت ۵۸ کابل سخنرانی مفصلی را ایراد فرموده بودند که در آن موضوعات: قیام سوم حوت ۵۷ چهارکنت، سوم حوت ۵۸ کابل، تخلیه افشار توسط شورای نظار، شورای حل و عقد، و همکاری حزب وحدت و حزب اسلامی، جنگ دارالامان، چاپ پول توسط روسیه، تخلفات دولت ربانی، مواضع سیاسی نظامی حزب وحدت و موضوعات مهم دیگر به تفصیل مطرح شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم.

ان تنصروا الله ينصركم و يثبت اقدامكم

(قرآنکریم)

با تشکر از شما مردم قهرمان کابل که با حضورتان درین مناسبت قیام سوم حوت یکبار دیگر اثبات کردید که شما برای انقلاب‌تان و اسلام‌تان علاقه دارید و بر خلاف تبلیغات که در سراسر جهان علیه انقلاب اسلامی می‌شود شما عملاً اثبات کردید که به انقلاب و مناسبت‌های انقلابی‌تان دلبند و پایمند و گرویده هستید، و از کمیته فرهنگی حزب و حدت تشکر می‌کنم که این مجلس را برگزار کردند تا در رابطه با قیام سوم حوت صحبت شود و با این شکوه و حضور شما جا داشت که از برادران که استاد سخن هستند برای شما سخن میگفت ... و از اینکه وقت عزیزتان را می‌گیرم معذرت می‌خواهم و چند کلمه از قصه‌های انقلاب برای شما نقل می‌کنم به مناسبتی که جلسه برگزار شده است، اگر وقت باقی باشد روی چهار

موضوع خدمت شما عزیزان صحبت می‌کنم، یک مسئله اینجا جاه دارد و قبل از اینکه در اصل مطلب وارد شوم برای شما مردم و برای اساتید و برای حضار و برای مجاهدین تبریک بگویم، این روز را که به یادگار شهدای مان و علمای مان و مراکز دینی ما که بی‌گمان اینجا تعطیل بود و امروز این جلسه برگزار شده بسیار مفتخر و خوشحالم و بسیار باید هم از شما مردم و هم از مجاهدین قهرمان و سلاح بدوشان و باید بازوان پرتوان شما را ببوسم برای اینکه ازین مرکز دینی دفاع کردید و امروز فرصت مساعد شد که جلسه در این جا برگزار شود، از همینجا تقاضا می‌کنم از اساتید و آیات عظام که این مرکز دینی را اگرچه دشمن خراب کرده است ولی باید ما آباد نگهداریم، ترمیم کنیم و مجالس مانرا بعد ازین در اینجا برگزار کنیم و تقاضای ما اینست که نماز جمعه در آینده در اینجا برگزار شود، تمام آنچه که ما داریم، عزت و شرف و حیثیت ما از مسجد و دینداری مردم ما است که اینجا باید گرم نگهداشته شود و یکبار دیگر باز هم از زحمات برادران و مجاهد مردان تشکر می‌کنم، موضوعاتی که باید در اینجا مطرح شود اینست که میدانید که مسئله سوم حوت است و دوتا مناسبت در این روز نهفته است: یکی سوم حوت سال ۱۳۵۷ است که قیام چهارکنت صورت گرفت و یکی هم سوم حوت ۵۸ است که قیام مردم قهرمان کابل صورت گرفت این دو تا مناسبت، مناسبت سوم مناسبت افشار و سئوالات و مسائلی که در باره افشار مطرح است و لازم است که شما مردم را در جریان بگذارم، مسئله چهارم مسئله وضع فعلی مملکت و کابل است که در این رابطه هم صحبت دارم (صلوة) از اینکه هوا سرد شده است و این مسجد هم در این مدت خرابه بوده و آب داخل شده و ماه روزه است و شما برادران در حال روزه داشتن در این جا آمده‌اید، اگر جلسه طولانی می‌شود معذرت می‌خواهم و از حضور شما تشکر می‌کنم.

□ قیام چهارکنت؛ جلوه نصرت الهی

آیه شریفه را که خدمت شما تلاوت کردم خداوند

تبارک و تعالی در این آیه شریفه میفرماید که اگر کسانی بیاد خدار را یاری بکنند خدا آنها را یاری می‌کند، گامهای شانرا استوار و محکم قرار میدهد با این آیه شریفه معتقد هستم که اگر داستان قیام چهار کنت را برای شما بیان کنم خوب تفسیر می‌شود و این مردم ما در آنوقت که از همه و از تمام جاهها مایوس شده بود چطور بیاری خدا شتافتند و مراد از یاری خدا یاری دین خداست و خدا اینها را چطور یاری کرد داستانی که در اینجا وجود دارد این است که در آنوقت من در پاکستان بودم، در ۲۶ دلو دره صوف قیام کرد ۷ روز بعدش چهار کنت (۳ حوت سال ۱۳۵۷) قیام کرد، این قیام در وقتی صورت گرفت که چهار کنت بسیار سرد شده بود و برف خیلی زیاد بود، علما را اکثراً گرفته بودند دولت مارکسیستی آنوقت از علما که گذشتند ریش سفیدان و متنفذین را از یک منطقه کوچک ۳۰ نفر را جمع کردند گرفتند و مردم شروع کردند بقیام، عجب بود که این مردم وقتی که قیام کردند شاید در چهار کنت تمام سلاحهای شکاری از ۲۰ - ۳۰ تا تجاوز نمی‌کرد در بین این سلاحهای شکاری که آنجا معروف است به چره‌ای یک سلاح ۳۰۳ بور و جود داشت مردم با بیل و کلنگ و داس و قیچی و این چیزها آمدند ولسوالی را گرفتند کسانی که بلد باشد از چهار کنت و از آنجائیکه قیام شروع شده بود تا نزدیکی شهر مزار که بنام تنگی شایان معروف است ۲۵ کیلو متر فاصله دارد بعد آمدند تنگی شادیان را گرفتند حکومت ترسیده بود تعدادی از علمائی را که در مزار مانده بودند با یک تعداد از ریش سفیدهای مردم شیعه و هزاره را در چهار کنت فرستادند که شما با دولت نمی‌توانید مقابله کنید باید تسلیم شوید بعد از اینکه اینها آمدند مجاهدین از تنگی راه ندادند با عذر و زاری در پیش قوماندانی که آنجا بوده و این نفر (یک از واسطه‌ها) در سال (۶۰) این قضیه را خودش صحبت کرد، گفت که اینها حرف شانرا گفتند که ما برای خدا قیام کرده‌ایم و تکیه ما هم خدا هست و تسلیم نمی‌شویم و ما سر مزار هم حمله می‌کنیم، این عزم مردم بود اینها (هیئت واسطه) برگشتند، گفت وقتی که برگشتیم و از تنگی میخواستیم رد

شویم در پائین تنگی نیروهای دولت بود و در تنگی (مردم قیام کرده) اینها پیره میدادند گفت یک چیز در دست این نفر بود هرچه که دقت کردم که این چه باشد نفهمیدم این نفر با این اسلحه که در دستش بود برای پیره کردن اینجا ایستاده شده بود گفت ما با اجازه از پیش این پیره دار رد شدیم گفت دلم طاقت نکرد رفتم کنارش گفتم برادر همین چیزی که تو با او قیام کرده‌ای، و آمده‌ای اینجا ایستاده شدی این را ببینم چیست؟ گفت خیلی زنگ زده بود و دسته هم نداشت، آن مجاهد گفت که این ساطول (ساطور) است، این آدم گفت که من وقتی که از پهلوی اینها گذشتم تا در پهلوی نیروهای دولتی نرسیده بودم مرتب گریه می‌کردم هیچ آب دیده خود را گرفته نمی‌توانستم و تحلیل‌اش این بوده که این مردم برباد شد ولی ما هم هزاره هستیم و شیعه چه بگوئیم، گفت تا وقتی که در قوا نرسیده بودم مرتب گریه می‌کردم هیچ بحال نبودم گفتم عجب مردم ما نابود شد، این داستان سال ۵۷ است.

در سال ۱۳۵۸ وقتی که روسها وارد افغانستان شده بودند من آمدم چهار کنت و بر چهار کنت هم حمله شد، یک چیز هم این جا خدمت‌تان بگویم، بعد میرسیم به این مسئله که در چهار کنت در ظرف ۳ ماه ۱۷ بار دولت سر همین مردم حمله کرده بود ۱۷ بار و صدها خانه در همین سردی زمستان آواره بودند چهار کنت را اگر شما بلد باشید مخلوط است از تاجیکها و ازبکها و هزاره ولی این قیام اختصاص داشت به مردم شیعه، برادران اهل تسنن که در چهار کنت بودند با دولت همکار بودند و سر اینها حمله کردند و دره صوف هم همین وضع را داشت ۱۷ بار ظرف ۳ ماه یعنی مرتب سر اینها حمله شد.

سال ۵۸ مردم هفت هزار نفر تهیه شده سر چهار کنت حمله کردند ما هم آنجا بودیم تا سال ۵۸ سلاح مردم غیر از سلاح که از ولسوالی غنیمت گرفته بودند هیچ تغییر نکرده بود یعنی تا سال ۱۳۵۸ هم که یک سال از قیام گذشته بود یک دانه راکت برای نمونه در چهار کنت نیامده بود که کسی بلد باشد که راکت ضد تانگ یعنی چه ولی با هفت هزار نفر در مقابل

که قوم ما نادان است، تباه شد امروز که شما اینقدر سلاح را گرفتید حالا بشما می‌گویم که تسلیم نشوید این را ما می‌گویم که مسلماً این قیام برای خدا بوده، برای یاری دین خدا بوده و خدا هم یاری کرده است، این تفسیر این آیه است.

من در پاکستان بودم، مسئله دره صوف مطرح شد من در دفتر جمعیت بودم از کابل رفته بودم، نورالله عماد (یکی از افراد برجسته جمعیت) در آنجا (دفتر جمعیت) منشی بود خوب اینها ارتباطاتی داشت ما ارتباط نداشتیم ارتباطاتی که شمال نداشت همین مصیبت را داشت، گرچه شاهکاری و مسایل زیاد داشته و در خارج کم منعکس می‌شد، بهر حال اینها ارتباط داشت برای اینکه دره صوف و چهارکنت قیام کرده هزاره‌ها هم قیام کرده آمد در جلسه که ما با آقای ربانی بودیم گفت که من برای شما یک بشارت بدهم، آن بشارت این است که این انقلاب تضمین پیدا کرد که شیعه‌ها و هزاره‌ها قیام کرده، این حرف از نورالله عماد که شما خوب می‌شناسید بسیار عجیب بود و حرفی هم که من در آن جا گفتم هم باز عجیب بود، گفتم اگر انقلاب پیروز شد هم همین را گفتید آقای نورالله عماد! خوب است، که نگفت،! این مسئله بود که در آنجا یک سال تمام دره صوف و چهارکنت فقط شیعه‌ها قیام کردند دیگر کس در این قیام شرکت نکرد ولی یک سری مردم‌شان دوست داشت نان میرساند کمک می‌کرد مخفیانه ولی از نگاه تاریخ به مرور تاریخ انقلاب برادران نشستند در پاکستان گفتند شیعه‌ها در انقلاب نقش نداشته یک نمونه است در ظرف سه ماه کل مناطق هزارجات پاکسازی شد که هیچ جای دیگر به این گستردگی قیام نکرده بود.

□ سوم حوت کابل؛ سرآغاز شکست روسها.

اما ۳ حوت کابل یک ویژه گی دارد برای اینکه روسها آمدند افغانستان را اشغال کردند و شما میدانید که در ۶ جدی بود جدی ۵۸ در ۳ حوت ۱۳۵۸ مردم قهرمان کابل قیام کرد ۵۷ روز بعد از ورود ارتش سرخ روسیه، شما باور کنید عظمت

تانگ سر چهارکنت حمله کردند، روسها در مقابل اینها مقاومت نتوانستند ولی یک کوه بسیار بالا بود که متأسفانه باز هم از مردم خود ما از اینهائیکه با دولت همکار بود از مزار اینها راه بلد شده بود از بین کوه نیرو را شب در سرکوه رساندند ولی این مردم با همان بیل و کلنگ و قیچی و اینهاش حمله کردند، دو هزار میل سلاح را از همین جنگ گرفتند (۷۰۰) نفر هم آنجا کشته شده بود و باقی نفرهای دشمن از کوه پائین شده بود بغل کوه حالا چقدر نفر از بین رفته بود معلوم نیست، بهر صورت ماشین برمه آورده بودند و همین کوه را برمه کردند، یک نیم ماه این جنگ طول کشید تانگها برآمد در این کوه تانگها که برآمد در همین کوه اینهم زمانی است که باکشته شدن تره کی بسیار وحشت داشت بعد ۱۸ نفر از ریش سفیدهای مزار را دولت فرستاد که با مجاهدین چهارکنت مذاکره بکند که اینها سر مزار حمله نکنند ما در این جنگ ده هزار نفر آواره داشتیم و قتیکه تانگها برآمد چون ضد تانگ هیچ وجود نداشت تا آنجائیکه تانگ به سوی کوه رفته می‌توانست رفته بود و از دره صوف به کمک ما (۲۵۰) نفر آمده بود ولی در مزار انعکاس پیدا کرده بود که ۱۸۰۰۰ نفر آمده و ۱۸ نفر از ریش سفیدها را فرستاده بود که مذاکره بکند و توافق شود که اینها تمام چهارکنت را تخلیه بکند و ما سر مزار حمله نکنیم، همان نفری که در روز اول قیام آمده بود که از تنگی گذشته بود تکه آهن را در دست یک مجاهد دیده بود همین نفر هم در حمله نفرها بود، همین ۱۸ نفر که آمد سلاح که آنروز گرفته شده بود کلاشینکوف خیلی کم بود و کره بین بود و همین ماشین‌های (دی، پی) ۲۰۰۰ میل سلاح را چهارکنت غنیمت گرفته بود، بعد مذاکره شروع شد در یک جای منطقه تعیین شد همین ۲۰۰۰ نفر که سلاح غنیمتی گرفته همه بدوش است همه با اسب و با الاغ اینها در این دشت آمده از دور بسیار عظیم معلوم می‌شود شاید ده هزار نفر، همین نفر آمد این جانگاه کرد و گفت که ما آلان یقین کردم که خدا شما را یاری کرده و شما پیروز می‌شوید، من خوشحال هستم آنروز شما درست می‌گفتید و من اشتباه کرده بودم تا مزار گریه کرده رفتم

این انقلاب و این مردم را، ما خود که در داخل این انقلاب و این مردم هستیم درک نمی‌کنیم، روزیکه روسها آمده بود برای اشغال افغانستان کل دنیا از افغانستان دست شسته بود، حتی افغانی‌هاییکه خارج از افغانستان بود، آنچنان وحشت در دنیا حاکم شده بود که افغانستان که رفت مسئله ایران و مسئله پاکستان چه می‌شود، چون ارتش سرخ روسیه اثبات کرده بود که در هرجا پایش را می‌گذاشت در سرزمینی و آن سر زمین را جزء اعمار اتحاد جماهیر شوروی قرار می‌دهد و بیرون نمی‌رود، این یک مسئله بود که در دوران حکومت مارکسیستی روس به اثبات رسیده بود ولی مردم قهرمان ما چه کردند بعد از ۵۷ روز با زهم در این جا شیعه‌ها پیشگام شدند، اول این حرکت از افشار شروع می‌شود و اینکه می‌آیند چند اول و افشار را می‌زنند در تاریخ و در زندگی مردم ما ویژه‌گی خاصی دارد از افشار شروع می‌شود این حرکت و می‌آید به زودترین فرصت حوزه پنج را مردم قهرمان خلع سلاح می‌کند، سر سیلو می‌آیند، ملی بس را میگیرند، از برچی شروع می‌شود تا کوته سنگی را می‌آیند، بعد خیر خانه و چنداول و همه جا در اینجا من معتقد هستم به اینکه روسها در همان روز با این قیام مردم ما شکست خورده بود یعنی همان روز مایوس شده بود که ما در افغانستان مانده نمیتوانیم و این قیام آنقدر ارزش داشت که تجارت ۱۴ ساله تعدادی از کسانی که بنام افغانستان کمک جمع کردند سر منشأ آن همین قیام سوم حوت بود یعنی دنیا امیدوار شد که مردم افغانستان روسها را قبول ندارد و قیام کرده و نفی می‌کنند، آنچه که بما گذارش داده‌اند نقش بیشتر را هم در اینجا خواهران انجام دادند، این عجیب بود بعد متأسفانه پس از ۱۴ سال مبارزه و جهاد و زجر و تکلیف تعدادی از رهبران میگویند نصف از جمعیت ما حق ندارند برای سرنوشت شان حرف بزنند ولی وقتی اینها در پاکستان و اروپا نشسته بودند، این خواهران قهرمان این حرکت را به وجود آوردند و مردم کابل جوشید، بما گفته‌اند صحت و سقم‌اش را نمیدانم که از خواهران در جاده میوند چادرش را گرفته بسر یک افسر افغانی انداخته بوده و گفته بود

تو غیرت افغانیگی‌ات را فراموش کرده‌ای این چادر ما را تو سر بکن و سلاح‌ات را بده که ما از خود دفاع بکنیم، من معتقد هستم که این حرکت حرکت سرنوشت ساز بود و ما باید از این روزها تجلیل کنیم و شما حق دارید که درین ماه روزه، درین هوای سرد علاقه نشان بدهید و بی‌آید برای اینکه آنچه در این انقلاب افتخار است، عزت است و سرفرازی از قیام ۳ حوت کابل و ۲۴ سرطان چند اول است که این افتخار را مردم ما داشته و آنروز برادرها (رهبران احزاب) برای این قیام افتخار می‌کردند و می‌بالیدند، متأسفانه وقتی که انقلاب خریدار پیدا کرد و کمک گر مردم ما را گفتند نقش ندارد در این انقلاب، داستان بامیان را که مردم ما تسخیر کرد با تبر، پیام‌شان ازین کرده عجیب‌تر است، بعضی نفرها که انجا پهلوی روسها بودند، این داستان را بما صحبت می‌کرد که وقتی حمله کردیم سر بامیان باتبر و بیل و کلنگ سید لم لم آغا شهید شد خدا روحش را شاد بکند که جنازه‌اش هنوز پیدا نشده، روسها شکست خورد و رفتند و... ولی آن نفری که در کنار خود آن روس بوده گفت آن روسی دست زیر دندان می‌گرفت می‌گفت با این مردم نمیشود، این مسایل بود که من معتقد هستم قیام بامیان، چنداول و ۳ حوت کابل روسیه را مایوس کرده بود از این سر زمین و از همان روز تصمیم گرفته بود که آبرومندانه چه رقم بیرون برونند از اینجا نجات پیدا بکنند که در ۲۶ دلو با کمک آمریکا بیرون رفت، این افتخار مردم ماست و ما باید از این روزها تجلیل کنیم.

□ افشار برای مردم ما قداست مذهبی، تاریخی و ملی دارد.

اما در رابطه با مسئله افشار، مسئله افشار واضح و روشن است و ما برای شما مردم وعده داده بودیم برای اینکه این خیانت تاریخی که سر شما پیش آمده عاملین این را بگیریم این مسئله را بشما وعده داده بودیم خوشبختانه با این مسئله ما موفق شدیم دو نفر بیشتر از کسانی که در افشار خیانت کرده و محاکمه نشده باقی نمانده که این دو نفر فراری است و دیگران را کلاً گرفته‌ایم (تکبیر حضار) و پرونده‌های این‌ها هم تکمیل

شده، شورای تصمیم گیری که آنوقت شورای مرکزی در بامیان تشریف داشتند با شورای عالی نظارت کمیونی تشکیل داد و این کمیون بررسی کرد این مسئله را و پرونده‌ها تکمیل است و شما مردم افشار هم که در خواست کرده بودید که باید این خیانتیکه برای مردم ما تحقق پیدا کرده اینها مجازات شود و ما هم با شورای مرکزی که صحبت کردیم و عده دادیم که این کار انجام شود، متأسفانه این مسئله نشده البته این به این معنی نیست که شما برادران و ملت قهرمان تشویش داشته باشید که کسانی باشد که از خائین حمایت بکند این نیست هیچ کس نه این تصمیم را دارد در حزب وحدت که از خائین حمایت بکند، نه در مقابل خواست شما مردم این توان را دارد ولی طبیعی است اینتهائیکه این خیانت را کرده است باز هم اینها طبعاً پدر دارد، مادر دارد قوم دارد، دوستی یک چیزی است که آدم روی معیار دوستی بدی بعضی چیزها را درک نمی‌تواند یک پدر و مادر بر فرزندش آنقدر علاقه دارد که کم پیدا می‌شود که بدی‌اش را درک کند لهذا فاجعه افشار یک فاجعه ملی است برای مردم ما ولی طبیعی است که پدر و مادر و اقوام اینها وساطت می‌کنند پیش بزرگان میروند پیش شورای مرکزی میروند، طبیعی است که هر کسیکه در قضیه جرم بکند یک طرف حکم صادر شود اون ادعایش اینست که من بی گناه هستم، هیچ وقت نمی‌گوید خیلی کم پیدا شود که یک کس بگوید که بلی من با گناه بودم و خوب است که مرا جزا بدهد این کم پیدا می‌شود و لهذا روی این مسئله برادران شورای مرکزی و شورای عالی نظارت گفتند که روی این مسئله پرونده‌ها یکبار دیگر باز بررسی شود و تحقیق بیشتر شود که طبعاً این قضیه که وقتی پیش می‌آید یک سری نارضایتی‌هایی هم از طرف فامیلین و منطقه اینها بوجود می‌آید، روی این مسئله تأخیر افتیده و من برای شما در اینجا اطمینان میدهم که کسی حاضر نیست در حزب وحدت که این خائنین ملی را ببخشد و ازش بگذرد، این را مطمئن باشید (تکبیر حضار) باز هم در این مسئله تشویش دارید و جای ایجاد تشویش می‌کنید این راهم ما برای شما اینجا بیان می‌کنم

خدمت شما توضیح می‌دهم که مطمئن باشید اینطوری که شایعه پخش می‌شود اینطوری نیست شما در جریان این قضیه هستید که بعد از ۲۰ روز سقوط افشار کمیون بین جمعیت اسلامی و حزب وحدت تشکیل شد و توافقنامه (۸) ماده را امضا کردند که این توافقنامه را هم رادیو در کابل اعلان کردند و هم رادیو دری مشهد، چون این یک اصل است در دنیا، آخر هر جنگ صلح دارد، جز این در دنیا همیشه چه دولتی حساب بکنی چه حزبی حساب بکنی چه منطقه حساب بکنی هر قدر که جنگ باشد آخرش صلح است بعد این کمیون وقتیکه دایر شد حتی با فتح دارالامان و ریاست پنج هم یا بعدش یا قبل‌اش این کمیون دائر بود قطع نبود، گپ خود را، مذاکره خود را می‌کردیم، می‌گفتم ولی جنگ هم پیش آمد تا وقتیکه جنرال دوستم آمد، نیروی حائل در بین جمعیت و حزب و حدت انداخت کمیون ۳ جانبه شد یک جانب جمعیت اسلامی و یک جانب حزب وحدت، یکی هم از جنبش ملی اسلامی، مذاکرات خود را داشتیم و حرفهای خود را میزدیم، این حادثه که در این جا اخیراً در کابل پیش آمد قبل از این حوادث مذاکرات جدی شده بود با جمعیت که توافق نامه امضا شده عملی شود، آنها هم جدی این مسئله را می‌گفتند که باید عمل شود، جنگ پیش آمد، جنگ در هر وقت قضیه در این مسئله و در مذاکرات پای پیش می‌آید ولی باز دو باره جنگ که پیش آمد نظارت جنبش ملی اسلامی از این کمیون حذف شد، دو جانبه ماند و برای مردم ما چون افشار مهم بود، خواسته اول حزب وحدت این بود که توافق نامه که عمل شود در افشار عمل شود، روی این مسئله کمیون جدی شد و آنها گفتند که ما افشار را تخلیه می‌کنیم این در شورای مرکزی مطرح شد، شورای مرکزی ۱۵ نفر را از بین خودشان صلاحیت دادند که بروند در این رابطه تصمیم بگیرند که تصمیم از اینها تصمیم شورای مرکزی است ما در این جا (۱۵) نفر که رفتیم ۳ نفر را هیئت تعیین کردیم برای مذاکره و جدی وقت دادیم که حالیکه توافقنامه را عمل می‌کنید وقت و زمانش را مشخص کنید، این تصمیم شورای مرکزی بوده و خواست

حزب وحدت بوده و اگر بیاید کسی که در بین شما القای می‌کند از اینکه ما هستیم که افشار را بدون جنگ می‌گیریم و تعدادی این مسئله را قبول ندارد، دروغ می‌گویند شما این مسئله را قبول نکنید، اگر کسی هم بیاید اینجا بگوید که نه ما افشار را نمی‌خواهیم یک تعدادی می‌خواهد سازش بکنند و اینهم دروغ است، این تصمیم حزب وحدت است و تصمیم شورای مرکزی است و یک توافق نامه از قبل است و این را ما می‌گیریم هیچ مشکلی هم در آن نمی‌بینیم در اینجا کمیون که در توافق نامه اولی ما این مسئله درج شده در این جا که افشار برگردد مردم جبران خسارات شود در ۸ ماده افشار و چنداول این مسئله را داریم ولی کمیون (۳) نفره را که فرستادند بر گزیده شورای مرکزی (۱۵) نفر که بودند این ها توافق نامه را که امضا کردند آنجا مشخص شده که افشار تخلیه شود و راهی که بین سیلو و افشار است مشترک گرفته شود علوم تخلیه شود و مراکز نظامی ای که قبل از جنگ افشار در دست مجاهدین حزب وحدت بوده تخلیه شود، این مسئله که توافق شده این توافقنامه را همین (۱۵) نفر تأیید کرده به شورا ابلاغ شد، ما این را عملش را می‌خواهیم و آنها قول داده که این مسئله را عمل بکنند، من عین این مسئله را با برادران افشار در مسجد قندهاری ها صحبت کردم نه یک کلمه زیاد و نه یک کلمه کم توافقنامه را با شما گفتم و گفتم که نظر حزب وحدت این است که ما افشار را می‌گیریم که توافق نامه ما است و شما مردم هم باید موضع تان را روشن کنید که در افشار بر می‌گردید در خانه تان یابر نمی‌گردید؟ برادران نشستند در افشار ۱۵ نفر قطعنامه را آوردند بما دادند گفتند که ما موافق هستیم و بر می‌گردیم، این قضیه است که در باره افشار از این بعدش طی شده و گفته شده هر کس اگر کم و زیاد می‌کند او را شما نپذیرید و هیچ تشویش هم در این جا نداشته باشید ما اینجا برای شما اطمینان می‌دهیم که بحول و کمک الهی و بازوان پرتوان مجاهدین شما برگردید در افشار و ما از شما دفاع می‌کنیم و هیچ کاری نمی‌تواند کس با شما بکند (تکبیر حضار) و این تعداد نفر شما هم که در آن جا رفته ازش تشویش نداشته

باشید، ما این را هم برای شما اطمینان می‌دهم که به هیچ وجه انشاءالله اول در افشار جنگ پیش نمی‌آید و اگر جنگ پیش بیاید نیروهای شما و فرزندان شما قهرمانانه دفاع می‌کنند... در اینجا فشرده فهرست جنگ گذشته را برای شما می‌گویم که شما مطمئن باشید برای اینکه ولو ۱۵۰ نفر شما اضافه هم نشود بچه های شما آنجا در خطر نیست، این در باره افشار برای مردم ما قداست مذهبی دارد، قداست تاریخی دارد و قداست ملی دارد، خواست شان است جای شان است و این فاجعه را هم کسی فراموش نمی‌کند کسی هم نگفته که مصلحت نیست که از افشار صحبت بکنیم ما با همه تنظیم ها سر جنگ نداریم، ما در این جنگ اخیر برای دنیا و برای مردم افغانستان اثبات کردیم که طرفدار جنگ نیستیم و این مسئله را اثبات کردیم که ۱۲ جنگ سر ما و شما تحمیل شده این در پیش خارجی ها هم روشن است پیش شما هم روشن است، پیش مردم کابل هم روشن است که اگر حزب وحدت می‌خواست انتقام بگیرد و می‌خواست در اینجا وارد جنگ شود مسلماً در این جا سیاف و ربانی دیگر در کابل نبود (تکبیر حضار) و این یک چیز روشن است و ما خواستیم که اثبات بکنیم که ما طرفدار جنگ نیستیم و جنگ را راه حل نمی‌بینیم حتی دشمنان ما هم این مسئله را باید اعتراف بکنند که بلی چون در یک سال گذشته یا ۲۰ ماه گذشته تبلیغ شده که جنگ طلب حزب وحدت است از همه نوع تضادها برای نابودی شما کار گرفتند، مسئله هزاره را مطرح کردند مسئله شیعه و سنی را مطرح کردند، مسئله اینکه شما با بیگانه وابسته هستید خارج از مرزهای افغانستان مطرح کردند، در خبر نامه ها کشیدند، در روزنامه ها هم کشیدند در رادیوها گفتند و توطئه کردند و حمله هم کردند ولی شما با این صبر و تحمل تان روی منافع علیای مملکت اثبات کردید در دنیا و افغانستان که طرفدار جنگ نیستید، این افتخار بزرگ است برای شما داستانی را که می‌خواهم برای این مسئله خدمت شما بیان کنم بعد از سقوط افشار یک خبر نگار آمد از انگلستان مجله دارد در آنجا، چون انگلیس ها یک وقت در دنیا تسلط داشته از نگاه سیاسی و آنهم

همان روش را عمل می‌کنند که برای ملیت‌ها و برای هر مذهب خصوصیاتش را دنبال می‌کند، در نشریات خود منعکس می‌کنند و برای این مسئله آمده بود که چطور شما در افشار شکست خوردید، من یک نشریه دارم در انگلستان مجله است مخصوص حوادث شیعه‌ها را در دنیا منعکس می‌کند، چون یک هفته بعد از سقوط افشار بود قضایا آنروز برای ما روشن نبود اینقدر میدانستم که در افشار یک سری ننجیدند و فرار کرده، تخلیه کرده و معامله را نمیدانستم، گفت من در (۱۰) ماه گذشته حوادث افغانستان شما را دنبال می‌کردم در این ۶ تا جنگ که سر شما تحمیل شده بود همه این جزئیات را من منعکس کردم و من بلد هستم فقط در این ۹ - ۱۰ ماه در افغانستان نیامدم ولی وقتی که شنیدم شما این جا شکست خوردید آمدم که علت این را بدانم، این مصاحبه در خانه حاج آقای فدائی بود، آنروز مادر مدرسه بودم حضرت آقای آیت الله فاضل هم بود و بزرگان برای مصاحبه اینها در منزل می‌آمدیم من برای این جواب مانده بودم که روشن برایش چه جواب بگویم یعنی یک سری جزئیاتی را که حتی ما بلد نبودیم، یک خبر نگار جزئیات جنگهای گذشته را بما بازگو کرد که کیها علیه شما می‌جنگید و چه رقم می‌جنگید و شما شکست نخوردید و برای من تعجب آور بود، برای این مسئله که اینجا شکست خوردید از انگلستان خواستم بیایم شخصا از شما این مسئله را علتش را باز خواست بکنم، من برایش گفتم که این مسئله را من برای دو ماه بعد جواب میگویم از حالا معذرت می‌خواهم، دلیل هنوز برایم روشن نشده، دو ماه بعد جواب میدهم، خوب بعد از اینکه این مسئله روشن شد و این معامله که فتح دارالامان پیش آمد بعد از فتح دارالامان همین خبر نگار دوباره آمد و گفت من دنبال سؤال اولی خود آمدم من بعد قضیه را گفتم که اینطور ۴ تا قوماندان ما را خریدند و اینقدر پول داده بود و ما اینها را دستگیر کردیم، علت در این جا بود و بعد جنگ دارالامان را برایش شرح دادم که ما چقدر نفر گذاشته بودیم برای عمل کردن در دارالامان و اینها چقدر اعاشه خورده است و چقدر نیرو موجود بود و در ظرف ۷

ساعت دارالامان تصفیه شد، بعد قانع شد و برگشت، حالا ما برای شما فشرده این مسئله را می‌گویم که در افشار معامله بود، در چپک سازی معامله صورت گرفت ۱۲ روز که جنگ شد خود طرف اعتراف کرده که ۲۰ هزار مرمی ثقیله ما بکار بردیم به اینجا زدیم ولی ۵ پسته که آنجا از دست رفت ۳۰۰ لگ معامله شده بود ۱۰۰ لگ گرفته بود این نفر را ما دستگیر کردیم اعتراف دارد و هست، لهذا از این جهت بشما با تکیه بر خدا و تکیه بر بازوان مجاهد مردان شما بشما اطمینان میدهم که همین ۱۵۰ نفر هم که در افشار باشد هیچ خطری متوجه شان نمیشود (تکبیر حضار) این در این مسئله و من این چیز را هم اطمینان پیدا کردم آلان شما مردم هوشیاری تان، درک تان این مسئله را پار سال هم گفته بودم بر خلاف باور دیگران که تعبیر دارند که مردم ما عقب مانده است از نگاه سیاسی پائین است، از نگاه فرهنگی، من این باور را ندارم من میگویم مردم ما بحمدالله در ۱۴ سال انقلاب بسیار از نگاه هوش سیاسی و درک اجتماعی بالا رفته حتی از ما مسئولین جلوتر رفته این را پار سال گفتم روی این مسئله معتقد هستم و من با احساس شما با همبستگی شما، با هوشیاری شما مطمئن هستم بر اینکه انشاءالله توطئه‌ها افشا می‌شود و جلوش گرفته می‌شود، از این جهت با شعور شما، با درایت شما، با حساسیت شما مطمئن هستم (تکبیر حضار) اما مسئله افشار من معتقد هستم که اگر ما بیایم با جمعیت اسلامی جنگ هم نکنیم و دوست هم باشیم هیچ منافات ندارد که ما از مسئله افشار و فجایع افشار صحبت بکنیم و هیچ مخالفتی با این مسئله نداریم، صحبت کردن قضایای تاریخی و صحبت کردن درد یک مردم مظلومیت یک مردم ظلمی که شده معنایش جنگ نیست حالا اگر بنا شود اینرا ما معنی اش را جنگ بدانیم پس در تاریخ گذشته افغانستان صحبت باید نکنیم از مظلومیت‌های مردم خود هیچ چیز نباید بگویم در صورتیکه ما مظلوم و محکوم در این جامعه بودیم و تا حالا هستیم این در رابطه با مسئله افشار است، در رابطه با مسئله فعلی کشور وضعیت فعلی کشور شما میدانید که نا معلوم است، این مسئله

را من برای شما میگویم.

□ برای ما وحدت ملی اصل است نه دوستی با این یا آن.

در بین مردم ما مطرح شده که جامعه ما را از نگاه نظامی و تشکیلاتی دو قطبی کند و در اینجا فکری بوجود آمده که بین حزب اسلامی و جمعیت اسلامی، ما در کنار هر یک باشیم خوب است، طرفداری یکی از جمعیت بکند یکی از حزب حتی نسبت داده شده این مسئله در بین مردم برای مسئولین حزب وحدت این باور، باور غلطی است شما را هم اگر کسی می آید اینجا القاء می کند این مسئله را قبول نکنید این را دوستان شما القاء نمیکنند، برای گمراه کردن و انحراف فکریست هر مردم، هر ملتی و هر تنظیم سیاسی باید روی مسئله خودش و مردمش فکر بکند برای کس دیگر فکر کردن غلط است ما با همه تنظیم ها سر جنگ نداریم دوست هستیم، با همه ملت ها سر دشمنی نداریم و دوست هستیم و وحدت ملی را ما در افغانستان یک اصل میدانیم، اگر دانسته و ندانسته برای مردم ما این مسئله (دو دسته شدن) را کسی مطرح بکند این برای مردم ما ذلت است برای مردم ما عزت نیست معنی اش اینست که ما توانائی زندگی و دفاع از حقوق خودمان را نداشته باشیم چرا این مسئله را مانگوئیم که دیگران در کنار ما باشند، خوب است که ما بیائیم در بین مردم القاء بکنیم که ما در کنار کی باشیم خوب است، این مسئله فکر انحرافی است هر کس بیاید در این جا بگوید تعدادی از حزب اسلامی دفاع بکند و تعدادی از جمعیت برای مردم ما فاجعه است ما اینها را بعنوان خائنین ملی می شناسیم، مردم ما یک مردم سرفرازیست که با برادری با همه ملیت ها می خواهیم زندگی بکنیم با برادری زندگی بکند این افغان باشد، تاجیک باشد، ازبک باشد، همه برادرند حقوق مساوی می خواهیم، چرا ما سر پای خودمان این فکر را نکنیم و روی توان خود ما فکر نکنیم، این فکر فکر غلطست و هر کس القاء بکند نادرست است (تکبیر حضار) ما روی بازوان پرتوان شما مردم فکر می کنیم حق هم اگر می خواهیم برای شما می خواهیم، این حق

خواستن بمعنی دشمنی با حزب اسلامی و جمعیت اسلامی نیست، ما معتقد هستیم در اینجا مسئله افغانستان وقتی حل می شود که مردم و احزاب همدیگر را تحمل بکنند در صدد حذف یکدیگر نباشند چه از نگاه اقوام چه از نگاه احزاب، چه از نگاه مذاهب، روش حزب وحدت این است که با کسی جنگ نداریم برای همه احزاب و ملیتها احترام قائلیم و برای همه حق مساوی طبق نفوس شان می خواهیم و بر همین اساس برای مردم خود حق می خواهیم راه حل برای افغانستان تفاهم است نه حذف یکدیگر لهذا هر کسی که می آید در اینجا برای حذف یک ملت و برای حذف یک تنظیم فعالیت میکند سخت اشتباه میکند ۲۰ ماه گذشته اثبات کرده که توانائی حذف کسی را ندارد، ما این افتخار را داریم و حق داریم و در اینجا افتخار کنیم برای اینکه وحدت ملی را ما بوجود آوردیم، چرا، از خاطر اینکه برادرهایکه در پیشاور بود در سال ۶۷ ما را حذف کردند در سال ۷۰ آمدند ۷۱ باز ما را حذف کردند ولی ما عقده برخورد نکردیم ما از روزیکه کابل ساقط شده بود جناب حضرت صاحب در پاکستان بود همین نیرو و همین توان را در کابل داشتیم ما اگر میخواستیم عقده برخورد بکنیم همان وقت جنگ میکردیم نمی گذاشتیم که کابل وارد شوند ما مذاکره کردیم، مذاکره ما نتیجه داد، آقای سیاف سر ما حمله کرد ما تنها جریان سیاسی هستیم که در ظرف ۲۰ ماه گفتیم که جنبش قابل حذف نیست باید بپذیریم و یک واقعیت است هر کس روی تمامیت ارضی افغانستان وحدت ملی افغانستان فکر بکند کسی را حذف نکند ما تنها جریانی هستیم که در شورای قیادی از حقوق جنبش دفاع کردیم، در شورای جهادی دفاع کردیم و گفتیم تا حالا هم روی این موضع هستیم ما دشمنی پشتون و هزاره را شصت در صد اش را حل کردیم در صورت که شما شاهد بودید که یک پشتون در منطقه هزاره آمده نمی توانست و یک هزاره در منطقه پشتون رفته نمیتوانست این را حزب وحدت با تفاهم حل کرد، من میگویم هر کس برای نفاق و دشمنی ملت ها حرف بزند خائنین ملی افغانستان است (تکبیر حضار) ازبک و پشتون در بینش آنقدر دشمنی خلق

کرده بود، دولت قبلی که ازبک در منطقه پشتون رفته نمیتوانست و پشتون در منطقه ازبک اینرا فقط با وساطت حزب وحدت توانستند این دو ملت دشمنی‌اش را رفع نمایند، اینکه هر کس فکر میکند که جنبش در کنار جمعیت باشد یا در کنار حزب وحدت اسلامی باشد این تصمیم خود آن مردم است بشما ربطی ندارد ولی وقتیکه آقای دوستم آمد در اینجا میانجی شد بین ما و جمعیت ما میانجی شدیم بین جنبش و حزب اسلامی و آقای حکمتیار و آقای دوستم نشست این افتخار ملی را حزب وحدت دارد و هست و در این راه گام برداشتیم این به این معنی نیست که امروز ازبک و پشتون و هزاره علیه تاجیک موضع بگیرد تاجیک برادر ماست از ملت ما و یک کتله بزرگی از این سرزمین است این به معنی دشمنی نیست ما در این راستا تلاش می‌کنیم که یکروز این دشمنی را هم با تفاهم بین این چهار تاملیت حل بکنیم و این افتخار تکمیل شود به حزب وحدت اما در این جا بیایم بررسی بکنیم برای اینکه ما وقتی موضع میگیریم در مقابل دولت به اصطلاح خودشان این موضع حزب وحدت و منافع مردم ماست هر کس بیاید در اینجا این مسئله را این طور تلقی کند که ما طرفدار حزب اسلامی هستیم ما علیه جمعیت هستیم این به نفع ما نیست، این را غلط میدانیم چه بزرگ باشد چه کوچک، این طرز تفکر طرز تفکر غلط ما در اینجا موضع سیاسی داریم ما علیه دولت موضع که می‌گیریم از خاطر منافع مردم ماست بیایم در اینجا توافق نامه جلال آباد وقتیکه پیش آمد توافق نامه اسلام آباد ما اعلان کردیم که از اینکه آمدند نماینده‌های تنظیم‌های جهادی پای وی امضا کرده و نماینده حزب وحدت بوده و مصالح مملکت ما قبول کردیم حال بررسی می‌کنیم وقتی که ما قبول داریم روی توافق نامه کجایش عمل شده و کی عمل نکرده در این توافق نامه آمده در اینجا که ۵ تا وزارت خانه توسط کمیسیون اداره شود این ۵ وزارت خانه وزارت خانه‌های کلیدی است، اطلاعات و کلتور، دفاع، داخل، خارجه، مالیه، غیر از یک وزارت که وزارت حزب وحدت بوده که وزارت مالیه بوده این مسئله را عمل کرده کمیسیون در

آنجا دایر بوده تا وقتیکه دولت در حال سقوط در جنگ برابر شد کمیسیون تصمیم می‌گرفت در مصارف مالی اینکه از وزارت مالیه بیرون میشد دیگر ایا این کمیسیون وزارت خارجه را یکروز رویش را دیده و اینجا آقای ربانی عمل کرده، نزدیک ۶۰ تا کشور از حزب وحدت یک نفر نماینده هم نباشد و من برای شما اینجا واضح می‌گویم و این را مستند اثبات می‌کنم که ۵۰ سفارتخانه تنها از جمعیت است ۱۰ تای آنرا به دیگران داده باشد - ۵۰ - آن از (عناصر) جمعیت است وزارت داخله کمیسیون دایر شد نشست در اینجا تعیینات آن در مسایل آن تصمیم گرفته شود آقای حکمتیار هم بحیث وزیر داخله که سرپرستی‌اش را می‌گیرد تعییناتش را آقای ربانی قبول کرد، آیا وارد شدن در داخل شهر کابل گذاشتند؟ آیا وزارت اطلاعات از طرف حزب وحدت آقای معصومیار تعیین شد یکروز گذاشتند که در وزارت اطلاعات برود آیا در سال ۷۱ کابینه گفتند، مصوبه کرده که درین جا ۳۵ میلیارد بودجه افغانستان را بدون پشتوانه روسها چاپ بکند و تخصیص داده برای هر وزارتخانه آقای ربانی از پیش خود ۸۰۰ میلیارد چاپ کرده و اکثریت قاطع ازین را وارد بانگ نکرده ما مگر میتوانیم (تابع این حزب سیاسی) باشیم، نمایندگی از یک مردم هم بکنیم؟ در این جا بی تفاوت باشیم هیچ خم به ابروی آقای ربانی نگوییم، اینکه دفن کردن مردم ما است و حزب ما و این موضع ماست ۲۰۵ هزار اردو را امروز در کابل اعاشه و اباطه میکند بدون حوزه جنوب غرب در اینجا یک نفر از حزب وحدت نیست مگر ما میتوانیم در این مسئله بی تفاوت باشیم؟ در این سال ۱۲۰۰ میلیارد پول چاپ کردند، در یک جلسه حل و عقد ۱۲ میلیارد پول برای طرفداران خود پخش کردند در حالیکه بودجه افغانستان در زمان داود در یک سال ۱۳ میلیارد بود ما می‌توانیم در اینجا بی تفاوت باشیم؟ در توافق نامه جلال آباد آمده که هر وزارت خانه متعلق در هر حزب باید انتخاب بکند ۶ ماه میشود که ما پیشنهاد آقای مقصودی را دادیم که معاون وزارت مالیه باشد از دفتر آقای ربانی بیرون نشد، آقای ربانی در این مدت که کمیسیون ما دایر بوده و داشته کار میکرده و

داشتیم که مسایل خود را حل بکنیم در وزارت دفاع ۴۶
تاریاست است از ۴۶ تا ریاست وقتیکه با کمسیون ما سرو کله
زدند که ۲ ریاست بدهد، یک ریاست هم پیشنهاد کرده
ریاست برادران حرکت اسلامی را با ما اینقدر نیستیم که زیر
بار این ذلت برویم ما مجبور هستیم هر رقم دیگران عمل بکند
ما حیثیت مردم خود را باید در نظر بگیریم گفتیم ما ریاست که
با حرکت اسلامی دادید نمی گیریم اشکال ندارد این
موضوعیست که در این جا هست پیش آمده ۳ ماه پیش ما در
اینجا راه حل همین را داده بودیم که باید ربانی و حکمتیار
استعفا بکند دولت موقت تشکیل شود، این مسئله، امروز
نیست که اگر بیاید اینجا کسی تلقی بکند که اگر ما برای
مردمان حق می خواهیم و می خواهیم در تصمیم گیری
شریک باشیم هر کس روی این مملکت خیانت بکند باید
برایش بگویم و جلواش را بگیریم یک مردمیکه در
سرنوشتش حساس نباشد، حزبی که موضع سیاسی نداشته
باشد این دیگر حزب سیاسی نیست، این مرده است، این
موضع ربطی ندارد که حکمتیار با ربانی، موافق باشد یا
مخالف باشد، فردا اگر بیاید حکمتیار همین عمل را بکند ما
عین موضع را علیه حکمتیار می گیریم (تکبیر حضار) ربانی
آمده در اینجا علیه جنبش فتوی داده اول ربانی اهل فتوی دادن
نیست اسلام را در مسخره گرفته در زمان آقای حکیم در
فلسطین یکروز مطرح شد که آقای حکیم فتوی بدهد
طلبه های نجف و قم می لرزید که اگر فتوی بدهد برای همه ما
واجب است که ما باید برویم جهاد بکنیم امام خمینی (ره)
وقتیکه جهاد سازندگی را تشکیل داد در تیر روزنامه نوشته
شده بود جهاد سازندگی را تیرش را بزرگ نوشته کرده بود
مردم ایران در تشویش افتیده بود که اگر امام امر جهاد داده
باشد چکار میتوانیم بکنیم در هشت سال جنگ تحمیلی امام
خمینی علیه عراق امر جهاد نداده، این از نگاه اسلام یک همچو
قداست یک همچو مرتبه هست بعد سمت شمال کیست؟
جنبش ازکی تشکیل شده بر علاوه که اینجا این منطقه یک
مردمیست ازبک و ترکمن که جهادی و غیر جهادیش عالم و

غیر عالمش در جنبش آمده کل احزاب جهادی در سمت
شمال عضو جنبش است، خود جمعیت عضو جنبش است
مگر میشود بنام جنبش کسی بیاید فتوی بدهد علیه اش ما
بی تفاوت باشیم این جا حق داریم که از خودمان دفاع بکنیم
حزب وحدت معاون جنبش است در سمت شمال این چه
فتوی مسخره ایست که ربانی میدهد علیه ملت (تکبیر حضار)
ده برابر ربانی جنبش در سمت شمال عالم دارد این نه از نگاه
شرعی درست است، نه از نگاه سیاسی درست است نه از
نگاه ملی درست است این فتوا، ما اگر بیایم اینرا بگویم که
عاقلا نه نیست، منطقی نیست ما این عقیده ماست مگر این
بمعنی اینست که ما از فلانی حمایت می کنیم و علیه فلانی
هستیم هر کسی بیاید منطقی بر خورد بکند هر کس بیاید
وحدت ملی را بهم بزند هر کس بیاید تضاد ملی را بوجود
بیاورد ما این را خائنین ملی میدانیم و علیه آن این موضوع مردم
ماست ثلث مردم افغانستان را شما تشکیل میدید از اولش
انحصار گرایانه برخورد کردند و غیر منطقی برخورد کردند
همانطوریکه درباره ما غیر منطقی برخورد کردند دوباره ما را
حذف کردند از تصمیم گیری و گفتند اینها سهم ندارند اینها در
افغانستان وجود ندارد عین غیر منطقی برخورد کردن درباره
جنبش است، همینطور که ما امروز بحمدالله با تصمیم شما، با
آمادگی شما و با فداکاری شما به بازوان پرتوان مجاهدین شما
اینجا قبولانیدیم که ما هستیم و یک ملت هستیم و بدون ما
تصمیم گرفته نمیتوانید و من معتقد هستم که جنبش عین این
مسئله را سر این آقایون خواهد قبولاند هر کس علیه جنبش
موضع میگیرد یکروز اثبات میشود و میگوید که ما اشتباه
کردیم ۸۰٪ منابع طبیعی افغانستان مال شمال است اگر یک ذره
روی منافع علیای مملکت کسی فکر می کند از این
موضعگیری موضع گیری غلط دست بردارد و این حرف
درستی نیست والا افغانستان تجزیه میشود و این بنفع هیچ
کسی نیست من اینرا به آن کسانی که بسیار متعصب است از
اسم دوستم هم بدش می آید قوم ازبک هم قیافه اش خوشش
نمی آید برای شان گفتم و قبول کردند، گفت تو درست می گوئی

کمک کرده سر جایش ما از شان تشکر می‌کنیم چه سعودی باشد یا پاکستان باشد، ایران باشد، یا کشورهای دیگر باشد حق نمیدهیم بر اینکه در مسایل داخلی ما دخالت بکند با این وضع، با این روشنی دیروز ما می‌گفتیم نیم میلیارد سعودی‌ها برای محو ما به سیاف داده کسی این را قبول نمی‌کرد، نیم میلیارد دالر را برای اینکه ما را نابود کند ولی امروز آمده فتوا می‌دهد علیه مردم ما، یک عالم و یک سیاست مدار اعتراض نمی‌کند که تو چه حق داری، تو چه کاره که علیه مردم افغانستان فتوی می‌دهی؟ در وقت جنگ راه دار می‌دهد این را هیچ کس اعتراض نمی‌کند، هیچ کس حرف نمی‌گوید، اینها وظیفه ملی ماست ما اگر بخواهیم در افغانستان زندگی بکنیم و زنده باشیم ما مجبور هستیم جلو کسی که تخلف می‌کند و خیانت می‌کند بایستیم با همه این مسایل ما اثبات کردیم که نمی‌خواهیم که جنگ راه حل باشد ولی ما موضع سیاسی خود را داریم و می‌گوییم هر که این خیانت را بکند می‌گوییم در مقابلش هر که حق هر کس دیگر را نادیده بگیرد می‌گوییم در مقابلش هر که در حق ما تجاوز بکند برایش جواب می‌گویم (تکبیر حضار) از اینکه وقت عزیز شما را زیاد گرفتم مخصوصاً مسئولین شورای مرکزی و شورای عالی نظارت و برادران معذرت می‌خواهم و ماه روزه است و یکبار دیگر از حضور شما از احساس شما تشکر می‌کنم.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

۱۳۷۲/۱۲/۳

ما اشتباه می‌کنیم راه حذف در افغانستان تمام شد و کسی نمی‌تواند کسی را، ملتی را حزبی را و مذهبی را حذف بکند یک راه است راه تفاهم و پذیرش همدیگر و این منطق را با همه اعلان کردیم و می‌گوییم و روی این مسئله هستیم هر کس درین مملکت لسانا، مالا نظامی غیر نظامی خیانت بکند مقابلش می‌ایستیم و اینها سر عقل بیایند و این چور و چپاول و این بیت المال که ۲۰ ماه اینها مصرف کرده در همچو حکومتی را در هیچ جای ندیده، حکومت نیست، این موضع حزب وحدت است هر روز بیاید تفاهم بکند، انتخاب روی نفوس، احزاب را سهم می‌دهند روی نفوس‌اش ما برای هر راه حلی آماده هستیم و از هر زبانی که بیاید این مسئله را حمایت می‌کنیم و این‌ها باید تجدید نظر بکنند و اینها باید از ۲۰ ماه گذشته درس بگیرند که نمیشود با زور حکومت کرد نمیشود با تانگ حکومت کرد، نمیشود با پول حکومت کرد، روسها جنایتی را در افغانستان کرده که از دوران اشغال در افغانستان بیشتر دارد جنایت می‌کند، یعنی این پول بدون پشتوانه چاپ کردن در افغانستان آوردند این از دوران اشغال برای ما مضرت‌تر است و این‌ها مزدوران حلقه بگوش روسهاست و الا روسها نمیتوانند اینکار را بکنند (تکبیر حضار) اینها بنشینند سر این مسئله بحث کنند که کی وابسته است و کی وابسته نیست، اینها وقتی که در اینجا حکومت می‌کنند علیه مردم شان علیه علما و مجاهدین فتوی می‌دهد و هابی‌ها چرا این فتوی را تأیید می‌کند، چرا از اینها حمایت می‌کند؟ این دخالت نیست در امور افغانستان این ذلت نیست که مشروعیت را از وهابی می‌گیری تو خود اینجا مرتب سرما می‌گویی که ما وابسته هستیم با فلان گروه دیگر وابسته است، سعودی‌ها راه دارد وقت جنگ برای چه در بگرام اطلاعات می‌دهد، اطلاعات مصر برای چه در اینجا آمده در کابل سازماندهی می‌کند، اگر وابستگی است، اگر مزدوریست، اگر دخالت خارج است اینهاست، هر کس اگر رادیو داشت، اگر تلویزیون آنچه در دهنش آمد باید بگوید، هیچ کس هم باز خواست نکند اصلاً... قضاوت کنید ۱۶ سال کشورهای اسلامی به جهاد ما



(آخرین سخنرانی)

تکیه به خدا

واراده ملی، شکست ندارد

تذکر:

روز ۲۴ دلو ۱۳۷۳ حکمتیار نیروهای خود را از چهار آسیاب عقب کشید و گروه غدار طالبان جای آنها را گرفت. بدنبال آن کوردلان منافق شایعه کردند که استاد شهید مزاری نیز از کابل فرار کرده است، استاد که در حال بازدید از خطوط تماس جبهه بودند به دشت آزادگان بازگشته در میان انبوه مردم نگران غرب کابل سخنانی ایراد فرموده به آنها امید بخشیدند، استاد در این سخنرانی روی خود ارادیت ملی، یکپارچگی مردم و طرد خائنین تأکید نموده از خداوند آرزوی توفیق شهادت در میان مردم را می نماید، آرزویی که بزودی تحقق می یابد و این آخرین سخنرانی به نسلهای بعد از او می ماند، شاید که ما فرزندان وفادار باشیم.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم.

ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم (۲)

صلوة (صلوة حضار) با تشکر از شما ملت قهرمان و فداکار و مخلص که در این ماه رمضان، بمحضی که از شما خواسته شد که بیایید و جلسه ای باشد، حضور پیدا کردید، این باعث امید اینجانب است که شما برای سرنوشتان حساس هستید، و روی این مساله فکر می کنید.

آیه کریمه را که خدمت تان عرض کردم، خداوند تبارک و تعالی میگوید ما سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهیم، مگر که سرنوشتشان را خودشان تغییر بدهد، بعد در جای دیگر است، این بعنوان یک سنت الهی است، البته در آیات دیگر و روایاتی که برای تفسیر آیات، روایت شده، می گوید برای سنت الهی هیچ تغییر و تبدیلی نیست، لهذا ما این را مکرر خدمت تان عرض کردم که این آیه، مصداق اکملش، تفسیر صحیحش، در زندگانی مردم ما، تفسیر شده است، شما مختصر در تاریخ تان وقتی که فکر بکنید، می بینید که دوران مختلف زندگانی را طی کرده اید، و دو سال و هشت ماه هم

ثابت کردند در اینجا، (در کابل) که وقتی مصمم بودید، از حیثیت تان دفاع بکنید، خدا یاری کرده، و شما توانستید تمام زورگویان را سر جای شان بنشانید و بعد از جنایات بعد از جنگهای بسیار خطرناک، آمدند معذرت خواستند که اشتباه کردیم.

من معتقدم که این مسأله، نهفته است به تصمیم شما، و اراده شما، و ایستادگی شما، و حساس بودن برای اینکه در سرنوشت تان حساس بودید، لهذا تاریخ اثبات کرده است دوران عبدالرحمن وقتی که مردم ما در مقابل این حکومت ظالم و جائر ایستادند، هفت سال جنگیدند و عبدالرحمن تمام توطئه های که بلد بودند در این دوره علیه مردم ما کار گرفتند، لشکر از تمام نقاط افغانستان جمع کردند، از همه اقوام به جنگ مردم ما فرستادند، شصت نفر از علمای اهل تسنن را جمع کردند، فتوا گرفتند برای این مسأله که اینها رافضی است و کافرنند، کار ساز نشد، ولی آمدند از بین مردم ما خائن ترتیب کردند و وادار کردند که به ملت خیانت کنند، این مسأله کار ساز شد، چه رقم کار ساز شد؟ که ۶۲٪ مردم ما نابود شد در یک کشوری که عبدالرحمن پرچمدار اسلام به حساب می رود که نورستان را کافرستان بود، عبدالرحمن مسلمان کرد ولی مردم ما را ۶۲٪ را از بین برد، بعنوان غلام و کنیز از اینجا تا هند بفروش رفت مردم و از مالیات این کنیز و غلام فروشی در خزانه دولت که واریز می شد، کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر مقدار این پول را نوشته است.

وقتی که ۶۲٪ مردم ما نابود شد، از آن تاریخ تا حالا که بیش از صد سال می شود، ما محروم بودیم، تحقیر می شدیم، هزاره بودن عیب بود، شیعه بودن عیب بود، تعمد بود بر اینکه ما را نگذارند به مکتبها، ما را نگذارند به کار کردن و تجارتها، آنچه که در این جامعه امتیاز بحساب می رفت ما محروم بودیم، در زمان شاه محمود خان رسماً مکتوب می نویسد به وزارت فرهنگ که بچه های هزاره و شیعه را در مکتب حربی پوهنتون و مکتبهای ارزش دار نگیرد، این محرومیت را شما تیر کردید، شما غیر از اینکه جوالی کشی بکنید، بار پشت بکنید، در این مملکت دیگر ارزش نداشتید، افغانهای کوچی در هزاره جات میامد، جای و پارچه و اینها را در سر خانه می گذاشت و می گفت سال دیگر من از اینجا پولش را می گیرم، این را ما و

جهد که هفتاد میلیارد دالر برای افغانستان مصرف شد، باز برای ما یک دالر کسی کمک نکرد، یک کنفرانس بود در پشاور، دایر شده بود که برای بهبود جهد در افغانستان تمام مؤسسه‌های غربی که در افغانستان کار می‌کرد دایر کرده بود، تمام تنظیمها را و صاحب نظر را هم در پشاور جمع کرده بود، در باره این مسأله صحبت می‌کرد، بعد یک نفر از خارجی‌ها رفت پشت تریبون ایستاده شدند که در اول انقلاب، مردم شیعه و مردم هزارجات منطقه خود را زود آزاد کرد، و من الان در این جمع از اینها کسی را نمی‌بینم، در لیست کمکهای هم که در افغانستان می‌شود برای اینها وجود ندارد، اینها کجاست؟ (شما می‌دانید که آن روز، غرب آنقدر، از اتحاد جماهیر شوروی ترسیده بود، که برای افغانستان هر دستی که بالا می‌شد که علیه روسها مبارزه بکند، بدون اینکه نگاه کند که این دست چه دستی است یک کلاش میداد که مبارزه کنید، برای خود مردم افغانستان نبود ولی برای ترس از روسها بود) بعد بی‌شرمانه یکی از مسوولین جهادی رفت پشت تریبون، گفت همین مساله را من جواب می‌گویم، گفت برای از اینکه به اینها دوا کمک بکنید، احیانا مواد غذائی کمک بکنید من موافق هستم، ولی اینها مبارزه کردند منطقه‌شان را آزاد کردند، ایران به اینها یک مقدار سلاح داد الان در میان خودشان جنگ دارند.

اینها ظرفیت این مساله را ندارند، که به اینها از نگاه تسلیحاتی کمک شود، یعنی اشاره داد به این خارجی که اینها به ایران وابسته است احتیاط بکنید، اصل عمده مساله این گپ بود.

شاید خیلی‌ها، مردم ما فکر بکنند در این مساله که شاید رهبران و مسوولین، نخواستہ کمک‌های دنیا را بیاورند به ما در هزارجات سرازیر بکنند اینها مخالفت کردند، نه این نبود، ما محکومیت داشتیم و کمک نکردند، این محکومیت، محکومیت تاریخی بود برای ما، خوب در چهارده سال جهد هفتاد میلیارد «دالر» مصرف شد، که اکثر قاطعش در پاکستان مصرف شد، از خون این مردم بهایش در آنجا خانه ساخته شد، برای مردم ما یک دالر هم نرسید، از نگاه طبیعی هم که سرزمین‌های که در افغانستان ارزش داشت زراعت می‌شد مال ما بود خوب در دوران عبدالرحمن گرفته شد، برای کوچیه‌ها

شما دیدیم و لمس کردیم ولی وقتی که انقلاب اسلامی شروع شد، شما مردمی که در مقابل افغان، حرف زده نمی‌توانستید یک نفر عسکر از طرف حکومت در منطقه می‌آمد، مردها پنهان می‌شد، زن‌ها می‌گفت در این آبادی کسی نیست، در انقلاب که شروع گردید که تغییر بدهید وضع تان را، در ظرف سه ماه تمام مناطق هزاره‌جات آزاد شد، پس خدا هم یاری کرد، چهارتا خائنین که در حزب خلق و پرچم از قبل جذب شده بود، اول منطقه‌ای را که رفتند خلع سلاح کردند و سلاح آوردند، «هزاره‌جات» بود، در صورتی که هزارجات سلاح نداشت، سلاح مال افغانها و سرحد آزاد بود، سلاح که در میان مردم ما مجاز بود، موش کوش و دان پر و چره‌ای بود، دیگر سلاح مجاز نبود، در صورتی که وقتی خیل کوچی می‌آمدند یازده تیرها در گردن زنهایشان آویزان بود در سر مردم ما می‌آمدند، ولی هیچکس حاضر نشد در این حکومت مارکسیستی که افغانها و کوچیها را خلع سلاح بکنند ولی خائنین ما پیشگام شدند رفتند هزارجات را خلع سلاح کردند، این کار را کردند، برای نیکنامی‌شان، برای خوش خدمتی‌شان، ولی مردم ما با دست خالی، با داس، قیچی و بیل توانستند که مناطق‌شان را آزاد بکنند ظرف سه ماه، این مسلم بود که اراده شما بود، تصمیم شما بود، شما باید این را در خاطر داشته باشید که تاریخ بعد از محرومیت‌های زیاد، بعد از رنج‌های زیاد، یک بار شانس برای مردم داده می‌شود که سرنوشت خود را خودشان تعیین بکنند، این شانس الان برای شما داده شده، که شما مردمی که در اینجا تحقیر می‌شدید، توهین می‌شدید مسخره می‌شدید، برای شما داستان درست کرده بود، شما آنقدر امین بودید که برای تمام صاحب منصب‌ها خدمتکار باشید در کنار خانمش، هیچ هراس نداشت که شما خیانت می‌کنید، ولی شما این قدر امین نبودید در این مملکت که از شما یک کاتب مقرر بکند، در اینجا شما امین نبودید، منفور بودید، ولی برای نفر خدمتی امین بودید، این دوران را پشت سر گذراندید، انقلاب پیروز شد، خلاف انتظار همه اقوام افغانستان و خلاف انتظار نیروهای جهادی که در خارج بود، چون ما محکومیت داشتیم، و محروم بودیم در داخل افغانستان طبیعی‌اش بود که در خارج هم محکومیت داشتیم، هویت نداشتیم، بحساب این و آن بهانه طلبی در چهارده سال

افغانها عبدالرحمن روی هزارجات فرمان داده که شما بروید بگیریید، آنها از سردیش قبول نکردند، از این خاطر مانده بعد یک مقدار علف که داشت کوچی راه دادند که این علف‌ها را، مال هزارجات حق ندارند بچرند باید دیگران بچرند.

خوب این محرومیت داخلی و خارجی و طبیعت هم با آن سردی برای مردم ما، از چهارده سال جهاد فقط برای مردم ما رسیده بود همین بود که کوچی از سرشان کم شده بود، کشتش را، شفتلش را، رشقه‌اش را، دیگه مال کوچی آمده نمی‌چریده، خودشان برای گاو و مال خودشان استفاده می‌کرد، ولی وقتی که روی مظلومیت، محرومیت مردم ما در کابل از دیر زمان آمده بود جا گرفته بود، وقتی که دولت مارکسیس سقوط کرد، مردم ما در اینجا مسلح شد، مناطق زیادی را در دست گرفت، این خلاف انتظار همه بود، فکر نمی‌کرد که این مساله با این شکلی در بیاید، لهذا تصمیم گرفتند بر این مساله که باید اینها را برداریم و سلاح‌شان را بگیریم و اینها دیگر این هویت را نداشته باشد، دو سال و هشت ماه با شما جنگیدند، من برای شما این مساله را اطمینان می‌دهم در اینجا که اگر شما مردم مصمم باشید بر اینکه سرنوشت‌تان را تعیین بکنید خودتان، و از خدا نگردید و توجه به خدا داشته باشید هیچ کس توان این مساله را ندارد که بدون شما سرنوشت شما تعیین شود و حق شما به شما نرسد و کس سلاح شما را بگیرد (تکبیر حضار) برای اینکه این مساله تجربه شده، یعنی در جنگ اول، دوم، سوم تا چهارم را، هیچ جریانی در افغانستان وجود نداشت که با ما و شما جنگ نکرده باشد، بعد سنگرهای ما و شما هم در همین غرب کابل خانه به خانه بود، ولی وقتی شما خواستید خدا شما را یاری کرد و همه مناطق پاک شد و از قندهار، از هرات، از تخار، از بدخشان، از هلمند از همه جا آمدند مرده بردند. این تجربه شده است.

ولی ما در اینجا برای شما می‌گوئیم که بزور نمیتواند کس این کار را بکند، اگر کسی بیاید خیانت بکند، خائن شود از مردم ما، امکان دارد تاریخ تکرار شود، هیچ بحث ندارد، شما میدانید در افشار خیانت شد، ضربه دیدیم، شما میدانید در ۲۳ سنبله توطئه بود، ضربه دیدیم و الان یک وجب سنگر شما را و مردم ما را کسی نمیتواند بزور بگیرد. لهذا این مساله

است که ما طرفدار جنگ نیستیم، از اول نبودیم، از اول آمدیم اینها دولت تشکیل دادند در پیشاور گفتند گپ شیعه‌ها و هزاره‌ها بعد می‌زنیم، ما در این طرف پل چرخی در ریاست هفت موقعیت داشتیم، اگر ما می‌خواستیم جنگ کنیم، همانجا آقای صبغة الله مجددی را وارد شدن نمی‌گذاشتیم، ولی اینکه ما آمدیم در اینجا استقبال هم کردیم حکومتی را که مارا شریک هم نکرده بود و گفته بود حرفش را بعد می‌زنیم، طرف دار جنگ نبودیم وارد مذاکره شدیم با صبغة... به توافق رسیدیم، هنوز اعلان نشده بود که اتحاد جنگ را علیه ما شروع کرد، روی این مساله است که ما طرفدار جنگ نیستیم، به طلبه‌ها که شروع شده بود طرفدار جنگ نبودیم و الان هم نیستیم ولی حقوق برای مردم خود می‌خواهیم، هر کسی که بیاید این حقوق را که حق مسلم مردم ما است که در تصمیم گیری مملکت شریک باشیم و یک چهارم برای ما سهم بدهد، عاشق قیافه هیچکس نیستیم باشی مذاکره می‌کنیم و مسایل را حل می‌کنیم (تکبیر حضار) لهذا ما با طلبا (طلبه‌ها) نفر فرستادیم که مذاکره کند، آقای ربانی پیش من نفر فرستاده بود که طلبا (طلبه‌ها) همه را تهدید می‌کند، اختلافات خود را کنار بگذاریم دفاع مشترک داشته باشیم ما گفتیم حرف نداریم، حالا هم برای شما می‌گویم که شما دو چیز را اینجا مد نظر بگیرید، یکی توجه به خدا داشته باشید، که خدا از همه قوی است هیچکس در مقابل قدرت او قدرت نیست، این یک مساله است.

یک مساله هم در اینست که پیر، جوان، مرد، زن، کوچک، بزرگ متوجه باشید که در بین شما کس خیانت نکند، اگر خائنی می‌اید تبلیغ می‌کند خلاف منافع شما ایجاد وحشت می‌کند، ایجاد تشویش می‌کند، باید دستگیر بکنید و بیاورید که جزا بدهیم. این مساله است که اگر در این دو تا مساله توجه نکنید یکبار دیگر تاریخ تکرار می‌شود، و باز اگر از این شانس گذشت، محروم شدید، صد سال دیگر وقت ضرورت دارد که شما در این موقعیت، بیائید، متوجه این مساله باشید، روی این مساله است که ما الان خط دفاعی کامل تشکیل دادیم، هزار نفر، بیشتر از هزار از جنبش که در آن طرف بود، این نیرو را منتقل کردیم دیشب در اینجا، چون آقای حکمتیار خبر دادند که ما نیروهای خود را می‌کشیم، این قدر که دیگران نظاره کرده یکمقدار ما هم نظاره می‌کنیم ببینیم چه

قدر میتوانند دفاع بکنند از خودشان، بلا فاصله نیروهای جنبش را آوردیم اینجا جا دادیم خط اول گذرگاه تا آنطرف هتل «زلمی» خط دفاعی تشکیل داده شده، این طرف هم قلعه قاضی همینطور طرف کوه قوریغ خط دفاعی کاملاً تشکیل شده، هیچ تشویش نداشته باشید، مطمئن باشید اگر آمدند مذاکره کرد طلبا، (طلبه‌ها) مذاکره را قبول کرد، حق داد برای مردم ما، ما جنگ نداریم، وقتی هم که حق مردم ما در این مملکت تامین شود، به سرنوشت خود شریک باشیم هیچ سلاح کار نداریم، ولی اگر کسی بیاید به ما حق ندهد و سرنوشت ما معلوم نباشد، این سلاح بعنوان ناموس شیعه و هزاره است و کسی این سلاح را زمین نمی‌گذارد و به کسی هم تحویل نمی‌دهد (تکبیر حضار) با شورای نظر هم جلسه داریم، ارتباط دارد که آتش بس شود، چند بار مکرر گفته، چون خود از آنها هم با طلبا در چهار آسیاب درگیر شدند، بین شان نفر کشته شده، و طلبا طلب دارند که مناطق حزب را به ما تسلیم بکنند بعداً دولت گپ می‌زنیم، و اینها مقاومت کرده دوبار تابه حال هیأت فرستاده، هیاتهای شان نتیجه نداده، روی این مساله در این طرف هم تماس دارد، در ظاهر میگوید هیچ جنگ نداریم با شما شما رعایت بکنید، شما میدانید که اینها توطئه زیاد کردند دسیسه زیاد کرده، از این جهت باید مواظب بود.

اما امروز چرا آمدیم شما را در وقت روزه مزاحم شدم و خواستم با شما صحبت بکنم، برای اینکه شایعه پخش شده بود که آقای حکمتیار نیروهای خود را کشیده، تبلیغات می‌کنند در بازار، در آنطرف، آيادی خود را در اینجا فرستاده که ما هم از بین شما فرار کردیم و در بین شما نیستیم از این جهت برای شما تشویش پیش آمده بود، خواستم که با شما صحبت بکنم و این تشویش را رفع بکنم، برای شما من اینجا می‌گویم که، من هیچ منافعی غیر از منافع شما ندارم، اگر من می‌خواستم روی منافع شخصی خود فکر می‌کردم در این دو سال و هشت ماه هم در کنار شما نمی‌نشستم، (تکبیر حضار) و این را هم برای شما اطمینان میدهم که کمک و یاری از خداست، به امید شما و رحمت الهی، از خدا هیچ وقت نخواستیم که من بدون شما در جایی بروم، شما را در معرکه بگذارم و خودم جان خود را نجات بدهم، نه این را از خدا نخواستیم، (تکبیر

حضار) خواستیم که در کنار شما خونم اینجا بریزد، در بین شما کشته شوم، (تکبیر حضار) و در خارج از کنار شما هیچ زندگی برایم ارزشی ندارد و اینها که در آنطرف (تایمنی) تبلیغ می‌کنند، خیال خودشان کردند که فرار کردند و رفتند در آنجا گفتند که خانه این دولت آباد که ما را در اینجا پناه داد اگر نه کجا می‌شدیم (خنده حضار) آنها برای خودشان است، و شما مطمئن باشید ما اینجا هستم در کنار شما و از خدا خواستیم که در زندگی خود حقوق شما را هم از همه بگیرم، آن روزی که حقوق را گرفتم، آن روز از خدا می‌خواهم که برای ما توفیق بدهد، توفیق شهادت را که در بین شما شهید بشوم (تکبیر حضار) لهذا ماه رمضان است، وقت هم ناوقت شده و از اینکه شما را مزاحم شدم، در این وقت زحمت دادم می‌بخشید، و این ماه، ماه خداست، و ماه رحمت است و ماهی است که همه بندگان را خدا به مهمانی دعوت کرده و ماه اجابت دعاست، ما از شما تقاضا می‌کنم که در مسجدها، شب‌ها جمع شوید، احیاء بدارید، و دعا بکنید که خدا شما را یاری بکند و این ذلت گذشته سر شما تکرار نشود، (آمین حضار) روی این مساله است که شما همین طور که در قبل، سنگرها را کمک می‌کردید، نظامی‌ها را کمک می‌کردید، می‌رسیدید، الان هم از شما تقاضا می‌کنیم که سنگرها را مواظبت بکنید، کمک بکنید، حتی الامکان آنچه در توان شما است کمک بکنید، بچه‌ها را تشویق بکنید و خائنین را، اگر کسی اینجا می‌آید تبلیغ سوء می‌کند، چیزی دارد، بلا فاصله در کمیته امنیت حزب وحدت خبر دهید و دستگیر بکنید که تاریخ سرما و شما تکرار نشود، و با تمام توان برای رفاه شما، برای امنیت شما، برای حق شما در تلاش هستیم (تکبیر حضار) چه از راه مذاکره باشد، مفاهمه باشد، خارج و داخل اقدام کردیم چه هم از راه دفاع.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

پی نوشتها

۱ - صحبت آقای محسنی در نواری در پاکستان ضبط گردیده و به کابل فرستاده شده است، و بعد هم همان مطالب را در مصاحبه با بی بی سی بیان داشت.

۲ - رعد / ۱۱



باز دیشب تبری رفت به باغ گل «سرخ»

تهیه کننده: محمود جعفری

«گزارش شب شعری که به مناسبت شهادت اسطوره جهاد و مقاومت، استاد شهید مزاری و یاران باوفایش، در شهر مقدس قم برگزار گردید.»

جمعیت است چهار سمت سالن با پارچه‌های سیاه و عکس‌هایی از آن قهرمان ساده پوش ملکی - پوشانده شده. روبروی ما عنوان «شب شعر هزار حنجره فریاد» با سرخ‌ترین و گویاترین زبان، رنجهای بی‌پایان ملت مظلوم و شاعران مهاجر را فریاد می‌کند سالن چهره ناله و ماتم به خود گرفته است. همه سر به زانوی غم نهاده و در انتظار شکستن بغض‌های خویش در آینه طلوع اولین سخن نشسته‌اند. عطر آسمانی قرآن در فضا می‌پیچد و آهنگ خوش وحی توسط برادر شفق به جانها آرامش می‌بخشد. محمد هادی اکبری مقاله زیبای خویش را در سوگ آن رهبر مظلوم و امام قبیله ریسمان به دوش قرائت می‌کند. سپس سید فاضل محجوب (اولین شاعر برنامه) پشت تریبون می‌رود و دردهای خویش را به شکوه می‌نشیند، محمد نجف عالمی یکی از شاعرانی است که برای شعر خوانی دعوت می‌شود و او چنین می‌خواند:

کبوتر رفت و بر بامی نیامد
ز کابل هیچ پیغامی نیامد
دلی با خون غم آغشته دارم
خبر از صلح و آرامی نیامد

شعر صدای رسای جامعه است و زبان سرخ دردهای اجتماع، شعر عکس العمل روح است در برابر حوادث و رخدادهای مهم سیاسی - اجتماعی شعر بازتاب اندیشه‌های یک ملت است و شاعر شریک آلام و رنجهای مردم و فریادگر مصایب آنها، و شاعر متعهد شاعری است که دردهای مردم خود را با زبان فخیم و چهره زیبا برای آیندگان بیان نماید و آن را جاودانه سازد و نیز در قبال حوادث سیاسی - اجتماعی کشور خویش موضع‌گیری داشته باشد و از خود واکنش نشان دهد. از این رو انجمن شاعران متعهد انقلاب اسلامی افغانستان - قم به مناسبت شهادت پرچمدار بزرگ عدالت، استاد شهید مزاری، و یاران صدیقش، شب شعری با عنوان «هزار حنجره فریاد» در تاریخ ۱۳۷۳/۱۲/۲۶ در شهر مقدس قم برگزار کردند تا احساسات خویش را در برابر این فاجعه عظیم انسانی به نمایش بگذارند که اینک گزارش مفصل آن را از نظر می‌گذرانید:

لحظاتی از اذان مغرب گذشته است. سالن مملو از

عبدالخالق شکیب - مهمان دیگری از اصفهان -
احساس پاک خویش را نثار خون آفتاب می‌کند:

دیروز ما را تو سرشار از کشت گندم نمودی
لبریز امیدواری، غرق تبسم نمودی
با دست هایی که می ریخت خورشید و ماه و ستاره
دنایی از سرافرازی تقدیم مردم نمودی
محمد حکیم نظری پشت تریبون دعوت می‌شود
وداغ دلش را به سرایش می‌گیرد. آخرین شاعر، سید
میرحسین مهدوی (مجری برنامه) است که خون دل
مجروح خویش را در جام شعر می‌ریزد و بر کویر سوخته
قلبها می‌پاشد تا شاید سنگها نیز بر خیزند:

و در حجم زمین تشنه مان تا دید می‌آمد
فقط یک مرد یک اسطوره بی‌تردید می‌آمد
شکوه شرقی‌اش را آبهای تشنه می‌فهمید
نگاه روشنش مهتاب‌های تشنه می‌فهمید
میان خفته‌گان یک سوره از اسلام می‌آورد
برای تشنه‌گان از روشنی پیغام می‌آورد
تمام قامتش را در مصیبت زیست با مردم
کسی که سیل خونس از خدا جاریست تا مردم
هنوز شاعران زیادی در انتظارند تا شعرهای‌شان را
بخوانند و دردهای‌شان را فریاد کنند، اما کمی وقت مجال
نمی‌دهد و حجة الاسلام جناب آقای فیاض به ایراد سخن
می‌پردازند:

مجلس آخر می‌شود وانبوهی از مردم داغدار و
عاشقان «گل سرخ» با خاطر محزون و دل آشفته از «سالن
قدس» خارج می‌شوند و می‌روند تا در غربت و تنهایی،
یتیمی خویش را به غم و ماتم نشینند.

والسلام - قم

شاعر بعدی حمید مبشر است که در عزای بابه
بزرگ، غمهایش را می‌گیرد و با نوای غمالودش چشمان ما
را خم می‌زند محمد ظاهر احمدی از اصفهان آمده تا
همصدا با شاعران دیگر، سرود فراق را زمزمه نماید.
محمود جعفری، سوز نفس را در دو بیت چشم خود آه
می‌کشد:

دو چشم مثل ابروی سوگواره
سرشک از دیدگانم بی‌قراره
برای غربت و مظلومی او
همیشه خاطر موی «مزاره»

ذاکر حسین ارشاد، جان زبان را به خون سرخ آفتاب آرایش
می‌بخشد. شوکت علی محمدی برای شعر خوانی دعوت
می‌شود سپس محمد مهدی مهدوی پشت تریبون قرار
می‌گیرد و خوننامه فراق را به ماتم می‌نشیند.

همان مرد خاکی همان مرد ساده
بلی ساده تر از همه در اهالی
همان کس که دیشب اذان سحر داد
و بیدار شد چشمه‌های زلالی

عبد الشکور نظری از شاعران مهمانی است که از
اصفهان تشریف آورده تا در رجعت سرخ آفتاب، آسمان را
بارانی سازد:

غرور آسمانی دارم امشب
به دل زخم نهمانی دارم امشب
به سوگ رجعت خونین خورشید
دو چشم خونفشانی دارم امشب
محمد صادق فضیلت و محمد علی حسینی، از
شاعران دیگر این برنامه‌اند که در فقدان آن فقید سعید،
شعرهای خویش را به مرثیه مینشینند. نوبت به
مقداد صالحی میرسد او نیز متأثر و متألم از این حوادث،
زخم خاطرش را چنین شکوفا می‌سازد:

نخستین بار در آتش که دیدم سخت رنگین بود
پروبالش پر از خون بود، تنها بود و غمگین بود
بدون او نمی‌دانم که باغمها چه باید کرد؟
... و یامردانه بالا رفت، یا نامرد پایین بود

فرهاد هزار زخم

«به پیکر خون آلود قائد قبیله عشق استاد شهید مزاری»

□ سید میرحسین مهدوی

وقومی از نژاد روشن مهتاب تنها ماند
علی در برزخی از فتنه‌های شوم تنها ماند
و جمعی نا برادر نیز آمد روبروی ما
و خیل نا برادر هم شب آمد در نبرد ما
که در طوفان وحشت با علی هستیم در این شب
و درد خویش را در نیمه‌شبها با علی گفتیم
به چشم قوم ما تسلیم و سازش ننگ می‌آمد
فقط یک مرد یک اسطوره بی‌تردید می‌آمد
نگاه روشنش مهتاب‌های تشنه می‌فهمید
برای تشنه‌گان از روشنی پیغام می‌آورد
درختان برگها گل با صدایش آشنا بودند
کسی که سیل خونس از خدا جاریست با مردم

□ □ □

اگرچه سیلی از ترفندها در کار می‌آمد
شعاری سخت نا مفهوم پیچیدن گرفت از دشت
برای عده‌ای هم سکه‌های زرد می‌آورد
و ایمان گروهی زیر برف آب و نان لرزید
و عهد نشکن یک قوم را باطل نمود و رفت
برای مرگ ما از طاق کسری ریسمان آورد
بهشتی دیده آمد در صف شداد پیوستند
مریدان زر از افتادگی بیهوده میگفتند
شب‌ی آهسته گگ با قاتل او پیوستند
برای نابراذرهای ما پیغام می‌دادند
بسوی قاتلان عصمت افشار خندیدند
کسی هم در عزای مردم افشار کف می‌زد
و ایمان گروهی زیر برف آب و نان لرزید
و عهد نشکن یک قوم را باطل نمود و رفت

زمستان آمد و طوفان گرفت و آب تنها ماند
زمین چرخید و آتش تار و پود عشق را سوزاند
صفی از دشنه‌های تیز آمد روبروی ما
یزید و شمر و نسل مرحب آمد در نبرد ما
و پیمانی که محکم با علی بستیم در این شب
برای پاسداری از عدالت یا علی گفتیم
شب‌ی که از زمین و آسمان هم سنگ می‌آمد
و در حجم زمین تشنه‌مان تا دید می‌آمد
شکوه شرقی‌اش را آب‌های تشنه می‌فهمید
میان خفتگان یک سوره از اسلام می‌آورد
تمام صخره‌ها با رد پایش آشنا بودند
تمام قامتش را در مصیبت زیست با مردم

شکوه و عزت ما کم کمک بیدار می‌آمد
شب آمد نعره‌های شوم پیچیدن گرفت از دشت
ابو سفیانی از آنسوی صحرا درد می‌آورد
زمستان آمد و طوفان گرفت و آسمان لرزید
ابوسفیان نشست و آبها را گل نمود و رفت
یکی هم با تمام هستیش ایمان به نان آورد
و جمعی نا برادر با گروه باد پیوستند
سرودند از صفا و سادگی بیهوده می‌گفتند
برادرهای نا اهل آمده بسیار پیوستند
سپاه مرحب آنشب طعنه و دشنام میدادند
برادرهای نا اهل آمده بسیار خندیدند
دل مردم اگر در آتش نمرود دتف می‌زد
زمستان آمد و طوفان گرفت و آسمان لرزید
ابوسفیان نشست و آبها را گل نمود و رفت

و یک ورد عجیبی خواند و با شیطان تفاهم کرد
 بروی سکه‌های زرد و نورانی تیمم کرد
 به سوی صاحبان قدرت و چوکی تبسم کرد
 بروی پای شب خم گشت، پشتش را به مردم کرد
 گلوی عاشقان بر رشته‌های دار یخ می‌بست
 برای عده‌ای هم سکه‌های زرد می‌آورد
 و ایمان گروهی زیر برف آب و نان لرزید
 و بوی نان نیامد سفره شان در شوق نان پوسید
 کسی که عشق را افسرد خواهد مرد ای مردم
 و از اجسادشان بر آسمانها دود خواهد رفت
 و این دریای زهر آلود هم دریا نخواهد ماند
 بروی عزّت ما ننگ یک نامرد می‌ماند
 سید میر حسین مهدوی
 زمستان ۷۳ قم

را گم کرد
 شبی که بوی زرد سکه‌ها از کوچه می‌آمد
 و در یک فرصت سنجیده از مردم شکایت کرد
 تمام عشق خود را در بهای نان دنیا داد
 زمستان می‌وزید و چشمه‌ها بسیار یخ می‌بست
 ابوسفیانی از آن سوی صحرا درد می‌آورد
 زمستان آمد و طوفان گرفت و آسمان لرزید
 سرانجام آسمان چرخید و آتش در زمین پیچید
 خدا شداد را از عرصه خواهد برد ای مردم
 تمام ناکسان که عشوه می‌فرمود خواهد رفت
 خدا با ماست دریا تا ابد تنها نخواهد ماند
 زمستان می‌رود بر استخوانها درد می‌ماند

(خونی که....)

□ محمد شریف سعیدی

بالی به وسعت همه عالم گشود، رفت
 اندوه باستانی ما را سرود، رفت:
 روزی که دستهای شما بسته بود، رفت
 خونی که از میانه ما مثل رود رفت
 گل‌های سبز باغچه‌ها را ربود، رفت
 صد بخیه چشم زخم مرا وانمود، رفت
 باران سرود تازه خود را سرود، رفت
 خواهد به چشم دشمن آن نخل دود رفت

آن باشه رفت اگرچه از این بیشه زود رفت
 پشمینه پوشش مرد کهنسال رنجبر
 هـنگامه گشودن دستان بسته است
 از حلق غنچه‌های به آتش کشیده است
 برخواست گردباد سیاه از زمین سرخ
 مرهم گذار زخم کهنسال رنجها
 مرداب ماند و تیرگی تلخ ساکنش
 زان آتشی که سوخت تن نخل پیر را



(دریای حماسه)

□ عبدالرحیم جعفری

زنجیرهای داغ غمت ناگسسته ماند
 نامت به یمن آینه بندگان خجسته ماند
 کز باد روی ناب تو دلها شکسته ماند
 فریادهای نارس صدنای خسته ماند
 آهوی ما زقید اسارت نرسته ماند
 دریایی از حماسه به جای نشسته ماند
 تندرو باد

و رکوع زرد جنگل آرام
 این شتران آهن بار
 «جوالی».

ریسمان «افشار» کشیده می شود
 تازیانه های سیر
 چشمان گدا
 جاده های سرد
 و نوازشی که نیست
 تنها

در بیابان
 خیابان بی سرنوشت
 دریای پاییزی سرگردان
 زخم سرخ آینه
 آه، آسمان چه فشرده می شود
 در غم «گل سرخ»!
 و صحرا
 چه پر تپش می لرزد
 وقتی تنها با اشک
 شسته می شود.

دریایی از حماسه به جای نشسته ماند
 در ازدحام سنگ چو آینه ات شکست
 دیدم میان کوچه دلتنگی ام ترا
 پا بر نسیم صبحگهان رفته ای، ولی
 از آن هجوم سلسله دیدم که پرزدی
 ای لفظ پر طراوت باغ حماسه، آه!

(گل سرخ)

□ محمود جعفری

انفجار سیاه سنگ تلخ
 خون به غروب آینه
 برف

برف
 برف
 برف

چهار گره سخت
 ریسمان «افشار»
 کشیده می شود

زنگوله ها
 گریه های سرخ خروسان
 بامداد پرپر می زند
 آینه را ببین!
 آی قصر بلند خواب!
 موریانه ها آمده اند
 درختان عصا نمی شوند
 دستان ما چقدر خاموش است!
 در شب ستاره و آب

□ سید محمد ضیا قاسمی

با آفتاب چشم تو مأنوس می شود
صد جلوه پرفشانی طاووس می شود
خورشید پشت پلک تو محبوس می شود
احرام بسته جلوه قدوس می شود
تنها در این حضور خروسان بی محل
بگذار یک غزل زخم آتش به نام تو

تا این نگاه شعله فانوس می شود
باز از گلویت آینه پرواز می دهی
تا صبح، روی عاشقی ات رقص میکند
ابری به معبد آورده سجاده در دلش □
شب با اذان صبح تو مأیوس می شود
خاکستری بهانه ققنوس می شود

(ناجو)

□ محمد بشیر رحیمی

حسین بود آنکه سرکشی کرد و خیمه در دشت کربلا زد
کسی به جز سبیل می تواند که سینه بر سنگ و صخره یازد؟
که سنگ حتی از آتشی در درون خود هم نمی گدازد
غرور عباس باید آن را که پرچم شعله بر فرازد
که می توانست غیر حیدر که بر عبدود بتازد؟
حسین بود آنکه سرکشی کرد و خیمه در دشت کربلا زد

در آن عطش زار، غیر ناجو که می توانست قد طرازد؟
گذشتن از سخت سیری از هر که راحت اندیش بر نیاید
کرخت فطرت ندارد انگیزه گرایش به درد مردم
جوانب تیغ بر فشاندن نیاید از دست بید هرگز
به موج آتش زدن برون است از کف عافیت مشیت
کسی در آن مرگ ریز یک جرأت آفتابی نکرد خود را

(نعل پاره پاره)

□ محمد تقی اکبری

اینکه گم شده است در هیاهوی گلوی بی شمار
باز خوشه خوشه میل می کند بسوی بی شمار
در دهان باده نوش این همه سبوی بی شمار
گرد بی پناهی تو این ستیزه جوی بی شمار
روی خار، خیل خشمگین و گرم پوی بی شمار
زیر آبشار شعله تار موی بی شمار
می کشد زبانه بر زبان قصه گوی بی شمار
نینوایی از سرود و شعر و آرزوی بی شمار
از هزاره تا هزاره در هزار توی بی شمار

هایهای کیست در هجوم هایهای بی شمار؟
اشک می فشانی و شمار اختران کهکشان
لخته لخته خون مخته های تلخ تو چکیده است
گرد باد می شوند و حشیانه چرخ می زنند
نعل پاره پاره تو را کشیده می برند، آه!
دسته سیاه جامگان سوگوار سوختند
در هزار و یک شب سکوت، شرح شرحه ات
در میان نای بینوای من شهید می شود
می تپی چه زار ای هزار پاره ای «هزاره جات»!



کربلای (۱)

□ سید موحد بلخی

کربلا بار دگر سینه بخون می ساید
خیمه در خیمه غم، باز برافراشته است
و سپاهی که از آن دشت جنون می آید
کربلای دگر از بیشه ی آتش شده بر
و حسینی که ز خون کرده وضو، می آید
هشت خورشید که از بیشه خون آمده اند
هشت پرواز که با «عشق» پدیدار شدند
و حسینی که در این بیشه بخون می جوشد
یک و هشتی که درین بیشه پدیدار شدند
یک و هشتی است که توفانی جنون آوردند
هله آتش نفسان جوش دیگر آمده است
هله آتش نفسان موکب خورشید، رسید
کربلای دیگر از بیشه ی دیگر، پیداست
هله آتش نفسان بیشه، بجوش آمده است
هشت و یک آینه در بیشه نمایان شده است
نه آینه که مضمون ز جنون آوردند
نه آینه که خورشید و جهانتاب، شدند
کربلا باردگر، سینه بخون، می ساید
خیمه در خیمه غم باز برافراشته است
«مفت حیرت سبقان سیلی الفت کاری است»
چرخ ای چرخ سیه کاره چه گویم باری؟
پنجه ات باردگر گشت بخون رنگ و خضاب
هیچ همگام نگشتی به مراد مردان؟!
تن خورشید بخون می تپد و باکت نیست
نه آینه شکستند و تماشا، کردی...
هله آتش نفسان عید، فرا آمده است

موج خونباز درین بیشه جنون می زاید
و سپاهی که از آتش کمر افراشته است
کربلا بار دیگر، غرقه بخون، می آید
کربلای دگر از آتش سرکش شده بر
هشت خورشید که با اوست، فرو می آید
هشت خورشید که از دشت جنون آمده اند
هشت اورنگ که در بیشه نگوینا شدند
هشت آینه که با اوست نگون می جوشد
یک و هشتی که درین بیشه نگوینا شدند
کربلای دیگر و خرمن خون آوردند...
روزپا این کهن باز، سبر، آمده است
و شکوهی که بخون خفت و ببالید، رسید
هشت سرباخته با موکب رهبر، پیداست
هشت و یک بیشه بفریاد و خروش آمده است
نه بیرق که دگر باره بجولان شده است
و خبراز حیل و مکر و فسون آوردند...
و به خون دل خود خفته و رهیاب شدند
موج خون، باز درین بیشه جنون می زاید
و سپاهی که از آتش، کمر افراشته است
رخ مانوس ترین آینه ها، زنگاری است. (۱)
چرخشت باز درین بیشه غم، پرگاری است
خون مرد از لب افسونگرت آنک جاری است
کار تو یکسره دلخایی و مرد آزاری است
ننگ بادت که وجود تو فقط بیعاری است
همدم خیل فسونگر، که ترا درباری است!
نه خورشید بدیدار شما، آمده است

و علی که ز خون کرده وضو، می آید
 نه خورشید که از غربت «غرب» آمده‌اند
 «لاله این چمن آلوده رنگست، هنوز»
 «غزنه» تا «بلخ» سراسر همه شیون شده است
 «کابل» از ماتم سنگین دگر، می‌گرید
 پدر آهنگ سفر کرده، خدایا چکنیم؟
 کوه آتش بجگر ماند و فقط ما ماندیم
 پدر را مرگ غریبانه‌ی تو مارا کشت
 اف بر آن قوم که یکباره جگر خوار شدند...

نه خورشید که از عرش فرو، می آید
 و فراخوان شما باز بحرب آمده‌اند
 سپر از دست میانداز که جنگ است هنوز (۲)
 کودکان شهدا دست، بگردن شده‌است
 مادر از داغ جگر سوز «پدر» می‌گرید
 کوه آتش بجگر کرد، خدایا چکنیم؟
 باز در خانه‌ی خود بیکس و تنها ماندیم!
 پدر را دیدن زولانه‌ی تو مارا کشت؟
 تف بر آنها که به مرگ همه مردار شدند.

مزار شریف - ۷۳/۱۲/۲۵



در رثای پدر

□ محمد عزیزی

هین بهار آمد، سیه پوش و حزین
 آمد اما سرخرنگ و شرمناک
 قامتش در زیر بار درد، خم
 از نسیمش بوی ماتم می‌دمد
 غنچه‌هایش رخت غم پوشیده‌اند
 گوئیا زخم خزان دارد به دل
 فصل خون و خیزش و غوغاست این
 کربلایی از نو آذین گشته است
 «مجتبی» را جام دیگر داده‌اند
 یا که «ربذه» بی «ابوذر» مانده است
 باز قرآن بر سرنی کرده‌اند
 در «احد نیرنگ دیگر چیده‌اند
 باز شب سازان سحر را کشته‌اند

سربه زیر و اشک ریز و دل غمین
 سروهایش سربه سر خفته به خاک
 در نگاهش پرده پرده اشک غم
 عطر گل‌های «محرم» می‌دمد
 شال ماتم بهر خود ببریده‌اند
 داغ باغ و باغبان دارد به دل
 یا مگر تکرار عاشورا است، این
 «برج عذرا» باز خونین گشته است
 تیغ کین بر فرق حیدر داده‌اند
 «کوفه» بی فریاد «اشتر» مانده است
 نقض پیمان پیایی کرده‌اند
 «حمزه» را از نو جگر ببریده‌اند
 رهبر و پیر و پدر را کشته‌اند

۱ - علی معلم دامغانی

۲ - علامه اقبال لاهوری

های مردم! همدم غمها شدیم
 باز ای مردم! یتیمی‌ها رسید
 های مردم! رائد وحدت کجاست؟
 آنکه رخسارش گل توحید داشت
 بر براق سرخ خون چالاک رفت
 یار «اعلی» را چو جان در بر کشید
 این جهان در لایق جانش نبود
 زین مصیبت قلبها صد چاک شد
 هان، مزاری ای شهید، ای زنده یاد!
 نام تو «گلاوژة» تکبیر ما
 نام تو شد بیت شعر فصل خون
 ای شهاب شب شکاف شهر نور
 ای بهار ای روح گل ای بانگ آب!
 ای فلک فرسای شاهین کبیر
 قتل تو افلاک را افسرده کرد
 ای تو تنها رهبر سنگر نشین
 ای مقامت بر تر از صد آسمان!
 ای وجودت قبله گم گشتگی
 عرض عشق حق دل نورانیت
 قلب پاکت شعله گاه کوه طور
 آرزویت عزت مستضعفین
 آرزویت مرگ شب، روح فلق
 منطقت عطر گل خون شهید
 آتش خاکستر خاموش ما
 تندر خشم و خروش و شور و حال
 وارث شور دل پیر خمین،
 شیعه خونجامه شاه نجف
 پیرکنعان طریق اتحاد
 سینه صحرا، میر میداندار عشق

بی‌نوا و بی‌کس و تنها شدیم
 خاک‌مان بر سر «مزاری» شد شهید
 رهبر رزم‌ننده امت کجاست؟
 چون سحر در سینه‌اش خورشید داشت
 زین حضيض خاک بر افلاک رفت
 سوی گلباغ شهیدان پر کشید
 خاک‌دان در خورد جولانش نبود
 آفتاب ما نهان در خاک شد
 نام تو خوننامه رزم و جهاد
 مثنوی سرخ نا تفسیر ما
 نبض پر شور حیات نسل خون
 تک سوار عرصه پیش ظهور
 ای سحر ای عطر صد دریا گلاب!
 مرد میدانهای خونین و خطیر
 خون گرم خاک را شرم‌نده کرد
 مظهر «مولا امیر المؤمنین»
 صد ثریا صد سها صد کهکشان
 غنچه جمعیت سرگشتگی
 صد سحر خورشید در پیشانیت
 مسقط الراس غزل‌های غرور
 اتحاد ملت خاور زمین
 محو باطل، تابش خورشید حق
 درفشان دریای امید و نوید
 کوهسار آسمان بر دوش ما
 روح «بلخی» جلوه «سید جمال»
 پاسخ تنهایی سرخ حسین
 قطب نه منظومه خورشید شرف
 عارف عرفان خون‌رنگ جهاد
 قهرمان فرزانه فرماندار عشق

شـرزه شیر خـشـمناک لاـتـخـف
 مـرد دین، مـرد سیاست، مـرد جـنـگ
 مـرد ایـثار و شـهادت، مـرد حـق
 ای خـلـیل خـیزش و نـوح نـجات!
 رـفـتی و از رـفـتنت تـنـها شـدیم
 ای دلیـر، ای شیر، ای دشـمن شـکار!
 تا تو بودی، بیشه بانگ شیرداشت
 باغـبـان! گـه گـهی رـفـتن نـبود
 از تو باغ سرخ عشق آباد بود
 چـون تو رـفـتی باغ و گل بـر باد رـفـت
 چـون تو رـفـتی سـروها بی سر شـدند
 آفتاب از رـفـتنت بیـرنگ شـد
 هـان، پـدر! ای پـیر ای پـیـروز مـند!
 مـرحـبا بـر اسـتقامتـهای تو
 مـرحـبا تـاریخ دیگـر سـاختی
 مـرحـبا بـر دسـت و بـر بازوی تو
 مـرحـبا ای مـرحـبا ای پاکـباز!
 در سـتیغ هـمـتت افـلاک کـم
 باـزوانـت بـوسه گـاه آفتاب
 خـاک رـاهـت بـرتر از تـاج شـهـان
 قـلب تـاریخی هـمیشـه زنده‌ای
 تا کـشـد از قـاتلانـت انـتقام
 رخت خـون بـر قامـتت تـبریک باد

مـرد حـق مـرد شـرف مـرد هـدف
 مـرد حـفظ عـزت و نـاموس و نـنگ
 مـرد سـردادن پی احـقاق حـق
 کـوه طـاقت، قلـه صـبر و ثبات
 هـمـنشین حـسرت و غـمها شـدیم
 صـخره سـر بـر آسـمان اسـتوار
 قـبـضه قـبـضه هـر کـمین، شـمشیر داسـت
 فـصل فـصل سـرخ خـون خـفتن نـبود
 پـر گـل و پـر بـلبـل و فـریاد بـود
 باغـبان! آب رخ شـمـشاد رـفـت
 غـنچه‌ها در مـوج خـون پـر پـر شـدند.
 صـورت مـهتاب پـر آژنگ شـد
 بـابه بـابای سـبـز و سـربـلند
 کـوه سـاید سـینه پـیش پای تو
 طـرح نو در نه فـلک انـداختی
 پـیش دشـمن خـم نشـد زانوی تو
 راد مـرد سـر فـراز پـیشـتاز
 پـیش دسـتارت سـر تـاریخ خـم
 چاکـرت صـد رستم و افراسیاب
 هدیه تو هرچه گلها در جهان
 آفتابی در جـهـان تـابنده‌ای
 صـد هـزاران تیغ گـشته بی نیام
 وقـت مـرگ دشـمنت نـزدیک باد

خوردی آتش جـرغ وار شدی

«شـهـبـاز

ایـرج»

در سـخن‌ها صـدا نـمی‌گنـجد
 گـریه هـم در غـم تو کـافی نـیست
 بـیتو و اـماندگان چـه کار کـند

بـغـض در گـریه‌ها نـمی‌گنـجد
 آه در مـاتم تو کـافی نـیست
 پـس بـگو عـاشقان چـه کار کـند

خوردی آتش چراغوار شدی
 بود در قطره قطره خون دلت
 های های، آرزو تباه شده
 تو که امروز پیش یزدانی
 چه بگویم به پاسخ شبشان
 بی تو در کوچه زمان چه کنند
 ملتی را که راهبر بودی
 آه در ماتم تو کافی نیست
 آری این را درست می گویم
 سرما زیر بار کس نرود
 جان دهم بر کسی که جانم داد
 بعد ازین خون ما و خشم تفنگ
 بشنود دشمنان ملت من
 چشمم اینگونه تر نمی ماند
 آسمان بی ستاره بی معنی است
 آسمان آسمان ستاره شدیم
 ما و خونین شدن شهید شدن

باشی اینچنین دچار شدی
 آرزوی همه درون دلت
 روز ملت شب سیاه شده
 ملتی مانده در پریشانی
 نام تو چون چراغ بر لبشان
 رهبر پا برهنه گان چه کنند،
 هم به سرسایه پدر بودی
 گریه هم در غم تو کافی نیست
 گفتمنی را نخست میگویم
 هرچه خواهد شود بگو که شود
 تن به تقدیر هرچه بادا باد
 بعد ازین خاک ما و چشم فرنگ
 بشنود طالبان ذلت من
 راه بی راهبر نمی ماند
 کوه بی سنگ خاره بی معنی است
 کوه در کوه سنگ خاره شدیم
 ما و در جنگ ناپدید شدن

مزار شریف

پاییز سبز

□ عبد السمیع حامد

مباد بی تو افق، کربلای ماه شود
 گلوله خانه گنجشک را خراب کند
 ز گام حادثه هنگام نوجوانی باغ
 چه من سرود کنم از چمن، پرنده کجاست؟
 بهار بعد تو پاییز سبز را ماند
 مباد بی تو نفسهای واپسین از ما

ستاره کوچ کند روز و شب سیاه شود
 گلوی باغچه گور گل و گیاه شود
 جوانه در گذر بادهای تباه شود
 که با ترانه و تکبیر داد خواه شود
 درخت بعد تو بسیار بی پناه شود
 به گریه گریه برون آید آه! آه! شود

فروردین ۱۳۷۴ مزار شریف

بیرق خورشید

ابوطالب مظفری

چو ابر گریه کنم یا چو رعد بخروشم
 منی که وارث هفتاد نسل شمشیرم
 منی که تیغ نخوردم مگر ز دست فریب
 مبادمان که نشینیم و گریه ساز کنیم
 مبادمان که شرف را به ننگ نان بدهیم
 تهتمنی که بر آمد ز هفت خوان بیرون
 شغادها همگی سر به چاه حيله شدند
 هلا شما که به نیرنگ و رنگ مشهورید
 نواده گان مزاری همین دو حمله بعد
 نمرده ست مزاری که مرگ بس خرواست
 هلا شما که شب از رنگ تان سیاه شده
 ز آسمان نه همین اخم و تخم سهم من است
 اگر به اسب نشینم دوباره سالارم
 اگر به ماه برآیید شب بسوزمتان

منی که بیرق خورشید مانده بر دوشم
 منی که وارث خون شهید تزویرم
 منی که زخم نخوردم مگر ز خویش قریب
 به پیش خصم سر عجز و ناله باز کنیم
 به قاتلان پدر بیش از این امان بدهیم
 ولی ز چاه برادر نبرد جان بیرون
 نشد که تن بکشند از حسیض شان بیرون
 نمی روید ز نیرنگ آسمان بیرون
 برآورند چو ماران ز غارتان بیرون
 به پیش همت مردی ز آسمان بیرون
 زمین ز کینه و نیرنگ تان تباه شده
 از این زمین نه فقط سنگ زخم سهم من است
 گمان مدار که امروز بر سردارم
 اگر به چاه در آیید لب بدوزمتان

(کوهراد)

یحیی جواهری

آه از پرچمی که خونین است
 روح سر سبز باغ شد خاموش
 آسمان رنج ما کجا داند
 پیک غمهای تازه می آید
 دوستان وقت وقت احرام است
 هندوکش گریه کن مزاری رفت!
 بامیان! سنگ خاره را کشتند

مرگ یک قهرمان چه سنگین است
 مثل یک چلچراغ شد خاموش
 درد این قوم را خدا داند
 کاروان جنازه می آید
 قصه عشق بی سرانجام است
 آن زلال همیشه جاری رفت!
 پیشوای هزاره را کشتند

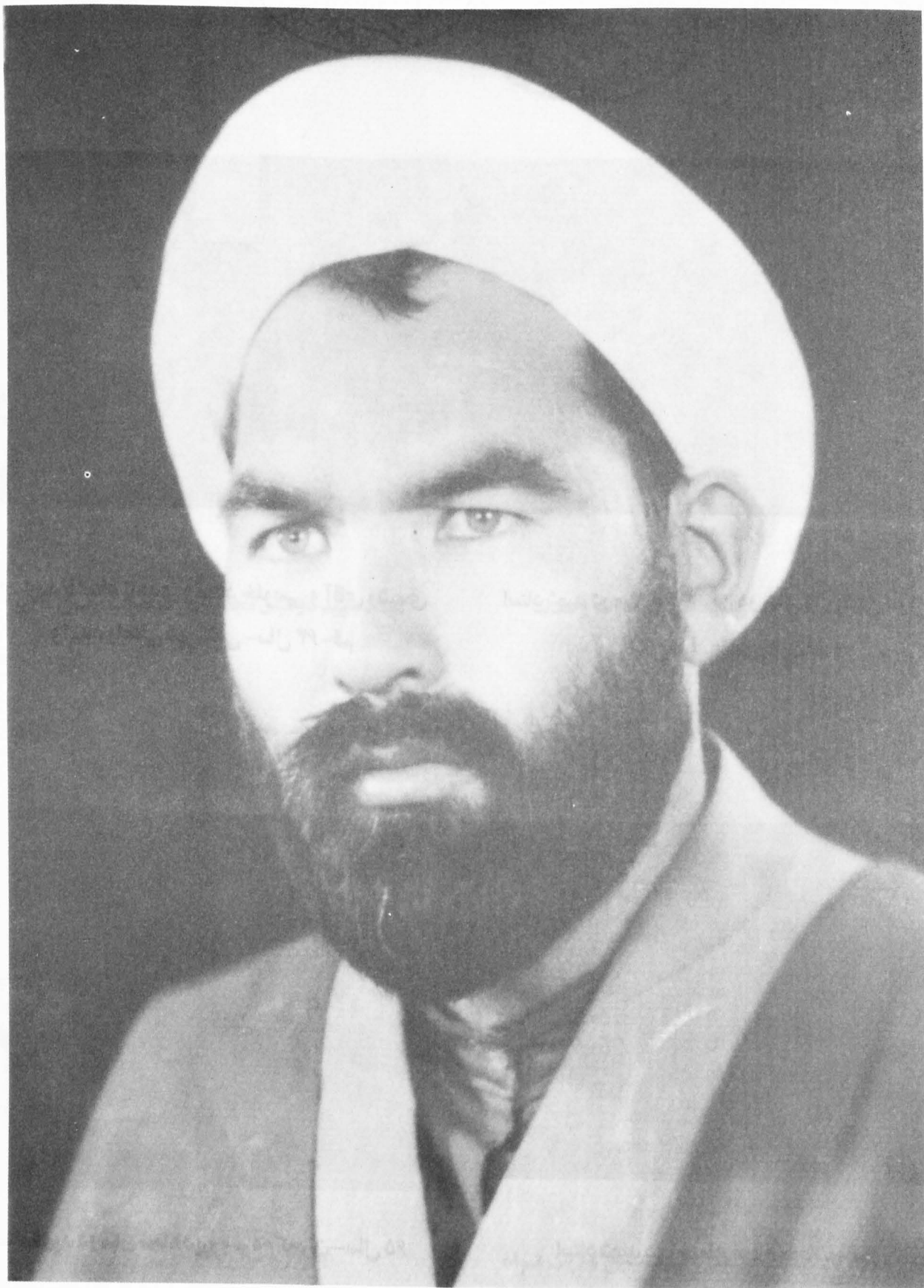
بلخ در سوگ و غزنه گریان است
 کابل! آن شرزه شیر میدان کو؟
 ای دریغ از بلند قامت او!
 به نسیم بهار می مانست
 خم ندیدند قد پیرش را
 حمزه انقلاب ما او بود
 آه ای دل زدیده خون افشان
 دیگر آن کوهزاد باما نیست
 آنکه چون کوه استقامت داشت
 صد چمن گل شگفته از خونش
 این چه فریادها و زاریهاست
 او اگر نیست یاد او زنده است
 حرف آن اوستاد این باشد
 دوستان وقت جانفشانیهاست
 از شهیدان رفته یاد کنید

شب کابل شب شهیدان است
 حامل پرچم شهیدان کو؟
 و آن علی گونه استقامت او
 به دم ذوالفقار میمانست
 روح تسلیم ناپذیرش را
 آخرین انتخاب ما، او بود
 حمزه را کشتند حمزه کشان
 مرد جنگ و جهاد بامانست
 خون او جوش صد قیامت داشت
 وادی عشق گشته هامونش
 سنگرحق پر از مزاریهاست
 ملت کوهزاد او زنده است
 مشت، آن به آهنین باشد
 لحظه ها لحظه های عاشورا است
 چاره اینست اتحاد کنید

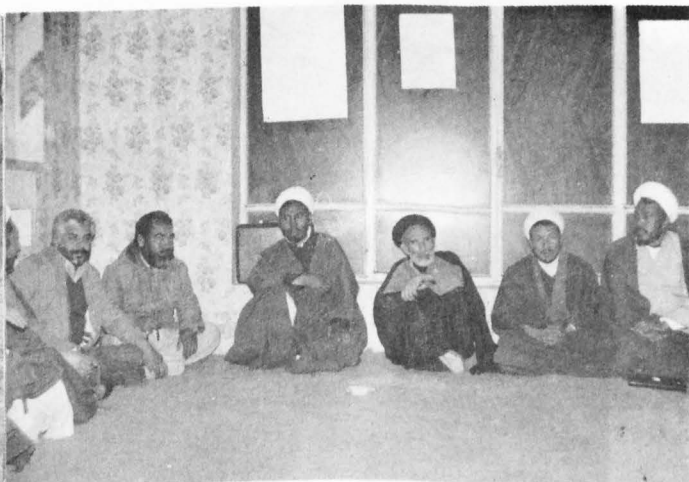


در آینه تصویر





حجة الاسلام والمسلمين استاد شهيد عبد العلي مزاری دبیر کل حزب وحدت اسلامی افغانستان



استاد شهید در میان مجاهدین در حال نان پختن - سال ۶۴

استاد شهید با استاد زاهدی و استاد خلوصی و آقای رشیدی
و استاد واعظی شهرستانی - سال ۶۳ - قم



استاد شهید در اجتماع مردم پنجاب - سال ۶۵

استاد شهید در میان مجاهدین و مردم کجران - سال ۶۵



استاد شهید در میان مجاهدین در هرات - سال ۶۹



استاد شهید همراه با جمعی از مسئولین حزب وحدت

اسلامی در بامیان - سال ۶۸



نیمروز - سال ۷۰



استاد شهید در میان جمعی مجاهدین ولایت فراه



استاد شهید در حال معانقه با



استاد شهید در کنار مرقد مطهر امام خمینی (ره) - سال ۶۹

استاد آیه الله جوادی آملی - سال ۶۹



استاد شهید با گلبدين حكمتيار امير حزب اسلامي افغانستان



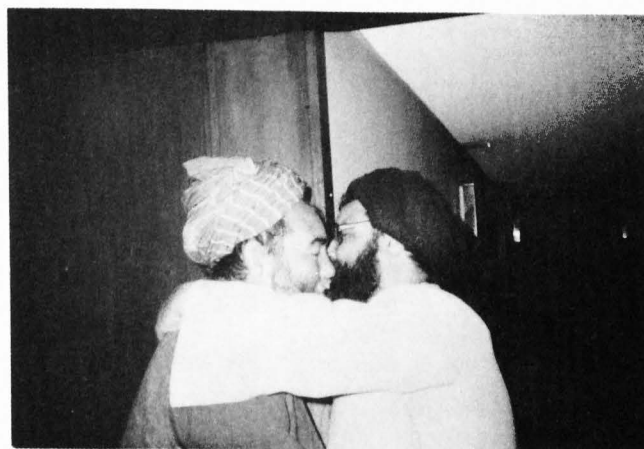
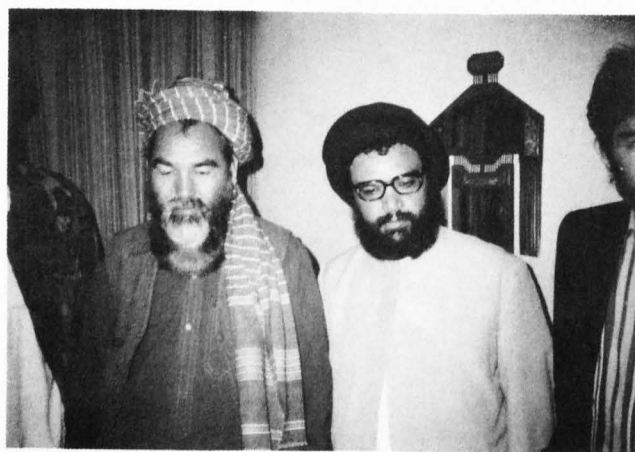
استاد شهید با شهید صادقی نیلی و آقای سعیدی جاغوری
سال ۶۹ در تهران



استاد شهید با آیه الله سید محمد حسین فضل الله از
علمای بزرگ لبنان - سال ۶۹



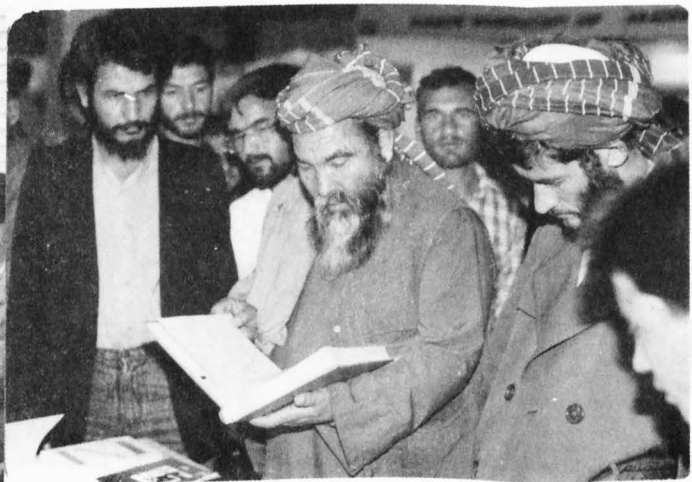
استاد شهید در دیدار با شیخ سعید شعبان یکی از
علمای مبارز اهل سنت لبنان - سال ۶۹



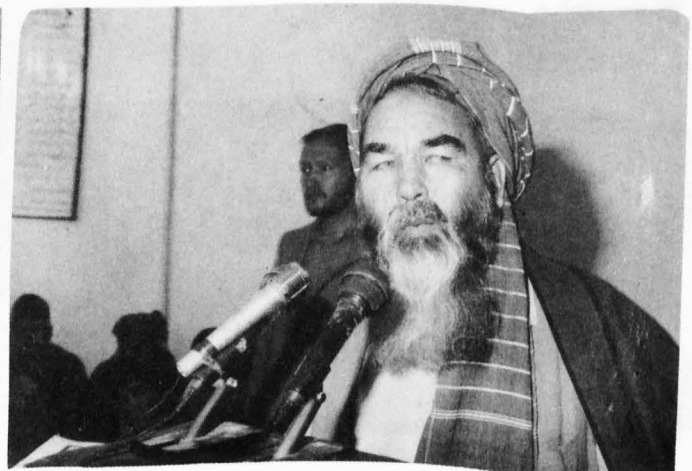
استاد شهید با علامه شهید موسوی دبیور کل
حزب الله لبنان - سال ۶۹



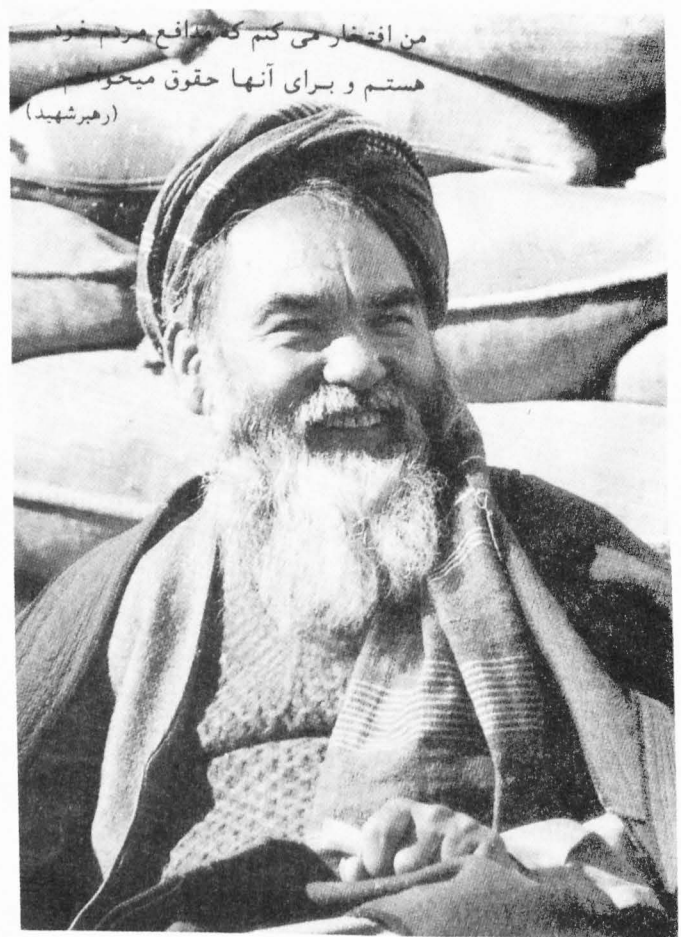
استاد شهید در میان جمعی از مسئولین و مجاهدین در کابل



استاد شهید در نمایشگاه کتاب - تهران - ۶۹

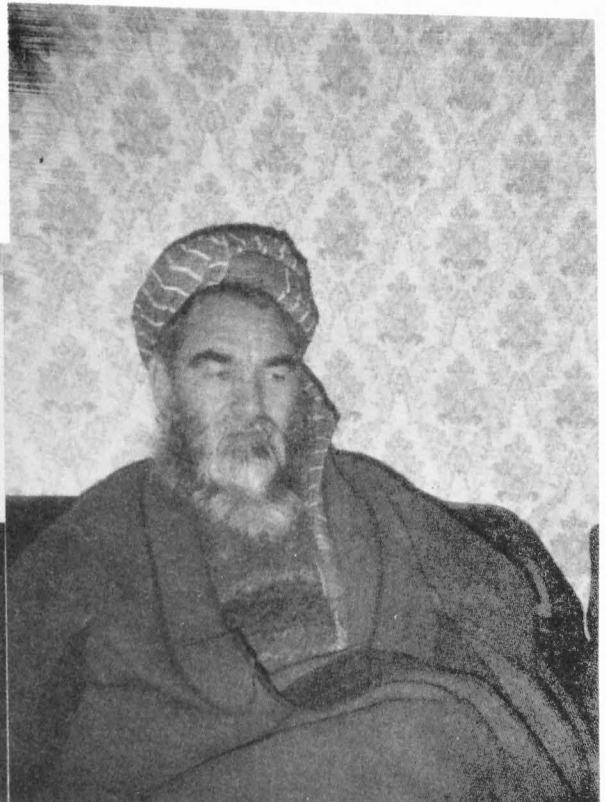
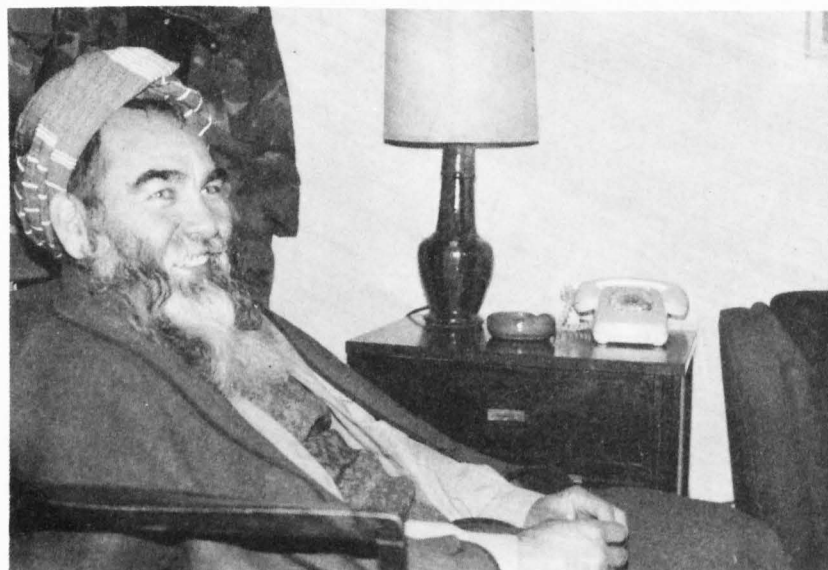


استاد شهید پس از ورود به کابل



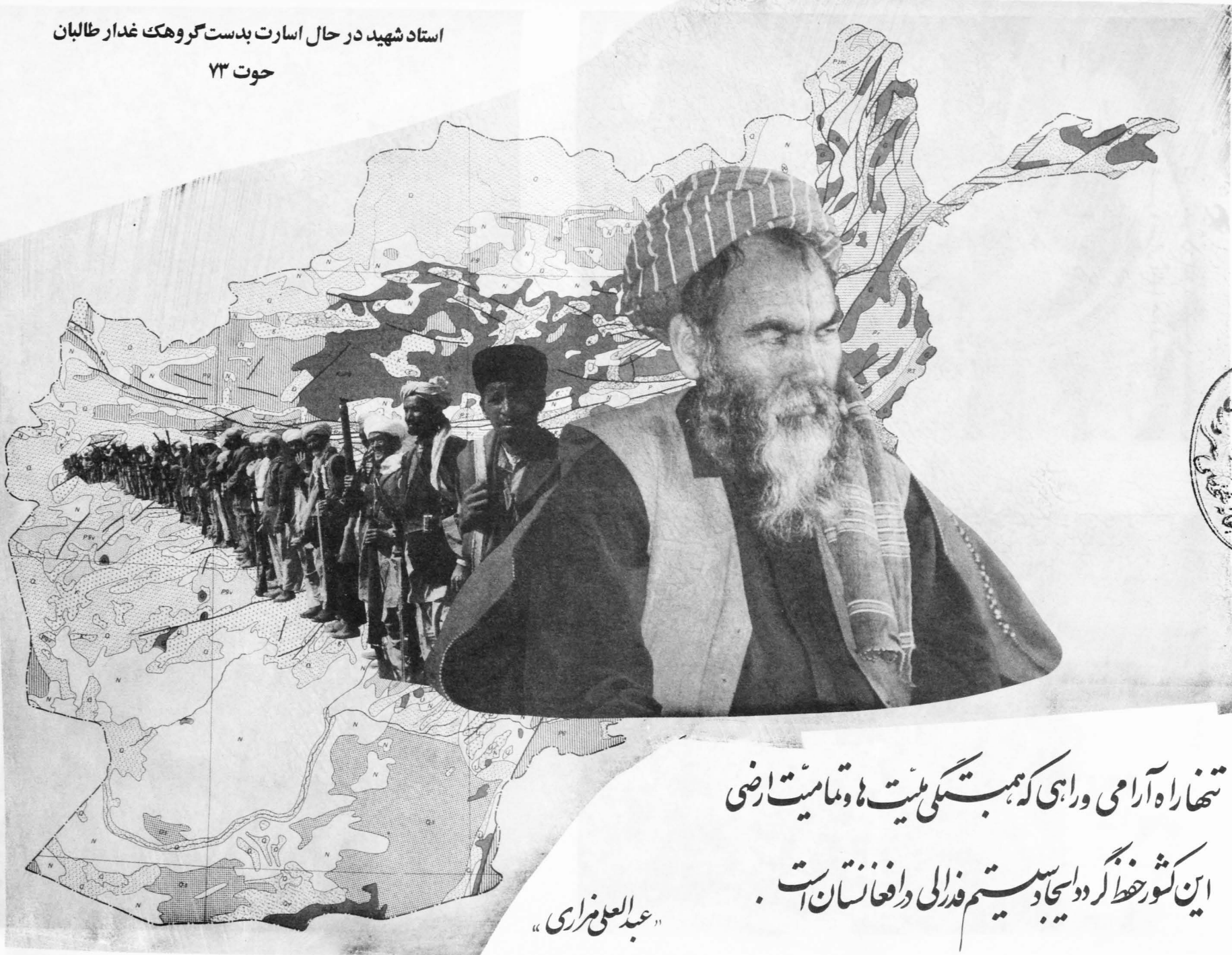
من افتخار می‌کنم که مدافع مردم خود
هستم و برای آنها حقوق می‌جوشم
(رهبر شهید)

استاد شهید عبد العلی مزاری دبیر کل
حزب وحدت اسلامی افغانستان در کابل



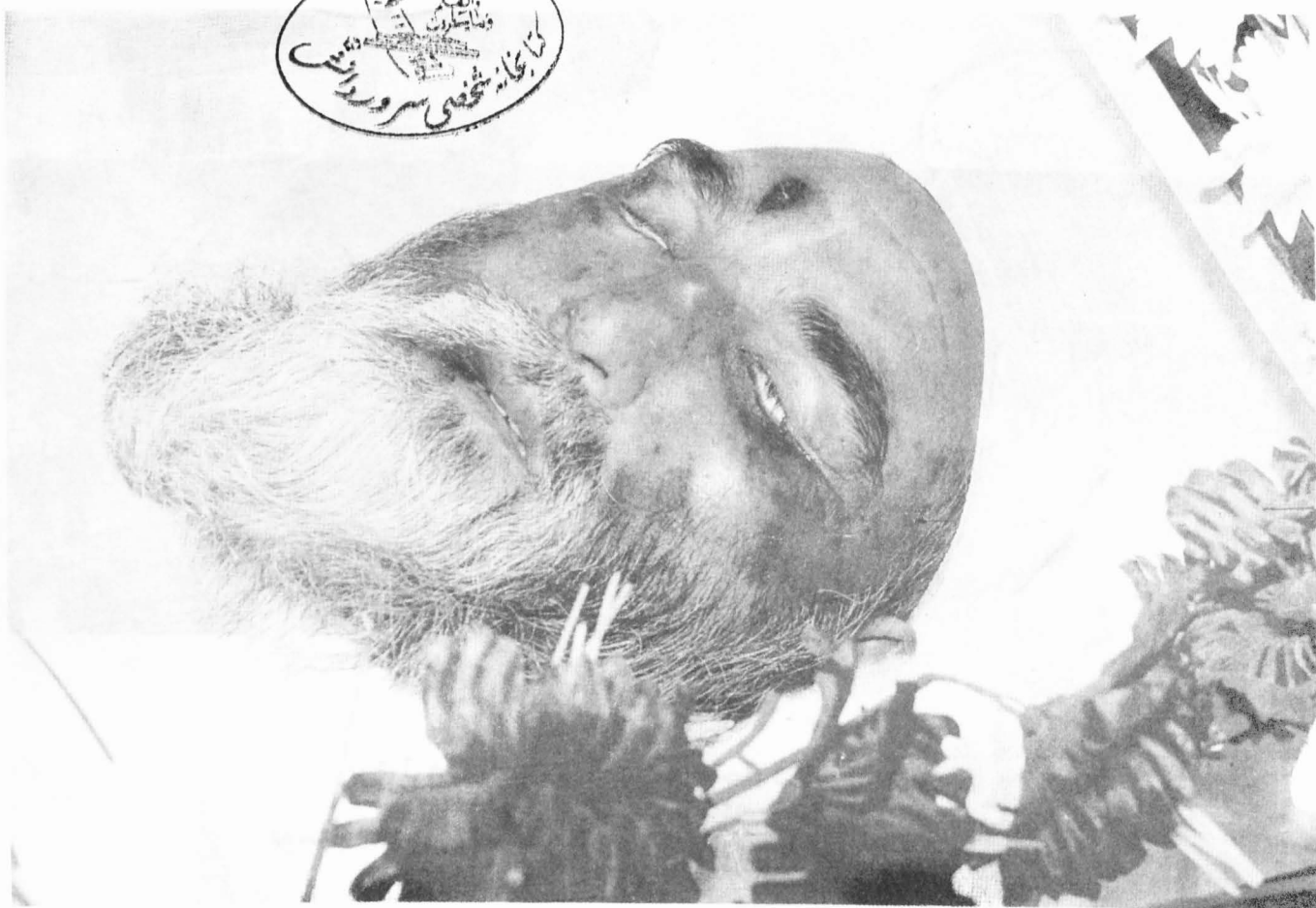
استاد شهید در حال اسارت بدست گروهک غدار طالبان

حوت ۷۳



تتھارہ آرامی و راہی کہ مہبستگی ملیت و تمامیت ارضی
این کشور خطا کرد و ایجا بدستیم فدرالی د افغانستان است .

«عبد العلی نزاری»



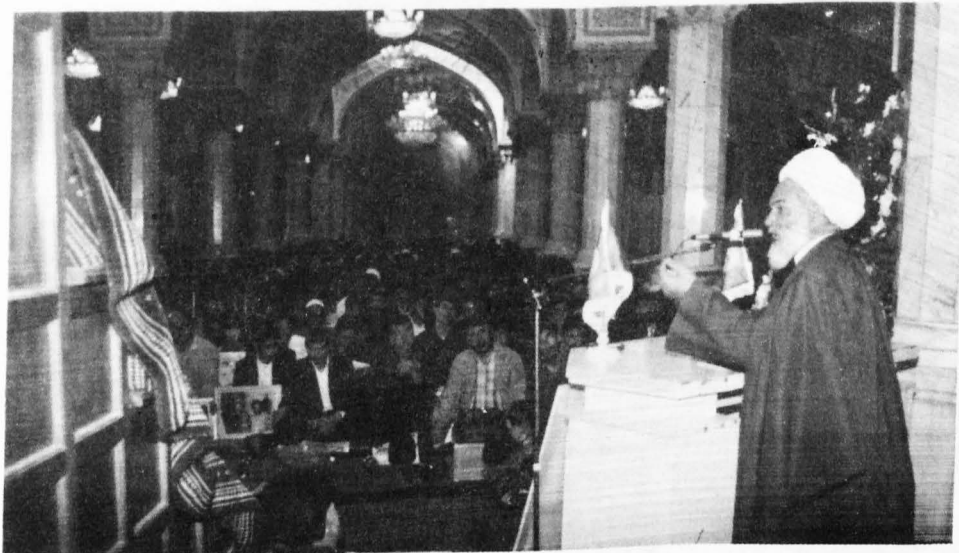
صورت خونین استاد شهید پس از شهادت



اقامة نماز میت برای پیکر پاک استاد شهید به امامت
آية الله صادقي پروانی



برگزاری مراسم چهلمین روز شهادت استاد مزاری
توسط جمهوری اسلامی ایران در مدرسه عالی شهید مطهری
تهران



سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین ابراهیمی نماینده
مقام معظم رهبری در امور افغانستان



مرقد مطهر استاد شهید و یار فداکارش
شهید سید علی علوی در مزار شریف



مواسم تجلیل از استاد شهید با حضور انبوه علما و مهاجرین
افغانی در قم و تهران و اصفهان

همر زمان و یاران فداکار و دلیر استاد شهید که همراه با ایشان بدست گروهک موسوم به طالبان به شهادت رسیدند



حجة الاسلام والمسلمین شهید اخلاصی جاغوری



جنرال شهید ابوذر غزنوی



جنرال شهید حاجی جان محمد ترکمنی



حجة الاسلام والمسلمین شهید ابراهیمی بهسودی



مجاهد شهید جنرال سید علوی



مجاهد شهید عباس جعفری لومانی



بها: ۳۵۰۰ ریال